غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

سلالهٔ غزنوی در افغانستان و هند شمالی

۱۰۴۰ - ۱۱۸۶ م.

مؤلف : کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم : عبدالوهاب فنایی

غزنویان متأخر

عروج و اضمحلال

نام کتاب : عروج و اضمحلال غزنویان متأخر

نام مولف : ادموند کلیفرد یوسورث

نام مترجم : عبدالوهاب فنایی

تیراژ : ۲۰۰۰

ناشر : مرکزعلوم اجتماعی اکادمی علوم ج . ا

محل طبع : مطبعه تعلیم و تربیه ـ کابل ـ افغانستان

سال طبع : ۱۳۶۷

غزنویان متأخر

عروج واضمحلال

سلالۀ غزنوی در افغانستان و هند شمالی

۱۰۴۰ ـ ۱۱۸۶ م.

مؤلف : کلیفرد ادموند بوس ورث

مترجم : عبدالوهاب فنایي

مرکز علوم اجتماعی
اکادمی علوم ج.ا.
کابل ۱۳۶۷

غزنویان متأخر

عروج واضمحلال

۱۰۴۰ - ۱۱۸۶ م

ترجمه دری ۱۳۶۷

طبع اول قوس ۱۳۶۷

اکادمی علوم جمهوری افغانستان

مرکز علوم اجتماعی

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مترجم

پژوهش کارنامه های دوره غزنویان یکی از درخشان ترین بخش تاریخ کشور عزیز ما است .

غزنویان که دو قرن کامل برخراسان زمین (افغانستان امروزی) جهانبانی کردند و دامنهٔ امپراتوری شان از ری وسپاهان تا کرانه های گنگ پهنا داشت وصولت شان از گرگانیه تا گرگان واز کاشغر تاسومنات نواخته میشد یکی از درخشان ترین دوره تمدن کشور ما ست که فلاسفه ، دانشمندان و ادبای نامدار را پرورانید . (۱)

تاریخ پردازان و اندیشمندان خراسان زمین و مستشرقین بخشی از بخشهای حماسی ، کلتوری وفرهنگی این دوره بالنده تاریخ کشور را بهپژوهش گرفته پیرامون فراز وفرود های دودمان غزنوی وجهانکشایی آنان قلم فرسایی نموده اند. واما ازانجا که تمدن درخشان عصر غزنوی گسترهٔ وسیع دارد لذا مطالعه پژوهش ایند ورهٔ کشور ما نیزمستلزم پژوهش ودقت فراوان بوده وبر محققان بینشمند است که به سهم خویش به تألیف ونگارش کارنامه های فرهنگی یاحماسی عهدغزنویان بذل مساعی نموده وجیبه فرهنگی شان را درین زمینه انجام دهند.

یکی ازکار های ارزشمندی که تا کنون پیرامون پژوهشهای دقیق ایندوره بعمل آمده است اثر تحقیقی دانشمند ژرف نگر کلیفرد ادمو ندبوسورث است که بابینشمندی وحوصله افزایی تام به کاوش و تألیف رویداد های دورهٔ غزنویان همت گماشته وماحصل پژوهش خویش را دردوبخش تحت عنوان غزنویان وامپراتوری آنان درافغانستان وایران شرقی (۹۹۴- ۱۰۴۰ میلادی)غزنویان متأخر وعروج واضمحلال آنان در آورده است که بخش نخست در ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) به حلیه طبع آراسته شده است، مگر بخش

---

(۱) مقدمه استاد خلیلی برسلطنت غزنویان طبع کابل سال ۱۳۳۳

دوم (عروج و اضمحلال غزنویان متأخر) آنان مدتی تأخیر شده و بنا به توضیح مولف دانشمند بعد از انقضای ده سال از تاریخ طبع بخش نخست بدنباله اتمام تاریخ این خانواده ترکی تا هنگام سقوط ستاره اقبال شان در قرن ششم هجری (دوازده میلادی) همت گمارد ند و چنانکه معلوم است قسمت اول تحت عنوان غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی اثر این مورخ پر تلاش قبلاً در ایران به زبان دری ترجمه شده است و اما مبحث دوم تحت عنوان غزنویان متأخر عروج و اضمحلال آنان که اخیراً به لسان انگلیسی به زیور طبع آراسته گردیده من حیث ارتباط و اینکه دوره غزنویان یک بخش از تاریخ و از مفاخر فرهنگی این سرزمین است به ترجمهٔ این بخش بذل مساعی شد تا باشد اندرین بساط سهمی در انجام فریضهٔ فرهنگی ایندوره انجام شده باشد.

مولف دانشمند این اثر ضمن بخش بندی مطالعاتش از جمله و بیش از دو صد سال دوره فرمانفرمایی غزنویان ، حدود یکصد و پنجاه سال جهانبانی این سلاله را در ردیف غزنویان متأخر گنجانده و در خلال مباحث آن رویداد های قرون وسطی و افول غزنویان به گفتگو گرفته شده است ازین رو این اثر بالترتیب از دورهٔ فرمانفرمایی مسعود تا آخرین زمام دار این دو دمان خسرو ملک (۵۵۵-۵۸۲ مطابق ۱۱۶۰-۱۱۸۶ میلادی) گزارش شده است.

رشید یاسمی ضمن بیان احوال مسعود سعد سلمان یکی از شاعران بلند پایه غزنویان متأخر از ابهت و شکوه این دودمان که با ظهور الپتگین غلام نوح سامانی در سال ۳۵۱ آغاز یافته و در ایام جهانبانی محمود سبکتگین آن جهانگشای بزرگ به اوج انبساط رسیده فشرده مطالبی ارایه نموده ، حدود و اقصای دولت غزنوی را از سمت شمال تخارستان و بخشی از ماوراءالنهر و عراق و خراسان را از جانب غرب ، سیستان ، زمین داور و قزدار را از طرف جنوب و ملتان و پنجاب و بخشی از ولایت سندرا از سوی مشرق خوانده و یاد آور شده است که رایان دره گنگ و سواحل جنوبی هند و ملوک غور و غرجستان و روسای طوایف کوهستانی افغان فرمان سلطان را گردن نهاده بودند. (۲) و اما ضعف و اضمحلال دولت غزنوی عوامل گسترده داشته است و عمده آن بوده است که لشکریان وی از نژادهای مختلف چون عشایر غوری و افغانی ، ترک و خلج و هندیان پنجاب و سایر طوایف ایرانی متشکل بوده است و از نژاد خود پشتیبانی نداشتند ، علت دوم ظهور دولت خانیه ترکستان را از جانب شمال و

---

(۲) دیباچه دیوان مسعود سعد سلمان به اهتمام رشید یاسمی

دولت سلجوقی را از جانب غرب میتوان نام برد که ضربات خرد کننده‌یی را بر پیکر دولت غزنوی وارد آورد و همین رقابت های جهانکشایی فتنهٔ بزرگی را از جانب غوریان انگیزه شد و عاقبت الامر دولت غزنه را به انقراض مواجه ساخت و برعلاوه کوتاهی دوره زمام داران چون محمد، مجدود، مسعود ثانی، علی، عبدالرشید، طغرل (کافر نعمت) و فرخ زاد که درمدت بیست سال آمدند و رفتند برای ضعف دولت غزنوی کارگر بوده است(۳)

فرمانفرمایان غزنوی در کنار جهانکشاییها و فتوحات متواتر به نیمقارهٔ هند از آغاز تاپایان و جنبه بزرگ پخش فرهنگ و دانش را هیچگاه از نظر دور نداشتند و در پرورش وشگوفایی زبان دری کار نامه های جاودان بجا گذاشتند.

بعد از محمود جهانکشاکه خود حامی پخش فرهنگ و دانش است اخلافش نیز به پیروی از سنن نیاکان در پرورش علم و فرهنگ و تشویق شعرا و نویسندگان بذل مساعی نموده سخن سرایان نامور چون فردوسی بنیانگذار توانای شعر حماسی، سنایی غزنوی، مسعودسعدسلمان، عثمان مختاری، سیدحسن غزنوی و بسی شاعران بلند پایه دیگر را بدربار خویش راه داده، در شگوفایی وبالندگی زبان و ادبیات این سرزمین مفاخر تاریخی بجاگذاشتند.

ادموند کلیفرد بوسورث ضمن تذکر فشرده مقدمه این اثر میافزاید که «از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر، آثار ادبی وشاعران ایندوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی درشرق است؛ سخن گریان وشاعرانی چون عثمان مختاری و عبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی یعنی ماوراء النهر وافغانستان راه یافته و قصایدشان را در مدح سلجوقیان، غزنویان، صفاریان، قره خانیان ودیگر حامیان ادبیات سرودند. هندوستان مرکز عمده فعالیتهای فرهنگی اسلامی ورویداد های ادبی گردید و عوفی از عبدالله روزبه نکتی شاعر فارسی گوی مداح یادمیکند، عزیز احمد در کتاب خود بنام تاریخ روشن فکری توضیح میدارد که شیوه شعر سرایی فارسی هندی که بعد بعنوان سبک هندی مسمی گردیده ریشه‌اش را معمولاً در قرن دهم میرسانند که از زمان قدیمی تری در هندتحت سلطه غزنویان رونق داشته است ....»

غزنویان متأخر با آنکه قدرت های رقیبی چون سلجوقیان و سپس غوری ها را به حیث نیروی تهدید کننده در برابر خود یافتند و درپیامد رویاروبها با سلجوقیان ناگزیر

---

(۳) دیباچه دیوان مسعودسعدسلمان بهاهتمام رشیدیاسمی

شدند که خراسان و بخشی از بخش غربی افغانستان موجوده را به آنها واگذارند با آنهم بهنگام تنگدستی ها نیمقاره هند صحنه جولانگاه شان بوده ، مصارف لشکریان و تزیین کاخ های شان از غنائم آنجا تدارک میشده است وهم از نیروی بشری غلامان نیمقاره در سوقیات استفاده میکردند، بنا اذعان شده میتوانند که بسیج جهاد درین عهد به همان کیفیت غزنویان عهد نخست بوده است ، چنانچه اسدی طوسی وعثمان مختاری طی اشعار شان بگونه وسیعی از پیکار های سالاران اسلام علیه کفار هند زمزمه ها سر داده‌اند. بناءً بی‌مورد نیست تا درین مقدمه فشرده گزارشی از کارکرد های سلاطین متأخر غزنوی بعمل آید تا خوانندگان محترم قبل از مطالعه متن کامل این اثر از نحوه دست اندرکاریها و فراز و فرود های روزگاران فرمانفرمایان غزنوی جسته معلوماتی فراهم دارند. درین ارتباط به این مطلب عمده مواجه میشویم که افول غزنویان نه تنها از ناحیت سلطه فزاینده سلجوقیان و غوری ها منشاء میگیرد بلکه علل و عوامل عمده دیگر چون رقابت های جانشینی شهزادگان بر سر فرمانفرمایی نیز ذی دخل است ؛ چنانچه تخطی پسران محمد بن محمود (احمد ، عبدالرحمن یا عبدالرحیم عمر وعثمان) را که ایزدیار فرزند مسعود آنان را همراه با خود به غزنه آورد و یا اعز از واکرام بدرقه شده بودند و در برابر مسعود تحلیف و بیعت بجاآورده بودند غدر کردند و آن عهد و پیمان را نادیده گرفته هنگامیکه مسعود به عزم هند از غزنه راه آن دیار در پیش گرفت ، به هنگام عبور از رود سند در ویهند تعدادی از لشکریانش همراه با پسران محمد در صف قشون عقبی مسعود قرار داشتند که گفته میشود بنابر تحریک و دست داشتن ایشان آنان دست به عصیان زده علیه مسعود شوریدند تا آنجا که مسعود ناگزیر در حصار ماری کله پناه برد و درانجا محاصره شد و سپس دستگیر و همراه با خانمش سارا خاتون صبیه قدرخان یوسف به قلعه گیری انتقال یافت از قدرت برکنار ساخته شد و درعوض محمد برادر مسعود برای مرتبه دوم برمسند زمام داری تکیه زد وسپس مسعود مخلوع بنابر تحریک احمد پسر محمد بعد از یک ماه باز داشت در قلعهٔ گیری اعدام شد ؛ گرچه بنا براندیشه گردیزی ، محمد از امر قتل برادر اطلاعی نداشته و حکم اعدام وی طور جعلی به زندان ارائه شده است ، درین رابطه از قول حسینی و ابن اثیر روایت شده که احمد از پدر خود حکم اعدام مسعود را تقاضا داشته است . بنابر پارهٔ از گزارشات ، مسعود به نحو ضجه‌آوری طور زنده در چاهی رها و سپس انبار خاک بروی انباشته شده است و اما ابن بابا نظر دارد

که سر مسعود از تنش جدا ساخته شده‌است . بنا بقول جو ز جانی مسعود بهنگـام مرگ چهل وپنج بهار زندگی را گذرانده بوده است .

مودود پسر ارشد مسعود که همواره مقرب در گاه پدر بود از فاجعه قتل رقت‌آور پدر خود در صدد انتقام برآمد و بامـدد گاری عموی خـود عبدالرشید بر لشکریان محمد شور یدکه در پیامد محمد وسه سالار دیگر راکه احتمالاً احمد پسرمحمد بوده‌باشد به جرقه اعدام‌کشاند. بعضی از مآخذ بیان داشته است‌که استثنای عبدالرحمن یـکـی از فرزندان محمد که در همان آغاز امر مخالف اعدام مسعود بود متباقی اعضای خانواده محمد ور هبران نظامی وی همه اعدام گردیدند.

مودود بعد از پیروزی قاطع برمحمد به تهدید های خانوادگی مواجه شد ، چـه بهنگام قدرت آن وعده‌هایی‌را که بمقابل‌عموی دیگرخودعبدالرشید داده بود نادیده و از ان طفره رفت و عوض آنکه در دست گاه دولت جا یگاهی برای او پیش کش شده باشد بـی درنگ در قلعه مندیش به زندان افگنده شدوتا آخرین‌مراحل‌دوره سلطنت مودو ددر همانجا بماند . مجدود از قبول جانشینی برادر خود مودود امتناع ورزید ودرلا هور و ملتان دست به اغتشاش زد.

مودود خود شخص‌بلند پرواز بود و اندیشه داشت تا آن ابهت وشکوه پارینه نیاکان‌خود چون محمود بزرگ ومسعود پدرش را اعاده دارد. مودود در دوره‌حیات پدر از خود شایستگی نشان داده بود که رزمجو وشجاع نامیده میشد ودر استعمال‌کمان مهارت بسزایی داشت اختراع یکنوع پیکان که معروف به پیکان مودو دی است به او نسبت داده‌اند .

او اخر دورهٔ زمام داری مودود مقارن با تبارز وشهرت یابی طغرل است که به حیث سالارزشجاع و نیر و مند سربر آورده است و به استناد بعضی از مآخذ مودود، طغرل را به افتخارات خاص سرفراز داشت وحتی‌وعده ازدواج یکی ازخواهرانش را بوی داده بوده است، اماطغرل بعداز وفات مودود باوجود آنـکه درزمان سلطنت عبدالرشیدمقام‌ومنزلت عالی‌داشته و عهده حاجب‌الحجاب لشکر راداشته است بنا برگز ار شات بعضی ازمآخذ با سلجوقیان در خفا روابط بر قرار کرده که این اقوال تا هنوز طور مستند به اثبات نرسیده است، ولی امرمسلم این است که طغرل در برابر اعتماد ولی نعمت خود عبدالرشید غدر نموده وهنگام بازگشت ازمصاف علیه سلجوقیان که باپیروزی توأم بوده‌بتاریخ ۱۶ شعبان

۴۴۳ (۲۳ سپتمبر ۱۰۵۱ میلادی) ودر طول راه غزنه سر نگونی عبدالرشید در اندیشه‌اش راه می یابد ودر نتیجه حتی با توطئه یی ارگ غزنه تمام اعضای مردینه خانواده سلطنتی غزنوی را قتل عام وخود بر اریکه قدرت تکیه زد.

بنا برگزارش جوز جانی و ابن الاثیر طغرل در این توطئه یازده تن از شهزادگان و بنا بر گزارش حمدالله مستوفی نه تن شهزاده غزنوی را به قتل میرساند که از میانه صرف فرخ زاد ، ابراهیم و شجاع که آنهم در معرکه حاضر نبودند جان به سلامت بردند.
طغرل همزمان با این پیروزی با اکراه و اجبار با یکی از شاهد ختهای غزنوی (صبیه مسعود) ازدواج نمود وبه ضرب سکه مبادرت ورزید ، و دران لقب ابوسعید طغرل ولقب قوام الدوله را نقر نمود ، مگر طغرل تا دیر زمان فرمان رانده نتوانست و بپاداش کفران نعمت بنابر پارهٔ اقوال بعد از چهل روز وبنابرگزارش بعضی از مآخذ بعداز شش ماه توسط یکی از غلامان قصر بنام انوشتگین یا نوشتگین بقتل میرسد و از شهزادگان در قید حیات غزنوی فرخ زاد وابراهیم که درین هنگام در قلعه برغند در باز داشت بسرمی بردند به حکم قرعه فرخ زاد بتاریخ یوم شنبه مورخ ۹ ذوالقعده ۴۴۳ (۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی) به‌حیث سلطان بر اریکه سلطنت جلوس مینماید ومدت هفت سال و سه ماه حکم میراند وبنا به گفته ابن بابا با جلوس فرخ زاد براریکه سلطنت شکوه و جلال از دست رفته غزنویان یکبار دیگر به درخشش درمیاید وبگفته جوزجانی درحصص مختلف اراضی غزنوی عمرانات ورفاهیت احیاء میشود.

فرخ زاد بتاریخ ۱۷ صفر ۴۵۱ (مطابق ٤ اپریل ۱۰۵۹ میلادی) از اثر بیماری قولنج درسن سی وچارسالگی زندگی را پدرودگفت. بعدازوفات فرخ زاد ، ابوالمظفر ابراهیم بتاریخ دوشنبه ۱۹ صفر ۴۵۱ (۱) مطابق ۶ اپریل ۱۰۵۹ میلادی (متفق‌الرأی از جانب بزرگان وسران دولت غزنه بر سر یر جهانبانی دولت غزنه تکیه نمود. ابراهیم به اعمار قصبات و شهرک‌های جدید پرداخت وبنابرگزارش ابن اثیر پیمان‌صلح میان غزنویان وسلجوقیان در دورهٔ سلطنت ابراهیم صورت گرفته است . سلطان ابراهیم به سبب حسن کفایتی‌که داشت شالوده سلطنت غزنوی را ازنواستوارکرد ، دختر خودرا به ارسلان ارغون پسر الپ ارسلان

---

(۱) رشید یاسمی‌ضمن مختصرگزارش زمان سلطان ابراهیم غزنوی سال جلوس اورایوم دوشنبه سال ٤٥٠ قید نموده است .

و

داد و دختر ملک شاه سلجوقی به اسم جوهر خاتون ملقب به مهد عراق را به مزاوجت فرزندش علاء الدوله مسعود که بعد از وبه پادشاهی رسید در آورد * ابراهیم در زمان خلیفه القایم برای خود لقب سلطان را گزید واین لقب وی روی صفحه دیناری که اکنون در موزیم ارمیتاژ لیننگراد نگهداری میشود حفظ است. ابراهیم از دیدگاه احفادش مرد با درایت وفرمانفرمای باتد بیر بوده است که مشتاق آسایش اتباع خرد بوده ومردی بوده است متقی .

ابن اثیردر یادنامه خود از دیانت شعاری این شهریار غزنوی واینکه با دست خود هر سال به کتابت قرآن دست یازیده وبه مکه می فرستاده است اشاراتی دارد . گویند معیار تولیدشعر و ادبیات به آن حدا عتلا وشگوفایی رسیده بود که همسری با ایجادیات شعرای غزنویان نخست چون عنصری ، فرخی ، منوچهری ودیگر شاعران آن عهد داشته است و عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) تذکر داده که سلطان ابراهیم شخصاً کتاب تحت عنوان دستورالوزراء را نگاشته است .

مسعود سوم و فرزندانش :

همزمان باوفات ابراهیم در ٤٩٢(مطابق ١٠٩٩ میلادی) مسعود سوم و فرزندانش هر یک شیرزاد، ملک ارسلان وبهرام شاه بالترتیب در سال های ٤٩٢، (٥٠٨-٥٠٩)، (٥٠٩-٥١١) و (٥١١-٥٥٢؟) فرمانفرمایی کردند . گویند مسعود حیاوکرم وافر داشت ، شانزده سال فرمانداری کرد * و در شوال ٥٠٨ (مارچ ١١١٥ میلادی) آفتاب عمرش غروب کرده است ، مرگ مسعود باناآرامیها و کشمکش های داخلی که میان فرزندان وی شعله ور بوده توأم است ،مبارزات مسعود بیشتردر هندبوقوع پیوسته و شاعران همروزگار ، سیمای سلطان را چون رزم جوی دلیر جهت پخش عقاید مذهبی در هندترسیم نموده اند . بعد از وفات مسعود فرزندان وی جهت بدست آوردن قدرت بهم آویختند که بنا بر وصیت مسعود، شیرزاد براریکهٔ قدرت تکیه زده است که دورهٔ سلطنتش بیش از یکسال بدرازا

---

* ابراهیم چهل دختر و ٣٦ پسر داشت که دختران را بسادات وعلمای با نام داد. رک: دیوان مسعود سعد سلمان به اهتمام رشید یاسمی ، دیباچه صفحه به حروف ابجد(ی)

* رشیدیاسمی دردیوان مسعود سعد سلمان دوره سلطنت مسعود راهفده سال قید نموده ووفات اورا بسال ٥٠٩ خوانده است .

نکشیده است و بنا بر قولی ملک ارسلان یکی از برادرانش او را درسال ۵۰۹ سرنگون و بقتل رسانده است ، ملک ارسلان همزمان با بدست گرفتن قدرت نظر به تجارب و سوابق، استثنای بهرام شاه که اندرین هنگام درغزنه نبود متبا قی برادران را یا کور و یا زندانی نمود ، مگر بهرامشاه همواره درپی فرصت بود ونمیخواست اجازه دهد که ملک ارسلان برادراندرش فرمانفرمای دولت غزنوی باشد وجهت از پای در آوردن سلطه برادر بدربار سنجر سلجوقی روی آورد که در حلقه همراهان شکار وی درآمد

بهرام شاه در تیراندازی مهارت خاص داشت وهمین مهارت او در تیراندازی بر سنجر تأثیر فوق العاده بجا گذاشته بود درجریان سنجر با بهرامشاه متحد شده بتاریخ ۵۱۰ (مطابق ۲۵ فبروری ۱۱۱۷ میلادی) جهت سرنگونی ملک ارسلان لشکرآراست و وارد پایتخت غزنه شد که در جریان ملک ارسلان سرنگون و بهرامشاه براریکه سلطنت غزنه اجلال نمود. بنابر گزارش بعضی از مآخذ ملک ارسلان بعد از سرنگونی در جریان یک رویارویی دیگری در جمادی الثانی ۵۱۲ (مطابق سپتمبر ـ اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی) بدست لشکریان سنجر افتاد وسپس بهرام شاه برادرش باخفه نمودن زندگیش را پایان داده است. عمر ملک ارسلان بهنگام مرگ بیست و هفت وبنا بقول جوزجانی سی وپنج خوانده شده است.

بهرام شاه بعد از پای در آمدن برادر خود سلطنت طولانی چار دهه را رهبری کرد و در طول تمام دورهٔ طولانی سلطنت خود به حیث تحت الحمایه سنجر بود وما نند اسلاف خود به جهادو پیکارها در هند مبادرت جسته است.

از مهمترین رویداد دورهٔ جهانبانی بهرامشاه درگیری و مصاف دولت وی با غوری هاست که در نتیجهٔ گسترش امرای کوچک سلاله شنسبانی در غور و بدست گرفتن یک موقف خودکامگی از جانب آنان در داخل آن منطقه بوده است. نخستین برخورد میان غوریها و غزنویان در جمادی الاول ۵۴۳ سپتمبر ـ اکتوبر ۱۱۴۸ میلادی اتفاق افتیده است که درین پیکار غوری ها بر غزنویها دست می یابند وسیف الدین سوری زمام قدرت را در غزنه بدست گرفته و لقب سلطان را می گزینند و بهرام شاه به آرزوی تدارک رویارویی و اعاده قدرت از غوری ها به پنجاب روی میاورد و بتاریخ دوم محرم ۵۴۴ر۱۲ می ۱۱۴۹ میلادی به غزنه حمله ور شده، سیف الدین سوری را دستگیر نموده وبدار آویخته و سروی را از تنش جدا نموده به حضور سلطان سنجر در ری فرستاد. این رویداد تحقیر آمیز خشم

وانتقام جویی علاء الدین حسین را بر می انگیزاند وبنابر گزارش راورتی سوقیات علاءالدین حسین در پایان سال ٥٤٤ مطابق ١١٥٠ میلادی یا آغاز ٥٤٥/١١٥٠ میلادی اتفاق افتیده است ، مگر نظامی عروضی سمرقندی که خود بهمراه نیروهای غوری در همان معرکهٔ کارزار حضور داشته تاریخ درگیری راسال ٥٤٧ / ١١٥٢ میلادی خوانده است ، نیروهای غوری طی پیکارها برنیروی بهرامشاه غلبه حاصل کرد که درنتیجه بهرام شاه با مأیوسی به هند متواری شد و علاءالدین حسین ، غزنه را به مدت هفت شبانه روز به آتش کشید ، یغما و قتل و قتال شکنجه و بیداد گری بصورت وحشت ناکی در غزنه جاری بوده است ، بنابر توضیح فخر مدبر عملیات جنگی میان غوری هاو لشکریان بهرام شاه شصت هزار کشته بجا گذاشته بوده است ، کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبرهٔ سلطان محمود ، مسعود و ابراهیم دیگر همه بخاک یکسان شدند و کتاب خانه فیلسوف و پزشک بینشمند حکیم ابوعلی سینا که از اصفهان منتقل شده بود محو ساخته شد .

بعد از وفات بهرامشاه که از دیدگاه اکثر مورخان آگاه در اواسط ١١٥٧/٥٥٢ میلادی اتفاق افتاده فرزندش خسروشاه بر مسند پدر جلوس میدارد وی مدت هفت سال فرمان رانده و بروایت مآخذ تاریخی در سال ٥٥٥ جهان فانی را وداع گفته است. بعداز خسروشاه ، یکی از فرزندانش به اسم خسرو ملک که آخرین زمام دار سلاله غزنوی قلمداد گردیده بقدرت تکیه می زند. بعضی از سکه های دوران خسرو ملک در برتش موزیم ودرلاهور موجود است که القاب وی چون تاج الدوله وسراج الدوله وتخلص سلطان الاعظم در ان منقور است. بنابر گزارش جوزجانی خسرو ملک درلاهور بر سریر سلطنت غزنوی عز مقام مییابد واین گویا وپویای این امر است که اندرین هنگام غزنه از تصرف غزنویان خارج بوده است وپیداست که تمام یا حداکثر دوره سلطنت خسروملک در پنجاب سپری شده است.

فخر مدبر از شهامت ودلاوری خسروشاه وخسروملک توضیحات داده واندر هنگام نبرد از تردستی خسروملک در تیراندازی واستفاده نیزه وتبرزین ستایش کرده است . خسروشاه وخسرو ملک همچون نیاکان به تربیت و تشویق شعر او دانشمندان در غزنه و لاهور همت گماردند .

خسرو ملک سرانجام طی حملات غوریها در لاهور وپنجاب به اسارت معز الدین محمد در آمدکه سپس در اثر امر از غیاث الدین محمد حکمروای غوری به غور انتقال یافت وبعداز پنجسال باز داشت در حصار بلروان در سال ۵۸۷ / ۱۱۹۱ میلادی اعدام گردید و به این ترتیب درآویزی ها وپیکارهای خونین میان غوریان وغزنویان که بیش از نیم یک قرن را احتوا داشته بود سرانجام با سقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت.

در خاتمه وظیفه خود میدانم تا نسبت مطالعه دقیق و مشوره بینشمندانه دانشمند محترم پوهاند غلام سرور همایون استاد پوهنځی زبان وادبیات پوهنتون کابل که پیرامون کار ترجمه این اثرا براز فرمودند وبکار بستن مشورت هایشان در انجام این وجیبه سودمند واقع گردیده است سپاس فراوان خودرا خدمت شان تقدیم دارم وهم وجیبۀ خود میدانم تااز همکاری وتشویق لطف آمیز محترم معاون سر محقق دکتور محمداکبر مددی که نسخۀ متن انگلیسی این اثررا به استفاده گذاشتند ودرانگیزه ترجمه این کار سهیم اند تمنیات وسپاس خودرا بدین مناسبت خدمت شان تقدیم میدارم .

محقق عبدالوهاب فنایی

ماستر اصول تحقیق علوم اجتماعی

وکارمندعلمی اکادمی علوم ج. ا

مقدمه

بعد از انکه کتاب قبلی من تحت عنوان غزنویان وامپراتوری آنان در افغانستان و ایران شرقی (۹۹۴-۱۰۴۰ میلادی) در سال ۱۹۶۳ از طرف مطبعه دانشگاه ادین برگ (Edinburgh) نشر شد اشخاصیکه این کتاب را مفید یافته بودند از من پرسیدند که چه وقت دنباله این بحث را تمام میکنم، وتاریخاین خانوادهٔ ترکی ایرانی را تاهنگام سقوط ایشان در قرن ششم هجری (۱۲میلادی) میرسانم. قبل ازینکه این طرح دو باره روی دست گرفته شود ده سال گذشت، اما کتاب حاضر اکنون شاهد برآورده شدن آرزوی مذکور گردیده است.

منظر اجمالی این کتاب که از وقایع تاریخی حدود یکصد وپنجاه سال بحث می نماید از بخش قبلی که مشتمل بروقایعی که کمتر از نیم قرن را در برمیگیرد مختصر تر معلوم میشود. پاسخ البته اینست که نسبت به دورهٔ غزنویان متقدم مآخذ ومنابع راجع به شرح وگزارش های غزنویان عهد میانه و متأخر بی نهایت گسیخته و مشتت میباشد، وشرح آن در صفحات ۲۴-۲۶ اثر قبلی من آمده است. گنجینه های معلومات نویسندگانی چون عتبی گردیزی وبیهقی از زمرهٔ اندوخته های مشابهی اندکه نه تنها ازسیر وتحرك ماشین دولت وگزارشهای روزگاران حکمروایان این دورهٔ غزنویان بحث میکنند، بلکه ازچگونگی زندگی بسیار خصوصی حکمروایان سخن بمیان میاورد.

مجلدات بیهقی مانند تجارب الامم اثر مسکویه همروزگار نسل پیشینه اش به بیان گزارشها وشرح مبسوط بور وکرات های اسلامی پرداخته است.

بیهقی تاریخ ژورنالی رویدادها را تا اواخر روزگاران سلطان فرخ زاد ابن مسعود در ۴۵۱ هجری قمری مطابق ۱۰۵۹ میلادی تعقیب نموده است. دریغا واسفا آن بخشهای بعدی مجلدات که مشحون از اطلاعات بینشمندانه بوده باشد ظاهراً از بین رفته، زیرا بخش

باقیماندهٔ این اثر از زمان سفر نافرجام مسعود بجانب هند در ربیع الاول ۴۳۲ مطابق نومبر ۱۰۴۰ میلادی بریده شده است . از همه تألم آورتر اینکه بخش نهایی گردیزی فشرده ودارای افتادگیها مینماید، ولی بازهم تاریخی است گرانبها، بخش اخیر زین الاخبار که رویدادهای تاریخی ایندوره را تا دورهٔ زمام داری عبدالرشید و تخمین تا سال ۴۴۰ (۱۰۴۹ میلادی) در بر داشته مفقودالاثر است. روایات وگزارش های این اثر با پیروزی مودود برمحمد وقاتلان پدرش در رجب یا شعبان / مارچ یا اپریل ۱۰۴۱ میلادی قطع میشود.

خوش بختانه پارهٔ از بخشهای مفقود بیهقی و احتمالاً بخشهای مفقود بعضی از منابع دیگر ظاهراً در ذیل فصل تاریخی کتاب نویسنده ایرانی بنام (ابن بابا القاشانی) که کتابی است ادبی به زبان عربی یعنی درکتاب راس مال الندیم آمده است که بخش اختتامیه این فصل جریانات ورویداد های دورهٔ غزنویان و بقدرت رسیدن سلطان مسعود سوم در اواخر قرن پنجم تاروز گارمورخ لف (قرن یازدهم میلادی) بازتاب گردیده وبر گوشه‌های تارسال های ۴۴۰ هجری قمری (۱۰۵۰ میلادی)که‌در نتیجه تطاول و دستبرد طغرل یعنی سالارغلام دولت غزنوی در پهنه ادبار و سراشیبی ازهم گسستن در می‌آید، گفتگو شده است. دکتور م.س. بدوی یکی از شاگردان قبلی من به تدوین انتقادی متن رأس مال الندیم همت گماشته است ،مگر تاکنون زیو رطبع نه‌پوشیده است . بناءً لازم دید . شد تا این بخش را ترجمه نموده در ذیل ضمیمه الف این کتاب که از صفحه ۱۳۲ شروع وتا صفحه ۱۵۵را احتوا میکند بگنجانم.

مآخذ ومعلومات راجع به غزنویان زمان جلوس ابراهیم بن مسعود ۴۵۱ هجری قمری (۱۰۵۹ میلادی)نسبت به دو دهه ما قبل آن بازهم روبه کاهش است. طبقات ناصری جوز جانی معلومات ارزشمندی ارائه میدارد ولی درمورد سلطنت های متعاقب چشم انداز فشرده و مختصر بکار برده است . هکذا الکامل ابن اثیر اندر باب سلطنت غزنویان و خاصه پیرامون روابط غزنویان و سلجوقیها و مهمتر ازهمه معلومات موثقی در مورد ابراهیم نواسه اش وبهرامشاه ارائه میدارد اخبار الدولته السلجوقیه حسینی معلومات مغتنمی اندرین باب به‌دست داده است . ابن اثیر ازینکه سلاطین غزنویان متاخر مانند نیاکانشان از طریق تهاجم وتاخت وتازها براماکن مقدس وکاخ های هند

وظیفه تاریخی داشتند وبا براه انداختن تهاجم غنایم بکف می آوردند آگاه بوده ، ولی وی نسبت بعد مسافت از عراق در ارائه معلومات وخاصه درذکر بیانات دستبردهای غزنویان متأخر بر اماکن وذکر تاریخ وقوع رویداد ها بمشکلات مواجه بوده است. لذا دید او پیرامون حملات ابراهیم در هند در فصل دوم به گفتگو گرفته شده که در ذیل وقایع سال ۴۷۲ (۱۰۷۹-۱۰۸۰ میلادی) آمده است . ولی این که حملات او در هند در کدام یکی از سالهای چهل سلطنت او واقعاً رویداده است بکلی مبهم است ، واز جانب دیگر محل و وقوع رخ دادها روشن نیست . موءرخان متأخر ایرانی وتاریخ نویسان مسلمان هندوستان مانند میر خوند ، صاحب روضة الصفا وفرشته در گلشن ابراهیمی طور جامع از همان مآخذ و منابعی که جوزجانی وابن لاثیر در بخش هایی از اثر شان استفاده نموده بودند نیز بهمان منوال در گزارش وقایع شاهنشاهی غزنوی متأخر از همان منابع سود جستند چنانچه فرشته طوریکه در فصل اول صفحه ۳۳ نوشته ام بذکر وقایعی می پردازد که ظاهراً در مآخذ قدیمی به نظر نمیرسد ومنشأ آن نا معلوم است .

واما اینکه در کدام اوقات معین رخ دادهای تاریخی به سکته مواجه میشود جهت در یافت حقایق ناگزیر به مآخذ چون دیرین شناسی ، سکه شناسی ، مآخذ ادبی چون مجموعه های داستانی وآثار شعری روی می آوریم . به استثنای کارهای کاوشی باستان شناسی هئیت ایتالیایی در افغانستان وتوضیح وگزارش های قصر مسعود سوم در غزنه که پژوهشی است درخور تمجید دیگر شواهد دیرین شناسی در مورد غزنویان متأخر چه در افغانستان یادر شمال هند موجود نیست .ازجانب دیگر سری سکه های فراوان وغنی که به تواتر مروج بوده وآنطوریکه در روزگاران غزنویان عهد اول میسر است از دورۀ غزنویان متأخر ومیانه بدسترس نیست .از روزگاران حکمروایی مودود به بعد سکه های مروج برای افغانستان در غزنی وسکه مروج در هند را درلاهور ضرب میزده اند. در حالیکه زمام داران کهن غزنوی سکه های متنوعی را در ضراب خانه هایی ولایتی در افغانستان وخراسان ضرب میزدند. وهم عدۀ از سلاطین نه چندان مهم غزنوی چون مسعود دوم بن مودود ، علی بن مسعود وشیر زاد بن مسعود سوم نسبت بی ثباتی دوام سلطنت شان یا اصلاً سکه یی ضرب نزده اند ویا اگر هم سکه یی ضرب ونشر کرده باشند بما نرسیده است.

مآخذ و منابع ادبی درین موارد پرتو افگنی بیشتری دارد. فخر مدبر مبارکشاه و عوفی در حکایات آداب الحرب والشجاعه و جوامع الحکایات از ابراهیم و بهرامشاه سیمای داد و عدالت ترسیم میدارند. بهرحال در موارد یکه مآخذ و منابع تاریخی محدود و نایاب است اشعار شاعرانی که اندر وصف سلاطین غزنوی داد سخن داده اند ارزش و اهمیت والای تاریخی دارد. تعدادی از اشعار و سروده های سخن سرایان دورهٔ غزنویان بصورت آشکار ناپیدا و مفقودالاثر است و تنها اسمای این سخن سرایان تو أم با نمونه کلام شان از ورای تذکرة الشعرای سخن سرایان فارسی و مسلمانان هندی، از ورای ادبیات و داستان های ادبی شناسایی میشود. ولی درین بین دیوان کامل برخی از سخن سرایان عالی مقام چون عثمان مختاری، ابوالفرج رونی، حکیم سنایی و سید حسن بدسترس قرار دارد. این سخن سرایان در حلقه های دربار سلاطین غزنوی حضور داشته و بعضی اوقات در تهاجمات هند در رکاب و معیت سلاطین غزنه همی بودند که در لای اشعار شان صحنه های رزم فرمانفرمایان غزنه را ترسیم نموده اند، که همین سروده های آنان از زمره مدارک تاریخی محسوب میشود که در غیر آن معلومات ما درین موارد یا خیلی کم و یا هیچ میبود. غلام مصطفی یکی از دانشمندان هندی در اثر خود تحت عنوان تاریخ بهرامشاه غزنوی از سید حسن غزنوی بعنوان یکی از شاعران شاخص سخن بمیان آورده، واز اهمیت و وثوق شعر او در بیان و بازگریی های تاریخی برای مورخان مهر تأکید میگذارد، بناءً با پیروی از چنین رویه برای دریافت وقایع تاریخی دورهٔ غزنویان به اشعار و غزلیات شاعران دیگر نیز اتکا نمودم. فهم ثبت معظم این اشعار البته مشکل است واغلب به نکات تاریخی به طور صریح دلالت ندارند. بلکه مبهم اند. من یقین دارم که یک دانشمند ایرانی که از فرهنگ و ادبیات غنی فارسی بهره دارد دست رساتر در اشتقاق حقایق از اشعار شاعران فارسی گوی دارد از آن ها خوب تر بهره مند خواهد گشت.

درین جاسعی مبذول میشود تا به اختصار پیرامون اهمیت روی دادهای تاریخی دوره متأخر غزنویان پرداخته شود واز ینرو درین مبحث به پژوهش رویدادهای قرون وسطی و افول غزنویان سعی مبذول میشود، تا اهمیت تاریخی این دوره وسلاله تحت مطالعه ما درین کتاب باز تاب شود، و از ینرو درین مبحث به پژوهش روی دادهای قرون وسطی

وافول غزنویان پرداخته میشود. روزگاران جلال وشکوه سلاله غزنوی که در دوره زمام داری محمود ومسعود به اوج عظمت خود نایل آمده بود دروسط سالهای قرن پنجم مطابق قرن یازدهم میلادی روبه زوال نهاده بود ، ودراین موقع خانواده سلجوقی یکی از سلاله دیگری ترکها وپیروان ترکمن شان در شرق ایران حکمروایی مینمودند .

غزنویان ، خراسان ونیمی از بخش غربی افغانستان موجوده را به سلجوقیان وا گذار گردیده بودند وبه استثنای بعضی برخوردهای آنی که سلجوقیان را نا راحت میساخت سلاطین بعداز مودود در روابط خود با سلجوقیا ن دریک وضع آرامش متوازن قرار داشتند. بهمه حال هند تخته خیز وصحنه جولانگاه یکه تازی های غزنویان باقی ماند. مسلمانان تهاجمات سلاطین متأخر و عهد میانه غزنوی را در هند با اسناد موثق ضبط نکرده‌اند. مأخذ و مراجع هندی رویداد های ایندوره راآنگونه که لازم پندا شته میشود قید نکرده ومعلومات شان تکمیل کننده محسوب نمشیود ولی از وررای گذارش ها ورویداد ها همین پیداست که نسبت تاخت و تاز های سلاطین ایندوره غزنوی شهزادگان بومی هند تحت فشار فزآینده بوده اند. مع هذا از خود ثبات وپایداری درخور نشان دادند ، یعنی آنطوریکه توقع میرفت تحت نفوذ واقعی غزنویان قرار نگرفتند. اگرچه درنتیجه فتوحات و قلمرو گشائی غزنویان درسرزمین هند پیوسته گنجینه ها واندوخته های معابدآن سرزمین به منظور تزئین کاخ ها و باغهای غزنه انتقال مییافت وبا آنکه ذخایر طلای هند بهمنظور تقویت بنیه مالی و اقتصاد دولت غزنوی سرازیر میگردید وسکهٔ رایج دولت غزنوی دربن عهد بمدارج گزیده ارتقا نایل آمده بود ، مگر با تمام آنچه گفته آمد ساحه قلمرو گشایی شان از حدود پنجاب و گنگاجمنا دو آب که اکنون درناحیت بخش نمیه غربی اوتار پرادیش واقع است ، فراتر نرفت ،

پیروزی نیردهای مسلمانان در شمال هند که دراواخر سدهٔ ششم (سده دوازده میلادی) وسدهٔ هفتم (قرن سیزده میلادی) اتفاق افتاده از کار نامه و دست آوردهای غوری وافسران غلام آنان محسوب مشیود.

با غروب آفتاب عمر مسعود سوم در ۵۰۸ (۱۱۱۵ میلادی) آثار وعلایم ضعف در چرخ دولت غزنوی محسوس وپدید ار گردیده ، زیراکه با مرگ و خارج شدن سلطان از صحنه فرمانفرمایی در دولت غزنوی انشعابات وشگافهای پدیدار شد ، وسلطان سنجر

سلجوقی که بر بخش شرقی قلمرو سلجوقیها حکم میراندوروزگاران درازی فرمانفرمایی کرد، سلطه خودرا برغزنه توسعه بخشید، تا آنجاکه بهرام شاه بحمایت وکمک او برار یکه قدرت غزنه تکیه زد، و دست نشانده وتحت الحمایه سنجر محسوب میشد.

دولت باستانی و پرطنطنهٔ غزنوی که روزگاری در اوج شکوه وجلال قرار داشت وتابدانجاکه مناطقی را هم درجهان شرقی اسلام تحت سلطهٔ خود در آورده بود سرانجام نشیب روزگار تاآنجا آنانرا در سراشیبی در آورد که همین امپراتوری پرآوازه بـه نوبه خود به حیث یک دولت تحت الحمایه نیروی نوبپابرخاسته یی گردید، وواقعه نگاران وتاریخ نویسان این رویدادرا درپیکردولت غزنوی به حیث یک پدیده سترگ می نگرند.

جریانات طور چرخ خورد که چون غزنه در حاشیهٔ قلمرو سلجوقی قرار داشت ، بهرامشاه غزنوی با پرداخت خراج به سلجوقیان از مداخله آنان جلوگیری بعمل می آورد. تهدید واقعی علیه سلاطین غزنوی متأخر از قلمرو غور یکجا از مناطق صعب العبورداخل کشور توسط خانوادهٔ محلی و گمنام شنسبانی عرض وجود کرد . بهرامشاه به پیروی از نیاکان خود بران شد تاسلطه اش رابرکوهسار غور تأمین نماید واین اقدام را درست بهنگامی رویدست گرفت که منابع غزنوی رو بضعف بود و از جانب دیگر شنسبانیان تحرک وتوان فزاینده در پیش داشتند. رویارویی نتایج ناگواری را متوجه سلاله غزنوی نمود . خسروشاه وخسرو ملک آخرین فرمانفرمایان سلالهٔ غزنوی ناگزیربه ترک کامل غزنه گردیده دامنهٔ سلطه حکمروایی شان منحصر به پنجاب گردید تا آنکه معز الدین محمد در مرتبه بعدی گسترش جویی خود متوجه واحه های هند گردید ، نشیبی روزگار تا آنجا گریبانگیر سلالهٔ غزنوی شد که سلطنت شان بطور کلی از میان برچیده شده .

از دیدگاه فرهنگی روزگار غزنوی متأخر ، آثار ادبی و شاعران این دوره ادامه فرهنگ مشترک ایرانی اسلامی در شرق است ؛ سخن گویان وشاعرانی چون عثمان مختاری وعبدالواسع جبلی بدون موانع به دربارهای ایران شرقی ، ماوراء النهر و افغانستان راه یافته و قصاید شان را در مدح سلجوقیان ، غزنویان ، صفاریان ، قره خانیان و دیگر حامیان ادبیات سرودند. غزنویان در هند به فعالیتهای فرهنگی اسلامی ورویداد های ادبی توجه خاصی داشتند وعوفی از ابو عبد الله روز به نکتی شاعر فارسی گوی مداح سلطان مسعود اول یاد میکند . عزیز احمد در کتاب خود بنام تاریخ روشنفکری اسلامی در هند

توضیح میدارد که شیوه شعر سرایی فارسی هندی که بعداً بعنوان سبک هندی مسمی گردیده وریشه اش را معمولاً در قرن دهم (قرن شانزدهم میلادی) میرسانند، از زمان قدیمی تری در هند تحت سلطهٔ غزنویان رونق داشته، واز همین نگاست که شاعری چون مسعودسعد سلمان دارای دوسبک گویندگی است : یکی سبک ساده خراسانی واندیگر سبک مرکب پیچیده تر هندی. بدینسان هرآنچه واقعیتهای پژوهشی نمایانگر باشد واقعیت مسلم اینست که هند در اواسط عهد غزنویان مهد پرورشگاه ادبیات وسرزمین خیلی حاصلخیزی برای نموو ترقی ادبیات زبان دری بوده است.

یکم

شکست درغرب و پیامد های بعد از آن

« روزگار دشواریها »

I

دولت غزنوی در دورهٔ انقباض

گشایش روزگار وپیروزی خانـراده سلجوق وپیروان ترکمن شان در رمضان ۴۳۱ (مطابق می ۱۰۴۰ میلادی) در دند انقان، موضع بی آب و صحرای واقع در میان سرخس و مرو بمثابه ضربت سنگینی بود که بر پیکر ولایات فارس دولت غزنوی حواله گردید ، وآن‌ها را ازغزنه مرکز دولت غزنوی جدا کرد ، و دامنه آن بخوارزم زبانه کشید ، و موقعیت شاه ملک بن علی جندی را که از هم پیما نان مسعود وفرمانفرمای قوم غز بود متزلزل گردانید. پیامد روی صحنه قرار گرفتن سلجوقی ها ضربه سنگینی بود بر پیکر دولت غزنوی ، ولی مهارِ آن مستحیل نمی نمود. درست است که نابسامانیها مسعود را چنان احاطه کرده بود که وی آرامش روانی خودرا از دست داده بود وبافرار وقتل او در بقیه اراضی غزنوی ناشکیبایی و بحران موقت سرایت نمود، ولی این رویداد در اثر تردستی وهوشمندی مودود پسر مسعود مرفوع گردید ، ومودودبسرعت اداره او ضاع را در دست گرفت . وی علیه چغری بیگ دست اندر کار شد ودر جناح شرق درفارس که دولت سلجوقی پا بعرصه وجود نهاده بود سنگر دفاعی ایجاد کرد ، و بمنظور اعاده مناطق وقلمروهای از دست رفته خود در غرب دولت خود طرح های تهاجمی را پی ریزی کرد. بنابرآن درحالیکه سلاجقه اراضی غزنوی خوارزم ، خراسان غربی ، جبال و نقاط شرقی

تا خط انقسام به دو بخش آنچه که امروز افغانستان نامیده میشود و از تخارستان گذشته به سوی جنوب تا سیستان را به تصرف آوردند ، اراضی افغانستان شمالی وشرقی ، به علاوه متصرفات هندی تاحدو دیک قرن یا بیشتر تا زمان ظهور غوریان درست وثابت در دست غزنوی با قیماند .

شهزاده نشینی های ماوراء النهر چغانیان وختل واقع تهاالیه منطقهسرحد شمالی غزنوی سلجوقی ، لاجرم تحت ادارهٔ دولت سلجوقی درآمد. ولی شهر عمدهٔ تخارستان یعنی بلخ شامل دولت غزنوی تحت اداره مردود باقی ماند وهم چنان ترمذ که محل عبور از آمو بوده است تا اینکه در اواخر سلطنت مردود شاید درجریان دهه آشرب سال های ۱۰۵۰ میلادی ترمذ بدست سلجوقیان درآمد . هنگامیکه سلطان ابراهیم بن مسعود در سال ٤٥١ هجری قمری(۱۰۵۹ میلادی) برا ریکه سلطنتغزنوی تکیه زدباسلجوقیان پیمانی عقد نمود که طبق آن بلخ طور رسمی در حیطه فرمانفرمایی سلجوقیان قرار گرفت. چنین پیداستکه غوردر افغانستان مرکزی منطقهحایلی میاندولتسلجوقیانوغزنویان بوداه وازجانب سران محلی آنجا اداره میشده است. مسعود ودیگرشهزادگان وسالاران فراری ازمعرکه در نیمه اخیررمضان ٤۳۱ (نیمهٔاول جون۱۰٤۰م)درغرجستان وغور بااعزاز واکرام بدرقه گردید .مسعود بمنظورترتیبوتنظیم گزارشی عزان خان قرهخانی ارسلان خان سلیمان بن قدر خان یوسف در محلی بنام رباط کروان واقع (۱) میان منبع هر یرود ورودهلمند توقف نمود (۲) وپیرامون کوچک نشان دادن جزئیات شکستش مشار'' الیه نامه یی نوشت به استثنای مداخله سلطان ابراهیم (رجوع شود بفصل دوم این اثر) رویداد بیشتری از منطقهٔ غور در بقیه قرن پنجم (قرن یازده میلادی) گزارش نگردیده است ، چنین پیداست که غور یکی از مناطق تحت الحمایه غزنه باقیماند . و صحنهٔ تاخت وتاز رقابت های محلی آنجا بوده است .

سلجوقیانکمیقبلازوفات مسعود در سیستان بهتهاجمیدست زدندکه درنتیجه بازماندگان محلی انساب صفاریانآنجا امکان یافتند سلطه ای را کهمحمود غزنوی در ۳۹۲-۳۹۳ (۱۰۰۲-۱۰۰۳ میلادی) در انجا مستقر داشته برد سرنگون نموده ، امارت نشینی خودمختاریراتحتسلطهٔ سلجوقیانمستقرنمایند ،که بالنتیجهدرطول قرنسر نوشتصفاری ها تحت ادارهٔ سلجوق قرارگرفت وازمعروف سگزی قطعاتپیاده نظام تدارک همیگردید وشهزادهگان صفاری نیز ازطرف

سلجوقیان بجنگ سوق میگردیدند. گرچه در اواخر سلطنت مسعود بست واقع درملتقای رود هلمند و ارغنداب مورد تهدید قرار گرفت مع هذاتحت اداره غزنویان باقیماند. ولی اینکه در بلوچستان جریانات او ضاع چه وضعی داشته قدری مبهم است. مناطق چون قصدار، مکران، والشتان یا سیبی و کیکانان از قرار منشور خلیفه عباسی القایم که درسنه ۴۲۲ (۱۰۳۱ میلادی) به غزنه فرستاده شده شامل قلمرو مسعود دانسته گردیده است چنانچه طی همین سال مسعود بمنظور بر مسند قرار دادن یکی ازسران آنجا کمک های نظامی برای او تدارک نموده، که وی بعداً تحت الحمایهٔ غزنویان بود. (۳) بنا بر گزارش ماخذ پراگنده از مناطق تحت سلطهٔ غزنوی چنین استنباط میشود که قسمتهای غربی تربلوچستان و منطقه ساحلی مکران در غرب تا نواحی تیز، چاه بهار درمدار دولت غزنوی موقعیت داشته است، که توسط ناحیت صعب العبوری که گذرگاه مردمان کوفچ وبلوچ ها خوانده شده واز امارت نشین کرمان تحت سلطه سلجوقی مجزا میشده است. (٤)

بررسیهای ارزشمند مربوط نیمهٔ اخیر قرن پنجم (قرن یازده میلادی) از نواحی متعلق دولت بی ثبات ودر حال نوسان ابراهیم بن مسعود در دسترس قرار دارد. فحز مدبر مبارکشاه دریکی از حکایات آداب الحرب والشجاعه سرزمین‌های تحت اداره شریف ابوالفرج خزانه دارسلطنتی و برادر رضاعی سلطان را چنین برشماری میکند: از دروازه های غزنه درسکتور غربی تا تگین آباد بست، مستنگ، قصدار، کج یاتیز (۵)، مکران، گرمسیر (٦)، نرماشیر (شاید درجوار بام درکرمان)، سواحل بحرهند، سیوستان یاسیبی، شورج، کامبی وتمام زمین های مجاور ساحلی هند در سکتورشرقی مناطق ذیل بوده است:

از ارور یا الور، بهکر درسند، سیواری (باز هم سیبی ؟)، بهاطیه یا بتهنده در در پنجاب (۸)، دوا (؟)، گجربیلا (؟) (۹)، اوچه، ملتان، کرورد ینو تا دروازهای غزنی. (۱۰)

از فهرست فوق برمی آید همینکه بحران سالهای وسط قرن مهار میگردد، درمناطق مفتوحه سبکتگین واخلافش درهند یکبار دیگر استحکام پدید میشود وباپید اشدن حالت بن بست درغرب در مقابل سلاجقه سلاطین غزنه فرصت میبابند تابا پیروی از ماموریت تاریخی دولت غزنوی نیروهای اسلام را در بخشهای شمال غرب هند گسترش داده و

زمینهٔ اسلام را برای غوریان وابنای شان در التجاپی ریزی کنند . درین هنگام با از دست دادن مراکز بزرگ ولایتی خراسان (نیشاپور ، مرو ، هرات و بلخ) بدست سلجوقیان افتاد غزنه خود ولاهور بصفت دو مرکز عمدهٔ غزنویان متأخر در آمد. (۱۱) کاهش ابعاد دولت غزنویان متأخر نسبت به دورهٔ عهد اول آن نشانهٔ نیرو مندی بوده نه اینکه علایم ضعف باشد رژیم غزنویان بعد از بحران دندانقان تا یکصد و بیست سال در غزنه طول کشید و درلاهور بیست سال دیگر هم پا فراتر از ین مدت گذاشت سلاطین غزنه هنوز هم از زمام داران هند و ، منابع سرشار ومعابد جوهر نشان هند و از نیروی بشری غلامان بیمقاره استفاده بعمل میآوردند. بسیج جهاد درین عهد به عین کیفیت روزگاران عهد نخست غزنویان مجسم بوده وحتی از آن هم بزرگتر جلوه نمایی داشته است. تمام سلاطین هر آنچه که طول دورهٔ سلطنت شان بوده وآنهایی که در داخل مشکلاتی بمقابل شان وجود نداشته تاخت وتاز وتهاجم را در هند براه انداخته اند. گرچه اسناد ومدارک اند رباب بسیج لشکر کشیها وتهاجمات غزنویان متأخر به هند به گونه ایکه اسناد و مدارک از لشکر کشیها وتهاجمات محمود و مسعود در اوایل قرن پنجم (قرن یازده میلادی) بدسترس است ، درین دوره وجود ندارد ویا د داشت درخوری نشده است رزم نامه‌های پس از حماسه فردوسی عموماً در شرق افغانستان ، غزنه وز ابلستان بملاحظه میرسد . اسدی طوسی وعثمان مختاری در اشعار شان بطور گسترده مبارزات سرداران اسلام را علیه کفار هند باز گونمرده اند (در مورد شهریارنامه عثمان مختاری به فصل سوم این اثر رجوع شود.(تاخت وتاراج وویرانیهای سرزمین هند مجال داد تا سلاطین غزنوی عنعنات باستانی خودرا حفظ و در بارها یشان را به حیث مرکز دانشمندان وسخن پردازان در آرند، وعمارات مجلل وباشکوه اعمار نمایند ، چنانچه قصر مسعود سوم بن ابراهیم در غزنه که اخیراً توسط هیئت باستان شناسان ایتالوی کشف گردیده موید این مدعاست که در بین آنها و اضحاً اشیای دارای نفوذ هندی بدست آمده است (رک ذیل فصل سوم).

II

ماههای اخیر سلطنت مسعود

و متواری گردیدنش به هند

مسعود بعداز طی طریق از راه کوههای غرجستان وغور بجانب هریرود قدم گذاشته وبتاریخ ۷شوال ـ ۴۳۱(۲۱جون ۱۰۴۰ میلادی) همراه لشکرباقیماندهٔ خود بمرکزمواصلت نموده وبار دیگر غزنه را در تصرف در آورد . مسعود که نافرجامی معرکه دندانقان را بنابردست داشتن افسران ترکی بدبختی مانند بکتغدی، سباشی ، وعلی دایه میدانست ولذا ماه بعداز مواصلتش به غزنه توطئه اعدام آنان را اندیشید ودیر درغزنه بسر نبرده بودکه فضا مکدر گردیدو یأس ونومیدی اورا چنان فرا گرفت که به هند متواری گردید بدین شرح :

اندرین هنگام بوجود آوردن یک جبههٔ مستحکم جهت جلوگیری ازعملیات مهیب وسد نمودن پیشروی رعشه آورسلجوقیان که ازطریق تخارستان به هندوکش ووادی دریای کابل اندیشه میگرديدضرور وبديهى ميمنود زیرا هرگاه سلجوقیان درین مناطق راه مییافتند. حمله ازوادی کابل برمرکز دولت غزنوی اشکالی نداشت. ازهمه مهمتر این بود که تها جمات سلجوقیان به بلخ سدشود، زیرا دیگر مردمان خراسان به داعیه غزنویان و فاداری نشان نمیدادند. واعتماد آنان روبه افول بود وهکذا یک تعداد ازقوای غزنوی که درمحاربات ازهم پاشیده وحالت وحشت زدهٔ روحیه شان را فرا گرفته بود و در اثر یغما و چپاول ترکمن ها درواحه ، و زمین های زراعتی مردم چنان بجان آمده بودند که در صدد برآمدند تا شهرشان را بگونه صلح آمیز به سلجوقیان تسلیم نمایند تا آنجا که عناصر رنج دیده خاطر میان جمعیت شهری بلخ آماده توا فق با سلجوقیان گردیدند، وازهمین جاست که احمدبن عبدالصمد وزیرمسعود حینی که اندرباب عدهٔ ازعصیا نگران دارای سوءنیت وبد خواه دربلخ سخن بمیان میاورد بدان اشاره میکند. درعین زمان صاحب برید(رئیس دستگاه اطلاعاتی غزنوی دربلخ) ازدست فعالیتهای تخریبی عیارانی که از اطراف بلخ سراز یرشده بردند به غزنه اطلاع داده بود ازجانب دیگر سلطان ومشاورانش از اهمیت ستراتیژیکی بلخ در دفاع ازمنطقه علیای آمووشمال افغانستان بخوبی آگاه بودند،زیرا صاحب برید غزنوی طی مکتوبی بدین موضوع اشاره نموده مینگارد که امنیت خراسان با التمام منحصر و مرتبط بر حفظ امنیت این شهر است ، و اگر مخالفان دست یابد

که بلخ را در حیطه تصرف خود در آرند در آنصورت قدرت را هنمایی را بدست خواهد گرفت . (۱۳) والی ختل به نیابت از غزنویان (بیهقی اسم اورا توضیح نداده و احتمال میرود که وی از ذریعه یا منسوب به یکی از خانواده یا ینجوری یا ابو داود بوده باشد . (۱٤) شهر را تخلیه نموده و احتمالاً در ساحل راست آمو بمنطقه شهزاده نشینی خود عودت کرده باشد، که سرانجام آنجا نیز در حیطهٔ قلمر و تحت نفوذ سلجوقیان در آمد .

سازمانده واقعی مقاومت در بلخ بمقابل فشار های ترکمن های چغری بیگ داود صاحب برید ابوالحسن احمدبن محمد عنبری که معروف به امیرک بیهقی بوده شناخته شده است . در فصل عنبریان منقول در تاریخ بیهق ابن فندق که در باره بیهق اختصاص دارد آمده است که امیرک مدت پانزده سال در حصار ترمذ مقاومت نمود، و در طول اینمدت از تسلیم دهی حصار به سلجوقیان سرباز زده است . چنین استنباط میشود که درطول اینمدت مبالغه شده باشد ، چه همین موءلف که این مطلب را بازگو نموده درجای دیگری یاد آور میشود که امیرک سرانجام عهدهٔ دیوان رسالت مودود و عبدالرشید را متقبل بوده و هکذ امنشی دربار فرخ زاد نیز بوده است ، که در شوال ٤٤٨ (دسمبر ۱۰۵٦ میلادی) در دوره حمکروایی سلطان چشم از جهان پوشیده‌است. چنین پیداست‌که‌امیرک ترمذ را دردورهٔ سلطنت مودود وشایددر اواسط سالهای ۱۰٤۰میلادی به سلجوقیان تسلیم‌داده است،چنانچه صدر الدین‌الحسینی موءرخ دربارسلجوقیان این موضوعرا تائید نموده است همین موءلف بیان میدارد که بعد ازسوقیات نا فرجام مودود درسال ۳٤۵ هجری قمری (۱۰٤۳م - ۱۰٤٤ میلادی) بسرخراسان چغری بیگ و فرزندش الپ ارسلان بمقابل حصار ترمذ ظاهر شدند وبه کوتوال قلعه ترمذیعنی به امیرک بیهودگی مقاومت اورا و اینکه غزنویان موءفق به حمایت او نخواهند بودخاطرنشان کردند ولذاامیرک پیشنهاد یک نوع تسلیمی شرافتمندانه را پذیرفت ، وما یملک خود را در بیهق به ابوعلی بن شاذان وزیرچغری بیگ پیشکش نمود ، وخود را ءغزنی در پیش گرفت . (۱۵)

ابن الاثیر از وضع پرآشوب و محاصرهٔ بلخ بعداز عودت مسعود ازدند انقان اشاره نموده ، مگر پیرامون شرح وتفصیل آن مغشوش است . وی توضیح میدارد که آلتون تاق حاجب(بیهقی این اسم را آلتون‌تاش‌ضبط نمودهاست) اندرین هنگام والی‌غزنویان دربلخ بود، وهنگامیکه چغری بیگ پیشروی‌نمود، وی در شهراندر محاصره قرار گرفت ، و بیغو یا پیغو (۱٦) از اقارب‌چغری بیگ اندرین هنگام‌به هرات‌حمله برده بود. سپس‌سلطان

هر ربیع الاول ۴۳۲ (نومبر ـ دسمبر ۱۰۴۰ میلادی) به نیروهای تحت امر مودود واحمد بن عبدالصمد وزیرد ستورداد تا محاصرهٔ شهررا شکستانده ، آلتون تاق را در بلخ ازمحاصره آزاد سازند (به گزارش یومیه بیهقی نیروهای مودود دوماه بعد ازین دستورغزنه را بصوب تخارستان ترک گفت. (لاکن چنانچه گفته آمده است سردسته نیروی مودود به چنان واهمه وهراس ازنیروهای چغری بیگ اند ر شد که مودود ناگزیر به عقب نشینی گردید. والتون تاق تحت چنین رویدادی ناگز یربود بلخ را به سلجوقیان تسلیم بدارد . (۱۷)

بیهقی توضیحات مفصل رویداد ها را چنین بررشته میاورد که دراو اخر شوال یاد راوایل ذوا لقعده ۴۳۱ (اواخر جولای یا اوایل آگست ۱۰۴۰ میلادی) مودودیک نیروی یک هز از نفری را تحت اداره التون تاش با وعده گسیل نیروی بزرگتر دیگر وی را موءظف نمود تا وضع دفاعی را درخط جبههٔ جنگ شخصاً تنظیم بدارد روحیه ودسپلین قشون غزنوی که دردند انقان به ضعف گرائیده بود درین هنگام نیز پدیداربود ، ازینرو هنگامیکه نیروی غزنوی بغلان را بصوب بلخ ترک میگفت ، قشون التون تاش به غارتگری در اکناف ونواح آنجا مبادرت ورز ید ودر نتیجه مردم بجانب سلاجقه فرار نموده وچغری بیگ را از رسیدن دشمن اطلاع دادند. امیر سلجوق توانست که نیرو های غزنوی را دریک حمله غافلگیرانه از پای در آورد واز انجمله صرف آلتون تاش توانست با دوصد نفر به بلخ فرار کند . (۱۸)

بنابر ان مسعود ناگزیر شد تا بمنظور اعادهٔ موقف خود درشمال افغانستان قشون مهاجم نیرو مندتری را تنظیم ودر محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) علیه سلجوقیان بسیج نماید . سالاری این نیرو را مودود فرزند مسعود بعهده داشت ، که اخیراً از معرکه کار زار دند انقان باز گشته بود و بمنظور احیای روحیه مودود درین مأموریت مسعود به سالاران ترکی ار تگین غلا ما ن قصر یا قشون غلام و حاجب بزرگ یاقو ماندان اعلی پدر (هردو بعد از برکناری بکتغدی وسیاشی به این مقامات رسیده بودند (تعلیق نمود و هکذا احمدبن عبدالصمد وزیرخودرا بصفت کد خدای مودود تعیین نمود . مگر مامور ین سلطا ن از سلطان مسعود که لجاجتهای او ظاهر اً قضا وتها یش را بی مواز نه گردانیده بودروگردان شده بودند ، از همین رو احمد بن عبدالصمد هنگام سفر اخیر اصرار داشت که سلطان برایش موافقه دهد که حسب آن موقف وزیر در مقابل دیوان عرض مشخص باشد و درطی آن و جا نیب و مسوولیتها ی وزیر بصورت روشن خاطر نشان با شد . (۲۰)

درین هنگام یک نیروی مجهز از گزیده ترین عساکر در غزنه گرد آورده شده سلطان به افتخار آنان دعوت وداعیه مجالی در باغ فیروزی ترتیب داد و متعاقب، این نیرو از حضور سلطان ریژه رفته و معاینه گردیدند، قطعات نظامی هریک در دشت گل زار جداگانه مورد معاینه قرار گرفت . نخست نیروی تحت فرماندهی مشخص مودود که متشکل از غلامان سرای مجهز بازره ، نیزه ، اسپ های تگاور میدان رزم ، اشتران سریع السیر معاینه بعمل آمد ، و سپس یک قطعه پیاده و یکدسته عساکر غلام متشکل از یکصد و هفتاد نفر سواره نظام و هشتاد نفر از غلامان شخصی ارتگین حاجب و به تعقیب یک قطعه غلامان سرای و بیست نفر سرهنگ که اکثر شان مجهز با یونیفورم ، اسپ و اشتر سواری بود معاینه بعمل آمد و در پایان یکدسته از افسران مورد معاینه قرار گرفتند . بنا بگفته گردیزی عساکر پیاده نظام مجموعاً چار هزار نفر را احتوا مینموده است . مقدمات و ترتیبات این بسیج چنان بود که سلطان خود شخصاً از ین نیرو نظارت داشته باشد مگر در چنین هنگامی مسعود طرح حرکت به هند را پی ریزی نمود (۲۱).

قشون مودود در نیمه محرم ۴۳۲ (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) (۲۲) از طریق معابر هندوکش بجانب شمال در حرکت افتاد . در منزل اول برای این منظور در محلی بنام « هیبان » یا « اوپیان » فرود آمد ، مگر این منطقه که واقعاً کدام یکی از محلات بجانب شمال بود طور واضح و یقین معین نگردیده است . گردیزی و بیهقی هردو به تکرار از ین محل به ارتباط سوقیات مودود یاد آوری ها کرده اند وهم ابن با با درکتاب راس مال النديم به ارتباط رویداد های که منجر به قتل عبدالرشیدگردیده ازین محل تذکر بعمل آورده است اما به هجا ها وتلفظ های متفاوت از آن سخن گفته شده است. عبدالحی حبیبی که به تصحیح و تحشیه تاریخ گردیزی همت گماریده این محل را به نسبت اینکه هنوز هم منطقه ای به همین نام در پروان وجود دارد، اوپیان خوانده است . بیهقی دریک موقع پروان واو پیان را ممجوعا هدف سیاسی یکی از سوقیات نیروهای غزنوی قلمداد کرده است . (۲۳) طرح عمومی چنین بودکه قوای غزنوی در قرار گاه بلخ که مشتمل از قوای قرار گا وبقایای التون تاش بود ازبلخ بحرکت افتاده و بانیروهای مودود ملحق گردیده وسپس این قوای مشترک تخارستان را از وجود ترکمنان پاک کنند ، این طرح عقیم گردید ، زیرا که سلطان خود ازپلان رفتن بلخ منصرف و

در عوض آهنگ دیار هندکرد و در آنجااز اریکه قدرت سرنگون و بقتل رسید. با این و صف طرح عملیات دسته جمعی قشرنش نیز بسر کردگی مودود درشمال افغانستان نقش‌برآب گردید خبررقت آور برکناری وقتل مسعود برای مودود که اندرین هنگام دراو پیان بود رسید. (۲۴)

در چنین یک موقعی که دولت غزنوی در سراشیبی ادبار دست و پا میزد و یک بحران عمومی فضای آن دولت را فرا گرفته بود مسعود نا گزیر بود تابر نا آرامیهای که در سرزمین وحواشی سرحد که نسبت مصرو فیتهای روی داد ها ی خراسان از نظرافتاده بود برآن عطف توجه بدارد . لذا مسعود بعداز باز گشت از دندانقان به غزنه در خلال همان روز های اول تاریخ شوال ۴۳۱ (اوایل جولای ۱۰۴۰ میلادی) یکی از غلامان اسبق‌قصر بنام نوشتگین نوبتی را موظف نمود تا به بست رفته و آن منطقه را شدیداً تحت نظارت قرار دهد چون ترکمن ها، خراسان غربی را قبل برین به تصرف در آورده‌بودند ، سلطان اندیشه داشت که مآ لاً آنان برسیستان‌حمله ور خواهند شد . واز جانب دیگر چنین واضح شد که شخصی‌بنام بوالفضل‌کرنکی‌یکی‌ازصاحب بریدان غزنوی (۲۵) که باسلجوقیان مناسبات و ارتباطات خائنانه داشت به بست فرار نموده و بمنظور تعقیب دستگیری اوابوسهل زوزنی رئیس دیوان رسالت در پایان ذوالقعده ۴۳۱ هجری قمری ، اوایل آگست ۱۰۴۰ میلادی به بست اعزام گردید . بیهقی به این ارتباط اندیشه نموده است که گرچه ابوسهل زوزنی نسبت اجازت فرار ابوالفضل خشم سلطان را علیه خود برانگیخت و اگر چنانچه در ین هنگام در بست نمی بود درینصورت‌به معیت ستون های قوای مسعود روانه هند می‌بود و در ماری گله بمخالفت نیرو های متمرد گرفتارمی‌آمد . علاوتاً محمد بعنوان نخستین انتقام از دشمن دیر ینه اش او را به جرقه اعدام می‌سپرد . (۲۶)

گردیزی خاطر نشان میدارد بمجرد اینکه ابو سهل به این ماموریت رهسپاربست گردید در محرم ۴۳۲ هجری قمری (سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی) سوقیاتی علیه اغتشاشیون در دامنه کوههای‌مجاور غزنه یعنی در اطراف سلسله کوههای میان گردیز موجود ه وولایت پکتیکا که بجانب شرق به سرحد پاکستان امتداد دارد براه انداخته شد ، و گردیزی مردمان این سلسله جبال را افغانان خوانده است و دل چسپ تراینکه بیهقی آنان را خلج خوانده است . (۲۷) رهبراین سوقیات کوتوال یا قوماندان قرار گاه غزنه ابوعلی از ین سوقیات در ربیع الاول ۴۳۲ (نومبر ۱۰۴۰ میلادی) با پیروزی بازگشت نموده . (۲۸)

از فیصله های خطیر مسعود در ما ههای اخیر سلطنتش همانا تصمیم سفرا وبجانب هند بود ، طوریکه وی از ین سفر توقع داشته تا زمستان را در قلاع ویهند وادی سند (و یهند در سانسکریت او را بهنده تلفظ شده وامروز اوند گویند و موقعیتش در ساحل دریای سند در پانزده میلی شمال اتک است .)

شاید معبرمر مناره ، معبر مهناره همان محل یا دهکدهٔ بوده است که بیرونی آن را واقع در ملتقای دریای کابل واندوس یاد کرده است.(ودر پشاور وگیری) گیری شاید همان‌شاهباز گیری (Shahabaz) یاکپور- ده‌گیری درچهل میلی شمال شهر پشاور ،محلی استراحتگاه درمسیر جاده کابل وهند خوانده است) . (۲۹) وزیر احمد بن عبدالصمد پیشبینی کرده بود که سلطان‌نظر داشته است بعوض اینکه راه هند پیش گرفته شود بکمک مودود راه بلخ در پیش گرفته شود، مگر این فیصله در اواخر محرم- شروع صفر ۴۳۲ اکتوبر ۱۰۴۰ میلادی بمشاوران سلطان ابلاغ گردید. و لایات شمال دولت غزنوی در یک وضع متلاشی قرار داشت بلخ وتخارستان بدست بورتگین ابراهیم بن‌نصرقره خانی ،فرزند ایلگ نصرمتوفی۴۰۳/۱۰۱۲-۱۰۱۳میلادی که از رقبای محمود غزنوی بر سر تجزیه سرزمین های سامانی بود وتمغاج یاتبغاج خان متوفی ۴۶۲- ۱۰۶۸ میلادی افتاده بود (۳۰) بورتگین به استحکامات موضع خود در شمال کوههای علیای وادی آمو پرداخته بود ومردمان مهیب کمیچی آن کرهپایه ها را در امر سرکوبی وتاخت‌وتاز بروادی های ختل وچغانیان استعمال مینمود. مسعود آرزومند بود که باواگذاری قلمرو های ساحل جنوب آمو بورتگین را علیه سلجوقیان برانگیزاند. گرچه مسعود بمجرد بازگیری غزنه نمایندهٔ خودرا بدربا را رسلان خان سلیمان یکی‌از شهزادگان بانفوذ دیگرقره‌خانی اعزام‌نمود، ولی مسعود می اندیشید که سلجوقیان از پیروزی وتفرق شان در رویارویی معر که دندانقان به شهزاده قره‌خانی توضیحات ارایه خواهند نمود ولذا کمک‌مستقیم‌نظامی وسیاسی‌را ازوی‌کمتر توقع داشت

اندرین هنگام یک نیروی ۲۰۰۰ نفری تحت فرماندهی شهزاده مجدودبن مسعود(تاریخ واقعی آن ثبت نگردیده) برای حفظ امنیت ملتان که در وسط وادی سندا حر از موقعیت نموده ونفوس قابل ملاحظه اسماعیلی در انجای میز یسته‌اند ودر دوران غزنویان از گزند روز گار مصئون بود وانتظار میرفت که در زمان سلطنت مودود دست به اغتشاش زنند به آنجا اعزام گردید . (به صفحات ما بعدرجوع شود) (۳۲) چنین پیداست که سلطان از دیرگاهی اندیشه داشته است که به هند منتقل شود

این موضوع از ورای مواصلت ایزدیار بن مسعود از قلعه که بیهقی آنرا نغر وگردیزی آن را برهند، درحوالی غزنه که واضحاً از آنجا فاصله بیشی نداشته است اثبات شده میتواند. (۳۳) ایزدیار را ندرین هنگام محمد بن محمود برادر بر کنار شده مسعود را همراه (اینکه واقعاً درچه هنگامی محمد از قلعهٔ مندیش به نغر (برعند) انتقال داده شده واضح نسیت) با چار فرزند محمد هریک احمد، عبدالرحمن (یاعبدالرحیم) عمر وعثمان باخود بغزنه آورد. درغزنه پای تخت دولت غزنوی اعزاز واکرام شاندار از تمام این چهار نفر زندانی بعمل آورده شد. محمد مفتخر بدریافت لقب تشریفاتی مخاطبه یعنی برادر امیرعالی گردید. (٣٤) پسرانش هریک بدریافت خلعت وهرکدام به دریافت هزار دینار مفتخر گردیدند، احمد فرزند ارشد محمد با شاهدخت حره گوهر ازدواج نمود، پسران محمد هرکدام با لمقابل تحریری وتقریری تحلیف تابعیت بجا آوردند. از براهین همین پیداست که مسعود بعداز ینکه تخریبات وحوادث نا بسامان در خراسان وضع رقت باری را موجب شده بود در صدد یکپارچه ساختن ووحدت سلاله از هم پاشیده تاراضی خود بوده است، تا همبستگی دودمان خود را اعاده نماید. گرچه نگهداری محمد وفرزندانش در افغانستان در هر صورت نسبت نداشتن خاطره خوش خطرناک بوده است، تااینکه اوخود به هند متواری گردید. (۳۵)

مشاورین سلطان از کابینه به رهبری وزیر اعتراض داشتندکه اوضاع در افغانستان آنقدر مایوس کننده نیست که قلب اصلی سلطنت غزنوی وزمین های پیرامون آنرا ترک باید گفت. یک نیروی نظامی قوی میتواند مصئونیت بلخ وتخارستان را علیه سلجوقی ها فراهم نماید. هم چنان درست نیست پنداشته شود که هندی ها هواه خواه سلاله غزنوی استند وهندوستان پناه گاه مصئون تدارک میکند، و عساکر غلام غزنوی، که بعداز دندانقان روحیه شان تضعیف ونارضایتی شان برانگیخته شده است، وچه بسا که از ادامه قدرت این سلاله هم تشویش دارند وبرآن ها اعتماد شده نمیتواند که خزاین غزنوی را طور محفوظ ومصئون به هند انتقال دهند ودرعین زمان هند وهارا درآن سرزمین تحت سلطه درآرند. احمدبن عبدالصمد اندرین مورد چنین گفته است :

اگر امیر صرف ازین جهت که دشمن درپای دروازه های بلخ درنبرد است رهسپار هند میشود باید گفت این دشمن بهرحال نیرو وتوان تسخیر شهر را ندارد، زیرا قوای مدافع ما آنقدر برآنان برتری دارند که میتوانند از شهر برآنها حمله ورشوند وترکمنان را در بیرون از آن نگاه دارند. اگر چنانچه امیر به کمینه های خدمتگاران خود دستور دهد که پیشروی درمحاذ صورت گیرد و منطقه از لوث مخالفان پاک گردد پس چه لزومی خواهد داشت آهنگ دیار هند کردن؟ بهتر است که زمستان را در

غزنه که مصئون تر است بمانیم ، ثناوستایش مرخدای راست. و اما اگر چنانچه امیرراه دیار هنددرپیش گیرد وفامیل وخزاین خودرابدانجا انتقال دهد، وآنگاه دوستان ودشمنان ازین جریان آگاهی یابند، در آنصورت آن جلال وابهت دودمان غزنوی ازهم پاشیده شده وبر حضیض افول پهلو خواهد زد ،که دریںصورت هر دشمن طماع جهت بدست آوردن توشه ای برایخود دست اندر کار خواهد شد. از جانب دیگر بر هندوها نیز که این همه خزاین وفامیلشما به آن دیار انتقال‌می‌یابد اعتمادی شده نه‌میتواند که این خزاین را به هند نقل میدهند در مسیرراه شان تا هندکه از هرطرف جناح های آزاد وجود دارد چه اعتمادی برامانت داری آنان شده میتواند ؟

ابوعلی کوتوال با ابراز نظر نظامی خود قوت بیانات احمد بن عبدالصمد افزودوی اندرین باب چنین اقامه نموده است : حتی اگرغزنه تحت تهدید قرارگیرد بازهم حفظ خزاین وخانواده سلطنتی دردژهای افغانستان نسبت بمسافرت غیرمطمئن درسرزمین‌های هند سهلتر و مطمئن تر است .(۳۶) اینگونه مناقشات درپر تو استبدادرأی سلطان راهی ازپیش برده نمیتوانست وباآنکه مشاوران وی میان خود این گونه استبدادرأی را محکوم مینمودند، ولی بازهم برهان و منطق سلطان را تغییر داده نمیتوانستند . یأس براو چنان سایه افگنده بودکه گویا موقف دولت او درغرب قلمروش هم باز جان نخواهد گرفت. چنانچه وقتیکه عبدالله قره تگین سپاه سالارغازیان پیشنهاد نمود تا یک قوای عظیم پیاده و سواره نظام بمنظور عملیات انتقام جویانه در خراسان ازهند تدارک شود مسعود این پیشنهادرا محکوم و بی محتوی خواند ، واذعان گردید که چون قبلاً غزنوی ها در مروبه اریکه قدرت رسیده‌بودند (اشاره‌به‌پیروزی‌محمود برسامانیان‌درخراسان‌است)حال‌آن‌نیر وو ابهت‌ما درمرو افول کرده است . درعین حال مسعود وزیران وکارمندان خودرا رسماً اجازه داد تاحین مواصلت سلجوقیان بخدمت‌شان‌شامل کار شوند وهرکاریکه برایشان‌پیش کش شود آنرا بپذیرند. سلطان میگفت که مثلاً ابوالقاسم کثیر ثروت دارد و میتواند منصب وزارت را خریداری کند ، وابوسهل حمدونی هم توانااست که دیوان عرض را در رژیم جدید بدست آرد . (۳۷)

اندرین هنگام خزاین ، مایملک قیمتی که در قلعه‌های دور از مرکز مانند قلعه های که درمرکز وشرق افغانستان چون دیدی رو Didi-Ru ، مندیش درغور ، نای لامان دراجرستان (جایی که مسعود سعد سلمان‌شاعر درآنجا زندانی گردید) ، مرنج (قلعه معروفیست که مسعود سعد روزگاری درآنجا زندانی بود) ویک قلعه دیگر یکه ازمتن گردیزی هویت آن بدرستی استنباط شده نمیتواند.(۳۸) همه درغزنه گردآورده شد. بعد ازچاریوم گفتگو ومذاکرهٔ مشاوران با سلطان نظر او انعطاف نیافت ،

واز طرح خودش منصرف نگردید، بناء[4] بتاریخ اول ربیع ۴۳۲ هجری قمری (نومبر ۱۰٤۰ میلادی) تمام گنجینه‌ها، فلزات قیمتی، زیورات، تکه‌های نفیس وغیره (بنابقول حسینی تمام این متاع مشتمل بر ۳۰۰۰ بار دینار نیشاپوری، هراتی، مغربی و سکهٔ محمودی و انواع گوناگون شمش (زر وسیم ضرب ناشده)، جواهر، ظروف قیمتی وغیره بوده است) یکجای با حرم سلطان بر پشت اشتران راه هند در پیش گرفتند. محمد وچار فرزندش همراه با کاروان در راه افتادند، مگر بنابقول گردیزی وی از برغند بازگشت نموده برد. بنا بقول بیهقی وی درقلعه غزنه تحت نظارت سنگوی بوده است. (۳۹) درین مقطع زمان بیهقی جلدنهم مجلدات خود را بپایان میرساند وگزارشـــات وتوضیحات متواتر وی پیرامون رخ داد هـای خوارزم تحت سلطه غزنویان و روی داد هـای ری وجبال در دورهٔ سلطنت مسعود که در جلد دهم آورده است شروع میگردد. متأسفانه بخش بعد از رویداد هـای خوارزم در دسترس قرار ندارد، ولذا اندرباب جریانات چگونگی برکناری مسعود ودوره دوم سلطنت کوتاه مدت محمدبه تاریخ گردیزی من حیث یگانـه مأخذ موثق رجوع شده میتواند که گزارش هـای خلع مسعود ودوره حکومت دوم و مختصر محمد و انتقام جویـی مودود را بصورت مفصل دراثر ابن بابا وباز بصورت ناقص در اثر حسینی وجوزجانی میتوانیم خو اند.

III

بر کناری مسعود و دورهٔ دوم سلطنت محمد

قوای مسعود ممکن از طریق کوهسار ان غزنه را بجانب پشاور ترک گفته و از آنجا بسواحل سند گام نهاده اند . یکی از مطول ترین ستون نیروها با مسعود در پیشاپیش از رود عبور نمودند که فرجام نیک در قبال نداشته است چنانچه بقیهٔ نیرو که هنوز از رود عبور نکرده بودند فرصت را غنیمت شمرده به رهبری انوشتگین بلخی سالار ترکی و دسته از غلامان سرای دست به تمرد زده و خزاین سلطنتی را به یغما بردند اغتشاشیون سپس در شبانگاه ۱۳ ربیع الثانی ۴۳۲ هجری قمری (۲۰–۲۱ دسمبر ۱۰۴۰ میلادی) محمد برادر مسعود را به سلطنت برداشتند. محمد شاید در برابر تهدید ها و فشار جسمانی به پذیرش مقام سلطنت بعوض برادر خود مجبور ساخته شد و بقول میر خواند حتی برای پذیرش مقام سلطنت به مرگ تهدید گردید. چار پسر محمد صرف مدت کوتاه قبل بمقابل مسعود تحلیف بیعت بجا آورده بودند. (۴۰) درحقیقت امر مسعود با بخش کوچک از نیرو و هایش از رود سند و به عقب گذاشتن محمد و فرزندانش با بخش بزرگی از نیروها و خزاین سلطنتی در عقب جبهه بذات خود عاقبت اندیشانه نبوده است ؛ چنین پیداست که مسعود نتوانسته بود روحیه و مورال وعکس العمل آنان را علیه خود متعاقب پیامد شکست نیروهایش در خراسان ارزیابی درست نماید . نیروی غزنوی نه تنها اعتماد خود را براستعداد و درایت مسعود در میدان پیکار از دست داده بودند بلکه اندیشه و قضاوت کلی او را در برابر براه انداختن غزا علیه هندوهای مشرک و یغما و چپاول نمودن آنان و باز در پرتو این بی دادی ها به تابعیت و ادار ساختن شان ، تردید داشتند . با واگذاری و ترک واقعی غزنه هرگونه معاذیری را که او از رفتن به هند و گردآوری لشکر بمنظور انتقال از ترکمنان خراسان در نظر داشته در نظر سپاه غزنوی عاری از درایت و قابل پذیرش نبوده است ، چه سپاه غزنوی در پرتو چنین تصمیمی می اندیشیده اند که چنین اقدامی مفهوم سرنگونی دولت غزنوی را که روزی سلطنت بزرگی داشته اند دارد. بعداً شایعه یی براه افتاد که گویا قوای متمرد ، در وجود محمد آن درایت واستعداد را که یک بار هم مساعی و تلاش هایش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی برای احراز مقام سلطنت به حیث یک منجی نظامی که اندیشه دست اندر کاری هایش آن شکوه و جلال پارینه دولت غزنوی را احیا خواهد کرد و سپس فرجامی بار ثیا ورد نمی دیدند . بناءً محمد جز یک قیافه

تشریفاتی چیزی بیش نبود وصرف به این منظور براریکه تاج وتخت گزیده شد تا عمل قشون متمرد را دربر کناری مسعود صبغه قانونی بدهند .

محمد هیچگاه چیزی بیشتر ازیک آلهٔ دست سالاران جاه طلب ودیگرخود خواهان نبود وچنین مینماید که پاره‌یی از گزارش‌ها اندرباب نابینایی اوصادق‌باشد. بهمه حال‌این مسئله‌وضاحت ندارد. نابینا ساختن محمد توسط مسعود بهنگام برکناری اش در مأخذ آنوقت از قبیل بیهقی‌وگردیزی بچشم نمی‌خورد، وحتی ابن الاثیر یا مجمع الانساب‌شبانکاری‌در ینمورد توضیحی ارائه نکرده‌اندمسعود محبوس بوده واز نعمت بینایی کامل برخوردار بوده است ، چنانچه نامهٔ مسعودراکه عنوانی اش انشادشد، وطی‌آن پیرامون مقدراتعلی قریب‌یا خویشاوند سالار خائین ترکی گزارش ارایه شده خود قرائت نموده است. مأخذ گواهی داده است‌که حتی وی آن اشتر با ذپای راکه حامل نامهٔ سلطان از هرات‌برای‌او بوده‌از فواصل بعیدديده‌است(۴۳)گردیزی‌ازهمروزگاران‌پیرامون نابینائی‌محمداندر هنگام جلوس بار ثانی‌اش برار یکه تاج وتخت غزنه توضیحی نداده است، بعضی مأخذ ومنابع متأخرماننداین‌بابا، حسینی، ابن‌فندق، ابن الاثیر، جوزجانی وفرشته ذکری‌ازنابینائی(مکحول - سمول) محمد بعمل‌آورده‌اند. بناءً درمورد نابینائی محمد حد احتیاط را باید حفظ کرد، گرچه احتمال‌میرود کهوی درجریان ده سال زندان چشم خودرا از دست داده باشد، ودرچنین موردی باید ماخذ ومراجع تنظیم و تلفیق‌داده شود . (۴۴) .

بنابر بیانات ابن‌بابا مسعود داندکی بیش از انکه قشونش‌دست‌به تمردزدند از اندوس درویهند عبور نموده بود . (۴۵) مسعود همراه با یاران وفادار قشون خود به حصار ماریکله (ماری‌گله مرجوده) که میان گذرگاه تپه‌های پست‌بین اتک ور او لپندی درچند میلی‌شرق حسن ابدال واقع است پناه بردند، بنابر روایت راورتی‌رهزنان ودزدان درین تپه ها آشیان داشتند و منشا نأم گذاری‌آن همین‌است یعنی «ماری قلعه» قلعهٔ پناه گاه مسافران (۴۶) شورشیان متمرد علیه همراهان محاصره شده مسعودبهم در آویختند . شورشیان متمرد‌طور واضح برمحاصره شدگان برتری داشتند برخی‌ازروایات‌حاکیست که‌مسعود بنابر توصیه و مشوره مادرش خودرا تسیلم داده است ولی ابن الاثیرآن را یک پرداخت اساطیری میشمارد. بنابر قول گردیزی شورشیان متمردبا فیل‌ها یشان به ماری کله رخنه‌کرده ومسعود رادستگیر کردند وبستند. بنابراقوالی محمد دستورصادر نمود تابمقابل برادرش‌مسعود پیشامد مناسبی مرعی شود، سپس مسعودو خانمش سارا خاتون ، صبیه قدرخان یوسف قره‌خانی به حصار گیری یعنی حصارمورد پسند خود انتقال یافتند ، وگردیزی‌آنجا رامتواتراً یکی از استحکامات

غزنوی ها در شمال غرب هند خوانده است .(۴۷) ابن الاثیر روایت کرده است که مسعود درین زندان از نابسامانیهای روزگار وخاطره های ضجه آورند به داشته است ، چه تفاوتی بین گذشته وحال. (۴۸) دورهٔ دوم زمام داری محمد گذرا وکوتاه بود . قدرت واقعی درین زمان بدست فرزندانش قرار داشت . از ورای یادداشتها پیدا است که درمیان فرزندان محمد احمد فرزند ارشد وی بیشتر زمام قدرت را در دست داشته است واکثر مأخذ ومنابع ازکارنامه های اویادآوری کرده اند اگرچه گردیزی وابن بابا پیرامون کارنامه های وی توضیحی نداده اند (مگر ابن الاثیر وحسینی اورابی باک وتند مزاج قلمداد نموده اند. احتمال دارد که مأخذ ومراجع متأخر بنابرتحت تأثیر قرار گرفتن اوضاع واحوال مسعود ، سلطانی که درین هنگام درمنجلاب ادبار وارونگی روزگاروتألم طولانی دست وپامیزده است ، تصویری که بعداً از مسعود به حیث سلطان شهید ساخته شد احمد راچنان بد تصور کرده باشند که ازکارنامه های او یادآوری نکرده اند. ولی انوشتگین بلخی ودیگررهبرانیکه دردوران زمام داری مسعود مورد تبعیض یابی عطوفتی قرارگرفته بودند برای انتقام گیری ازمسعود از احمد حمایت واو را یاوری میکردند. سلیمان بن یوسف بن سبکتگین که درسال ۴۲۲(۱۰۳۱ میلادی) پدرش توسط مسعود ازکاربرکنار وبه زندان افگنده شده بود در زندان پدرود زندگی گفت در ردیف این رهبران قرارداشت ، وکذا فرزند سپه سالار علی بن ارسلان مشهور به قریب یاخویشاوندکه پدرش از ابتدای دورهٔ اول سلطنت مسعود یکی ازحامیان محمد بود ونسبت پیمان شکنی هامسعود اورا به غدر گرفته واعدام کرده بود ، درمیان مخالفان مسعود قرارداشت. هم چنان مسعود بمناسبت کینه توزی علیه محمودیان یا پدریان که در دوران پدرش شخصیتهای باقدرت بودند خواستار کاهش قدرت آنان بود وتاآنجا که این رویدادها خصومت متداوم را علیه مسعود برانگیخت و پیامد منجر برآن شد تا غلامان سابق یوسف و غلامان علی قریب وغلامان دوسالار دیگر یکی اریارق و دیگر آسغتگین که مسعود علیه شان جفاکرده بود درکارزار دندانقان ترک خدمت نموده و باسلجوقیان هم دست گردیدند (۵۰)

مسعود مخلوع یک ماه در قلعهٔ گیری دربند گذراند تا اینکه بنا بر تحریک احمد پسر محمد بقتل رسید. گردیزی نظر دارد که محمد برادر مسعود از رویداد قتل برادر آگاهی قبلی نداشته است و حکم جعلی مبنی براعدام وی بزندانبانان ارائه شده بوده است . حسینی و ابن الاثیر که دربسا موارد معلومات قصه گونه ارائه کرده اند برانند که احمد از پدرش مطالبه کرده بود تا با حکم اعدام مسعود موافقت کند. بنابر همین دو مأخذ اخیر نظرها چنین است که مسعود ، اول اعدام و سپس درچاهی افگنده ویا خاک پرشانده شده است و یا اینکه زنده در چاهی رها و سپس انبار های خاک ، بروی

انباشته شده است. بنابر گفته ابن بابا سر مسعود از تنش جدا ساخته شده بود. گردیزی تاریخ مرگ مسعود را یازده جمادی الاول ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۷ جنوری ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است) و ابن بابا اشتباهاً صفر ۴۳۳ (اکتوبر ۱۰۴۱ میلادی) را تاریخ مرگ مسعود خوانده است (به ضمیمه الف این اثر مراجعه شود تاریخی راکه گردیزی سال وفات مسعود خوانده ظاهراً تاریخی است که در بخش مفقود الاثر مجلدات بیهقی از آن ذکر رفته بوده است زیرا که این توضیح بنابر تاویلی است که ابن بابا در حواشی یکی از نسخه های کتاب راس مال الندیم گزارش داده به نظر میرسد که وی به تاریخ بیهقی دسترسی داشته است (جهت معلومات بیشتر به صفحات بعدی این اثر رجوع شود.) جوزجانی نگاشته است که مسعود هنگام مرگ چهل وپنج سال داشته است. (۵۱) محمد به تعقیب مرگ مسعود غزنی مودود فرزند مسعود که در تخارستان بود نامه یی نوشت و اورا حالی نمود که پدرش توسط فرزندان احمد ینالتگین سپه سالار اردوی مسعود در هند که در آنجا در سال ۴۲۴ هجری قمری مطابق (۱۰۳۳ میلادی) علیه مسعود یعنی کرده بودند بقتل رسیده است. (۵۲)

IV

انتقام جویی مودود

هر انکسی که طراح قتل مسعود بوده باشد حقیقت اینست که او پدر و د زندگی گفت و مودود فرزندش یک نیروی نظامی نسبتا بزرگی را در شمال افغانستان تحت اداره داشت، بمنظور انتقام خون پدر سرزنش و مجازات کسانیکه حلف و فاداری و بیعت مسعود را نادیده انگاشته و به او غدر کرده بودند بپاخاست.

از ورای صفحات بیهقی میتوان جسته جسته مطالبی را اندر باب فعالیتها وجولا نگاههای زندگی ابوالفتح مودود وقبل از قرار گرفتنش بر اریکه تخت وتاج غزنه در سال ۴۳۲ هجری قمری (مطابق ۱۰۴۱ میلادی) گرد آوری کرده بدون تردید وی باپدر در طرح کار نامه های نظامی انباز و وظایف ومسوولیتهای عدیده را متقبل بود بدین سان وی د ر شوال ۴۲۵ درسوقیاتی همراه با پدر (وسط سپتمبر ۱۰۳۴ میلادی) غزنه را ترک واز طریق بست، هرات وشمال خراسان به گرگان وطبرستان گام نهاده بود. وی در جریان پیکارهای گرگان سالاری یک قشون چار هزار نفری سوار نظام را بعهده داشت. با دریافت اطلاعات پیرامون فعالیتهای ترکمنان در ری فیصله بعمل آمد تا مودود وسپه سالارعلی دایه را در موقع جشن مهرگان در پایان ۴۲۷ هجری قمری (مطابق خزان ۱۰۳۶ میلادی) در رأس قشون بزرگی بصوب بلخ اعزام دارد؛ هردو سالار تاوسط جمادی الثانی ۴۲۹، آخر مارچ ۱۰۳۸ میلادی به غزنه باز نگشته وهمانجا ماندند. درین هنگام گزارش واصله مشعر بران بود که او ضاع وادی های علیای آمو از اثر بورتیگن قره خانی در ختل آن چنان دستخوش آشوب و غارت قرار گرفته است که سلطان مسعود او ضاع را در آنجا بحرانی تر از آشوب ترکمنان توصیف نمود ولذا اسم مودود را بعنوان سالار یک نیروی متمرکز در ختل درمیان گذاشت، مگر بنابر مشوره وزیر احمدبن عبدالصمد ازینکه فتنهٔ ترکمنان درخراسان شدید بود ورنهادن به ختل درچنین شرایطی دشوار می نمود، لذا اسم شهزاده از احراز این سمت حذف گردید. (۵۵) در صفحات قبل گزارش گردید که مودود در دندانقان شجاعانه رزمید مگر نا فرجام.

مودود فرزندار شد سلطان مسعود همواره مقرب درگاه پدر بود چنانچه در جریان جشن رسم گلشت دشت شاه بهار ۴۲۸ هجری قمری (مطابق ۱۰۳۷ میلادی) مودود همراه با برادران خود مجدود

عبدالرزاق وسعید مورد الطاف پدر بودند . امیر سعید فرزند مسعود ولیعهد بود (کلمه‌سعید اگر چنانچه اسم خاص نباشد در انصورت امیرسعید امیر با سعادت را میرساند چنانچه سلاله سامانیان این کلمه را به همین مفهوم بکار برده‌اند؟) وی در ربیع الأول ۴۳۰ هجری قمری، مطابق ۱۰۳۸ میلادی چشم از جهان پوشیده، ومودود به عوض وی بمقام ولیعهدی گزیده شد یعنی موقفی راکه درآغاز سلطنت مسعود بدست آورده‌بود، وسپس آن را از دست‌داد و با مرگ برادر باز همان موقف را بدست آورد . (۵۷)

تاریخ تولد مودود بصورت دقیق و واضح نیست تابه استناد آن سن واقعی اش مشخص گردد، گر چه بیهقی اورا بعنوان بزرگترین فرزند سلطان خطاب نموده است . بیهقی گزارش مبسوطی اندرباب از دواج مودود با یک شاهدخت قره خانی که بخشی از ستراتیژی مسعود را حتوا مینموده ارائه کرده است ، بدین مفهوم که می‌خواسته که از طریق پیوند از دواج پسرش با شاهدخت قره‌خانی ، قدرخان یوسف کاشغروختن، او را درزمرهٔ متحدان خود حفظ نموده از برادرورقیبش علی ابن حسن‌هارون بغرا خان معروف به‌علی تگین که درماوراءلنهر از رقبای سلطان‌محسوب‌میشد جداداشته باشد . (۵۸) چنانچه گفته آمده است که مذاکرات پیرامون از دواج سلطان مسعود باشاه خاتون صبیه‌خان واز دواج مودود باصبیه بغراتگین‌سلیمان فرزندارشد وولیعهدخان دراوایل ۴۲۲/۱۰۳۱ میلادی شروع گردیده‌بود (بیهقی متواتراً اخیر الذکر را ارسلان‌خان‌یادکرده‌است بصفحات قبل رجوع شود .

مذاکرات پیرامون از دواج ، چندی ادامه یافته است . گزارش حاکی است که عروس مودود در سال ۴۲۵ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۴۳ میلادی در راه‌حرکت بجانب غزنی‌چشم از جهان پوشید . (۵۹) چنین بوده است که شهزادگان قبل از بلوغ نامزد می‌گردیدند وهم چنان درخورد سالی عروسی میکردند ، مگر عهده های راکه مودود در دوران سلطنت‌پدر متقبل بوده گواه برآنست که وی در اوایل سلطنت پدر به سن رشد بوده است . بنابگزارش جوز جانی مودود درسی ونه سالگی پدرود زندگی گفته است ، که با نظر داشت آن میتوان معتقدشد که‌مودود درسال ۴۰۱-۱۰۱۰-۱۰۱۱ میلادی یا درسال ۴۰۲/۱۰۱۱-۱۰۱۲ میلادی باید پا بعرصه وجود نهاده باشد . درینصورت توضیح ابن الاثیر مبنی براینکه مودود بهنگام مرگ بیست ونه ساله بوده است صدق نمیکند . (۶۰)

خبر این همه رویدادها در تخارستان به اطلاع مودود رسید . اندیشه‌هاهمه‌پیرامون تقویت نیروهای غزنوی دربلخ وانجام‌عملیات بمقابل‌سلجوقی ها برای مدتی متوقف ماند ، مودود نخست بقرارگاه

اوپیان در هندوکش بازگشت وسپس بمشورهٔ احمدبن عبدالصمد از معابر کوهستان ها عبور نمود وبمنظور استقرار نظم درغزنه راه آند یار را درپیش گرفت . آگاهان را نظر بران بود که با ورود موسم بهار محمد وقشون یاغی معیتی وی برای بدست آوردن پایتخت غزنه یانجاروی خواهندآورد. درغزنه از مودود پذیرایی شانداری بجا آورده شد ، و بقیه ما ههای زمستان را درغزنه گذرانند (اواسط۴۳۲ هجری قمری مطابق اوایل ۱۰۴۱ میلادی) وطبق تشریفات‌معمول نسبت قتل‌پدرش به عزاو ماتم مرگ پدر پرداخت (امیرشهید) ونیروهای خودرا که با او در بلخ بودند به غزنه فرا خواند. (۶۱)

گزارش هاحاکی‌است که نیروهای مودود بانیرو های محمد تا شروع فصل بهار باهم روبرو نگردیدند . این بابا مصاف نیروهای متخاصم را بتاریخ ۱۳ رجب ۱۰/۴۳۲ مارچ ۱۰۴۱ میلادی ضبط نموده است ، درحالیکه حسینی و ابن الاثیر وقوع این پیکار را بتاریخ سوم شعبان /۸ اپریل (یک تفاوت بیست روز میان گزارش‌ها) خوانده اند. دردونسخهٔ زین‌الاخبارگردیزی که ازگزند روزگارمحفوظ مانده پیرامون شرح‌جنگ میان نیروهـای‌مودود ومحمدکه نسبت انتقام‌گیری مرگ پدر مودود براه‌انداخته شده بود صرف با پایان پذیری جنگ بسنده شده وتاریخ درگیری جنگ را توضیح‌نمیدارد و مشکوک مینماید که درآغاز بخش‌گم‌شده تذکری از تاریخ درآویزی شده باشد ابن‌بابا ظاهراً بربخشهای مفقود مجلدات بیهقی‌دسترسی‌داشته است. چنین‌مینمایدکه گزارش‌تاریخ درگیری میان نیروهای متخاصم همان تاریخ اولی موثق ترباشد. (۶۲) نیروهـای محمد زمستان را در ناحیتی از مجاورت پشاور بسربردند، مگر محمد بمقابل اضافه رویهای قشونش کاری از پیش برده نتوانسته ویک دسپلین را درمیان آنان تنظیم نمیتوانسته است . ابن الاثیر بـه این ارتباط چنین گزارش میدهد:-

نیروهای محمد تقاضا های متعددی داشتند ، ومحمد صلایت و اختیارات شاهانه را علیه آنان ازدست داده بود ، نیروهای وی دارایهای مردم را بی رحمانـه به یغمامی بردنـد، زمین های بایر تخریب وساکنان آن فرارکردند ، مخصوصاً که رویدادهادرپشاورپرجستگی دارد، مشاهیر آنجا قتل عام واموال شان تلف گردیـد. بهای یک غلام به یک درهم رسیده بود که به آن صرف یک من می‌میسر شده‌میتوانست . وی سپس با چنین شرح گزارش‌داده که نیروهای محمد بتاریخ ۲۸ رجب مطابق ۲ اپریل پشاوررا بقصد جنگ علیه قشون مودود ترک گفتند . (۶۳)

گردیزی توضیحات مفصلی اندرباب وقوع درگیری های نیروهای متخاصم ارائه میدارد ولی جوزجانی محل وقوع درگیری هارا درناحیتی از ننگرهار ضبط نموده است (این منطقه در تنظیم اسمای ولایات افغانستان بعداز ۱۹٦٤ به همین نام مسمی بوده است ودرشرق به امتداد جاده کابل احراز موقعیت نموده ، وجلال آباد مرکز آن است .((٦٤) برعلاوه دو مصــاف دهنده عمده میدان پیکار محمد ومودود جانب سومی نیز وارد معرکه بوده است که یابطرفداری یکی از جوانب یاطور مستقل با نیروی متعلق خود می جنگیده است. این جناح سومی عبدالرشید عموی مودود بود . درواقعیت امر در صحنه پیکار دندانقان با مودود ومسعود همرکاب بود .(٦٥) تا آنجا که آگاهی داریم عبدالرشید یگانه فرزند درقید زندگی سلطان محمود بزرگ غزنوی طور واضح ادعای رهبری را از جانب سلاله غزنوی داشت ، وسرانجام اندکی بعداز مرگ مودود به حیث سلطان بمسند تاج وتخت نیاکان خود تکیه زد. بهرحال اگر چنانچه مودود حمایت فعال عبدالرشید عموی خود را جلب نمی توانست دستکم در بیطرف ساختن اوتوفیق یافته بود ، مودود برای عبد الرشید عموی خود وعده دادکه هرگاه برمسند قدرت تکیه زند سهم مهمی در اداره اوروموقف اعزازی برایش اعطا خواهد شد وثانیاً سوگندوفاداری عبدالرشید را برای مسعود برادرخود به یادش آورد که خسارت وزیانی مواجه فرزندان مسعود نخواهد کرد ، وبااین ترتیب مودود بیطرفی عبدالرشید را کماهی واز تشویش اینکه عبدالرشید بانیروهای محمد بپیوندد واینکه عبدالرشید در هنگام برخورد نیروهای محمد ومودود در وادی ننگرهار موقف تماشاچی را گرفته منتظر شود که دوجانب همدیگر را تباه کنند تاخود در فرجام به نفع خود اقدام نماید ، فارغ البال گردید . (٦٦)

مودود بافراغت خاطر از امکانات کنار آمدن با عموی خود ضربات قاطع بر جبههٔ دشمن وارد آورد وقشون محمد خرد گردید. سالار رتگین وغلامان سرای طی حمله یی از عقب نیروی دشمن آنان را تارو مار کردند. محمد با پسرانش وسالاران یاغی چون انوشتگین بلخی وفرزند علی قریب همه بدست مودود گرفتار آمدند. مودود جزای بالمثل را آنگونه که بر پدرش روا داشته بودند بر اسیران گرفتار آمده انجام داد، ابن بابا درز مره اسیر آمدگان اسمای انوشتگین بلخی ، فرزند امیر یوسف بن سبکتگین یکی از فرزندان محمد (احتمالاً احمد) وسه سالار دیگررا نام می برد که به اعدام محکوم گردیدند. بعضی از مآخذ بیان میدارند که به استثنای عبدالرحمن یا (عبدالرحیم) فرزند محمد متباقی تمام اعضای خانواده محمد بشمول خودش ورهبران نظامی نیروی محمد همه اعدام گردیدند. نجات عبدالرحمن فرزند محمد بنابر شفقت وحسن

همنوایی که درجریان بازداشت مسعود درزندان قلعه گیری نشان داد، واحمدبرادرش را درقتل مسعودمتهم میدانست صورت گرفته است(٦٧)مودود بمنظور تعیین ساحۀ جنگ وتجلیل پیروزی اش در نبرد برسم یادگار آبادانی یی را در ان منطقه (دهکده، قصبه وراورتی دریاد داشتهای خود بر ترجمه طبقات ناصری آن بنای یادگاری راباز ارو مرکز تجارتی یاد نموده است) رباطی را در آنجا بنا گذاشت و قبل از مراجعتش به غزنه اسم فتح آباد ر ابرآن گذاشت . فخر مدبر مدعی است که فتح آباد رباطی بود در همین محل که سبکتگین بعنوان تجلیل ویادگار پیروزی اش برهند وشاه راجه جیپال اعما ر داشته بود که متعاقباً شگوفا گردید و بعنوان پایگاه غازی ها شهرت پیدا کرد (واحتمال دارد که این محل کمین گاهی بوده است برای تعقیب کافران منطقه مجاور کافرستان ؟) چارلس مسن سیا ح اوایل قرن نوزدهم موقعیت این منطقه را در قسمت چارمیلی جنوب بالاباغ که ازشهر جلال آباد دو ازده میل فاصله داشته و انمود کرده است . روایت ها چنین است که فتح آباد باری در جریان جنگ اول افغان و انگلیس توسط نیرو های انگلیس بسر کردگی سرر ابرتس سیل اشغال گردید . (٦٨)

ابن الأثیرورودمودود رابه غزنه بتاریخ ٢٣شعبان٤٣٢ قمری هجری(مطابق ٢٨اپریل١٠٤١میلادی) وابن بابا جلوس اورا برمسند تاج وتخت غزنه بتاریخ شعبان ٣٣ (٤) ٤٣٢/) اپریل ی ١٠٤١ میلادی) یاد کرده است (٦٩) بنابر گزارش گردیزی وی به القاب شهاب الدین والدو له وقطب الملة مفتخر بوده است، که سکه زمانش نیز آن را تأیدمیدارد. مودود به القاب جمال الدوله و فخر الامه یادگردیده که، درمأخذادبی گرد یزی نسخه بدل آن قطب الدین آمده است. از آنجاییکه مودود در سکه های خود نام خلیفۀ عباسی القائیم را ذکر نموده است پنداشته میشود که این القاب برای مودوداز طرف دربار بغداد داده شده، وهم احتمال دارد که وی بعضی ازین القاب را درزمان حیات پدر حایز شده باشد . (٧٠)

مودود بعد ازشکست قاطع محمد با مخا لفتها وتهدید های خانواده گی مواجه بود، مگر با بدرت رسیدن، وعده های را که دربرابر عبدالرشید عمویش مبنی برمقام واشتراك او در دستگاه دولت داده بود ودر بالا ذکرش رفت وفانکرد، ودرینفرصت بی درنگ اورا درحصار مندیش به زندان افگند، و درطول تمام دورۀ سلطنت مودود همد رآنجا ماند. (٧١)

V

تثبیت مجدد موقعیت درغرب توسط مودود

معهذا مودود سلطان جدید تکالیف فراوانی در پیش رو داشت . تهدید ترکمن ها در خراسان که اندیشه مسعود را نیز فرا گرفته بود، با یاری بخت وطالع به آن موا جه نشد ونیز مفکوره دستیابی سلجوقیان برسیستان ودستبرد آنان برمتصرفات دیگر غزنوی درجنوب وجود داشت . آشوب و ناآرامیها در هند غزنوی در دوران سلطنت مسعود آشکار ابود، چنانچه احمد ینا لتگین به اغتشاشات دست میازید، محمد در دوره سلطنت کوتاه دوم از حمایت متصرفات هندی خوردبرخوردار بود، ولی حین مرور رویدادهای بعد ملاحظه میداریم که مودود بزودی باا غتشا شات بیشتر در هند مواجه میشود.

قبلاً دیدیم که مبارزات مودود درتخارستان بخاطر عودتش ازانجاجهت دستیابی واحر از قدرت نا فرجام ماند والتون تاش سالار غزنوی که بعد ازمودود درانجا ماند نتوانست از بلخ دفاع کند، ودرنتیجه بادست بردشدید ترکمن ها مواجه گردیده هرات بدست اغوز افتاد، ولی توأم با پیروزی مودود علیه نیروهای محمد درننگرها روبا جلوسش براریکه مسند در غزنه بار دیگر پایه های دولت غزنوی مستحکم گردید، و یکبار دیگر اعتماد خراسان شرقی به دولت غزنوی روان تازه گرفت . مردمان هرات علیه اشغالگران بپا خاستند ، و بطر فداری غـزنویان آن دیار را از نفـوذ اغوز نجات دادند . گرچه چـغری بیگ داود در سال ٤٣٤ هجری قمری مطابق ١٠٤٢ـ١٠٤٣ میلادی هـرات را محاصره نمـود ، که در نتیجه هـرات و منطقه مجاور آن باد غیس بـدون تردید در مدارفرما نفرمایـی سلجوق قرارمی‌گیرد . ازورای پارهٔ از گـزارش

های صدرالدین حسینی بر میاید که هنوز هم در فراز باج - قرا باج (؟) احساسات حمایت وجانبداری از غزنویان وجود داشته است زیرا مردمان آنجا درین هنگام هنوز هم مالیات شان را به غزنوی ها می پرداخته اند، که در نتیجه چغری بیگ علیه آنان بهسوقیات دست زدیکی ازین رهبران محلی قبل از بیعت به سلجوقیان مورد حمله قرار گرفته ودر محاصره در می آید .(۷۲) مودود یک بار دیگر بر بلخ دست یافت ، ترمذ تا بعداز ۱۰۴۴/۱۰۴۳/۴۳۵ میلادی در تصرف امیرک بیهقی قرار داشته است . (به صفحه قبل مراجعه شود) اتخاذ سیاست فعال و تصمیم مودود به استر داد قلمروهای ازدست رفته غزنوی درغرب پرستیژ وموقف اورا اندرین هنگام درمیان همروزگارانش بالا برد . درین جاهرگاه بگذشته نظر اندازیم وآن جلال وا بهت شاهنشاهی محمود ومسعود راکه برپایه های نیرومند واستواری پی افگنده شده بود از نظر بگذرانیم باشگفتی مواجه میشویم که چنین دولت بزرگی در اثر تاخت وتاز کوچیان وحشی که از دشتهای آسیای مرکزی برخاسته بودند برای همیش در پیچ وخم امواج متلاطم فراشیبی تخریب ومشرف به سقوط شود. چنین آمده است که مودود در اوایل فرمانفرمایی خود یادداشت تابعیت پادشاه ترک در ماوراء ألنهر را بوسیله نماینده اش دریافت نمود. چنین پیداست که این زمام دار ترک یکی از سلاله قره خانیها واحتمالاً؟ بوری تگین بوده باشد که بنابر شواهد سکه شناسی وی درسال ۴۳۳/۱۰۴۱-۱۰۴۲ میلادی بحیث نایب قاغان برادر خود ارسلان خان عین الله ولد محمد بن نصر از روز جند یالقب بغراخان در بخارا فرمان می راند است ، وی درسال ۴۳۸ هجری قمری مطابق ۱۰۴۶ میلادی تا ۱۰۴۷ میلادی قوای غزنوی قره خانی را علیه دشمن مشترک سلجوقی در سمرقند تنظیم و بسیج نمود مگر این اقدام تا پایان سلطنت مودود درست از آب بدر نیامد. (۷۳)

مودود بااستماع خبر مریضی چغری بیگ داود درسال ۴۳۵/۱۰۴۳-۱۰۴۴ میلادی قشونی را به تخارستان اعزام نمود . این حمله توسط الپ ارسلان فرزند امیر سلجوق که درین هنگام در بلخ مقر داشت دفع گردید. درخلال این درآویزی نیروهای غزنوی بشکست مدهشی مواجه گردیده خسارات هنگفتی را متحمل گردیدند، و متباقی نیروهای منهزم غزنوی به غزنه باز گشتند . چنین مینماید که نسبت عواقب همین عقب نشینی بوده است که امیرک بیهقی حاکم ترمذ متقاعد گردید که علیه سلجوقیان بیش ازین ایستادگی نکند چغری بیگ داود در پرتو رویداد این شکست مودود بدرستی میتوانسته تشخیص نماید که درچنین فرصتی سلطان غزنوی فاقد منابع جنگی بود . وازین روجنگی را جهت اعاده خراسان براه انداخته نمیتوانسد. بنابر نگارش حسینی چغری بیگ الپ ارسلان فرزند خود را

بطور رسمی بحیث نایب الحکومه تمام خراسان شرقی گماشت، که تا حوالی منابع آموکه بلخ ، ترمذ ، تخارستان ، قبادیان وخش و ولوالج را در بر میگرفته است . (٧٤)

باآنچه گفته آمد مودود هنوز هم درخواب و خیال اعاده قلمروهای از دست رفته غزنوی بود ، چنانچه مقارن اول سلطنت خود دست به تنظیم وتدارک یک نیروی ائتلافی جهت سوق علیه سلجوقیان زده منابع هنگفتی را بعنوان سرمایه گذاری بمصرف رساند ودرعین زمان با نیروهای متعدد سرزمین اسلام شرقی مخالف سلجوقیان تماس برقرار نمود وبه آنان حمکرانی همان مناطق را تحت اداره غزنویان وعده داد. ازآنجمله مودود با شهزاده دیلمی از سلاله کاکویه جبال و ابوکالیجار گرشاسپ بن علاء الد وله محمد که درسال ٤٣٧ هجری قمری مطابق ١٠٥٤-١٠٥٦ میلادی ملکیت خودرا به ابراهیم نیال ، رهبر سلجوق وهمدان از دست داد واین ابوکالیجار سال های آخر عمرش را در تبعید همراه برادر خود بنام فرامرز در اصفهان ویا در فارس از قلمرو آل بویه گذرانید . (٧٥) مودود بااو در اصفهان تماس برقرار و ابوکالیجار گرشاسپ را ترغیب نمود که یک نیروی منظم را تدارک و بجانب شرق براه اندازد ، مگر جریانات طوری چرخید که این نیرودر صحرای بزرگ ازهم متفرق گردیدند وکاکو بحال مریضی به غرب فارس عودت نمود . مودود بار دیگر به قره خانی ها و به خاقان پادشاه ترک ها که شاید تمغاج خان ابراهیم بن نصر همان بوری تیگن اسبق باشد روی آورد. خان یکدسته از نیروهای خودرا از بخارا بمجاورت ترمذ گسیل نمود که آن محل را بویرانه مبدل کرد (این رویدادا اشارات و توضیحات حسینی وابن فندق را که ترمذ تا در ین هنگام ا ز ادارۀ غزنوی هاخارج بوده تأیید میدارد.(وکذا نیروی دیگری تحت امر سالار قشقه علیه خوارزم فرستاد که خوارزم توسط شاه ملک یکی از هم پیمانان سابقه دار مسعود تخلیه شد وسلجوقیان مسلط گردیدند . بهرحال هر دو سوقیات خنثی گردید ، چغری بیگ و تمغاج خان ابراهیم لاجرم طی دیداری درکنارآمو بهم صلح کردند . چنین پیداست که مودود شاید اندرین هنگام درقید زندگی نبوده است. مودود بمعیت قشون از غزنه بخارج درحرکت بوده است که ناگهان مریضی عاید حالش گردیده به پایتخت خود به غزنه باز میگرددو آفتاب عمرش غروب میکند وبدین سان تمام اینهمه ستراتیژی های بلند پروازانه اوبه یأس می گراید . (٧٦)

مودوددر نهایه آنگونه که محمودسیستان رادرحوزۀ قلمرو غزنویهادرآورده بودند حفظ نتوانست چنان چه در روزگار اواخر سلطنت مودود امیران برسر اقتدار صفاری سیستان رابه یک قلمرو خود مختاردر آوردند ، گرچه این آزادی درسایه ساجوقی بودوسلجوقیان خود بران منطقه حکم

میراندند. مع هذا خود مختاری صفاری های سیستان یکی از نتایج مفید برای غزنویها محسوب میشود چه امیران صفاری تا جایی یک نوع ایالت حایل را میان غزنوی ها و ترکمن ها بوجود آورده بودند و تشنج و دستبرد ترکمنان را از طریق جنوب افغانستان علیه بست و زمین داور مربوط غزنویها و حتی علیه خود غزنه تاحدود زیادی کاهش داده بودند، چنانچه نسبت همین تشویش بود که مسعود حین بازگشت از دندانقان یکی از سالاران خود نوشتیگین نوبتی وسپس ابوسهل زوزنی را ابدان جا فرستاد تا امنیت منطقه بست را حفظ نمایند (به صفحات بالا رجوع شود). مالیات وخراج سیستان تا اواخر سلطنت مسعود جمع آوری و ماموران رسمی برای اینکار موظف می گردیده اند. این ماموران جمع آوری مالیات به همکاری امیر ابوالفضل نصر بن احمد صفای رکه محمود قبل از وفاتش در سال ۴۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی اورا به حیث امیر تحت الحمایه خود گماشته بود، جمع آوری می گردید. (۷۷) مسعود تا مدت زمانی مالیات وخراج سیستان را از طریق ماموران جمع آوری مالیه که خود می گماشت جمع آوری مینمود، مگر در آغاز سال ۴۲۹/اکتوبر ۱۰۳۷ میلادی دو نفر مامور موظف گماشته شده جمع آوری مالیات را در سیستان از وظیفه سبکدوش نمود، و یک بار دیگر امیر ابوالفضل را موظف گردانید تا جمع آوری مالیات را شخصاً انجام دهد. واینست که یک بار دیگر وی به امر سلطان مسعود طور مستقیم موظف به جمع آوری محصول مالی آن ولایت میگردد. (۷۸) وضع اجتماعی وسیاسی درسیستان از روزگاران والیان خلفای عرب، ازنیاکان صفاری ها شکل پیچیده منقسم یافته بوده است که در آن دستهٔ عیاران وسرهنگان که نسبت احساسات نیاکان محلی سگزی خود ومخالفت باتسلط بیگانگان نقش مسلط را برعمال آنجا بازی میکردند. (۷۹)

در اوایل ۴۳۲ (خزان ۱۰۴۰ میلادی) احمد طاهر یکی از متمردین اغتشاشی سگزی علیه امیر ابوالفضل دست به اغتشاش زد. ترکمن ها از و به حیث متحد خود دعوت بعمل آوردند. ابوالفضل برای سرکوبی این اغتشاش از دربار غزنه از مسعود مطالبه کمک نظامی بعمل آورد، ولی این تقاضا به هنگامی به غزنه مواصلت کرد که مسعود تدارک سفر هند را پی ریزی میکرد. بهرحال مسعود در ربیع الاول ۴۳۲ نومبر - دسمبر ۱۰۴۰ میلادی یک نیروی پنجهزار نفری سواره نظام را بسرکردگی بانصر (شاید این بوالنصر همان حاجب بوالنصر باشدکه بیهقی در چندین مورد از وی یاد آوری نموده است ودر زمره رزم آوران گروه سلطان در پیکار دندانقان حضور داشته که از طریق غور به غزنه فرار نموده بودند.) (۸۰) جهت کمک و نجات بوالفضل که درین موقع توسط اغتشاشیون و رهبر سلجوقیان بنام ارتش که گفته میشود

برادر ابراهیم ینال ویکی از عموزادگان طغرل بیگ بوده است به محاصره کشانده بود ، فرستاد. ابوالفضل ناگزیر شد تابمنظور نجات خود باسلجوقیان راه توافق در پیش گیرد وازینرو باارتش به موافقه رسیدکه درزرنج خطبه بنام بیغویا پیغوکه یکی از اشخاص نسبتاً بزرگ سلجوقیان بود خوانده شود. (۸۱) نیروی بانصر به بست عقب نشست و بیغو شخصاً بتاریخ جمادی الثانی دسمبر ۱۰۴۰ میلادی (وارد سیستان شد، ونیروهای متحد ترکمن جانب بست پیشروی نموده، منطقه را به به ویرانه مبدل کردند، بهرحال میان ارتش وبیغو اختلافات بروز کرد ، واین موجب شد تا لشکریان سلجوق از بست عقب نشینی کنند وفرجام کار آنکه در نهایه ترکمن ها ولایت سیستان را تخلیه وبخراسان باز گشتند . (۸۲)

بدین سان حین جلوس مودود نیروهای بیگانه تحت اداره امیر ابوالفضل از سیستان به تدریج طور موقتی پاک گردید، مگر مودود بمنظور برقراری نفوذ غزنوی در سیستان بی درنگ یکدسته نیروهای خود را بدان جافرستاد تااز تهاجم ودستبرد مجدد ترکمن ها جلوگیری بعمل آرند . یکدسته از نیروهای تحت قوماندہ قیماس درسال ۴۳۲(بهار -تابستان-۱۰۴۱ میلادی) روانه سیستان گردید مگر به شکست مواجه شد، وبعداً ابوالفضل مکاتیب مودود را که عنوان مشاهیر سیستان انشادیافته بود مصادره کرد. بناءً ابوالفضل در جمادی الثانی ۴۳۳/ فبروری ۱۰۴۲ میلادی یک تعداد ازهوا خواهان غزنوی بشمول روحا نیون اهل فقه ویک امام وسالار نظامی را توقیف وزندانی نمود . چنین بوده است که طبقه روحانیون در سیستان به نسبت شهرت سلطان دربلندبرا فراشتن مذهب اهل تسنن ونسبت اندیشه از خود سری واستبداد ترکمنان از سلطان غزنوی حمایت مینمود . دررجب همانسال مارچ ۱۰۴۲ میلادی یک قشون غزنوی متشکل از ۲۰۰۰ سواره و ۱۰/۰۰۰ پیاده وارد سیستان گردیده درانجا باعناصر مخالف وپارتیزانهای قبلی چون احمد طاهر وعیاران گروه شنگلیان (۸۳) پیوستند . بدنبال جنگ های مدهش که با ابوالفضل براه افتاد مدت چارماه درارگ زرنج درمحاصره قرارگرفت تا اینکه وی کتبی از ارتش امدادجست. سرانجام یک نیروی نجات بخش قدم فرا گذاشت ونیروهای ائتلافی غزنوی را به شکست مواجه نموده، تعداد زیادی ازرهبران آنها را بقتل رساند. عده یی ازفراریان را درصحرای دشت مارگو بجانب بست تعقیب نمودند ونیرو های ارتش وابوالفضل قبل از بازگشت شان درربیع الاول ۴۳۴هجری قمری مطابق اکتوبر - نوامبر۱۰۴۲ میلادی به سیستان آن منطقه را تاراج وبه یغما بردند. شاید همین سرقیات بوده است که ابن الاثیر نیز ازان یاد

آوری نموده ، وتاریخ وقـوع این درگیری را در صفر ٤٣٥ هجری قمری مطا بـق سپتمبر - اکتوبر۱۰٤۳میلادی (اگرترجیحاً بعوض صفر٤٣٥ صفر ٤٣٤ خوانده شود این تاریخ باتذکری که ازین در گیری درتاریخ سیستان ذکربعمل آمده تطابق میتواند؟ (خوانده است وتوضیح میدارد که نیروهای مودود یک حملهٔ اغوزرا ازبست درآن زمان دفع نمود (٨٤)

پیامد رویدادهای سال ٤٣٤/۱۰٤۲-۱۰٤۳ میلادی ورویداد های مابعد درسیستان‌ازجمله رخ دادهای قابل یا د آوری‌ظهور طغرل سالارغلام ترکی به حیث یک چهره متبارز درصفحه تاریخ است،که در دورهٔسلطنت عبدالرشید نقش‌نادرستی ایفا کرده است‌اندرین هنگام‌طغرل همراه با ۲۰۰۰ نفر بجانـب سیـستان در حرکـت افتـاد، واز طالـع ساز گار انـدر میانـه راه یکی از اعضای خانـواده صفاری بنام امیر ابوالنصر یابا نصربن منصوربن احمد را در وادی دند انقان به اسارت گرفت سپس درجمادی‌الثانـی ٤٣٤(جنوری - فبروری ۱۰٤۳ میلادی) به سیستان وارد گردیده کرکویه‌را اشغال نمود،وسپس میان جمعیت مسلمانان وز ردشتیان بقتل وغارت گری مبادرت ورزید ابوالفضل یکدسته ازنیروهای خود را بمنظور دفاع ازارگ کرکویه به آن منطقه فرستاد. طغرل فیصله بعمل آورد تا درباز گشت به‌غزنه امیرابوالنصر را نیز با خود بیاورد. بعداً ابوالفضل در معاوضه آزادی وی یکی ازفرزندان احمدبن حسن میمندی وزیرارشد غزنوی را همراه باتعداد دیگرازسالاران به‌اسارت درآمده غزنوی مبادله نمود (٨٥) طغرل‌بعداً متوجه درگیری‌او ضاع نابسامان سیستان گردیده تاریخ سیستان برخورد های بیشتری را میان نیروهای ارتش و غزنویان در سال ٤٣٧هجری قمری مطابق ۱۰٤۵-۱۰٤٦ میلا دی ثبت‌نموده است، که طی‌آن پیکارهاهبرسلجوقی مغلوب‌گردید، وبرای زنده ماندن به‌ارگ زرنگ روی آورد، وی سه سال بعد ازآن روزگاردرطبس بقتل رسید، ودیگر به ار تباط رویداد های سیستان یا دو بودی ازوی نشده است .(٨٦)

سلطنت مودود درحالیکه ثبات وآرامش معقولی درجناح جنوبی دو لتش حکم فرما برد پایان پذیرفت. ابوالفضل (که تا زمان مرگ خود در جمادی الثانـی ٤٦٥، مارچ ۱۰۷۳ میلادی به‌حیث امیرسیستان بود.)(٨٧)درین‌موقع میان‌دو قدرت رقیب بزرگ‌درکارموازنه‌بخشیدن موقف‌خود بود، مگرسلجوقیان موقف خود را درخراسان وکرمان تحکیم بخشیدند ابوالفضل بالتدریج در مدار نفوذ سلجوقی کشانده شد، بار هایی عده ازهواخواهان غزنوی در رجب ٤٣٩ / دسمبر ۱۰٤۷ جنوری ۱۰٤٨ میلادی که وی ایشان را شش سال قبل توقیف کرده بود مصوء نیت بیشتراحساس‌نمود. (٨٨) مگرهنوزهم به‌حیث یک پناه‌گاه نیروی غزنوی درجنوب افغانستان احراز موقف داشته بود ودرواقعیت امر تاقیام غوری ها در قـرن متعاقب آن ازدیدگاه غزنویان دور بود (به فصل چارم رجوع شود) .

VI

فتوحات هندوستان

مسعود بعد از سرکوبی اغتشاش احمد ینالتگین مجدود فرزند خودرا در ذوالقعده ۴۲۷ هجری قمری مطابق آگست سپتمبر ۱۰۳۶ میلادی بفرماندهی نیروهای مستقر آنجا مقرر نمود ووی را باخلعت درخورمقام والی مفتخر نموده، سه سالارنظامی ویک نیروی کاملاً مجهز ویک منشی از دیوان رسالت را موظف به امور عدلیه ویکنفرمستوفی را بعنوان منشی مالی در تشکیل آنجا تکلیف نمود .(بیهقی شخصی اخیرالذکررا سعد سلمان خوانده است که واضحاً پدرمسعود سعد سلمان شاعر بوده وممکن است همین منشأ سکونت خانوادگی آنان درپنجاب بوده باشد.)مجدود بدینگونه شناسایی ومعرفت خود را درهند قایم نمود وبدون شک بدین صورت برای خود شآنجا پایگاهی پدید آورد که دارای دستگاه نظامی و اداری وفاداربه او بوده است. بهرحال گفته‌ها چنین است که گاه وناگاه وی به غزنه حاضرمیشده است. بگونه مثال جهت تجلیل عید فطر در ۴۲۸ هجری قمری مطابق ۱۰۳۷میلادی به غزنه آمد وبنابرقول گردیزی (بیهقی تذکری اندرین باب ندارد) مجدود بر مبنای دستور سلطان مسعود در اوایل خزان ۱۰۴۰/۴۳۲ میلادی موظف به تسلط برملتان شده است (به صفحات قبل رجوع شود.) (۸۹)

مجدود هنوز در هند بود که پدرش ازقدرت برکنارشد و بقتل رسید . واینکه وی بمقابل جلوس محمد براریکه تاج وتخت غزنه بعد از مرگ پدر چه عکس‌العملی بروزداده واضح نیست آنچه اندرین باب وضاحت‌دارد اینست که از برسمیت‌شناختن‌مودود بجانشینی پدر در غزنه امتناع نموده است . وی بغاوتی را در ملتان و لاهور براه انداخت . مگر سه روزبعد از عید الاضحی (شاید در سال ۴۳۲ که این عید مصادف برتاریخ ۱۱ آگست ۱۰۴۱میلادی اتفاق میافتد .) به نحو اسرارآمیزی جسد بی جان اوپیدا شد. بناً شورش‌مجدود ازهم‌پاشید، و مودود توانست سلطه خود را در سراسرهند غزنوی تحکیم بخشد. قشونی را که مودود از غزنه بمنظور فرو نشاندن شورش‌مجدود درهند گسیل داشته شاید همه همان نیرویی بوده باشد که دریکی ازحکایات آداب الحرب والشجاعه فخرمدبرذکریافته که تحت سالاری سالاراحمد

بن محمد حاجب بزرگ به معیت فقیه سلیطی که به حیث والی لاهور موظف بوده سوق شده بوده است . (احتمال زیاد دارد که این اسما در صفحات بیهقی بگونه دیگری آمده باشد که تشخص هویت واقعی ناممکن است. (حکایت آداب الحرب و الشجاعه رویداد سوق این قشون ومواصلت آنان را به لاهور و تحکیم سلطه مودود را درآنجا باز گو میدارد . (۹۰)

با پیوستن به قرار گاه لاهور ، فقیه سلیطی نمایندهٔ خود را درلا هور گذاشت ، و قشون مشترک غزنوی علیه ملتان به پیکار رفت. درجریان قرن چارم (دهم میلادی) تبلیغات پروپا گندی افرا طی اهل تشیع اسما عیلی میان مسلما نان شهرک نشینهای قدیمه عرب از پیروزی های بر خوردار بوده است : این مناطق قدیمه سند و ملتان برتری خلیفه فاطمی را در شمال افر یقاو قاهره یعنی المغرب را برسمیت شناختند ، (۳۴۱-۶۵/۹۵۳-۷۵) ومعبد بت پرستی معروف ملتان که بنام رب النوع آفتاب ادیتا گردیده برد ، تو سط یکی از دعات اسما عیلی تخریب گردید . (۹۱) محمودغزنوی ازهواخواهان اهل سنت و جماعت درسال ۳۹۶ هجری قمری مطابق ۱۰۰۶ میلادی برابو الفتح داود دبن نصرفرما نفرمای محلی اسماعیلی ملتان حمله نموده، به شهر هجرم برد ، وبقتل عام هوا خواهان اسماعیلی دست یازید .(۹۲) از رخ دادها وپیامد های دیگر آینده ملتان گزارشی دردست نیست مگر اینقدرواضح است که مذهب اسماعیلی درآنجا بکلی ازمیان برداشته نشد، وزنده ماند. احتمالاً درسال ۱۰۴۰/۴۳۲ میلادی هنگامیکه اطلاع برکناری مسعود وبه اسارت درآمدن وی در ماریگله درهندپخش گردید قدرت غزنویان در حضیض ناتوانی‌دست‌وپامی زد، شورش‌ها بازدرآنجازبانه‌کشید. هنگامیکه لاهوربه نفع مودود برگردانده شد فقیه سلیطی علیه اغتشاشیون که در رأس آنان فرزند ابوالفتح داود (در اصطلاح عصر غزنوی قرامطه) قرار داشت . (۹۳) واسما عیلیان به او من حیث شیخ خود می نگریستند حمله کرد . نیروهای اسما عیلی بمقا بل قوای نیر ومند کار آز موده غزنوی تاب مقاومت نیاورده به منصوره جنوب سند عقب نشینی کردند . ملتان وا دار به تسلیمی شد، وبعد از تسلیمی خطبه بنام عباسیان ومودود جاری گردید تلمیحاً درین معنی که اغتشا شیون یک باردیگرتوانستند خطبه را بنام فاطمی‌ها قرائت نمایند (سپس فقیه سلیطی محمد حلیمی را قبل از عودت به لاهور به حیث والی ملتان تعیین نمود ودر مسیرراه جت ها و دیگر کافران منطقه وسط درهٔ سند را محو ونابود ساختند.(۹۵)

اخبار مربوط به پایان یافتن سلطه فرمانفرمایی مسعود ، را جگان متعدد هندی را تشجیع نمود تاعلیه مسلمانان بهحمله دست زنند. فخرمدبربه این ار تباط بیان میداردکه قشون غزنوی حین بازگشت از ملتان به لاهور درعرض راه مورد حمله قوای ائتلافی را جگان هندی که مشتمل از نیروهای را نگان ورایان وتکران کوهپایه های تحت اداره سندن پال و نواده کابلشاه خوانده شده (هندوشاه از هندوشاهان ویهند مخالف قدیمی غزنوی) (۹۶) قرار گرفتند. گفته شده که جنگی در محلی بنام قدر جور درگرفت، وطی آن قوای مربوط سلیطی بر مشرکان غالب آمد، آنان را تارومار نمود، و درجریان سندن پال بقتل رسید . (۹۷)

مودود با وجود نگرانیهای غیر قابل اجتناب از ناحیه سلجوقیها در خراسان ونگرانیهایش در سیستان با اغتنام ازفرصت، نقش نیاکانی سلاطین غزنوی را بازی نموده، چون چکشی برسر هندوهای مشرک ضربات وارد آورد ، واز خز این معابد در شگوفایی اقتصاد سرزمین های اسلام شرقی استفاده نموده است . بعد از دست دادن ایالت زرخیز خراسان یگانــه راه حیاتی تمویل مصارف اداری دولت غزنوی، براه انداختن جنگ و مساعد ساختن زمینه یغما وتاراج در هند بوده است . مودود در دوره حیات پدر از خود چنان تبا رزنشان داده بودکه رزم جوو شجاع خطاب همیشد. وآمده استکه وی مخصوصاً دراستعمال کمان مهارت بسزایی داشتهاست. اختراع یک نوع پیکان که معروف به پیکان مودو دی میباشد به او نسبت دارد ، و حکایت شده است که پیکان اواز طلا ساخته شده بوده و هرگاه شخصی هدف آن قرارمی گرفته از بهای طلای آن مصارف تشیع او ویا از بهای آن مصارف جراحت وارده بر اندام شخصیکه هدف آن قرار میگرفته تدارک میگردیده است . یا دوبودها از خاطره ها وپیکارهای سلاح های جواهر نشان ایندوره که اند ر هنگام تشریفات و پذیرایهای رسمی غلامان سرای غزنوی مجهز بدان میشدهاند، وهم از پیکانطلای مودوداگرچه آمیخته با قصه وافسانهاست سرودههای ماندگاراست بدینگونه :

سلطان زمانه شاه مودود آنک	از بهر عدو زرکند پیکان
تا کشتهٔ اوازآن کفن یابد	تاخستهٔ اوازآن کنند درمان (۹۸)

حکایتها چنین بوده است هر آن کسیکه هدفآن خدنگ قرارمیگرفته و پدرو درزندگی می گفته است مصارف تشیع ومداوای او از طریق بهای سرآن خدنگ کارسازی میشده است. ابنالاثیر از میانه مورخان گفتگو های اندر بابکار نامه های مودود درهند بیاد گار گذاشته

که وضاحت نداشته (عمدتاًتکراری‌است‌ومیر خواند آن ها را رنگ افسانوی داده است) وفاقد معلومات توپو گرافی است . واز شهزادهٔ هند ی بشکل تحریف شده ذکر بعمل آورده است . درین عبارات‌آمده که درسال ۴۳۵ (۱۰۴۳-۱۰۴۴ میلادی) سه راجه هندی به لاهورحمله نموده آن منطقه را تامدت قابل ملاحظه‌ای درمحاصره درآوردند. والی‌آن جاواینکه این والی برمبنای حکایت فخرمد برهنوزهم‌همان‌فقیه سلیطی بوده یانه واضح نیست) ازمودود استمداد جست، ودرنتیجه کمک‌های تقویتی گسیل شد. درنتیجه قشون غزنوی عملیات تهاجمی‌را علیه راجگان هندی براه انداختند که‌دراثر آن یکی ازین راجه‌ها تحت تابعیت غزنویان درآمد، ازجمله دوراجه باقی مانده یکی‌بنام دیوبال (؟) (D.W.bal) و دیگری بنام هرباتیا (؟) دریکی ازقلعه‌های خود به محاصره‌گرفته شد، وسرانجام سرتسلیم‌فرود آورد، وراجای‌سومی‌بنام‌تابت‌رای‌درجریان‌جنگ با ۵۰۰۰ از همراهان خود کشته شد. سرنوشت این راجاو لشکریان وی‌موجب گردید که‌سایرراجهای هندی که تابعیت شان ازغزنویان مشکوک می‌نمودمودت ووفاداری‌خودها را مجدداً تأیید کنند. این موضوع اشاره به اتحادیه راجگان مقتدرهند است که درین موقع مناطق چون‌هانسی، تهانیسر واقع شمال غرب دهلی، نگرکوت ومحلات دیگری را باردیگر ازتصرف مسلمانان بدرآورده بودند، ولاهورتامدت هفت ماه در محاصرهٔ شان قرار داشت .از اعضای برازنده این ائتلاف پره مارا راجاازمالوا به نام بهوجه وهکذا بنا بقول ابن الاثیر دیوه پاله که شاید کجهه پگهته را جااین اسم فرزند فرما نفرما ی گوالیارکیرتی را جه بوده باشد، واوشاید همان را جایی بوده است که خود را درسال ۴۱۳ هجری قمری مطابق ۱۰۲۲ میلادی تقدیم محمود غزنوی نمود بهمه حال شواهد وبراهین اثبات وجود ندارد .(۱۰۰)

برای تکمیل مبحث بالا معلومات بیشتر از مورخ دکنی محمد قاسم هند وشاه که بنام فرشته یادگردیده است واو گلشن ابراهیمی رادرقرن یازدهم - هفدهم‌میلادی برشته‌در آورده‌وازمأخذ متأخر محسوب مشیود بدست می‌آید . اینکه فرشته ازکدام مأخذ در ارائه معلومات خود استفاده نموده معلوم نیست وموثقیت معلومات اورا از مأخذ متقدم بررسی‌نمیتوانیم ودر آثارمیرخواند نیز انعکاسی نیافته‌است؛ هنگامیکه‌مسعود بقتل‌رسیدمجدود وفرزندوی بنابرتحریک ایازخاص‌مشاور خوداز ملتان بحرکت افتاد وبخش‌های را دروادی سند وملحقات آن تاشرق ها نسی‌وتها نیسرقبل

از مرگ تا بهنگام و اسرارآمیزش به تصرف در آورد. مزیداً او بیان نموده که راجای دهلی و فرما نفرمایان دیگر هانسی، تها نیسر ومربوطات آن را ازید تصرف والی مودود درهند مجدداً اشغال نمود و تا چارماه نگرکرت را در محاصره کشیدند. راجگان راجپوت پنجاب تحریک گردیده وسه تن از آنان به لاهور حلمه نمودند، مگر به شکست مواجه گردیدند. این توضیحات اخیر با توضیحات ابن الاثیر مطابقت میکند، مگر فرشته نسبت به سلف خود مبهم ترسخن رانده وبصورت قطع اسمای راجگان هندی را که درین رخ دادها ذیدخل بوده‌اند توضیح نمیدارد.

ما دربچه یی یا دوبچه زاید و یاسه — وین نارچرا مادر سیصد بچگانست

مادربچه را تاز شکم نازد بیرون — بستر نکند، وین نه نهانست عیانست

اندرشکم اوخود بچه‌را بستر کی‌رزد — کردست وبدو در زسربچه نشانست

انگور بکرد ارزنی عالیه رنگست — و اورا شکمی همچو یکی غالیه دانست

اندرشکمش هست یکی جان وسه تادل — وین هرسه دل اورازسه پاره ستخوانست

گویند که حیوان راجان باشد دردل — آنرا ستخوانی دل وجانست وروانست

جانرانشنیدم که بود درنگ ولی جانش — همرنگ یکی لاله که درلاله ستانست

جانرانبود بوی‌خوش وبوی‌خوش او — چون بوی خوش غالیه وعنبر ویانست

انگورسیاهست وچوماهت وعجب نیست — زیرا که سیاهی صفت ماه روانست

عیبش جزاین نیست که آبستن گشست — او نوز یکی دخترک تازه جوانست

بیشوی شد آبستن چون مریم عمران — وین قصه بسی خوبتر وخوشتر از آنست

زیرا که گر آبستن مریم بدهان شد — این دختر رزرا، نه لبست ونه دهانست

آبستنی دختر عمران بپسر بود — آبستنی دختر انگور بجانست

آن روح خداوند همه خلق جهان بود — وین راح خداوند همه خلق جهانست

آنرا بگرفتند وکشیدند وبکشتند — وینرا بکشند وبکشند این بچسانست

آن، زنده یکیرا ودوراکرد بمعجز — وین زنده گر جان همه خال زمانست

ناگشتهٔ کشته صفت روح قدس بود — ناکشته کشته صف این حیوانست

گر قصد جهودان بد درکشتن عیسی — درکشتن این، قصد همه اهل قرآنست

آنرا، نگرازکشتن آن هاچه زبان بود — اینرا، نگر ازکشتن اینها چه زیانست

آنرا، پس سختی‌زهمه رنج امان بود — وینرا، پس سختی وهمه رنج امانست

آنرا بسمرات مکان گشت و مر اینرا — بـر دست امیـران و وزیرانش مکـانست
چون‌دست وزیرملک شرق که دستش — از باده‌گران نیست که ازجود گران است
شمس‌الوز را احمد عبدالصمد آنکو — شمس الوز را نیست که‌شمس الثقلانست
آن پیشـر و پیشـروان همـه عـالـم — چـون پیشـر ونیـزه خطی کـه سنا نست
مهترزهمه خلق جهان اوبدو کوچک — مهتر بدو کوچک : بـد است وبزبا نست
درانـه و دوزان بسر کـلـک نیایـی — درانـه و دوزان بسر کـلـک و بنا نست
اندرکرمش، هرچه‌گمان بود یقین‌شد — واندر نسبش ، هرچه یقین بود گمانست

VII

چرخ اجراآت داخلی دولت

یادگاریکه از صفحات بیهقی پیرامون کارکرد های سلطان مسعود ماندگار است به همان شرح وبست پیرامون کارکرد های دوره زمام داری مودود یوم به یوم در دواوین به نظر نمیخورد بناءً اندرین جابنا چار بسنده می کنیم ومی پذیریم که دست آورد های عین مامورین که در دستگاه هردو دولت وظیفه داشتند تغییر ناچیزی را بعد از مرگ مسعود درچرخ حرکت امورا توری باعث گردیدند تردیدی نیست که مشوره های اندیشمند وبا بینش وآزمون شده ابو نصر احمدبن محمدبن عبدالصمد شیرازی(۱۰۲)که اندر هنگام قتل مسعود در تخارستان سمت مشاورت مودود را داشت برای بمسند رسیدن مودودبعد مرگ پدر اوکارگر افتاد واحمد در اوایل سلطنت مودود عهده دارسمت وزارت گردید. وی درزمان محمود وظیفه کد خدایی را(معین یاوزیر) در دربار والی محمود درخوارزم، وبه حضور التونتاش ، وبعد از مرگ احمدبن عبدالصمدبن حسین در ٤۲٤ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی بحیث وزیرمسعود عزتقر ر حاصل نمود وبرروش اجراآت متلون وی نفوذ معتدلی داشت. بهرحال وی نتوانست سلطان رااز تصمیم رفتن هند که در فوق ازآن ذکر بعمل آمده است باز دارد. (۱۰۳ از همین ایام سمت وزارتش بود که ممدوح شاعران بزرگ همروز گار خویش چون منو چهری قرار گرفت که از وی بد نیگونه مدح میکند.

المنته الله که این ماه خزان است	ماو شدن وآمدن راو رزانست
از بسکه درین راه از انگورکشانند	این راه رزایدون چوره کاهکشانست
چون قوس قزح برگ رزان رنگبرنکند	درقوس قزح خوشهٔ انگورگمانست
آبی چو یکی کیسگکی ا ز خززر دست	درکیسه یکی بیضهٔ کا فور کلانست
و اندر دل آن بیضه کافور ریاحی	ده نافه وده نا فگک مشک نها نست

وآن سیب بکر دار یکی مردم بیمار | کز جملهٔ اعضاوتن اورا دورخانست
یک نیمه رخش زرد و دگر نیمه رخش سرخ | اینرا هیجان دم و آنرا یرقانست
وان نار همیدون بزنی حامله ماند | واندر شکم حامله مشتی پسر انست
تامی نزنی بر زمیش بچه نزاید | چون زادبچه زادن وخوردنش همانست
خردک نگرش نیست، که خردک نگرشنی | درکار بزرگان همه ذلت وهوانست
دینار دهد، نام نیکو باز ستاند | داند که علی حال ز مانه گذرانست
مرحاشیهٔ شاه جهان را وحشم را | هم مال دهنده است وهم مال ستانست
زیراکه ولایت چو تنی هست ودران تن | این حاشیهٔ شاه رگست وشریانست
دستور طبیبست که بشناسد شریان | چون باضربان باشدوچون بی ضربانست
چون با ضربانست کند قوت اوکم | ورکم نکند، بیم خناق ازهیجانست
چون بی ضربان باشد، نیرو دهد آنرا | ورنه دل ملک ملکت رابیم یرقانست
این کاروزارت که همی راند خواجه | نه کار فلان بن فلان بن فلانست
بود آنهمگانرا غرض ومصلحت خویش | اینرا غرض ومصلحت شاه جهانست
هرگز ندهد خرد منش را بر خود راه | کز خرد منش محتشمانرا حدثانست
از پشه عنا وا لم پیل بزرگست | وز مور، فساد بچه شیر ژیانست
خسرو تنهٔ ملک بود او دلهٔ ملک | ملکت چو قرآن، اوچو معانی قرانست
ملکت چوچرا گاه ورعیت رمه باشد | جلاب بود خسرو دستور شبانست
لشکر چوسگان رمه ودشمن چون گرگ | وینکار سگ وگرگ ورمه بارمه بانست
مارا رمه با نیست نه زو درمه آشوب | نه ایمن ازوگرگ ونه سگ بقغانست
هرگز نکند با ضعفا سخت کمانی | باآنکه بداندیش برد سخت کمانست
تابربم وبرزیر نوای گل نوش است | تابرگل بر بار خروش ورشانست
عمروتن اورا (؟) نه قیاس ونه کران باد | چون فضل وتنشرانه قیاس ونه کرانست
با دا ببها رانـدر، چندانکه بهار است | بادا بخزان اندر، چندانکه خزانست

او رهبر برجسته رهبران جهان است ، گوی که چون نقطه تیز ترین نوک نیزه خطی است وی از نگاه داشتن دو چیز کوچک یعنی با داشتن قلب فراخ و فصاحت زبان از همه ابنای بشر گوی سبقت دارد . (۱۰٤)

احمد مدت هشت سال در دربار مسعود منصب وزارت داشت، و سپس دوسال بدر بار مودود ایفای خدمت نموده است ، مگر نسبت حسادت سالاران نظامی بعدها از نظر افتاد ، بنابر توضیحات بیهقی وی بعداز برکناری به زودی چشم از جهان پوشیده است، مگر بنا بر توضیحات مآخذ تذکره نگاران متأخر گفته شده که وی توسط مخاصمانش مسموم گردید . (۱۰۵) مودود اندرین هنگام شخص دیگری را موسوم به طاهر، که مستوفی دیوان استیفاو مربوط بخش محاسبه دیوان وزیر بود به منصب وزارت گماشت . بیهقی نگاشته که وی تاسال ۱۰۳۳/٤۲٤ میلادی مسوولیت این دفتر را بعهده داشته است ، و هنگامیکه غزنه را به صوب هند ترک همی گفت قبل از مرگ خود اجازه رسمی برای طاهر صادر داشته بود تاتحت اداره سلجوقیان بکار خود ادامه دهد . زیرا وی کاملاً متوقع بود که بعد از متواری شدن به هند سلاجقه غزنه را اشغال خواهند کرد (به صفحات قبل رجوع شود) بهرحال بزودی واضح شدکه صرف دانش محاسبوی ومالی برای احراز کرسی وزیرکافی نیست، چنانچه انتساب طاهر به کرسی وزارت مدت کوتاهی را در بر گرفت، ومودودبعد از انقضای دو ماه اورا ازکار برکنار کرد . (۱۰٦)

سلطان مودود اندرین هنگام از درایت عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی وزیر سوم خود مستفید بود. عبدالرزاق تا پایان سلطنت مودود باوی همکاری کرد ، وبعد از مودود درجلوس عبدالرشید نقش برازنده داشت ، ودر دوره کوتاه فرمانفرمایی او سمت هئیت ریاست اورا بعهده داشت(به صفحات بعد مراجعه شود.) بدیهی است که برای شخصی چون عبدالرزاق که خاندان اوسوابق خدمت درخاندان غزنوی داشت وهم وسیعاً قبول شده بودکه و ظایفی چون منشی دربار یاکار داری امورمالی به سلسله خانوادگی انتقال می یافت ، از ینرو بعید نبود که عبدالرزاق به چنین منصب عالی تکیه زند، چنانچه خانواده های میمندی وشیرازی در دستگاه اداری غزنویان دست کم تا سه نسل سوابق خدمت بجا گذاشتند. چنین پیداست که عبدالرزاق وهم پدرش در اواخر سلطنت محمود از نظر افتاده بودند ، زیرا همینکه مسعود بر اریکه قدرت بعد از پدر تکیه زد ، وی احمد بن حسن را از زندان رها کرد، وگفته شده است که درین هنگام مصادف با اوایل سال ٤۲۲ هجری قمری مطابق ۱۰۳۱ میلادی

عبدالرزاق نیز از نندنه یا نار دین که زندانی بوده است درکنار رود جیلم درپنجاب آزادگردیده است . بیهقی از آن روزگار به بعد از وی طور پراگـنده یاد کرده است، وچنین مینماید که در دستگاه اداره مرکزی وظیفه انجام داده است ؛ وهم‌روایت گردیده که در معرکه دنـدانقان وی نیز حضور داشته است .گرچه ظاهراً وی در دوره فرمانفرمایی فرخ زاد وظیـفهٔ وزارت ندا شته مع هـذا از براهین همین پیداست که وی هنوزهم درچرخ دستگاه اداری سهم بسزاداشته است، چنانچه بیهقی‌ازوی درسال ٤٥٠ (١٠٥٨ میلادی) سخن بمیان آورده وافزوده است‌که اندرین هنگام هنوز هم به خدمت رسمی دولت اشتغال داشته وهم مـعلوماتی راکه‌از روز گاران حیات پدرش احمد بن حسن بد سترس وی قرار داشته من حیث یک گـزار شگر بـه استفـاده بیهقی گذاشته است . (١٠٧)

بادست رسی به‌خزاین‌وغنایم هندبنیه مالی‌غزنویان توانایی‌می‌یافته وازین روازپایه گزاران کاخها وایوان های‌مجلل‌محسوب شده اند،آنان به‌اعمار باغستان‌ها ومیدان های بازی‌علاقه‌فراوان داشتند. (١٠٨) متأسفانه ازکار نامه های مودود اندرین بخش معلوماتی دردسترس قرار ندارد، گرچه احتمال دارد که وی ازخط مشی نیاکانش اندرین بخش پیروی کرده باشد . بدین منوال چنین پیداست‌که دربار شاهی آرا سته با آئین ونحوه موروثی سلاطین فارس واسـلامی بوده است بدین مفهوم که دربار سلاطین غـزنوی مشتمل برمامورین درباری ، خواجه‌هاو ندیـمان بوده است واینان سلطان را اندرهنگام بزم نشاط‌ومحافل وباده نوشی هـمرایی میکرده اند . ما میدانیم که شهزاده کیکاوس ین اسکند ربـن قابوس از خانواده زیاری گرگان وطبر ستان مـدت هفت یا هشت سال را بدربار مودود که از اقاربش بوده به حیث «ندیم خاص» خدمت نموده است . وی در قابوسنامه ازمحافـل باده نوشی مودود ووزیرعبدالرزاق برای شهزادگان یاد آوری میکـنـد (١٠٩) مزیداً اچنین می‌پنداریم که مودود با پیروی از سنت نیاکان خود در پرور ش وتشویق شعرا واد با بذل مساعی نموده است . گرچه یک بار دیگر باید متذکرشدکه معلومات مشخص دربنمورد موجود نیست. چهره های نام دارادبی‌وشا عران شهیرادوارسلطنت محمود ومسعود چون عنصری ، فرخی و منوچهری یا اینـکه در دوره سلطنت مودود پدرودر زندگی‌گفته و یا اینکه اندرین دوره سکـوت اختـیار کرده بودنـد . بهمه حال ابـوریحان بیرونـی دانشمـنـد و عالم شهیرتا سال ٤٤٢ هجری قمری مطابق ١١٥٠م میلادی در قید زندگی بوده بعمر هشتادو یاچیزی درهمین قیدعمر درغزنه چشم ازجهان فروبسته باشد،وبدون تردید پیدا است که

وی رساله خود را اندر باب احجار کریمه کتاب الجما هیرفی معرفة الجواهر در دوره سلطنت مودود برشته در آورده است ، و احتمال دارد که وی آخرین اثر عمده اش در رشته علم الا دویه کتاب الصیدلة فی الطب را نیز در همین دورۂ سلطنت مودود پایان آورده باشد . (۱۱۰)

طوریکه قبلاً خاطر نشان گردید همینکه مودود در پی تدارک انتقام از سلجوقیان در خراسان برآمد جهان فانی را و داع گفت . بنا بر قول ابن با باهمینکه مودود غزنه را ترک گفته سر ببالین مریضی گذاشته و در اثر بیماری قولنج آ فتاب عمرش غروب کرده است . برای وی صرف همین قدر فرصت وجود داشته تا عبد الرزاق وزیر را جهت دفاع از حمله ایکه علیه مودود تهیه دیده شده بود روانه سیستان بدارد . از ین مآخذ صرف فرشته معلومات ارائه نموده که مودود از طریق وادی سکاوند و لوگر رهسپار گردیده و میخواسته است حصاری را بنام سانکوت (؟) اشغال نماید تا بعضی خزاین که در اینجا گردآوری شده بود بدست آرد که مریضی گریبا نگیرش شد . (۱۱۱)

اسناد مربوط به تاریخ مرگ مودود و مدت دوام سلطنت وی نا مکمل و گاهی هم متناقض مینماید ، و این امر مزید آ با شک وظن مأخذ پیرامون سلطنت زود گذر دو خلف مودود هر یک مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود مغشوش ترمیشود . منابع معتبر از جمله اثر اس لین پور تحت عنوان سلاله های اسلامی (طبع لندن سال ۱۸۹۳م) ص . ۲۸۹ تاریخ وفات مودود و سلطنت دوخلف او وجلوس عبدالرشید را درسال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۸- ۱۰۴۹ میلادی ضبط نموده است . مگر ای ـ دی ـ زمباور در اثر خود تحت عنوان منول دی جینولوژی ات دی کرونولوژی پری هیستوری دی اسلام

E. de zambaur, In his Manuel de geneadogie et de chronologie et de coronologie yaur l'histoire (Hanover 1927)

ص ۲۸۲ تاریخ وفات مود و درا در ماه رجب ۴۴۰ / دسمبر ۱۰۴۸ میلادی ضبط نموده و سلطنت کوتاه مدت دو خلف مود ود را در جنوری ۱۰۴۹ که عین سال ۴۴۰ میشود ذکر نموده و جلوس عبدالرشید را براریکه مسند سلطنت غزنوی در سال ۴۴۱ هجری قمری مطابق جون ۱۰۴۹ ـ می ۱۰۵۰ میلادی یاد داشت نموده است . موءلف این اثر نیز در تألیف دیگر خود تحت عنوان اسلامیک داینستیز (طبع ایدن برگ ۱۹۶۷ ص ۱۸۱) که شرح احوال و انساب سلاله های اسلامی در آن پرداخته آمده به استفاده استناد گزارش

ابن الاثیر سال ۴۴۱ را سال وفات مودود، دوره کوتاه سلطنت دو خلف مودود و جلوس عبدالرشید بر اریکه مسند سلطنت غزنوی برگزیده است، مگر از آنچه در ذیل به گفتگو گرفته میشود این تاریخ مورد اختلاف نظر قرار میگیرد.

ابن الاثیر گزارش وفات مودود را بـه عمر بیست ونه سالگی بتاریـخ ۲۰ رجب ۴۴۱ - (۱۸ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی) تذکر داده، و ابن بابا تاریخ مرگ اورا رجب ۱۹/۴۴۱ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی خوانده است، که با تفاوت یک روز هردوتاریخ باهم مطابقت میکند. لاکن معلومات ابن الاثیر درین جامبنی براینکه مودود مدت نه سال و دو ماه به گردش مهتاب سلطنت نموده لانی مینماید، میتوان آن را هشت سال و دوماه خواند. اگر چنانچه تاریخ ۲۳ شعبان ۲۸/۴۳۲ اپریل ۱۰۴۱ میلادی تاریخ ورود پیروز مندانه مودود به غزنه بدانیم وآنرا مبداء رسمی آغاز سلطنت مودود اتخاذ کنیم (به صفحات قبل مراجعه شود) درآنصورت بهاین نتیجه می رسیم که وی تخمیناً هشت سال ویازده ماه به گردش مهتاب ویاهشت سال وهفت ماه بگرش آفتاب سطنت نموده است. حسینی تاریخ مشخصی را ارائه نکرده مگر متذکـر میشود که دورۀ سلطنت مودود مدت هفت سال وده ماه قمری و دو روزرا احتوا میکند. این تذکـر تاریخ مرگ مودود را بتاریخ ۲۵ جمادی الثانی ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۵ دسمبر ۱۰۴۸ میلادی مینمایاند. (۱۱۲) بناً درینصورت به دوتاریخ که تفاوت یک سال را درمورد وفات مسعود مینمایاند مواجه میشویم. ابن الاثیر وابن بابا در ارائـه تاریـخ وفـات مودود وجـه مشترک معین دارنـد، تاریخـی کـه به اساس تحلیل ارقـام ارائـه شده حسینی بدست میایـد تاریخـی است که مستقیما درهیچ یک اثر کتبی بملاحظه نمیرسد. مع هذابه استناد شواهد بعضی از مسکوکات تاریخ دومی انـدر باب وفات مـودود قـوت بیشتر پیدا میکند ودی سوردل (D.Sourdel) نیز توجـه را به ایـن امـر مبذول میدارد. وی خاطر نشان میـدارد که دودینار مربـوط دوره سلطنت عبدالـرشید که یـکی آن در موزیم برتانیه (شاید به اساس شواهد همین سکـه بوده است که لین پول (Lanepoole) (کتلاک ساز مجموعۀ سکه‌های اسلامی برتش موزیم در اثر خود تحت عنوان سلاله‌های اسلا می جلوس عبدالرشید را برمسند سلطنت درسال ۴۴۰ ضبط نموده است) ودومی آن در موزیم کابل موجود است و درهر دوی آن سنه ۴۴۰ ضبط است، واین مینمایاند که تاریخ ارائه شده حسینی باید اندر باب وفات مودود مورد تایید قرار گیرد. (۱۱۳) واگر چنانچه همین سیستم اخیر مورد بحث قرارگیرد در آنصورت دوره مختصر سلطنت مسعود دوم وعلی درربع سوم سال ۴۴۰ (زمستان ۱۰۴۸-۱۰۴۹ میلادی) اتفاق میافتد وحکمروایی عبدالرشید بدینصورت درربع اخیر سال ۴۴۰ (بهار ۱۰۴۹ میلادی) باید آغاز یافتـه باشد.

VIII

دشواری های جانشینی و جلوس عبدالرشید

ازدونفر خلف مودود که بعد ازوی بمسند فرمانفرمایی سلطنت غزنه جلوس کرده‌اند معلومات دقیق در دست نیست. بسیاری مأخذ و مراجع از وجود آنان سخن بمیان نیاورده است (۱۱٤) بنا بقول جوزجانی مودود سه فرزند بعد ازخود بجا گذاشت ، وبقول ابن بابا مودود بهنگام مرگ فرزند پنجساله خودرا (به‌اسم‌مسعود) به جانشینی خودگزید، مگرروایت برآنست که مسعود بعداز مرگ پدر صرف پنج روز سلطنت نمود وسپس عموی وی ابوالحسن علی بن مسعود برادر مودود زمام قدرت را بدست‌گرفته است . ازقراین همین پیداست که علی‌چهره گمنامی بوده است. بیهقی و گردیزی اقلاً دربخش باقیمانده آثارشان از نقش قبلی وی درامور کشور داری صحبتی بمیان نمیاورد. بنا بگفته ابن بابا همینکه وی چهل و پنج روز را براریکه سلطنت گذراند رهبران نظامی اورا از مسند قدرت برکنار نمودند و در حصاری باز داشتش کردند، مگر در جریان همین مدت برده است اگر مآخذادبی اعتباری‌داشته باشند به اساس آن هاوی لقب افتخاری بهاء الدولة را حایز شد هیچ سکهٔ از وبیادگار نیست (۱۱۵) جوز جانی ابراز داشته که مسعود (اشتباهاً درینجا محمد خطاب گردیده) بن مودود وعلی بن‌مسعود طور مشترک زمام اموررا در دست داشته اند وشاید که مسعود کوچک نیابت . سلطنت را بعهده داشته است، ولی همینکه نا توانی وعدم استعداد زمام داری‌آنان برملاءگردید ازاریکه قدرت انداخته شدند. (۱۱٦)

شاید علی بن مسعود در ایت و استعدادی از خود بر وز داده باشد ور و شن ساخته باشد که ذاتاً فرما نفر مایئست نیرو مند لیکن نیروهای نظامی او را به نفع شخصی دیگر یکه از وی نرمش پذیر تر بوده از مسند برکنار کرده باشند . مگر ازهمه بیشتراین امکان وجود دارد

که عطالت ناشی از زندگانی در بین حرم و به تعقیب آن مشقات زندان تواناییهای علی‌را در تبارز قدرت ضعیف گردانیده باشد . درواقع رویدادهای تأسف بارمسئله‌جانشینی‌در سال ۴۲۱ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۳۰ میلادی‌و ۴۳۲ هجری‌قمری‌مطابق ۱۰۴۰ میلادی‌فضای‌خوف‌وسوءظن که دولت مطلق العنان غزنوی را احاطه کرده بود تشدیدنمود.(۱۱۷) وازینروغزنویان‌درهمچویک حالت‌تشنج یک‌سیاست شبیه سیاست به قفس‌انداختن عثمانیان متأخر را در پیش گرفتند ، به این مفهوم که برای حفظ ما تقدم تمام اعضای مردانه اقارب آنانی را که طرح های جلوس برتخت غزنه را داشتند همه را در باز داشت قرار داد ند . از همین جاست که ابن بابا یادداشت نموده که عبدالرشید ، فرخ زادوابراهیم از زمره آن سلاطین غزنوی بحساب می‌آیند که درباز داشت بسر برده و بعد از رهایی‌اززندان برا ریکه فرمانفرمایی جلوس کرده اند . چنین یک وضع نسبت به موقف و اوضاع امور غزنویان متقدم مباینت واضح داشته است . در دوره غزنویان متقدم فرمانفرمایان آنروز کار برا در ان و یا عموها یشان را بکارهای مهم و عمده می‌گماشتند ، چنانچه برادر ان محمود مانند ابوالمظفر نصر وعضدالدوله یوسف به‌حیث سالاران نظامی یا والیان ولایتی موظف و مقرر می‌گردیده اند .

مشکل است بدانیم که چه استفاده از معلومات فرشته کرده میتوانیم ، زیرا تاریخ فرشته منحیث یک مأخذ باوجود متأخر بودنش مواددلچسپی اندر باب این دوسلطنت غزنویان دارد ، که در مآخذ قبلی وجود ندارد . وی توضیح داده که در دوران فرما نفرمایی مختصر ابوجعفر مسعود بن مودود قدرت واقعی توسط سالاران بزرگ نظامی ترکی تمثیل میشده است . وی اسمای دوجناح رقیب را بسر گردگی علی بن ربیع خادم و ایتگین حاجب (۱۱۸) ، ذکر میکند (در ماخذ متقدم چون گردیزی ، بیهقی و ابن بابا ازاسمای این سالاران ذکربعمل نیامده است ، گرچه ازایتگین به‌عنوان غلام‌اسبق سلطان محمود یاد آوری شده است) هنگامیکه حامیان ایتگین مسلط بر اوضاع گردیدند مسعود را برکنار و بعوض وی کاندیدای مطلوب خود علی بن مسعود را بتاریخ اول شعبان ۴۴۱ هجری قمری مطابق ۲۰ دسمبر ۱۰۴۹ میلادی برتخت نشاندند. علی با بیوه برادرخود مودود ازدواج کرد مگر ولایات هندی شا هنشاهی غزنوی در اثر اغتشاش علی بن ربیع سقوط کرد . علی بن مسعود بیش از دو سال سلطنت کرد تا اینکه عموی وی عبدالرشیدبن محمود در اثر جریانیکه بطرفداری اش براه افتیده بود برار یکه

سلطنت جلوس کرده علی در قلعه یی بنام دیدی رو با ز داشت گردید . (گردیزی از آن یا د آوری نموده است ، به صفحات قبل رجوع شود) همینکه عبدالرشید زمام امور غزنه را طور کامل در سال ۴۴۳ هجری قمری مطابق ۱۰۵۱ ـ ۱۰۵۲ میلا دی بدست گرفت علی بن ربیع در هند تحت تابعیت دولت غـزنـوی در آمـده و نـو شتگـین حـاجـب (شخصیکه بعداً در سرنگونی طغرل غاصب و بقدرت رساندن فرخ زاد سهم قابـل ملا حظه ای ایفا کرده است ، به صفحات بعد رجوع شود) به حیث والی آنجا مقرر گردیده (۱۱۹)

این تفصیلات مبتنی برقراین کاملاً یک حدس وقیاس مورخ بوده نمیتواند، وقلت معلومات از مآخذ و مراجع متقدم را جـع به رویـداد هـای انتـقال سلطنت از مودود به عبد الـرشید دلیل غیر تاریخی توضیحات بالا نمیشود زیرامکان ندارد فرشته تفصیلات مزیدی را اختراع کـرده باشد که دریک مقطع علی بن مسعود برا دران خودهر یک مـردان شاه وا یزدیار را از باز داشت ورها نمـوده وباز با احـترام با آنـان مـعا مـله بـدارد ، زیـرا در مـورد نخست از گز ار شهای جوز جانی و درمورد دوم از بیهقی وگرد یزی استشها د میشود که بدون تردید ایـن دوشهزاده وجود داشته است . (۱۲۰) از جانب دیگر ، تاریخ هـای ارائـه شده فرشته تأیید شده نمیتوانـد، زیرا همین حالا ملاخطه نمودیم که شهادت کهن ترهم منابع کتبی وهـمشواهد سکه های ضرب شد غزنویان مبرهن میدارد که دوره سلطنت علی نمیتواند از نیمه آخری سال۴۴۱/ زمستان ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ میلادی کـه دوام آن عوض دوسال نزد یک به دو ماه باشد آغاز شده باشد. احتمال عملی زیادیدارد که بعضی از رویداد های طبقه بندیشده فرشته در دورۀ سلطنتعلی و اقعا متعلق بدوره سلطنت عبدالرشید بوده باشد.

با مراجعهبه مأخذهای متقدم تاریخی راجع به برکناری علی وبدست گرفتن قدرت توسط عبدالرشید در مییابیم که اندرین هنگام عبدالرزاق میمندی وزیر ، بی درنگ دست انـدر کار گردیده، از وقوع یک حالت انارشی در دستگاه دولت غزنوی جلوگیری بعمل آورده است . وی. در راه حرکت بجانب بست و سیستان بودکه اطلاع مرگ مودود را دریافت کرد ؛ سپس وی تصمیـم اتخاذ کرد تا عـبدالرشیدبن محمـود عضوارشد خاندان مـحمود را کـه در قلعه مندیش در جنوب غور از طرف مودود درباز داشت کشانده شده بود برا ریکه تخت غزنوی بگمارد . (به صفحه قبل مراجعه شود) بنابر قول ابن بابا عبدالرشید بتاریخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری ـ ۱۰۵۰ میلادی) برمسند امپراتوری غزنوی عزاجـلال فرمـوده است (۱۲۱) (راجع به تناقضات

زمانی جلوس عبدالرشید برتاج وتخت، بصفحات قبل مراجعه شود (کار دیدگی و پختگی عبدالرشید واینکه وی درحقیقت امردر دوران سلطنت مسعود در اجرای امور نقش داشت اورا شخص با استعداد وقابل اعتماد، رهبر نظامی و محافظ چرخ سلطنت نسبت به دو سلف وی که دورهٔ سلطنت کوتاه مدتی را بپایان آوردند می‌دانستند. و همین ملحوظات موجب پذیرش نظر عبدالرزاق در مورد جلوس عبدالرشید در غزنه گردید.

دورهٔ سلطنت عبدالرشید به زودی طورغم انگیزی راه زوال پیمودوچنان سلطنت کوتاهی را پایان آورد که برای ما مشکل است یک انتباه واقعی پیرامون کرکتر ودست آورد های وی قائیم کنیم. منابع و مآخذ ازوی به عنوان شخصی مستبد خود رائی وتا اندازه فاقد تصمیم و قدرت فکری یاد کرده است، مگر این گفته ها شاید فرضیه و تصورات نویسندگان بعدی بوده باشد که در پرتو غلبه طغرل و گرفتن قدرت ازوی تراوش کرده است. بهمه حال جوزجانی از سجیه عالی اوبه فراگیری دانش واز اندوخته دانش تاریخی عنعنوی وی صحبت بمیان آورده است. (۱۲۲) گردیزی اثر خودزین الاخبار را (زینت تاریخ‌ها) در دوره سلطنت همین سلطان پایان آورده وبنام او کرده است. یکی از القاب افتخاری وی زین الملله بود. درآن جا نسخه ظریفی از یک اثر اندر باب عنعنات ورسوم باستانی موجود است که‌در غزنه نگارش یافته واز پیا مبر توصیف نموده است وبوسیله یک وراق وکاتب خاصتاً به کتاب خانه عبدالرشید مرتب شده بوده است. (محتوی وموضوعات این نسخه صریحاً توضیحات جوزجانی را اندرباب علاقه سلطان به سنن وروید ادهای باستانی صحه میگذارد). در دیباچه این کتاب معلومات مفیدی راجع به القاب عبدالرشید گزارش داده شده است. گردیزی القاب کامل اورا چنین ضبط کرده است: سلطان معظم، عزالدوله و زین الملله، سیف‌الله، معزالدین الله ابو منصور عبدالرشید بن یمین الدوله محمود ...... درسکه‌های عبدالرشید طورساده‌کلمات چون عز الدوله وزین الملله و سیف الله حک گردیده است مگر القاب پیچده تر چون معزالدین‌الله (در اثر گردیزی ذکر گردیده است) و مظاهر خلیفـة الله که در دیگر جادیده نشده‌درمجموعه القاب بملاحظه رسیده است. صاحب نظران بعدی القاب اعزازی بیشتری را به او نسبت داده اند از جمله ابن الاثیر القاب چون شمس الدین الله وسیف الدوله (مترادف آن جمال‌الدوله) و مجدالدوله را در زمره القاب وی یاد کرده است؛ مگر سترن شاید در شک و تردید هایش اندر مورد این گذارش ها حق بجانب بوده باشد. (۱۲۳)

با وجود انتقال سلطنت بعد از مرگ مودود به سلطان دیگر بیرو کراسی اداری به سکته گی مواجه نگردید؛ ویک حالت نظم وآرامش در دستگاه دولت جاری بود، وچنین پید است که عبدالرزاق میمندی به حیث را هنمای با نفوذ دیوان ها برسرکار بوده است. (تذکری راجع به منصب وزارت کسی دیگری بد سترس نیست). در زمان سلطنت عبدالرشید ابوالفضل بیهقی مورخ به حیث رئیس دیوان رسالت عز تقرر داشته که از زمان سلطنت مسعود در همین دیوان کار میکرده است. بهرحال وی این وظیفه را از دست داد وبه سبب موضوعی چون عدم پرداخت مهرزنی متهم گردیده وقاضی غزنه اورا به حبس محکوم نمود. در دورانی که طغرل سلطنت را غصب کرده بود (در ذیل مراجعه شود) ابوالفضل بیهقی همراه با کار مندان رسمی دورهٔ سلطنت عبدالرشید در یکی ازقلعه ها باز داشت شد بهمه حال دریکی ازحکایات عوفی راجع به برکناری بیهقی از وظیفه دلیل دیگری ارایه شده است . در حکایت آمده که بیهقی یکی از غلامان عبدالرشید راکه مردمستبد بود وتومان نام داشت وبر مردمان منطقه پشاورفشار و شکنجه روا میداشت ازکار برکنارکرد مگر برکناری این غلام مستبد ازکارموقتی بود ، تومان حسن نظرسلطان را باز به خود جلب کرد ، درنتیجه بیهقی خود برکنار گردید . عوفی تاریخ ناصری را که احتمال میرود ازمجلدات خود بیهقی باشد مأخذ این ادعای خود قلمداد کرده است . مگر با وجود تفاوت بین اسمای تومان و طغرل تعجب آور نخواهد بود اگر این حکایت باجریانات رویدادغصب سلطنت عبدالرشید ازطرف طغرل ملتبس شده باشد . (١٢٤) واضح است که بیهقی به حیث یکی از وفاداران سلاله غزنوی دشمن آشتی ناپذیر غاصبین سلطنت غزنوی بوده ، و در مورد غصب سلطنت توسط طغرل دربخش اخیر مجلدات خود گفتگو بمیان میا ورد . گزارش این جریانات دربخش تاریخ خوارزم نمایان میشود که درین جاوی درمقالت سودمند خود راجع به فایده تاریخ ومثال های مفید که ازورای آن در یافت شده میتواند نگاشته است : و از وقت آدم علیه‌السلام الی یومیناهذا قانون برین رفته‌است که هربنده که قصد خداوند کرده است جان شیرین بداده است ، و اگر یک چندی بادی خیزد از دست شود و بنیشیند . و در تواریخ تأمل باید کرد تامقرر گردد که از ین نسخت بسیار بوده است درهر وقتی وهردولتی. وحال طغرل مغرورمخذول نگاه باید کرد که قصد این خاندان کرد و برتخت امیران محمودو مسعود ومودود بنشست چون شد و سرهنگ طغرل کش با ووپیوستگان او چه کرد . ایزد عزوجل عاقبت بخیر کناد. (١٢٥)

IX

توطئه طغرل برای غصب سلطنت

رویداد عظیم دوره سلطنت عبدالرشیدکه مآخذی مانندابن‌بابا، حسینی، ابن‌الاثیر وجوزجانی به تفصیل پیرامون آن سخن پردازی کرده اند عبارت از قیام وبقدرت رسیدن غلام ترک نژاد طغرل نام است. (در مأخذ از و به کلمات اهانت آمیز چون کافر نعمت ، ملعون ، نامبارک ، بی جنس ، مغرور ، مخذول ، متکبر وبی مقدار یا دگردیده است) که به سقوط خشونت بار عبدالرشید وکشته شدنش‌وکنار زدن‌وقتی‌دودمان‌غزنوی‌منتهی‌گردید، طغرل ازپیروزی‌های خود درجهت سرنگرنی خانوادهٔ غزنوی ومرگ عبدالرشید دراوج تکبروخود خواهی بود. مگراین تحول‌درچرخ‌دستگاه سلطنت‌غزنوی آنی وگذرابود، چنانچه دیری نگذشت که بازهمان سلالهٔ غزنوی‌قدبر افراشت وبرمسند تاج و تخت مزاحمت شدهٔ شان تکیه زدند . مشابه همین رویداد درمورد چارلس دوم درانگلستان قرن هفدهم بملاحظه میرسدکه وی مجدداً نیروی خود را احیاکرد. رویداد دلخراشی حزن آور سقوط سلاله غزنوی بدست طغرل که پس از دودورهٔ دارای شک و تردید که به دنبال هم بعد از مرگ مودود پیرامون دورهٔ سلطنت کوتاه مدت دو خلف وی حادث شدند مارا اجازه میدهدکه سال های پایان ۱۰۴۰ میلادی و اوایل سالهای ۱۰۵۰ میلادی را قبل از ینکه یکبار دیگر دولت غزنوی بر پایه های مستحکم خود در دورهٔ سلطنت ابراهیم بن مسعود استوار گردد سال های فتور و مشکل دوره سلطنت غزنویان بنامیم (بفصل دوم رجوع شود)

شاید در بدو امر کسی خاطر نشان بداردکه اخبار الدوله السلجوقیه وتاریخ بیهقی تنها از میانه مآخذ و مراجع به طغرل اسم دیگری را هم نسبت میدهندکه محمد اقبال ناشر کتاب نخستین یعنی اخبار الدولته السلجوقیه نزان رامحتملا[۲] صورت درست بزان که درنسخه آمده

است می‌داند ، در صورتیکه صورت دوم یعنی « بزان » بیشتر ترکی بـه نظـر میرسد : بوزن بزن به معنای کشنده و مخرب (۱۲۶) انتخاب حرف ب آغازی متن دومی حفـظ گردیده : بدان ، بران (۱۲۷) . در ضبط های طغـرل از همان روز گارا ن اول امرای غزنـوی برسر کار بوده است .

در پرتو مخاصمت ورزی آینده طـغرل علیه سلاله غـزنـویان ودر پرتو این حقیقت که بعضی از غلامان شخصی یوسف بـن سبکتگین قبل از رویداد دندانقان بدشمن پناهنده گردیدند

وبه سلجوقیان روی آوردند (به صفحات قبل مراجعه شود) بیانات شبانکاره‌ای رابطه جالب است . او میگوید که طغرل « غالباً غلام یوسف نام بوده است که مقام افسری داشته و یوسف قلباً براومهربان بوده است واماز مانیکه یوسف درسال ۴۲۱ هجر ی قمری مطابق ۱۰۳۰میلادی جهت سوقیات روانه قصدار بلوچستان میشود این غلام اطلاعات آقای خود را به اختیارمسعود میگذاشته است که درنتیجه موقف وحسن اعتمادش را نزد یوسف ازدست میدهد . بیهقی طور واضح یاد داشت نموده است که همین طغرل کافرنعمت درجوانی آفتاب عمرش غروب نموده و چشم ازجهان پوشیده است ، و بنا بران این طغرل‌همان طغرل مو رد بحث ماکه سلاله غزنویان را برای مد تی سقوط داد نیست . (۱۲۸)

ازجانب دیگر جوزجانی مدعیست که طغرل یکی ازغلامان سلطان محمود بود که دردورهٔ سلطنت مودود از خدمت غزنویان سرزده ومدتی تحت‌لوای سلجوقی پیکارنموده وتکتیک های جنگ آنان را آموخته بود و باز دراوایل سلطنت عبدالرشید به غزنه عودت کرد. چنین پیداست که یک انعکاس ازین‌حکایت دراخبارالدوله السلجوقیة باز تاب شده که طغرل ابتدا درسال۴۳۲ هجری قمری مطابق ۱۰۴۱ میلادی به شهرت رسیده و سپس ازخدمت باداران غزنـوی خود سرباز زده و بخدمت سلجوقیان پیوسته و سپس بمعیت یک نیروی قوای ترک (ترکمن ؟) علیه عبدالرشید بحمله پرداخته است ، گرچه گزارش های بدین سیاق یک موشگافی میان تهی واقعات مینماید ، تاریخ حسینی یگانـه منبع سزاوار شمرده میشود که گزارش میدهـد که در دورهٔ کـوتاه زمام داری طغرل در غزنه وی سلجوقیان را حامی و مالـک الرقاب خود دانسته و آنچه که از مالیات جمع آوری شده مازاد میماند بالای قشون خود به مصرف نرسانده آن را به سلجوقیان پیش کش‌مینموده است. (۱۲۹) از رویدادها چنین پیداست که طغرل تادیر زمان حکمروایی نتوانسته است تا از وی کارنامـه هـای منظمی یادگارهـی مانـد ، و از یک تعداد

مسکوکات کمی که از روزگار فرمانفرمایی وی باقیمانده (درذیل مراجعه شود) در آن ها ذکری از سلجوقیان نرفته است. تمام داستان ارتباطات طغرل با سلجوقیان صرف در همین مأخذهوا خواه سلجوقیان بیان گردیده وازینروارتباطات طغرل با سلجوقیان مشکوک مینماید. شاید تحقیقات بعدی بتواند ارتباط منطقی در زمینه دستبردها وغصب طغرل بیابد ضمناً یک زمینه التباس نیز میان نام طغرل غلام و طغرل بیگ رهبر سلجوق قابل تصور است.

بسی امکان دارد که طغرل در زمان سلطنت مودود به حیث سالار شجاع و نیرومند تبارز کرده باشد. ابن بابا و ابن الاثیر گزارش مفصل اندر باب فرمانفرمایی دوره مودود ارایه نموده، (گزارش آخری درذیل سال ٤٤٤ / ١٠٥٢ ـ ١٠٥٣ میلادی ارائه یافته است) هر دو مأخذ ضبط کرده اند که مودود، طغرل را به افتخارات خاص سر فراز داشته، و حتی بوی وعده عروسی یکی از خواهرانش را داده بود و هنگامیکه عبدالرشید برتخت جلوس کرد، طغرل را به حیث سالار نظامی خود یعنی حاجب الحجاب لشکر مقررداشت. شاید طغرل احساس کرده باشد که بسادگی وآسانی میتواند به عوض عبدالرشیدبرتختغزنویان جلوس نماید، و ازینرو از عبدالرشید که آرزو مند رویا رویی با سلجوقیان نبرد تقاضا بعمل آورد تا قشون و منابع لازم را تهیه و تدارک نماید، تاوی علیه سلجوقیان بهسوقیاتاقدام نموده، خراسان را از وجود آنان پاک نماید. بنا بقول ابن با با طغرل بسرکردگی نیرویی در شمال افغانستان علیه شهزادهٔ سلجوقی الپ ارسلان به پیکار دست زد، و به پیروزی های علیه او در هیبان / او پیان در هندوکش نایل آمد (اوپیان یا هیبان همان محلی بوده است که در اینجا نیرو های شهزاده مودود در روزگاران پایان سلطنت پدرش منزل زده بودند (بصفحات قبل رجوع شود). بهرحال ابن الاثیر اذعان نموده است که رهبری این سوقیات را عبدالرشید شخصاً بعهده داشته است که در خزان و زمستان ٤٤٣/ ١٠٥١ میلادی علیه شخص چغری بیگ که بسرکردگی نیروی از کرمان بحرکت افتیده بود پیکار نموده است. (١٣٠)

بیانات جوز جانی گرچه مختصر است مگر دو توضیح فوق را یک هماهنگی میدهد (چنانچه ملاحظه خواهیم کرد که هر دو مآخذ ازتهاجم طغرل به سیستان سخن رانده است که در ذیل از آن به تفصیل پرداخته آمده است(. بنابر گزارش طبقات ناصری سلجوق از دوجناح بر متصرفات غزنوی فشار وارد آورده است، که طی آن چغری بیگ از طریق سیستان بجانب بست پیشروی نموده و بنابوده است که فرزندوی الپ ارسلان از سمت شمال و از طریق

تخارستان بکابل و غزنه حمله نماید . عبدالرشید نخست طغرل را علیه الپ ارسلان بمقابله فرستاد که طغرل علیه شهزاده سلجوقی در محلی که جوزجانی آنجا را در ه یی میان کوهها و بعبارت دیگر نزد یک گذر گاه خمار (پیش‌دره خمار) قلمداد نموده است پیروزی کسب کرد . (۱۳۱) تعجب نخواهد بود اگر تصور شود که این محل با هیبان یا اوپیان التباس‌شده باشد ، در غیر این صورت فهمیده شده نمیتواند که این محل در کجا واقع بوده است . بهر صورت اگر چنانچه این محل همان اوپیان باشد در ینصورت معلوم میشود که نیروهای سلجوقی تامنطقه پروان نفوذ کرده بوده ، که در ینصورت خطر جدی متوجه غزنویان بوده است ، و اقدام قاطع طغرل احتمالاً در جهت نجات کشور در همچو یک مقطع زمان شاید این مفکوره را در اندیشهٔ او وارد آورده باشد که در قدم نخست قدرت حاکمه را در غزنه بدست گیرد ، چنانچه جوز جانی بیان نموده که طغرل با کلمات اهانت آمیز و نسبت بی کفایتی به به عبدالرشید در بسیج کردتا علیه وی متشبث شده است . (۱۳۲)

بعد از ینکه جناح شمال قلمرو غزنوی تسخیرشد طغرل بجانب جنوب بسوی سیستان روی آورد . اندرین هنگام سیستان و امیران آن از غزنویان جدا ساخته شده (به صفحات قبل مراجعه شود) و به سلجوقیان متمایل بودند و این خطر احساس‌می‌گردید که آنان سلجوقیان را بار خرا هند داد تا از طریق قلمرو صفاری نفوذ نموده و علیه بست و سرزمین های غزنوی تاخت و تاز نمایند . تاریخ سیستان مأخذ مهمی در مورد عملیات طغرل در سیستان و بدست آوردن قدرت حاکمه در غزنه توسط وی محسوب میشود .

طغرل به سرکردگی یک قوا بتاریخ سوم رجب ٤٤٣ هجری قمری مطابق نومبر ۱۰۵۱ میلادی عازم سیستان گردید و بصورت غیر مترقبه در محلی بنام تاق ظاهر گردیده و به استحکام سنگر خود در اینجا مبادرت ورزید کو توال امیر ابوالفضل نصر بنام هلال درقی تا آخرین رمق زندگی علیه طغرل جنگید ، و سپس‌سالارد یگری بحمایت نیروهای وطن پرست سیستان سر هنگان و عیاران آن دیار بجنگ ادامه دادند . نیروی غزنوی در ین جنگ مشتمل برپنجهزار سواره نظام محمودی (کار آزموده گان پیکارهای محمود) پنج فیل جنگی و دو هزار پیاده نظام سگزی و غزنوی بوده است . (۱۳۳) مع هذا حمله آوران علیه طغرل به پیروزی نایل نگردیدند ، و طغرل در عین زمان یک قطعه نیروی یک هزار نفری سواره نظام را اطور مخفیانه جهت بسیج حمله بر زرنگ تنظیم‌نموده

در ینموقع بیغو بمنظور کمک و حمایت از ابو الفضل امیر صفاری ازهرات وارد سیستان گردید. مگر تااین هنگام طغرل نیروهای سلجوق را از پای درآورده بود والذا بیغو وابو الفضل هر دو مأیوسانه به هرات متواری گردیدند . با این وصف طغرل نتوانست تاق را اشغال نماید، و بتاریخ ۱۶ اشعبان ٤٤٣ هجری قمری مطابق ۲۳ دسبمر ۱۰۵۱ میلادی از محاصره تاق متصرف گردید اقلا با پیروزی بر سلجوقیان به غزنه روی آورد ، لاکن درماه متعاقب آن ابوالفضل مجدداً به زرتنگ عودت نمود و بنابرگزارش‌های مورخان‌محلی سیستان بتاریخ ۸ محرم ٤٤٥ هجری‌قمری‌مطابق۳۰ اپریل ۱۰۵۳ میلادی خطبه نمازدرپیشا پیش بنام‌چغری بیگ سجلوقی خوانده شد . (۱۳٤)

حال اندر باب کار نامه های طغرل به گزارشهای ابن بابا و ابن الاثیر توجه را مبذول میداریم . طغرل سرمست و سرشار از پیروزیهای خود علیه بیغو و امیر ابو الفضل تصمیم باز گشت به غزنه داشت و سرنگونی عبدالرشید را در سرمی پرورا نید . هنگامیکه‌بفاصله پنج فرسخی پایتخت غزنه منزل فرود آورد پیام اغوا آمیز عنوانی سلطان ار سال نمود به آگاهی اورساند که نیروهای او در صدد اغتشاش و بغی میباشند و تقاضای اضافه حقوق دارند . عبدالرشید این نوشته را بر روی دیوارها آویخته دید و به قلعه غزنه پناه برد .

طغرل قصر سلطنتی و مرکز اداری را در تصرف خود در آورد ، و ظاهراً حمایت قسمت اعظم نیروی پادگان غزنه را بخود جلب نمود . وی همچنان در موقفی قرار داشت که میتوانست به ارگ سلطنتی حمله نموده وعبدالرشید را دستگیر نماید (ابن بابا) یا میتوانست حامیان و مدافعان سلطان را در چنان شرایط نا مساعدی قرار دهد که سلطان واژگون بخت را بوی تسلیم بدارند ، (ابن الاثیر ، میر خوا ند) . و به زودی چنان شد که در یک درگیری نزدیک ارگ تمام اعضای مردینه خانوادهٔ سلطنتی غزنوی قتل عام گردیده حمام خون از آنان جاری گردید . بنابر قول جوز جانی و ابن الا ثیر طی این پیکار خونین به تعداد یا زده تن شهزادگان غزنوی یعنی پسران مسعود بشمول سلیمان و شجاع بقتل رسیدند . (مؤلف اخیرالذکر یعنی ابن اثیر اشتباهاً مقتولین را برادران عبدالرشید خوانده است .) حمداله مستوفی گزارش داده که به تعداد نه شهزاده غزنوی یعنی‌حسین ، ناصر ، ایرانشاه ، خالد ، عبدالرحمن ، منصور ، همام ، عبدالرحیم واسماعیل بقتل رسیدند، وصرف سه تن از شهزادگان یعنی فرخ زاد، ابراهیم وشجاع جان بسلامت بردند. طغرل همزمان با پیروزی وکسب قدرت با اکراه واجبار با یکی از دختران مسعود ازدواج کرد . (۱۳۵)

طغرل بعد از پیروزی علیه عبدالرشید بر تخت غزنه تکیه زد، از دو اج اجباری طغرل با یکی از دختران مسعود که درفوق گفته آمد (برعلاوهٔ دخترسلطان مودود است که قبلاً در حباله نکاح طغرل در آمده بود) اقدام طغرل در عروسی با شاهدخت های غزنوی بیشتر بدان منظور بوده است که غصب سلطنت غزنوی را برای خود به سلسله همین شاهدخت‌هاصبغه مشروعیت ببخشد که گویا در واقعیت امروارث تاج وتخت غزنه میبا شد . طغرل در زمان فرمانفرمایی خود بعضی سکه های طلا و نقره ضرب زده است . سه مسکوک یا دگار دورهٔ وی عبارت انداز از یک دینار دارای تاریخ (تاریخ ۴۴۳ (/ ۱۰۵۱ میلادی) و دو درهم بی تاریخ است که در آن نام ولقب وی ابوسعید طغرل و لقب قوام الدوله حک گردیده واز القایم خلیفه عباسی به‌عنوان خلیفه و فرمانفرما در آن تائید بعمل آمده است (۱۳۶)

با وجود این رویداد های اخیر وضربات که برپیکر چندین سلطنت کوتاه دوام غزنوی حواله شده بود هنوزهم حس همدردی وحمایت ازسلالهٔ سرنگون شدهٔ غزنوی درغزنه مشهود بود. نیروهای غزنوی هنوزهم اندرین هنگام در هند مستقر بود که میبائیست با آنان تصفیه حساب بعمل می‌آمد؛ وهنگام میکه طغرل عنوان سالار خرخیزسالارنیروهای غزنوی‌درهند نامه نوشت وطی آن حمایت و دستیاری اورا در مبارزه مشترک علیه سلجوقیان تقاضا کرد خرخیز فرمان بر داری ازین سالار غلام را در سر نداشت و از ینرو از تقاضای اوامتناع نمود و دستوراورا جداً ردنمود. سالار نیروهای غزنوی در هند قتل عبدالرشیدوشهزادگان غزنوی‌راتوسط طغرل محکوم نمود، وطی نامه های جداگانه عنوانی صبیه مسعود وسایرسالاران غزنوی درغزنه سکوت آنان را در مقابل فتنه طغرل بباد انتقاد گرفت . مواصلت این پیام درغزنه احساسات سرهنگان غزنوی را علیه طغرل برانگیخت . وسرانجام زمینه قتل آماده گردید. روایات متعددی پیرامون قتل طغرل گزارش گردیده که‌ازجمله‌ابن الاثیرومیرخواند نظردارندکه‌وی‌توسط یک‌دستهٔ دسیسه سازان بقتل رسیده ، مگر ابن بابا مدعی است که وی بوسیله یکی ازغلامان مجهول الهویه مرسوم به نوشتگین وبه دلیل خصومت‌وانتقام شخصی کشته شده وبه قول حسینی اوبه دست‌غلامی از غلامان قصربنام انوشتگین یانوشتگین که‌ازغلامان‌سابقه مسعود بوده صورت‌گرفته ونظرجوزجانی ازینقرار است که نوشتگین سلاح دار به اتفاق یکی ازهمقطاران خود او راز پای در آورد وبعد سراو را بر داشته بالای چوبی‌نصب نموده در بازارها و کوچه های غزنه گردانیدند .

اینکه اقدام قتل طغرل یک عمل انتقام جویانه یا هر گونه توطئه دیگری بوده باشد یک امر مسلم درآن نهفته است وآن به ارتباط گزارش طبقات ناصری عبارت از بر انداختن استبداد وبی‌عدالتی است‌که طغرل مرتکب آن بوده است. گفته شده‌که خرخیز سالار نیروهای غزنوی درهند سه یا چار روز بعد ازحادثهٔ قتل طغرل به غزنه عودت نمود وبعد از مذاکره با ار اکین دولتی وافسران نظامی بـه این تصمیم گرائید که مجدداً یکی از شهزادگان غزنـوی را به تخت غزنه بنشاند بنا برگفته جوزجانی‌از سلاله مسعود صرف دو شهزاده هـریک بنام ابراهیم و فرخ زاد در قید حیات بـوده انـد ، کـه اندرین هنگام هرد وی‌آنان در قلعه بـرغند در باز داشت بسر می برده اند (برغند همان قلعه ایست کـه روز گاری محمد بن محمود در آن جا در باز داشت بسر می‌بـرده اسـت). نامه صریح مـبنی براعـدام این دو شهـزادهٔ غـزنوی را عنوانی کـوتوال قلعه بر غند صادر نموده بـود ، مگـر کـوتوال برغند در اجرای حکم اعدام آنان تعلـل و مسامحه بکار برده بـود تااینکه از قضا یازده ساعت بعـد از صدور حکم اعدام شهزادگان غزنوی خبر قتل طغرل پخش گردیدوجریان آن به بر غند مـوا صلت نمـود. رهبران وار اکین دولت در غزنه جانشینی ابراهیم را برتخت غزنوی تر جیح می دادند ، مگـر از براهین چنین‌مشهود است کـه انـدرین هنگام وی مریض بوده است ولـذ افرخ زاد برتخت و تاج نیاکان خود در غـزنه تکیه می‌زنـد. در چنین فـرصتیکـه موضوع جا نشینی رویـد ست‌بـود موضوع دستگیری و تصفیه حساب همکاران طغرل‌که در امربقدرت رساندن وی دست داشتند بر انداخته شد. فرشته یگانه مولفی است‌که اندرباب رویدادهای اخیر حکمر وایی طغرل وگز ینش فرما نفرمای بعداز وی گزارش مفصل ارائه نموده است . بیانات وی نسبت به بیانات جوز جا نی اندکی تفاوت دارد بنابـر قول همین مولف تا این مقطع‌زمان یعنی تا واقعه قتل طغرل سه فرزند مسعود هریک فرخ‌زاد ابراهیم وشجاع در قیـد حیات بـود ه اند ، کـه از آن جمله فـرخ زاد بوسیله قـرعه به حیث سلطان گزیده میشود واین را نمیتوان باور کرد . (۱۳۸)

مسایل تسلسل تاریخی سلطنت عبدالرشید، غصب‌قدرت توسط طغرل وجلوس فرخ زاد همه ارتباط با همی دارند . بنابـر طبقات ناصری عبـدالرشید دو سال ونیم سلطنت نمـوده و د رسی سالگی پدر و دحیات گفته است، در حالیکه فرخ زاد دریوم شنبه مورخ ۹ ذو القعده ۴۴۳(۱۳ مارچ ۱۰۵۲ میلادی)جلوس‌کرده است. اگرچنانچه تاریخ جلوس‌فرخ زاد راهمین تاریخ درنظر بگیریم گزارش جوزجا نی اند ر باب دورهٔ سلطنت عبد الرشید به عوض دو سا ل ونیـم دو ماه

را احتوا میکند و اگر توضیح ابن بابا را که گزارش ارائه نموده عبد الرشید بتاریخ ۲۷ شعبان ۴۴۱ (۲۴ جنوری ۱۰۵۰ میلادی) به مسند سلطنت جلوس نموده و قتل طغرل را در ذوالقعده ۴۴۳ هجری قمری مطابق مارچ ۱۰۵۲ میلادی مد نظر بگریم درین صورت در مییابیم که دورۀ غصب قدرت سلطنت توسط طغرل در محاسبه جوزجانی درنظر گرفته نشده است. وهرگاه مأخذی چون حسینی وشراهد سکه شناسی را مدار اعتبار قرار دهیم (به صفحات قبل رجوع شود) چنین استنباط میشود که عبد الرشید در ربیع اخیر سال ۴۴۰/ بهار ۱۰۴۹ میلادی باید جلوس کرده باشد ، که درینصورت با نظر داشت دوره دو نیم سال عبد الرشید حادثه پایان یافتن سلطنت وی مصادف با جمادی الاول سال ۴۴۳ مطابق اگست - سپمبتر ۱۰۵۱ میلادی میشود ، که بااین محاسبه دورۀ غصب سلطنت طغرل صرف شش ماه را در بر می گیرد . این گزارش تا جایی تطبیقی مینماید ، زیرا طغرل میتوانسته در خلال این مدت به ضرب مسکوکات مبادرت نماید. گزارش های طبقات ناصری مبنی براینکه گویا طغرل صرف مدت چهل روز سلطنت کرده است کوتاه مینماید. حسینی گزارش جوزجانی را اندرباب قتل طغرل و جلوس فرخ زاد را در ذو القعده سال ۴۴۳ تأیید نموده وهم بنابرتاریخ چند دینار یکه از روز گاران دوره سلطنت فرخ زاد بیادگارمانده و درآن ها سال ۴۴۳ حک گردیده برملاء میدارد که فرخ زاد قبل از پایان سال ۴۴۳ هجری قمری به سلطنت رسیده است ، نه در سال ۴۴۴. (۱۳۹) گرچه ابن الاثیر گزارش مفصلی ازین رویداد ها ارائه نموده مگر تاریخی ارائه نکرده ومحضاً تمام داستان را در سال ۴۴۴ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲-۱۰۵۳ میلادی حواله نموده است . وابن بابااین رویداد ها را منوط بسال ۴۴۳ و بخشی از سال ۴۴۴ وانمود کرده که با نظر داشت این گزارش میتوان به بخشی از سال ۴۴۴ بعنوان دوره ابتدایی جلوس فرخ زاد و دوره آرامش پادشاهی او رجوع داد . (۱۴۰)

X

سلطنت فرخ زاد

ابوشجاع فرخ زاد سلطنتی را آغاز نهاد که هفت سال و سه ماه قمری را دربر گرفت (هفت سال وسه هفته شمسی) که در مقیاس رویداد های اخیر درغزنه مدت طولانی محسوب میشود. القاب افتخاری جمال الدولد و کمال المله در سکه های فرخ زاد خوانده میشود ولی سوردل موضوع دل چسپی دیگری را در رابطه با القاب افتخاری فرخ زاد در میان گذاشته وآن عبارت از نوشته روی یک درهم است که مارکوف اندران باب گزارش داده در همی که در موزیم ار میتاژ لیننگراد موجود است، وبرروی آن عبارت السلطان المعظم که خاصه او صاف غزنویان متأخراست خوانده میشود و بیگمان بیهقی نیز معمولاً؟ لقب سلطان معظم یا السلطان المعظم را به فرخ زاد نسبت داده است. (١٤١) گزارش های مربوطبه موضوع این لقب و انتخاب و گزینش آن ازجانب ابراهیم جانشین فرخ زاد ذیل فصل دوم مورد بررسی قرار گرفته است.

فرخ زاد شخصاً تا اندازه یی چهره مبهم میباشد، گرچه نسبت عدا لت وزمام داری خیراندیشانه اش از وی تمجید شده است، که برجراحات ناشی از رویداد های سال های ماقبل مرهم گذاشته و فضای آرامش را تأمین داشته بود. اگرچه بخاطر عدالتو حکومت. بیهقی از مرگ نا بهنگام وی در جوانی ناله وشیون سر داده است که هنوز کار کردزمام داری او مفید بوده ابراز تأثر کرده است. اگرچه بخاطر عدالت و حکومت مشفقانه خود فرخزاد مورد ستایش قرار گرفته با این و صف شخصاً تا اندازه یی نا آشناباقیمانده است. ستایش وی به دلیل فضای آرامش که در کشور پس از یکدوره طوفان و شورشایجاد نموده قابل یا آوری است: بنابر گزارش ابن بابا جلوس فرخ زاد بەرتخت غز نوی آب رفته

باز به جوی جریان یافت ، و یکبار دیگر جلال و شکوهی ازدست رفته غزنویان بدرخشش در آمد ؛ بنابر گزارش جوز جانی وی در حصص مختلف اراضی غزنوی رفاهیت را احیا کرد و مالیات کمرشکن را که برمردم زابلستان روا داشته شده بود عفو نمود (عوارض و مونات) . (۱۴۲)

از جانب خیرخیز که جلوس فرخ زاد بر تخت غزنه مرهون کار های علی الفور اوست ، دست کم در مورد تنظیم امور در بخش اول سلطنت فرخ زاد دارای مقام معتبری بوده است ، گرچه بعد از دفع حمله سلجوقی که در ذیل از آن تذکر بعمل میباید در مآخذ و مراجع ازوذکر ویژه‌یی بعمل نیامده است . (۱۴۳) عبدالرزاق میمندی یکی از وزیران اسبق در دورهٔ سلطنت مودود و عبدالرشید در زمان سلطنت فرخ زاد نیز مصروف خدمات مالکیه بوده ، گرچه مقام وزارت نداشته است (به صفحات قبل رجوع شود) فرخ زاد بهنگام جلوس، حسین بن مهران را بمقام وزارت گماشت . وی در روزگار دورهٔ سلطنت محمود سمت نائیب و کتخدایی شهزاده محمد را بعهده داشت دریکفرصت مساعد به امور اسراف خزانه مسعود فاتح مقرر گردید . وی در دورهٔ سلطنت فرخ زاد مدت دو سال انجام خدمت نمود و سپس از وظیفه برکنار گردید بزندان کشانده شد . (شاید در آخر سال ۴۴۵ و آغاز سال ۴۴۶ بهار تابستان ۱۰۵۵ میلادی) ابوبکربن ابی صالح مرد متجربی که سی سال به حیث والی هند انجام خدمت نموده بود و کارنامه های خیریه و عامه از و بیادگار بوده به حیث خلف وی عزتقرر حاصل نمود . وی تاپایان سلطنت فرخ زاد به سمت وزیر ایفای وظیفه نموده و سپس تا پیش از روزگار ادبار خود که از مشخصات دورهٔ کار بسیاری از وزیران دورهٔ غزنوی بوده بحیث وزیر اول ابراهیم ایفای وظیفه نمود . (۱۴۴) در ذیل (بفصل دوم رجوع شود) .به شهادت تاریخ بیهقی از کار مندان عالی رتبه دیگر سلطان یکی هم ابوسهل زوزنی است که از زمره کار مندان بلند پایه سلطان محسوب میشود که عهده دار دیوان رسایل بود و مسعود رخودی (یعنی از خود یارخج ، اراکوز یای قدیم مرادف زمین داور امروزی) وعهده دار دیوان عارض یا عهده دارقوای لشکری سلطان فرخ زاد بود وی درزمان مود ود نیزمتکفل همین سمت بود . (۱۴۵) بیهقی‌خود نیزباید باسرنگونی طغرل از زندان آزادگردیده باشد و در حالیکه باز نشسته بود به تألیف مجلدات خود همت گمارید ودر عین زمان به نگارش

روز نامچه تاریخی اداری خود آغاز نهاد ، یعنی هنگا میکه فرخ زاد وابر اهیم در صفر ٤٥١ مطابق اپریل ۱۰۵۹ میلادی بمسند سلطنت نشستند ولی آنگونه که در ذیل فصل دوم توضیحات بعمل آمده بمنظور پیش برد امور دارالا نشا و تسوید پیمان صلح در شمال افغانستان میان غزنویان و سلجوقیان بیهقی باز بکار فرا خوانده شده است. (۱٤٦ دورهٔ سلطنت فرخ زاد قبل از دورهٔ فعالیتهای ادبی که در دورهٔ سلطنت ابراهیم و بعد ازوی آغاز یافته مصادف است مگر حکیم جوهری که عرفی اسم مکمل او را ابوالمحا مد محمود بن عمر الجوهری السایغ الهر وی خوانده قصیدهٔ طولانی را ازوی نقل قول میکند کـه به فرخ زاداهدا گردیده، وازمدیحه‌سرایان‌برجسته‌دوران سلطنت‌فرخ زاد محسوب میشده است .

پیرامون روابط خارجی فرخ زاد صرف توضیحا ت فشرده یی دردست است. هنگامیکه دولت غزنوی نسبت غصب سلطنت توسط طغرل و بـه تعقیب آن در اثر رویداد قتل طغرل فرازو نشیبها می پمیود چغری بیگ سجلوقی با استفاده از ینگونـه رویداد ها البته تحریک گردید ، وهنگامیکه گزارش رویدادها به اطلاع فرمانفرمای سلجوقی مواصلت ورزیـد ، وی نیرویـی را بمقابله دولت غزنه سوق داد، که توسط خرخیز متوقف وبه شکست مواجه گردید. (۱٤۸) فخر مدبر آنگاه که از شجاعت و دلا وری فرخ زاد سخن بمیان میاورد توضیح نموده که سلاح مورد پسند او در میدان پیکار ناچخ (تبرزین) بـوده است . (۱٤۹) فرخ زاد در او اخـر دوره سلطنتش که طور نسبی در قلمر واو ثبات وآرامش حکمفرما شده بود ، سوقیاتی را علیه سلجوقیان در تخارستان سازمان داد، که تا حدودی با پیروزی همراه بود، در جریان نبردها سالار نیروی سلجوقیان بنام اتا بیگک قطب الدین کلساریغ به اسارت نیروهای غزنوی افتـاد، ونیرو های تحت فرماندهی وی فرار را برقـرار تـرجیح داده میـدان رزم را ترک گفتند الپ ار سلان سلجوقی در رأس یک نیروی تازه دم سلجوقی علیـه قشون غزنـوی حمله نمود کـه باز هم به شکست مواجه گردیدند و درجریان عملیات جنگک سالاران چندی از نیر وهای آنان به اسارت در آمدند. در پایان این در آویزی ها بنا بود تا موافقت صلح میان نیـروهای متخاصم عقد گردیده و اسرای جنگی مبادله شود مگـر چنین پیداست کـه مرگ نـا بهنگام فرخ زاد اتفاق افتاده باشد چه مأخذ متقدمی که ازین رویدادها گزارش ارائه نموده حسینی وابن الاثیر میباشند ابراز شک و تردید نموده‌اند که این معاهده توسط فرخ زاد صورت گرفته ویا ابـراهیـم پس از جلوسش مراتب آن راطی نموده‌است . (جهت مزید معلومات بفصل دوم مراجعه شود)

هر یک از جانبین که حقیقتاً مراتب صلح را به پایان آورده باشد. آنچه از سخنان حسینی به به نفع صلح استنباط میشود این است که داوران سلجوقی و غزنوی موافقت نمودند که هر یک از دولتها آزاد باشند و در داخل قلمروخود شان استقلال داشته باشند وهر یک از حمله بردیگری احتراز نماید. (۱۵۰)

فرخ زاد درسی و چار سالگی بتاریخ ۱۷ صفر ۴۵۱ هجری قمری مطابق ٤ اپریل ۱۰۵۹ میلادی (تاریخ موثق ارائه یافته ابن بابا) چشم از جهان فانی پوشیده. دورهٔ سلطنت فرخ زاد از آشوب های مزمن بری نبود، وغلامان سرایی که در اثر اداره ضعیف سلاطین بعد از وفات مودود انگیزهٔ تازه یافته بودند علیه هم دیگر حسادت داشتند. همین غلامان توطئه قتل اورا بتاریخ ۴۵۰/ ۱۰۵۸ میلادی در حمام وی چیدند، گرچه فرخ زاد ازین توطئه جان بسلامت برد، مگر یک حس انزجارونا خشنودی براو طاری گردید، ونا ملایمات زندگی براو سایه افگند تااینکه یک سال بعد از توطئه به مرگ طبیعی خود در اثر بیماری قوانج زندگی را پدرود گفت. (۱۵۱)

دوم

سلطنت ابراهیم

سنگر بندی مجدد ودوام

I

ابراهیم وسجلوقی ها

طبقات ناصری کامل ترین مأخذیست که گزارشهای جلوس ابراهیم برتخت سلطنت غزنوی‌را بازگومیدارد. ملاحظه نمودیم که‌درزمان احیای مجدد سلطنت غزنوی بعداز دستبرد و غصب سلطنت توسط طغرل فرخ زادوابراهیم هردو درحال بازداشت درقعله برغند بودند، که‌فرخزاد برروی‌صحنه فرمانفرمایی‌کشانده شد و به‌حیث سلطان درغزنه چهره کشود. روایات تاریخی بیان میدارد که بعد ازرهایی فرخ زاد از قلعه بر غند ابراهیم تا مدتی دیگر هم در همانجا در حال باز داشت بسر برده است ، تا اینکه وی به قلعه نای واقع وجیرستان‌یا اجیرستان که منطقه ای بوده است واقع در غرب غزنه در جوار منبع آبهای از غنداب و هلمند (نبایست این منطقه را باوزیر ستان سرحد شمال غرب پاکستان ملتبس نمود) محلی که ازنگاه استحکامات و بازداشت شهزادگان غزنوی جای مطمئین نگریسته میشده است‌منتقل گردید (۱) مسعود سعد سلمان از شاعران نامور غزنوی دورهٔ اول باز داشت خود را در همین جای گذرانده است (به صفحات بعد مراجعه شود) . هنگامیکه فرخ زاد به جهان ابدی شتافت بزرگان و سران دولت غزنه متفق الرای شدند تا ابراهیم بر مسند سلطنت جلوس نماید ؛ از ورای گزارش های تاریخی پیداست که ابوالمظفر ابراهیم آخرین فرزند ارشد در قید حیات سلاله غزنوی بوده است که ازنگاه سیاسی برازنده ومهم نگریسته میشده است (در مورد شجاع فرزند دیگر خانواده سلطنتی که در جریان قتل عام شهزادگان

غزنوی به هنگام فاجعه طغرل جان بسلامت برده بود گـزارشی‌از ماجراهای‌بعدی زندگی وی در دست نیست) و بعد از مرگ فرخ زاد سر هنگ حسن یکی از سرهنگان غزنوی به حضوروی شتافت با تشریفات نظـامی او را به غزنه بدرقـه نمود بـه یوم دوشنبه تاریخ ۱۹ صفر ۴۵۱ هجری قمری مطابق ۶ اپریل ۱۰۵۹ میلادی تاریخ که بیهقی ابراز نموده است (۲) از وی به حیث امیر و سلطان غزنه اعزازوا کرام بعمـل آمـد .

از مهمترین و جائیبی که زمام دار جدید به آن روبرو بودیکی تأمین امنیت اجتماعـی و شگوفایی اقتصادی در متصرفات سلطنت غزنوی بود که آن را فرخ زاد نیکو پایه گـزاری کرده بود (جهت معلومات مزید بفصل اول این اثر رجوع شود) دومین وجیبه‌عمده ایـکه درپیش روی‌زمام دارجدید قرارداشت همانا تأمین یک صلح باثبات وپایدارباسلجـوقی‌ها بـود تـا انـدرین باب میبایست دست کم مـوافقتی میان دو دولت بـزرگ صورت می گرفت . جوزجانی به ارتباط فعالیتهای ابراهیم در امر شگوفایی و احیای اقتصاد دولت غـزنوی که وجیبهٔ اولی زمام دار جدید در امـر امنیت اجتماعی و اعـلای اقتصاد امپراتـوری اش بشمار می‌آمد گزارش داده که وی به اعمار شهرهای جدید و ساختمان مجـد د قصبات و شهرهای که در اثر جنگ ها و تصادمات داخلی در د هه های قبل بویرانه مبدل شده بودند همت گماشت ، که از جمله میتو ان شهر های خیر آباد و امین آباد را یاد آور شـد (راورتی اینجا ی را بنام جنرآباد وچتر آباد یاد آوری کرده است) متأسفانـه این شهرک ها و اینکـه از چه نوع شکوه وجلال برخوردار شده بوده اند مشخص نگردیده است ولی شکوه وجلال آن پایه دار نبــوده است (٤) .

و اما پیرا مون دو مین وجیبه ابراهیم که کنار آمدن با سلجوقی ها و تأمین یک صلح پایه دار بوده است ازگزارش ها ورویداد ها چنین پیداست که ابراهیم خود یک واقعیت بین بود وی تحت تأثیر رویا قرار نگرفت تا آن بخشهای از متصـرفات مربوط قـلمرو نیاکانش را که در جریان رویداد ها از د و لت غزنوی مجزاساخته شده بـود و اپس گیرد ابن الا ثیر از وی حکایت نمـوده (دریـن مـورد بـه صفحات ما بعد رجوع شود) که گفته است : ـ اگر بعوض مسعود پدرم میبودم ، بعداز وفات پدر کلانم محمود ، متصرفات دولت ما رواه زوال نمیدید و سقوط نمیکرد ، مگر حال که دست تطاول روز گار برخی از متصرفات ما را از سر زمین عمده غزنوی قطع نموده است من در باز گرداندن آن ناتوانم ، زیرا

سلاطین دارای قلمرو های وسیع و قشرن متعدد سرزمین های ما را فتح کرده اند . (٥)

تا آنجا که فکتور جغرافیایی مساعد بوده است سلاجقه شرقی چون چغری بیگ داود و الپ ارسلان از ناحیت شرق در افغانستان گسترش جوی کافی کرده بودند وخطوط تیغه‌های غربی سلسله کوه پاروپا میزس ، کوههای غور و هندوکش سر حد طبیعی بین دولت غزنوی و سلجوقیان را تشکیل می داده است .

طوریکه در فصل اول در بخش مربوط به سلطنت فرخ زاد خاطرنشان گردید درمورد اینکه مذاکرات صلح و پایان یافتن مخاصمت ها میان غزنویان و سلجوقیان در روزها ی اخیر سلطنت فرخ زاد بو قوع پیوسته ویا اینکه در او ایل دوره سلطنت ابراهیم مرعی گردیده اسناد وضاحت ندارد . حسینی از آگاهان امور سلجوقی ا برازرأی نموده که فرخ زاد باچغری‌بیگ پیمان صلح را عقد نمود . سلطان غزنوی توافق نمود که آن زند انیان سلجوقی را که در جریان جنگ به اسارت غزنویان در آمده اند بشمول امیر قطب الدین اتا بیگ کلساریغ محترمانه به سلجوقیان بازگرداند، وهردو جانب موافقه نمودندکه در حدود سرحدات مشخصه دولت شان قرار داشته باشند . پیمان نامه صلح (کتاب الصلح) توسط ابوالفضل بیهقی مورخ که اندرین هنگام ازباز نشستگی برگردانده شده بود (درزمان سلطنت عبدالرشید بیهقی از وظیفه دیوان رسالت برکنارشده بود، جهت تفصیل موضوع به صحفات قبل رجوع شود) وتاکنون منزوی ومصروف تألیف مجلدات خود که آن را تا زمان حوداث سال ٤٥١ هجری قمری مطابق (١٠٥٩ میلادی) به‌اتمام رسانیده، اثری است جدا ازکتاب صلح وی . (٦) ابن الاثیرعقد پیمان صلح میان غزنویان وسلجوقیان را دردورۀ سلطنت ابراهیم وانمودکرده است. اوضمن گزارش این مطلب افزوده که آگاهان هردوجانب (غزنوی و سلجوقی) بعد ازبررسی، تأمل واندیشه پیرامون برخورد های نافرجام میان سلجوقی و غزنوی به این مفکوره گرائیدند که ترک مخاصمت و وصرفنظر نمودن از گسترش جویی برقلمرو وخود و در عوض عطف توجه برامر جلوگیری از زیان مالی بمنافع جوانب در گیر تمام میشود، از ینرو صلح برستیزه جویی که فرجامی ندارد ترجیح داده شد و در پیامد ابراهیم وچغری بیگ برامر صلح توافق نمودند (Peace on an uti possidetis basis) احتمال دارد که مذاکرات صلح میان غزنویان و سلجوقیان دراو اخردورۀ سلطنت فرخ زاد واو ایل دوره‌سلطنت ابراهیم بوقوع پیوسته باشد . ویا چنین بوده‌که مذاکرات‌صلح همانادرپایان‌روزگار فرخ زادپایان‌آورده‌شده باشد وبازدردورۀ

ابراهیم به این دلیل که وی از عقد پیمان صلح که سلفش بسته است مسوولیت نداشته تجدید گردیده باشد .

تا آنجا که از براهین پیداست روابط بین دولت غزنوی سلجوقی در سال های اخیرامارت چغری بیگ والپ ارسلان حسنه باقی ماند، ولی در دورهٔ ملک شاه همهمه‌های جنگ طنین انداز بوده است . گزارش ها حکایت دارد که ملک شاه بعد از فوت پدرطی یک برخورد کوتاه با عموی خود قاورد کرمانی که هر دو بر موضوع جا نشینی اختلاف داشتند گوی سبقت ربود به سال (۴۶۵-۱۰۷۲-۱۰۷۳ . میلادی) وبرمسند فرمانفرمایی تکیه زد قاورد استدلال میکرد که بنابر عنعنه قبیلوی وحقوق بزرگی‌خودرا مستحق میداند که دررأس قدرت عالی کشور تکیه زند؛ تردیدی نیست که برادران ملک شاه نیز آرزوی بقدرت رسیدن را داشتند. چنین پیداست که ابراهیم ازین گونه اختلافات درونی جانب سلجوقی سود جویی نمود وبناءً از پالیسی مشخصی که با سلجوقیان‌درجریان چارده سال نخست دوره سلطنت خود آغاز کرده بود سرباز زد واندیشه های باز گرداندن متصرفات اسبق دولت غزنوی را در نواحی بلخ، قندز ویا ولوالج و طالقان یعنی ولایات تخارستان و بدخشان درسرپرورانید ، وآن هنگامیکه قاورد درجمادی الاول ۴۶۵ جنوری - فبروری ۱۰۷۳ میلادی در صدد براه انداختن اغتشاش واشغال ری بود. ابراهیم دست به صف‌آرایی زدو نیرویی را جهت اشغال سکلکند اعزام نمود. سکلکند نا حیتی کوچکی در جنوب بغلان و درشمال هندوکش وکوتل چهاردره است که بجانب غوربند ووادی دریای کابل امتداد یافته است چنین پنداشته میشود که شاید این منطقه در جوار سرحد دولت غزنوی وسلجوقی موقعیت داشته واحتمالاً در حوزه رود کابل وحوزه بستر آموبوده باشد . (۸) عموی ملک شاه امیر الامرا عثمان بن چغری بیگ سمت والی گری این منطقه را عهده دار بود و در جریان حمله غزنویان درین منطقه باعده از ملتزمین به اسارت نیروهای غزنوی درآمد وبا خزاین وهمرکابانش به غزنه منتقل شد. بهرحال اندرین هنگام امیر گرمشتگین بیلگه بیک سلجوقی به سرکردگی یک نیرو بشمول انوشتگین غرچه، موسس آینده خانواده خوارزم مشاهی وارد منطقه گردید ، قوای غزنوی را تعقیب و سکلکند را به ویرانه مبدل نمود . (۹)

یگانه حادثه دیگر شقاق میان غزنویان وسلجوقیان که از آن معلوماتی در دست است رویدادی است که در زمان سلطنت ملک شاه بوقوع پیوسته ، مگر تاریخ وقوع آن مشخص شده نمیتواند ،

مآخذ مربوط آن ظواهر داستانی دارد تایک تاریخ علمی، مگر شاید مبنای تاریخی در آن نهفته باشد. حسینی وابن‌الاثیر یاد داشت نموده‌اند (شاید بعد از درگیری در بدخشان که در بالا ازآن تذکر بعمل‌آمد و بعد از اینکه سر انجام سلطان شورش قاورد را سرکوب نمود که ملک شاه به اسفزار سوقیات نمود. اسفزار (به‌کسر یا فتح اول) ناحیه‌یی است در مسیر جاده سیستان که در جنوب هرات واقع وهمان سبزوار هرات است. بهمه حال این منطقه از قلمرو غزنوی به یک فاصله طولانی دور واقع بوده است؛ سلطان درنظر داشته تا قبل ازنفوذ برعمق دولت غزنوی نخست از طریق سیستان علیه بست بەسوقیات مبادرت نموده وسپس برزمین‌داور رخنه‌کند چنین پنداشته میشود که اندرین هنگام جا سوسان ابراهیم ازتمرکز نیرو های ملک شاه در اسفزار را اطلاع داده باشد. بهمه حال منابع تاریخی توضیح میدارند که ابراهیم ازطریق براه انداختن یک جنگ روانی‌علیه سلطان سلجوقی زیرکانه بمقابله پرداخت. وی نامه‌های عنوانی سالاران نیروی سلجوقی ارسال نمود وازآنان نسبت اینکه ملک شاه را به بهانه سوقیات بقلمرو غزنوی بدام افگنده اند. تا او را در جریان این سوقیات سرنگون نموده وبعداً بطرفداری غزنویان قد علم مینمایند ابراز سپاس گزاری کرد. فرستاده غزنوی به حضور ربه اصطلاح سالاران خائن ملک شاه خود را در اسارت ملک شاه قرار دادند. ملک شاه با دریافت معلومات از همچو یک توطئه تصنعی‌غزنویان بدون آنکه سالارانش آگاهی یابندکه سلطان نسبت به وفاداری آنان مظنون است از محاذ جنگ برگشته وبمرکز خود اصفهان عقب نشینی کرد. (۱۰)

هرآنچه که واقعیت این‌گزارش تاریخی بوده باشد پیگیری وتعقیب نکردن این‌حمله متن مطول حکایت فخرمدبر مبارکشاه را تشکیل میدهد که مهتر رشید از درباریان ابراهیم به حیث قهرمان این حکایت تجسم نموده است، که تکتیک های رزمی‌در آن نسبت به تکتیک های که در راپور های حسینی وابن‌الاثیر تظاهر نموده ماهرانه تر مینماید. این مهتر رشید باید همان جمال‌الملک ابوالرشد رشید بن محتاج (از سلاله آل محتاج ازامیران اسبق چغانیان) ازممدوحان مسعودسعد سلمان وابوالفرج رونی بوده باشد اندر مدح وی قصیده یی ازمسعود سعد بیادگار است که در مورد بازگشت وی ازین ماموریتش سروده شده است، مسعود سعد که در بازداشت بسر می‌برده امیدوار بوده که ابوالرشد رشید از جانب وی به حضور سلطان ابراهیم شفاعت کند. (۱۱) فخرمد بر ترضیح میدارد که ابوالرشد رشید مدرسه‌یی را درجوار مقبره سلطان محمود بنانهاده بوده است که در عصروی هنوز هم وجود داشته است.

در حکایت آمده که مهتر رشید محمولهٔ از تحایف گران بها را بدر بار ملک شاه پیش کش نمود تا بدان وسیله وی را تحت تأثیر قرار دهد. این تحایف مشتمل برتکه های نفیس محمرله های اشتر، یک صدبارخر، پیل امرود از غزنه از نواحی نوغ (؟) ، خمار ، لمغان وشاه‌بهار و حیوانات و پرندگان قابل ملاحظه بشمول‌پیل ، میمون ها، شترمرغ ها، طاوس‌ها، طوطی‌ها و پرنده یی از نوع شارک که نه تنها حرف زده میتوانسته بلکه قرآن را قرائت می‌توانسته اند و چیزهای دیگر طور تحفه بدربار ملک شاه تقدیم نمود . مهتر رشید بعد از تقدیم این همه تحایف گفت : اگر چنانچه سلطان آرز ومند صلح میان دو دولت است باید از خواهشهای عاقبت نیندیشانه منصرف شود . وی ضمن گفتگوهایش افزوده که شرط نخست ایجاد صلح آنست که سلطان باید از نقشه سوقیات خود برغزنین منصرف‌گردد، زیرا قشون شما بمقابل نیروی غزنوی تاب مقاومت ندارد ، تمام نیروهای سلطان از یک دسته نیروی مشخص متشکل گردیده ، درحالیکه نیروهای غزنوی متشکل ازده نوع است. (۱۲) سپس اتحاد ذات البینی دو دولت را از طریق از دواج بین دو خانواده سلطنتی پیشنهاد میدارد که با موافقت جانبین انجامید و به عروسی دخترچغری بیگ موافقت شد ومتعاقباً با تشریفات عروسی از عراق عجم به غزنه بدرقه گردیده سرانجام مهتر رشید تزویری بکار همی بند دکه مراجع تاریخی آن کار نامه های ویرا چون‌خدعه‌یی جهت تطمع سالاران نظامی سلجوقی ضبط کرد ه‌اند ، به این معنی که وجوهی برای سالاران سلجوقی طور مخفیانه فرستاده میشد و از همین نقطه نظر برده است که ملک شاه ووزیران وی در نهاد از حسن وفا داری سالاران نظامی شان دراندیشه‌بو ده اند، واز همین رهگذر برده که نظام الملک عقب نشینی بهنگامی را به غرب ایران یعنی در عراق عجم توصیه میکند . (۱۳)

این حکایت آمیخته با ابهام و اشتباهات است نا درستی های درلای بیانات آن بملاحظه می‌رسد و ازآنجمله اشتباه عروسی مهد عراق‌یعنی دخت ملک شاه سلجوقی با مسعود بن‌ابراهیم والتباس این از دواج با دخت چغری بیگ از زمره این گونه اشتباهات شمرده شده میتواند. مگر باآنهم چنین مینماید که یک حقیقت تاریخی درورای‌این توضیحات‌نهفته‌باشد، وآن عبارت از ظهور ملک شاه همراه قشونی در حاشیه شرق خراسان ، مذاکرات صلح به تشبث ابراهیم وپیش برد این مذاکرات توسط ابوالرشد رشید ، واستقرار یک دیتانت میا ن دودولت بوده میتواند که تأمین آن از طریق پیوند از دواج میسر گردیده است . این پیوند از دواج

اولین حلقه ارتباط میان سلجوقیان و غزنویان نبوده ، زیرا درسال ۱۰۶٤/٤٥٦ م یعنی سال جلوس سلطان سلجوقی ، ارسلانشاه فرزنده الپ ارسلان یا یکی از دختران ابراهیم عقد مزاوجت نمود ، درعین زمان الپ ارسلان یکی از شاهدختهای قره خانی را به‌عقد نکاح فرزند دیگرخود ملک شاه درآورد (۱٤) تاریخ مشخص عروسی‌مسعود بن‌ابراهیم‌با جوهر خاتون بنت ملکشاه یعنی مهد عراق (عجم)در دست نیست.گرچه مذکرر است‌که مسعود قبلاً با یکی از دختران الپ ارسلان عروسی کرده بوده است . (شاید مآخذ معلومات فخر مدبر همین عروسی نخست ابراهیم با یکی از دختران چغری بیگ پدر الپ ار سلان بوده باشد (؟)

بهرحال واضح است‌که دو دولت بزرگ جهان شرق اسلام باهم معاملات‌با لمثل و متقابل انجام دادند، واگرچه سلجوقیان جانشین غزنویان بودند ، مگر آنان به سلاله کهن سال غزنوی از دیدگاه احترام به بزرگان گذشته می‌نگریستند . منابع متأخر بیان میدارند ، که احتـــرام سلجوقی بمقابل ابراهیم تا آنجا بودکه اورا به‌عنوان پدر بزرگ خطاب می کردند. ومستوفی میافزاید هر آنگاهیکه سلاجقه با اومکاتبه می‌کرده اند برسم احترام درنامه شان طغری یانشان دولتی شان را نقش نمیکردند، حسینی میگوید که محمدبن‌ملک شاه سلطان عالیمقام سلجوقی در قرن ششم / دواز دهم میلادی نظر به احترامی‌که به خانواده غزنوی داشـــت نمیخواست از مداخلات برادر خود سنجر در غزنه بطرفداری بهرامشاه که او علیه برادر خود ارسلان مخاصمت میورزید . حمایت کند . (۱۶)

تردیدی نیست که شروع از دوره ابراهیم ودردورها خلاف وی بعضی روابط اجتماعی و فرهنگی میان دربار دو دولت (سلجوقیان و غزنویان) وجود داشته است . شعرا ونویسندگان ازدربار یکی بد یگری یعنی از دربارغزنه بدربار سلجوقیان و برعکس ازدربار سلجوقیانبدربارغزنویان‌رفت‌وآمد میکردندوشعراونویسندگان به‌متصرفات‌آنان درایران شرقی حضوریهم می‌رساندند. بدین سان در میان اشعار عثمان مختاری قصایدی می‌یابیم که عنوانی امیران صفاری سیستان از توابع تحت الحمایه سلجوقی (مخصوصاً بنام امیر تاج الدین ابوا لفضل یا ابوا لفتح نصربن خلف که در حوالی سال ۱۱۰٤/٤۹۶ میلادی جلوس کرده بود) و عنوانی امیران کرمان سلجوقی سروده شده است. و عثمان مختاری برای‌مدتی بدربار آنان ووزیران شان رحل‌اقامت افگنده بود. (۱۷) حکیم سنایی مدایحی بنام سنجرسروده ودو قصیدهٔ بنام او نگاشته وبامقامات‌رسمی سلجوقیان‌اعم‌باقوام‌الدین‌ابوالقاسم‌الدرگزینی‌الانسابادی

بدربار سلطان محمود بن محمدبن ملک شاه مقام وزارت داشت و سپس بدربار سنجر ایفای وظیفه نموده مکاتبه می نموده است . حکیم سنایی هم چنان یک قصیده بنام معین الدین ابو نصراحمد بن فضل وزیر در بار سنجر دارد . (۱۸) القاب السلطانا لمعظم که از خصایص القاب سلطنتی سلجوقی بوده در سکه های ایند وره غزنوی که از نفوذ سلجوقی در یندوره نمایندگی میکند بچشم میخورد . ابراهیم در زمان خلیفه القائیم یعنی قبل از ۴۶۷ هجری قمری مطابق ۱۰۷۵ میلادی لقب سلطان را برای خود اتخاذ کرده بود و چنین مینماید که در روی یک دیناروی که درموزیم ارمیتاژ لیننگراد نگهداری میشود این لقب درج است تاریخ روی این سکه رامارکوف بدرستی تشریح نتوانسته ، مگر احتمالاً تاریخ ضرب این سکه درسال ۴۶۲هجری قمری مطابق۱۰۶۹ـ۱۰۷۰میلادی بوده باشد . (۱۹) با این وصف پادشاهان غزنوی البته از قدیم بصورت غیررسمی ودر روی اسناد سلطان ونیز امیرو ملک خطاب شده اند واین چیزی است که هم منابع تاریخی و نیز مآخذ ادبی به حدکافی شهادت میدهند . کلمه السلطان ا لمعظم برای اولین مرتبه به روشنی روی درهمی از دورهٔ سلطنت فرخ زاد ظاهرگردیده و بعدها در دوره سلطان ابراهیم واخلاف وی‌کلمه السلطان المعظم والسلطان به حیث یک معیار روی سکه ها ظا هر گردیده است . (۲۰)

شاید اکنون بهترین فرصت جهت تذکراین مطلب باشد که سکه غنی ترین القاب فراوان ابراهیم است . حیثیت ابراهیم در نتیجه دوره طولانی زمام داری وی که نسبت بهر یک از دیگر زمام داران غزنوی طولانی تربوده نضج گرفته است . بدین ترتیب عبارت السلطان‌ـ المعظم ـ ا لا عظم که در فوق از ا ن ذکر بعمل آمد وبر علاوه آن در مآخذ ادبی وسکه شناسی القاب افتخاری دیگری مانند ظهیرالدوله، ظهیرالملله، ناصریا (نصیر) المللہ، نظام‌الدوله، رضی الدین ، سیدا السلاطین ، ملک الاسلام، فخرالامه ، قاهر الملک و موید امیرالمومنین بچشم میخورد، به اساس کتیبه های‌که از غزنه مکشوف گردیده برعلاوه القاب فوق القابی چون موید الدین، معین المسلمین و مالک رقاب الامم نیز در زمره القاب سلاطین غزنوی علاوه شده است مولف نا شناخته مجمل التواریخ و القصص کسی است که اندر باب القاب سلطان ابراهیم معلومات ارائه نموده ومیگویدکه توقیع رسمی ابراهیم باالله الکریم یثیق ابراهیم میباشد (۲۱) یعنی ابراهیم توکل‌برخداوند (ج) که بخشا یشگراست بخداوند اعتقاد دارد. (۲۱)

یک جلوه دیگر عمل ابراهیم که احتمالاً از نفوذ سلجوقی ورابطه ابراهیم با ملک شاه سلجوقی متأثر بوده باشد همانا تمثال شیر بر بیرق غزنوی است ؛ به اعتبار این شعر ابوالفرج رونی.

نظام عالم وخورشید ملک وذات هنر — نصیر دولت وپشت هدی وروی ظفر
ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم — که اختیار خدای است وافتخار بشر
سپهر دولت عالیش را کهین برجی است — زمین ولایت صافیش را کهین کشور
ز حزم اوست بهر کامگاه صد ناظر — ز عزم اوست بهر تیر دار صد لشکر
گشاده چشم بدیدار او شهور وسنین — نهاده گوش بگفتار او قضا وقدر
اگر شمایل حلمش بباد بر گذرد — دهد شکوه تجلیش باد را لنگر
وگر فضایل طبعش بکوه بر شمرند — سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر
لطیفه‌های عرض را ز بهر خویشی جنس — همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
گرد بجنس عرض نیستی بدین معنی — فرود چرخ نهشتی فراز یک جوهر
چگونه گویی کز کوکنار یابد خواب — کسی که اورا سودا دهد سهر به سحر
از آن سپس که همی عدل وسهم شاه دهند — بچشم راحت خواب بچشم رنج سهر
بهشت ملک جهان را ز تیغ نصرت شاه — صراط وار پلی مشکل است پیش اند
که جز بقوت ایمان و امر طاعت او — برو نیارد دور سپهر کرد گذر
کسی که فکرت او برنهد بذروه قدم — کسی که حکمت او برکشد بجیحون سر
ز دولتش بهو ابر گرفته بیند جای — ز نصرتش بزمین در گشاده یابد در
خیال هیبت او گر به بیشه عبره کند — در او بعبرت بگذر بحال او بنگر
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب — بروی خاک برش خاره گشته خاکستر
نه هیچ ساکن وجنبان براومگرا نجم — نه هیچ طایر وسایر در او مگر صرصر
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل — چو شاخ آهو شاخ درخت او بی بر
تویی که بادنیا بد ببارگاه ترا — تری که خاک ندارد بدستگاه تو زر
ز امن عدل تو درصید باز گیرد کبک — ز سهم تیغ تو در رزم ماده گردد نر
بجای جد تو دهر آلتی است هزل نمای — بشان ملک تو عدل آیتی است حق گستر
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر ووفا — نهد نگین تو در مهر موم سمع وبصر
همیشه تا که بود در نظاره گاه سپهر — یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
کمال دولت یاب وجمال نعمت بین — نهال ملک نشان و بساط عدل سپر
دهان عالم برمدحت گشاده زبان — میان جوزا بر طاعتت ببسته کمر

شاعران فارسی گوی عصر سلجوقی بر تمثال شیر روی بیرق مولایشان به تواتر اشاره کرده اند ، به گونه مثال در قصیده ایکه انوری در وصف سنجر و سالار نظامی او در خراسان سروده از صورت شیر در بیرق مدح نموده است (۲۲) .

مزیداً اندرباب امکان نفوذ سلجوقی بر دولت غزنوی ، مورخ ترکی فواد کوپرولو در حدودسی سال قبل پیشنهاد نمود که سیستم اعطای زمین (اقطاع) که در قرن سوم ، چارم ، نهم و دهم میلادی در عراق و غرب فارس مرعی گردیده بود و سپس سلجوقیان به تعقیب آن را مرعی نمودند در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم / دوازدهم میلادی در اراضی غزنوی راه پیدا کرد . از سکوت مورخان غزنوی متقدم چون عتبی ، بیهقی گردیزی در مورد اقطاع موروثی در دولت غزنوی چنین بر میاید که این سیستم لا اقل قبل از نیمه قرن پنجم / یازدهم میلادی در متصرفات غزنوی وجود نداشته است ؛ دسترسی سلاطین غزنوی بر منابع سرشار هند مبین این واقعیت است که آنان نسبت به رژیم های نظامی مستقر در غرب بیشتر می توانستند مصارف نیروهای نظامی شان را از مدارک نقدی تکافو نمایند (۲۳) کوپرولو به استناد چند بیت از دیوان سنایی که بنام سلطان بهرامشاه در ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ میلادی برشته تحریر در آمده می گوید که شاعر درین ابیات خود شکایت سر داده است که رژیم نظامیگر ترکی زمین های مردم را غیر قانونی تصرف نموده است :

(سنایی) این ابیات را اندر باب انقلاب حال مردمان و تغییر دورزمان فرماید :

ای مسلمانان خلایق حال دیگر کرده اند
از سر بی حرمتی معروف منکر کرده اند
در سماع و پند اندر دیدن آیات حق
چشم عبرت کور و گوش زیرکی کر کرده اند
کار و جاه سروران شرع در پای او فتاد
زانکه اهل فسق از هرگوشه سر بر کرده اند
پادشاهان قوی بر داد خواهان ضعیف
مرکز دادگاه را سد سکندر کرده اند
ملک عمرو وزید را جمله بترکان داده اند
خون چشم بیوگان را نقش منظر کرده اند

شرع را یکسو نهاد ستند اندر خیر و شر
قول بطلیموس و جالینوس با ور کرده اند

عالمان بی عمل از غایت حرص و امل
خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند

گاه وصافی را (۱) برای وقف وا درار وعمل
با عمر در عدل ظالم را برا بر کرده اند

از برای حرص سیم و طمع در مال یتیم
حاکمان حکم شریعت را معتبر (۲) کرده اند

خرقه پوشان مزور سیرت سالوس ورز (۳)
خویشتن را سخره قیماز (٤) و قیصر کرده‌اند

گاه خلوت صوفیان وقت با مری چوشیر
ورد خود ذکر برنج و شیر وشکر کرده اند

قاریان زالحان ناخوش (۵) نظم قرآن برده اند
صوترادر قول همچون زیر مزمر کرده اند

در مناسک از گدائیی حاجیان حج فروش
خیمهای ظالمان را رکن و مشعر کرده اند

مالداران توانگر کیسه درویش دل
درجفا درویش رااز غم‌توانگرکرده اند (٦)

سرز کبر و بخل برگر دون اخضر برده اند
مال خود بر سایلان کبریت احمر کرده اند

زین‌یکی‌مشت‌کبوتر(۷) بازچون شاهین‌بظلم
عالمی بر خلق چون چشم کبوتر کرده اند

خواجگان دولت ازمحصول مال خشک ریش (۸)
طوق اسب و حلقه معلوم استر کرده اند

بر سر یر سروری از خوردن مال حرام
شخص خود فربی(۹)ودین‌خویش‌لاغرکرده‌اند

---

(۱) ازبرای جرسیم (۲) میسر (۳) وررق (٤) زاهد (۵) خانهای (٦) تونگر
(۷) مشتی (۸) خشکدریز (۹) فربه

از تموز زخم گرم و بهمن گفتار سرد
خلق را باکام خشک و دیدهٔ تر کرده اند

خون چشم بیوگانست آنکه در وقت صبوح (۱)
مهتران دولت اند ر جام و ساغر کرده اند

تا که دهقانان چو عیاران قبا پوشان شدند
تخم کشت مردمان بی یار و بی برکرده اند

تاکه تاز یکان چو قفچاقان کله داران شدند
خواجگان را برسرازدستار افسرکرده اند(۲)

از نفاق(٦)اصحاب دار الضرب در تقلب نقد(۳)
مومنان راز فت (٤) بی زوروبی زر کرده اند

کار عمال سرای ضرب همچون زر شده است
زانکه زر مردمان یکسر مزور کرده اند

شاعران شهر ها از بهر فرزند و عیال
شخص خودرا همچوکلکی زردولاغرکرده‌اند

غازیان نابوده در غز و غزای روم وهند
لاف خود افزون زپور زال ونوذرکرده اند

حبه دز دان از ترازوها بر اطراف دکان
طبع را در حبه دز دیدن مخیر کرده اند

ای دریغا مهدئی کامروز از هر گوشهٔ
یکجهان دجال عالم سوز سر برکرده اند

مصحف یزدان درین ایام کس می ننگرد
چنگ و بربط را بها اکنون فزو نتر کرده اند

کودکان خرد را پیش مستان می دهند
مر مخنث را امین خوان و دختر کرده‌اند

ای مسلمانان دگرگشته است حال روزگار
زانکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند

ای سنایی پند کم ده کاندرین آخر زمان
درزمین مشت خرو گاو سروبر کرده‌اند

---

(۱) درهنگام صبح (۲) ازوفاق (۳) درتعین نقد (٤) مومنان وقت را

دانشمندان موقفی ندارند و ازمعاش زندگی چیزی در کف شان نیست آنان طوری وا داشته شده‌اند که طماع وچشم امید بسوی هدایا و بخشایش داشته باشند وحقیر و درگیر تظلم پاشنه آهنین نظا میان اند.

نظاره گری ایند وره را چنان میبابد که گویی یکدوره و عصر خدمت به مشتی ساloوسان و مداهنه گران است چنان گویی که دوره وعصری است که سالوسی، مداهنه گری وتوطئه‌گری برای بدست آوردن وقف (جهت خدمات مذهبی) یا بدست آوردن یک دفتر وبدان میماند که که جابران را به معیار عدالت عمر (رض)وانمود کرد .

براین اساس کوپرولو اند یشیده است که شاید رواج سیستم اقطاع در سرزمین های غزنوی در دهه های نخست قرن ششم (دوازدهم میلادی) به جواب ، ماشین جنگی سلجوقیان بوده باشد که از ابتدای مداخلد سنجر در ۵۱۰ هجری قمری مطابق ۱۱۱۷ میلادی که‌بطرفداری بهر امشاه علیه ارسلان شاه برادروی در سرزمین غزنوی گسترش می‌یافته در دست اجرا بوده است (۲٤) اگر چنانچه واقعا همین سیستم اقطاع در سرزمین غزنوی رایج شده باشد پروسه آن باید خیلی وقت تر در زمان سلطنت ابراهیم که اندران زمان مناسبات غزنوی و سلجوقی باهم نزدیک بوده است صورت گرفته، چه درین هنگام روابط ذات البینی اجتماعی و کلتوری سلجوقی ـغزنوی حسنه بوده است . (۲٥)

II

قشون غزنوی در دورهٔ متأخر

اراضی اقطاعی که ترکان غزنوی و سایر نظامیان در تصرف داشتند ما رابه اهمیت لشکر دورهٔ سلطنت ابراهیم متوجه میسازد .

در دورهٔ غزنوی متأخر چنان گزارش های مفصلی که عتبی ،گردیزی و بیهقی ازدوره نخست غزنوی بجا گذاشته اند دردست نیست ، بناءً فرض می کنیم که عنعنات نظامی ، عملیات وکارکردهای اینان نیز با سیاق وگونه اسلاف ونیاکا نشان بوده است . (۲۶) حتی اگر هم پالیسی گستر شجویی غزنویان عهد اول در دورهٔ محمود و مسعود بیش ازین مرعی نبوده با آنهم یک حالت و سیعاً سکون در سر حدات غربی مستولی بوده است وهند هنوز صحنهٔ دست اول عملیات نظامی نگر یسته میشده که منابع عظیمی از طریق قا بلیت نیروی نظامی ازآن بدست میامده است .

منابع و مآخذ تا کید نموده که ابراهیم درپرتوداد وعدالتگستری خود (جهت معلومات مزید بصفحات ما بعد رجوع شود) به غزوجهاد علاقه داشته ، و در حقیقت امرجهاد یعنی جنگ مقدس درهندگسترش داشته‌است؛ واگرچه درمورد رهبری درینگونه جنگ‌ها معلومات اندک است مگر فخرمد بر متذکرشده که نیزه و کمان از جمله وسایل حربی مورد علاقه سلطان ابراهیم بوده است (۲۷)

آثار شعری برخی از شاعران معلومات با ارزشی اندرباب موضوعات نظامی ایند وره ارائه میدارد، گرچه گزارش های مبنی بر پیکارها معمولاً ذهنی و آمیخته با تصورات است ومعمولاً تاریخ وقوع درگیریها ذکر نیافته و بنا برآن اغلب حوادث و تفصیلات آنها را به دوره های مشخص کدام سلطان راجع گردانیدن ممکن نیست بدین گونه که گاهی فعالیت ادبی شاعران

دورهٔ سلطنت ابراهیم تا دورهٔ سلطنت بهرامشاه را در بر می‌گیرد. مجموعه نظم شاعران دوره غزنویان متأخر ایجاب بررسی و مطالعه عمیق تررا مینماید، مگر با وجود اینهمه میتوان بعضی از مطالب مربوطه را استخراج نمود.

چنین پیداست که قوای نظامی از نگاه اداری از طریق دیوان عرض اداره میشده است . دیوان عرض در دورهٔ غزنویان عهد اول که تمام قدرت دولت برای فتوحات و حفظ ماشین نیرومند جنگی دولت تنظیم یافته بود از اهمیت ویژه یی برخوردار بوده و از طریق همین دستگاه به گردش می‌افتاده است. (۲۸) اشعار متعددی به یادگار است که بنام شخصیتها و مقامات عارض اهدا و از آنان مدح شده است ، و از آنجمله است منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی، امیرابوالفتح و یکی دیگر یکه نامش مذکور نیست و عارض لشکر بوده و مسعود سعد سلمان از و مدح کرده است وابوالفرج رونی از منصور بن سعید مدح نموده است ، مگر به گونه مثال به ما واضح نیست که این مقامات رسمی آنگونه که در روزگار غزنویان عهد اول مرکز اداری شان در غزنه بود و از آنجا به عملیات مبادرت (۲۹) می ورزیدند ویا اینکه مقر اداری شان در لاهور در هند بوده واز آنجا دستور صادر می‌داشته اند.

قشون ابراهیم از نگاه ترکیب نژادی مشتمل بر چند ملیتی بود ، چنانچه مهتر رشید در مباهات بمقابل ملک شاه سلجوقی بیان داشته که مولای وی ده قشون مختلف النوع دارد (به صفحات قبل رجوع شود) . این لشکریان مشتمل بوده اند برغلامان سرای وسایر نیرو های نظامی. مسعودسعد گزارش داده‌که شهزاده محمودبن ابراهیم، آنگاه که بهآگره لشکرکشی نموده سرائیان و غلامان در آگره می‌جنگیده اند . (۳۰) در گذشته غلامان سرای عبارت از عساکر احتیاط ترک بود، مگر چنین پنداشته میشدکه احتمالاً اندرین هنگام یک بخش آنان را هندی ها تشکیل داده باشد ، زیرا در تشکیل سایر نیروها نیز وسیعاً پرسونل هندی برای خود احراز موقف کرده بودند گرچه اندرین باب مستقیماً معلوماتی در دست نیست . (۳۱) از ورای مأخذ و مراجع چنین استنباط میشود که غزنویان متأخر دیگر بر منابع عسکر ترکی یعنی آسیای مرکزی دسترسی مستقیم نداشته اند، چنانکه اسلاف شان تا زمان مرگ مسعود داشتند ، و نفوذ مسعود تا ماورای آمو به خوارزم و مناطق واراضی علیای آمو از قبیل چغانیان وختلان رسیده بود، و کم‌ازکم با بعضی ازشاخه های دودمان قره خانی درماوراءالنهر روابط حسنه داشته وازآنطریق غلامان ترکی صحاری آسیای میانه را برای لشکر غزنوی تهیه مینمود . (۳۲)

بناءاً واضح نیست که غلامان ترک در زمان سلطنت ابراهیم بقلمرو غزنوی چگونه آورده میشدند. ولی چنین پیداست که هنوز هم یک بخش قابل ملاحظه قشون غزنوی را تشکیل میداده اند. سنایی هجریه یی اندر باب خرابکاری وظلم ترکان دراطراف غزنه انشاد کرده است که درفوق اشاره شد، مگر بمقابل قصیده مدحیه یی از مسعود سعد سلمان را می یابیم که بنام سلطان عنوان گردیده و پیرامون آن ازار شادات ورزم جویی ترکان قشون ارسلان شاه بن مسعود سخن رانده است، (دریک جای ازین مدحیه اسم قبایل مشخص ترک یاد شده است) ،وآنان را چون طوفان درحالت جهیش به پیش خوانده وبگونه صخره استوارستایش شده است، واندر باب شان اینگونه داد سخن رفته است: ترکان اندرهنگام رزم طبع سلحشورانه واندرهنگام حمله چون قهرمانان، آرزو مند ادامه پیکاراند.

در مدحیه ذکر است که ترکان مشتمل از مردمان یغما (yaghma) ، قی یاقای Qay وتاتار بدور سلطان (علم) حلقه زده اند.

هکذا مسعود سعد سلمان قصیده یی اندرمدح مسعود بن ابراهیم ورشادت سربازان ترک دارد :

ستودن ترکان وستایش سلطان مسعود

ترکان که پشت وبازوی ملکندو روزگار — هستند گاه حمله بزرگان کار زار
گردان سرکشند و دلیران چیره دست — شیران بیشه اند و پلنگان کوهسار
درد ستشان کمان ها مانند ابرها — درز خم تیرها شان باران تند بار
درچشم نیک خواهان رسته چوتازه گل — درجان بد سگالان رسته چو تیزخار
پولاد را بستبد گاه زخم — خورشید را به تیر بپوشند روز بار
باره برون جهانند از آتشین مصاف — بیلک برون گذارند ازآهنین حصار
رحمت برین سران سرا فراخته چو سرد — کاندر سرای ملک از انند روز بار
رحمت برین یلان که بمیدان کروفر — خیزند وقت حمله چوشیران مرغزار
جان بردن عدو را بسته میان بجان — درپیش شهریار جهاندار کا مگار
مسعود شاه مشرق ومغرب که دورچرخ — بر تاج او مسعود کند هرزمان نثار
ای یافته سپهر زتو قدرو مرتبت — وی کرده روزگارزرای تو افتخار
توبد سگال مال وزکف تو روز بزم — چون بد سگال مال ترکم یافت زینهار

تیغ برهنه تو چنان یافت کسوتی — کان ملک را شعار بود عدل را دثار

تاعزم راه و قصد سفر کردهٔ شدست — فصل خزان بخرمی فصل نوبهار

گردی روان بطالع میمون و فال سعد — اقبال را هبر شده و بخت کامگار

برتیز خیر کوهی تند سبک رکاب — رخشی چوباد در تک وچون چرخ درمدار

وین شهزادگان که بدیشان شدست باز — اصل بنای دولت ودین سخت‌استوار

بافروجاه خسرو پرویز و کیقباد — باپاس وزور رستم وگیو وسفندیار

جلمه ترا عزیزان چون جان وتن لیک — امر ترا بر غبت مامور و جانسپار

در گرد چتر ورایت تو کرده تعبیه — شیران بی نهایت و پیلان بیشمار

خوکرده دستهان‌شان‌بالعب طعن وضرب — خوش‌گشته‌گوشهاشان‌بابانگ‌گیرودار

یک شاهزاده را تو اگر نامزد کنی — گوئی که تخت‌قیصروتاجش بحضرت‌آر

رانند سپه بروم وکنند روم را خراب — یکمه ترانند ارد بیش اندر انتظار

آراسته ست دولت ودین از توتابحشر — کایزدز بهر دولت ودین‌کردت اختیار

شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز — زینجابسوی هندسپاهی کش ابر وار

سیراب کن زمین را یکسر بتیغ تیز — هر سوز خون فروران بخاک جویبار

امروز بارد آنچه نباریده تیغ دی — امسال بیند آنچه ند یدست هند پار

امروز بت پرستان هستند بیگمان — در بیشها خزیده و در غارها نثار

اکنون چنان در افتد در هند زلزله — کزهرسویی بارزدها مون وکوه‌وغار

از بوم وخاک هند بروید نبات مرگ — وزجان اهل شرک برآید دم ود مار

در هند بشکفاند آن تیغ برق زخم — هنگام کار زار بدیماه لاله زار

بپرا گند زهول توچون گرد هر سپاه — بشگافد از نهیب توچون نارهرحصار

وز سهم آبرنگ حسام تو خسروا — آتشکده شود دل رایان گنگبار

از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان — بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار

گویند باز خاست زجای آن سپید شیر — کور از جان باران با شدهمه شکار

کردست عزم آن‌که بشوید زکفرپاک — مرهند را بضربت شمشیر آبدار

در دست تو بجمله علمها بکند باز — آنرخش با دسیرتوو آنگرزگاوسار

وین هردورا بکوشش‌یاری د هند نیز — آنرمح جانشکار تووتیغ عمرخوار

از سطوت تو شرک بنالد چو رعد سخت وز ضربت تو کفر بگرید چو ابر زار
گر در ظفر قوی وشود فتح زورمند زان بیلک نحیف تو و خنجر نزار
گیرد زمین ز تیغ همه پاک رود خون گردد فلک ز گرد هوا جمله بحر قار
ای جاه تو چو مهر ز رتبت فلک فروز وی کف تو چو ابر ببخشش جهان نگار
تو سایه خدائی و خورشید خسروان جز تو که دید هرگز خورشید سایه دار
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر شاهان بتو چه مانندای شاه و شهریار
حقا که چون تو راه ندید ست دور چرخ والله که چون تو شاه ندیدست روزگار
دیوان ملک بیش نیابد چو تو ملک میدان ملک بیش نبیند چو تو سوار
در جمله ملک برد ترا دایه زین سبب که بر کنف نشاندت و گاه با کنار
تا تیغ تیز مادر فتحست روز رزم گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
بر زادن فتوح قوی باد تیغ تو تا هر زمانت فتحی زاید چو صد نگار
بادت خجسته عزم و ره نهمت و غزات کام مراد تو همه حاصل ز کردگار
چرخت غلام و عمر بکام و زمانه رام دولت رفیق و بخت معین و خدای یار

در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم

چه خوش عیش و چه خرم روزگار است که دولت عالی و دین استوار است
سخا را تو شگفته بوستان است امل را نود میده مرغزار است
هنر در مدو دانش در زیادت طرب شادان و عشرت خوشگوار است
فراوان شکر ها زیبد که بر خلق فراوان فضلهای کردگار است
سریر دولت و دیهیم شاهی علائی رنگ و مسعودی نگار است
جلالت را فزون ترزین چه روز است سعادت را روان ترزین چه کار است
که شه مسعود ابراهیم مسعود بگیتی پادشاه کامگار است
جهاندار ی که بردرگاه جاهش جهان اندر پناه زینهار است
فلک بارتبتش یک تیر پرتاب زمین با همتش یکمیل وار است
بلا با حزم او عاجز پیاده است قضا با عزم او قادر سوار است
ز هولش صحن های تفته میدان بوحشت عرصهٔ روز شمار است
زسهمش پنجها شرزه شیران بسستی پنجه و شاخ چنار است

زمانه شهر یارا کس نگوید — که جزتودر زمانه شهر یار است
ز تخت مملکت را شاد مانیست — ز تاجت خسرو یرا افتخار است
زبان ملک را عدلت عیار است — یمین گنج را جودت یسار است
شب اندر چشم فرمان تو روز است — گل اندر دست انکار تو خار است
فروغ و دست تا بنده نور ست — شکی هیبتت سوز نده نار است
نعیم دولت تو بیز و الست — شراب نعمت تو بی خمار است
محاسب را بیکر وزه عطا هاست — چو خوا هدکرد یکساله شمار است
منجم را زبهر ابتدا هات — چوبند یشد همه روز اختیار است
بیهجا دشمنت گر شیر زور است — علاجش زخم گرز گاو سار ست
به تندی گر حصارش هست خیبر — به تیزی خنجر تو ذوالفقار است
و گر چه هست فرعونی طبیعت — چه شد رمح توشعبانی شکاراست
و گر هست او بخلقت عاد پیکر — چوآمد رخش توصرصردماراست
فری کینت زگوهر نقش تیغست — که نصرت رابکوششحقگزاراست
بلا در باد آن خاکی سرشت است — اجل در آتش آن آبدار است
خرد هرچیز را ازوی صفتکرد — بگر حد او گشتن نیار است
وزان شبدیز تندر شبهۂ تو — زمانه پر صدا چون کرهسار است
براق برق چه کز کام زخمش — گنه گارا ن دین را اعتبا ر است
سر ین و سینه او سخت فربی — میان و گردن او بس نزا ر است
چونقش قندهار از حسن لیکن — بلای حس نقش قند هار است
دز روین زبانگش پرشکافست — ره سنگین زسمش پر شرا ر است
شتابش عادتی زاده طبیعی است — در نگش باز جویی مستعار است
زچرخ ارهمرکاب افتد ش ننگست — زبا درا همنان گرددش عار است
هژبری زشت روئی وقت پیکار — همائی خوب فالی روز بار است
بپای دولت آوردت سپر دمت — سری کش تن ترانه جانسپار است
چو کافر حمله گان خون هیونست — چومنکر جثه گان سنگیحصار است
روا ن کوهیست وز جنبان شخ او — معلق اژ دها در ژرف غار است
دلش بر حرص اغرا عدا وت — سرش در عشق شرر کار زار است

میان آبکش فواره او | بجوشید ن چو چشمه پربخار است
بزخم آن عمود خرط کارش | عجب حصن‌افگن خارا گذاراست
شها امروز روز دو لت تست | براینسان باد تالیل و نهار است
مراد دین و دنیای توزین غزو | برایدوین دلیلی آشکار است
که این هفت اختر تابان مطیعند | کلاهی را که ترک او چهار است
با پیروزی بر او با طالع سعد | که نصرت خنجرت را دستیاراست
همه ابرست هرچت ره نور دست | همه نورست هرچت رهگذر است
زمین از منزلت زرین بساط است | هوا از لشکرت مشکین غبار است
به خارستانت اندر گلستانست | به ریگستانت اندر جویبار است
ره انجام دل اندر خرمی دار | که روز خرمی ایند یار است
ترا هندوستان موروث گاهست | که از خالقت زمستانش بهار است
بزن بیخی که آنرا کفر شاخست | ببر شاخی که انرا شرک بار است
قیاس لشکرت نتوان گرفتن | که یک مرد تو در مردی هزار است
بنا میزد تواینجا ترک داری | که با چرخش چخیدن سهل کاراست
بدپیکانش تف آتش دمنده | به پیکارش دل آتش فگار است
ترا مالیدن شیران بیشه | بدان شیران یغماو تتار است
زتاب تیغ و بانگ کوس امروز | جهان بربت پرستان تنگ وتار است
درخش برق این درسومنات است | خروش رعد آن در گنگبار است
بدین آوازه هر جائی که شاهیست | بغایت نا شکیب و بیقرار است
زفکرت نوش این‌هم‌طعم زهراست | زحیرت روز آن همرنگ قار است
دم اندر حلق آن چون تفته شعله | مژه بر پلک این چون تیز خار است
همه بگذاشته گنجی گرفته | توگریی عابد پرهیزگاراست
گهی درخاک چون آهن خزیده | گهی درسنگ چون آتش قرار است
بگیرش ارهمه درکام شیراست | برآریش ارچه در سوراخ مار است
بپالائی به پولاد زدوده | زمینی گان زدیران یادگار است
بتازی گر زشیران صد مصافست | بیاری گر زپیلان صدقطار است

فتوحت را که خواهد برد امسال	نموده فتح دست شهریار است
همی تا مرکز طبعی سکونست	همی تا گنبد والی مدار است
کمینه کار سازت آسمانست	کهنه کار دارت روزگار است
مرادت را زملک دهر هر چیز	که توخواهی نهاده در کنار است

اشعار مدحیهٔ شاعران مآخذ خوبی محسوب میشود که اندر باب افسران بلند پایه وسالاران نظامی ونامهای شان که به القاب متعددی چون امیر، سرهنگ یاسپهسالار یاد میشده‌اند. معلومات وگزارش ارائه نموده است، ولی شگفت انگیز این است که در بین این نامها اسامی مشخص افسران ترکی خیلی کم است، درمقابل نامهای ایرانی مانند بهرام، ماهو (Mahu) و کیکاوس(۳۴) یا نام‌های اسلامی مانند محمد بن خطیب هروی والی سند، محمود روباهی، محمد بن فرج نوآبادی وتعداد زیادی اعضا واحفاد خانوداده شیبانی (اندرمورد اعضای خانواده شیبانی بصفحات بعد رجوع شود) مانند نجم الدین وعمادالد وله سرهنگ محمدبن علی نیز از جمله اسمای اندکه میان افسران غزنوی معمول بوده است. (۳۵) راست است که عثمان مختاری را بنام امیر عضدالدین لاچین (لاچین یعنی بازشکاری) خازن سروده است، گرچه واضح نیست که این افسر ترکی درقوای نظامی غزنوی خدمت کرده باشد، مسعود سعد شهری را بنام سلیمان اینانج بیگ(Sulaiman InanjBeg) عنوان نموده، وابوالفرج رونی قصیده یی درمدح امیربدرالدین ایاز الملکی (این نام بااسم ایاز معروف که در سال ۴۴۹ هجری قمری مطابق ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ میلادی چشم از جهان پوشیده واز غلامان سلطان محمود بوده است التباس نشود) دارد وجوزجانی مینگارد که حاجب طغان تگین در راس نیروهای مهاجم غزنوی به امتداد گنگا حضور داشته است، که در دوران سلطنت مسعود بن ابراهیم تا حدود دو آب نفوذ کرده بودند . (۳۶) بعد ها احتمال دارد عساکر ترکی نژاد بااولاد آنان بارو بکاهش گزاردن مفکوره ترکی بردن ، اسمای ترکی را ترک گفته یا اینکه در اثر قطع رابطه مستقیم غزنویان با صحاری آسیای مرکزی تعداد ترک ها در قشون غزنوی کاهش اختیار نموده ، و لذا ناگزیر در قشون غزنوی تاجیک ها ، افغان ها و مسلمانان هندی بحیث افسران بلند پایه سهم گرفتند.(۳۷) نقش چشم گیر پیلان جنگی درکار زارکه درسازمان نظامی غزنوی از همان آغاز نقش قابل ملاحظه یی را ایفا نموده، (۳۸) توجه خلاق شعری نویسندگان را معطوف داشته است. بگونه مثال مسعود سعد چندین باردراشعار خود به روشنی از جنگ های خطرناک فیل درجنگ های هندوستان سخن رانده ودر یک شعر دیگر از ناچخ (تبرزین) سلطان وصف میکند که در فصل اول ازآن یاد آوری شده است. ناچخ ازسلاح های دلخواه ودوست داشتنی فرخ زاد بود .(۳۹)

III

فتوحات ابراهیم درهندوستان وغور

در مورد بررسی فتوحات ابراهیم در هندوستان صرف به یک عبارت مناسب ضبط‌شده درمنابع اساسی تاریخی بر میخوریم وآن هم کتاب ابن الاثیر است، که درتحت وقایع سال ۴۷۲(۱۰۷۹-۱۰۸۰) بررسی عمومی فتوحات ابراهیم درهندوستان را داخل‌نموده وآنهم‌چنان چه خودش گویدبه دلیل که نخستین واقعه درهمین سال اتفاق افتاده (۴۰) واما این‌موضوع که ابراهیم بعد ازانقضای بیست سال سلطنت به هند سوقیات نموده غیر قابل فهم است وابن‌الاثیر معتوف بوده که از فتوحات‌ابراهیم درهند برای اوکه در عراق تاریخ خود را مینوشته معلومات زیادی حاصل نموده است ، واز جانب دیگر تاریخ نویسانی چون عتبی‌که دردربارپدرکلانش می زیسته رویدادهای آن زمان رابه نثرمی‌نوشته اند متاسفانه اندرین هنگام وجود نداشته است، تااز دوره سلطنت ابراهیم درهند بررسی می‌نمود. ازگزارش‌ها چنین پیداست که مآخذ فرشته ومورخان هندوومسلمان در باره توضیحات فتوحات ابراهیم درهند را همانا نوشته هـای ابن الاثیر نیزتشکیل داده است.(۴۱) چون گزارشهای ابن الاثیردر ذات خود منحصربفرد است درینجا ترجمه کامل عبارت او آورده می‌شود.

(سال ۴۷۲ هجری قمری مطابق ۱۰۷۹-۱۰۸۰ میلادی)

ذکر فتوحات ابراهیم فرمانفرمای غزنه درهند

ابراهیم بن مسعودبن محمودبن سبکتگین سلطان و حکمروای غزنه اندرین سال به هند هجوم برد. سپس وی قلعه جود[*] را که در یکصدوبیست فرسخی لاهور واقع بوده واز زمره حصارهای مستحکم و تسخیر ناپذیر بحساب میامده است حمله ورشد، این قلعه‌تا آن حد پهنا داشت که گفته میشده درآن تاده هزارمرد جنگی‌می گنجیده است . مردان جنگی از داخل این

قلعه بمقاومت برخاسته و علیه مهاجمان ابراهیم که از بیرون قلعه می جنگیدند مدت زیادی پیکار نمودند. گفته شده که سلطان حمله های متوالی را جهت تسخیر این قلعه براه انداخت، تا آنجاکه رزم آوران اندرون قلعه از شهادت وعزم متین لشکریان ابراهیم درپیکار به رعشه اندر شدند، بناءً برامرمقدرات گرائیده و بتاریخ یازدهم صفر همانسال (سیزدهم آگست ۱۰۷۹ میلادی) به تسلیمی قلعه و ادار گردید ند. گفته شده است که دریکی از حواشی دیگر هند قلعه‌یی وجود داشته که آن را روبال (رودپال) گفتندی ودر قله تپه ای که دامنه های آن را جنگل انبوه احاطه کرده بود و بحراز عقب آن جریان داشت واقع بوده است . گزارش هاحکایت دارد که گذر گاه کم عرضی از میان جنگل انبوه که آنهم توسط چندین هزار پیل جنگی مماو شده بود من حیث یک راهیکه ازآن طریق به قلعه‌حمله صورت گرفته میتوانست وجود داشت. قلعه را چندین‌هزارمرد جنگی حراست مینمودند سلطان بابراه‌انداختن‌حمله‌های متوالی وکار بردهای متعدد جنگی برمحا فظان قلعه عرصه را چنان محصورنمود که نا گزیر آنان سر تسلیم فرود آوردند .

در محل دیگری بنام وره نوره مرد مانی می زیسته اند که گفته شده از نژاد خرا سانی بوده باشند که پدران ونیاکان شان در روز گاران قبل توسط افراسیاب ترک در آنجامستقر شده بودند هیچ زمامداری برآنان حمله ور نشده بود ، مگر ابراهیم بسوقیات علیه آ نان متشبث گردیده نخست‌به اسلام دعوت بعمل آمد مگر از آوردن اسلام امتناع نموده به جنگ متشبث شدند، مع هذاوی درین جنگ پیروزی بدست آ ورد، و به کشتار بی امان آ نان پرداخت . آنانیکه فرارکردند در سراسر منطقه پرا گنده گردیدند. وابراهیم در حدود یکصد هزارزن وطفل شان را دستگیروبعنوان برده بخد مت گماشت. درین قلعه مخزن آبی بود که گفته شده نیم فرسخ عرض و عمق بی پایان داشته است که از منبع همین آب افراد قرارگاه وتمام حیوانات می‌نوشیدند و با تمام اینهمه مصارف هیچ کاهشی در سطح آن دیده نمی‌شد .

هم‌چنین درهند محلی‌است‌که آنرا وره نامند، وآنجایگه‌قطعه زمین‌باریک‌است واقع میان دوباریکه آب. سلطان ابراهیم به آنجا نیز سوقیات نمود ودر جمادی الاول پس از طی‌طریق ازلای سراشیبی‌ها ونقاط دشوار گذار وجنگلهای انبوه بدانجا رسید ومدت سه ماه آنجا بماند لشکریان وی باشدایدو مشکلات سرمای زمستان دست وگریبان گردیدند، مگر تازمان پیروزی نهایی نیاسودند تا اینکه خداوند (ج) پیروزی نصیب بندگان خود کرد، وسرافگندگی نصیب دشمنان او. سپس بدون آنکه به وی آسیبی رسیده باشد پیروزمندانه به غزنه بازگشت .

من جزئیات کامل داستان این سوقیات را نمیدانم، اما اینقدر مبرهن است که تهاجم آغاز ین در همین سال بوقوع پیوسته است. وبنا بران من تمام سوقیات مابعد را در توالی همین سال در آوردم.

عبارت واقوال ابن الاثیر واضحاً مبهم وخیال انگیز است، معلومات تاریخی و توپوگرافیکی اندکی را محتوی است. یگانه تشخیص مدلل ومطمئین از ین سوقیات ابراهیم در هند توضیحاتی در باره جود (J.W.d) است که به نظر میرسد اجودان باشد (این منطقه سوقیات در محلی بنام پاک-پتن نقطه گذرگاه رود ستلج در جنوب پنجاب بوده است که در منطقه مسیر غرب ملتان بجانب دهلی واقع است ودر روز گاران پس از غزنوی ازرا هگذر زیارتگاه صوفی مشهور سهروردی- فریدالدین گنج شکر معروف بوده است ومورخ یعنی ابن اثیر پیروزی ابراهیم را درین سوقیات در سال ٤٧٢ / ۱۰۷۹ میلادی یادکرده است. واما درمورد سایر مسایل تشخیص واضحی از محال وتاریخ ارائه نمیتوانیم. در موارد این فتوحات چنین فرض شده میتواندکه دریکی از محالاتی که «وره» وره ذکر گردیده جایی باشد بنام بربین خلیجین واقع بوده کوهساران شمال شرق پنجاب میان ملتقای دودریایی که درانجا نیروهای مهاجم غزنوی باسرمای زمستان مواجه گردیده‌اند.

سال‌های میانه قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) همراه بحرانات متوالی که دران روزگار یکی پی دیگر دامنگیر دولت غزنوی گردید وادوار خیلی کوتاه و موقف بی ثبات وزود گذر دورهٔ فرمانفرمایی سلاطین غزنوی اندرین هنگام لابد برامر پیشروی نیروهای غزنوی تأثیر داشته است. بعد از مرگ مودود هیچ یک از سلاطین دهه های بعد از مرگ سلطان فاتح در هند تبارز نکرد و فتوحاتی از خود بیادگار نگذاشت. گرچه یادداشت شده که در زمان سلطنت عبدالرشید نوشتگین سالار ترکی محلی را بنام نگرکوت یا کانگرا اشغال نمود واین همان محلی است که سلطان محمود آنرا در سال ۳۹۹ هجری قمری مطابق ۱۰۹۹ میلادی به تصرف خرد در آورده بود، (٤٢) مگر بعدها راجه های هند آنرا در سال ٤٣٤ / ۱۰٤۳ میلادی واپس گرفته بودند. از روزگار سلطان مسعود بن محمود به بعد دو سلاله مقتدر که عبارت بوده‌اند از دودمان پرمار های مالوا و دودمان قلاچوری تری‌پوری در مادهیه پرادیش امروزی تحت زعامت اولاً بهوجه (در حدود سال های ۱۰۰۰-۱۰۵۵ میلادی) وثانیاً کرنه یا لکسمی کرنه (بین سال‌های ۱۰۳٤ و۱۰٤۲ تا ۱۰۷۰ میلادی) در شمال هند سربر آوردند این راجگان نیروهای غزنوی را از موضع هایشان در شرق پنجاب عقب راندند مگر بعد از مرگ کرنه، دیری نگذشت که باز مسلمانان عملیات تعرضی‌شان را از قرارگاه لاهور از سر گرفتند (٤٣)

لاهور در حقیقت حیثیت مرکز دومی دولت غزنوی را داشته است ، دفاترا داری جهت وارسی از امورهند در همین جای موقعیت داشت، غازیان و علاقه مندان جهاد در همین شهر متمرکز و در آرزوی بدست آوردن غنایم از دارا لکفر بودند. در تعینیات و مقرری های سالاران وکار مندان دولت در لا هور سلاطین غزنه وقت و احتیاط فراوان مبذول مینمودند تا اشخاص مطمئین بکار گماشته شوند ، زیرا همینکه یک مرتبه این قوماندانان با دسته های از قشون نظامی و منابع سرشار مالی در انجا مستقرهمی شدند سپس به اندیشه اغتشاش وخود سری می افتادند. چنانچه ثروت گرد آمده از باج و خراج را جگان هندو، به علاوه غنائیم فاضله از سفربری بنارس درسال ٤٢٤ (مطابق ١٠٣٣ میلادی) منجربه بغاوت و سرکشی احمدینا لتگین سپه سالار سلطان مسعود در هند وستان گردیده (٤٤)

در فرق از ندرت ار قام تاریخی پیرامون فتوحات ابراهیم اشاره نمودیم ، مگر میتوان اذعان داشت که دیوان شاعران هم روزگار سلاطین غزنوی تا انداز ۀ اندرباب فتوحات ابراهیم و دو فرزندش هر یک سیف الدوله محمود وعلاألد و له مسعود (سلطان آینده) روشنی‌ها انداخته اند، زیرا اندر هنگام پیروزی های فرمانفرمایان غزنوی در معرکه ها این شاعران قصایدی بنام آن زمام داران سروده اند . د. س . گنگولی در گزارش های خود از اشعار مسعود سعد سلمان استفاده وخاطر نشان نموده که شاعر پیروزی های ابراهیم و دستیار والی پنجاب در سال های اخیر زمام داری ابراهیم واو ایل سلطنت مسعودسوم موسوم به ابو نصر فارسی را تجلیل نموده است . (به چگونگی موضوع درذیل توجه شود) (٤٥) ازینکه گنگولی حین نگارش گزارش ها باوجود میسربودن دو دیو ان مطبوع فارسی بازهم به متن این دیوان‌ها مراجعه نکرده تا اندازه گزارش های اورا نفی میکند. در عوض وی ازتو ضیحات متن انگلیسی سر هنری ایلیت که بخش یا برخی ازاشعار مسعود سعد را خلاصه نموده استفاده کرده است . (٤٦) دو شعر نخست این اشعا ر را ایلیت ترجمه نموده و در دیوانی که بکوشش یا سمی زیورطبع یافته ملاحظه شده میتواند . یکی ازین اشعار بنام ابونصر فارسی مندرج صفحات ١٦٩- ١٧٦ وشعر دیگر بنام سلطان ابراهیم درج گردیده ومندرج صفحات ٣٧٠-٣٧٣ میباشد .

مدح ابو نصر پارسی

ای یل هامون نورد ای سرکش جیحون گذار — از تو جیحون گشت هامون روز جنگ و وقت کار

عزم تو در هر نخیزی آتشین راند سپاه — حزم تو در هر مقامی آهنین دارد حصار

مانده گرداز باره تو خاره را در سنگلاخ — گشته خون از خنجر تو آب در هر جویبار

تاتو نافذ حکم ومطلق دست گشتی در عمل — بیش یک ساعت ندیدند ازبرای کار زار

در عهادل مضیق وخودها رنج غلاف — تیغها حبس نیام و مرکبان بند جدار

زان نهنگ کوه شخص وزانهژبر چرخ زور — ز آن هیون ابر سپر وزآن عقاب باده سار

کوه یا مغز کفیده چرخ برروی سپه — ابر با پر شکسته باد با پای نگار

رودها گویی بروز وبیشه ها مالی بشب — روز های روشن دشمن کنی شب های تار

کرده بدرود وفرامش وعشرت تمام — نه هرای رود سار و نه نشاط می گسار

داستان رزم های تو کند باطل همی — در زمانه داستان رستم واسفندیار

یک شب از دهگان بجالندر کشیدی لشکری — چون زمانه زورمند وچون قضا کینه گذار

در هوا بگداخت ابر از تاب تیغ تو چو موم — بر زمین بشکاف کوه از نعل رخش توچونار

کوهها در هم شکسته ابرها بر هم زدند — تازیان اندر عنان و بختیان اندر مهار

پویه کردند از ره باریک بر شمشیر تیز — غوطه خوردند ازشب تاریک در دریای قار

ابرها بردی زگره اندر هرتند شخ — رود ها راندی زخون اندربن هرژرف هار

کوفتی هرلحظهٔ تا کوفته هرگز برآن — باد های تیز قوت ابر های تند بار

چون علم های گشاده بند های سبز سرز — باستان های کشنده شاخهای تیر خار

لشکر ما موج رحمت ساخته بر کوهسار — راست چو سد سکندر حصنهای استوار

شخص ها شان برده از خلقت نهاده نار ون — مغزها شان خورده ازغفلت شراب کوکنار

آب خورده با هژبران بر سر هر آبگیر — خواب کرده با پلنگان بر سر هر کوهسار

صبحدم ناگه چوتا تکبیر بگشادی عنان — خاست ازهر سو خروش گیرگیر ودار دار

شد حقیقتشان که اکنون را از آن گروه — یک زمان زنهار ندهد خنجر زنهار خوار

بر فرا ز کوهها کردند یک لحظه درنگ — در مضیق غارها ماندند یکساعت‌نشار

تو درآن بقعت پراگندی یک نعره سپاه — تو از آن تربت برآوردی بیک حمله دمار

چاشتگه نا گشته زآن حمله درآن بقعت نماند — یکسر پیکار جوی ویک تن زنار دار

مغز ها شان را نثاری دادی از برنده تیغ   خان‌ها شان را بساطی کردی از سوزنده نار

سعد ونحس دوستان و دشمنان آمد پدید   چون ظفر کرد از مسیر باد پایان آن شمار

از برای آنکه در پیکار گه روی هوا   پرستاره آسمانی کردی از دو دو شرار

چون‌سمن زاری کند زین پس صبا از استخوان   دشتهائی‌را که‌ازخون کردهٔ چون‌لاله‌زار

ره نوشتی فتح و نصرت یارمندو پیشرو   باز گشتی بخت ودولت بریمین وبریسار

آمد از دهگان سبک پائی که یکجا آمدند   از سوارو از پیاده فتنه جز ئی ده هزار

تو شبا نگه بر گرفتی راه واندر گردتو   بسته جانها و میانها بند گانت استوار

طبع از اندیشه بجوش وجان ازآشفتن برنج   تن زعلت نا درست و دل زفکرت بیقرار

از میازاده بگذ شتی بیک منزل چو باد   نا شده تر تنگهای مرکبان را هوار

رفته وجسته ز هول وسهم تیغ وتیر تو   در کشن تر بیشه شیر وتنگ ترسوراخ مار

ره بریدی و ترا توفیق یزدا ن رهبر   جنگ جستی وترا اقبال سلطان دستیار

نا گه آمد بانگ کوس را بری ازسرا   راست گوئی بود نالان برتن او زارزار

توز عین‌ننگ وحرص‌جنگ جوشیدی چنانک   شیرنر شورد زبانگ آهو‌اندر مرغزار

در میان گرد بانک کوس بونصری بخاست   نصرتش لبیک ها کرد از جوانب هر چهار

چون پدید آمد مصاف دشمن پرخاشجوی   تو زجا انگیختی نعره زنان باسی سوار

زیرران آن بادای رعد با نگ برق دو   درکف‌آن‌تارک شکاف عمرخوارجان شکار

برلب در یا ی کینه آمد و یا رید وخا ست   رزم‌را ازخنجرابر ازخون سرشک‌ازجان‌بخار

کرد بر دیگرصف رنگین زمین و آسمان   خون چون آغشته روین‌کردچون سودشخار

نیزجان جا نرا بخست از هیبت تا بناده تیغ   نیز کس‌کس را ندید از ظلمت تاری غبار

کشته مانده دست برد یرد لان اندر نبرد   ازدوجانب همچود ست نرد مانده درقمار

خاسته در کوشش ازگر زگران زخم سیک   ساخته در حمله با تیغ تنک تیر نزار

عمرومرگ آویخته‌دریکدگرچون روزوشب   ابروگر آمیخته در یکد گرچون پودوتار

تیغ بران مغز های سرکشان را مشتری   تیر پران عمر های گرد نان راخوا ستار

آتش خنجر پس پشت آب زاده پیش‌روی   توچه‌گوئی‌مرگ دادی هیچکس را زینهار

تیغ هندی چون زخونهای‌دلیران‌راند جوی   نیزه خطی زسر های سران آورد بار

گشته پران از کف او نیز ه وزوبین وتیغ   در هوانده تیروار راست درده تیروار

کشته برکشته فگنده پشته بر پشته نمود   پنج فرسنگ کشیده طول وعرض رهگذار

نوسبک زان آذری کیشان ز بهر کرکسان   دعوتی بس باتکلف کردی ابراهیم وار

یک سوار رزم ساز از پیش تو بیرون نشد   اینست سعی چرخ وعون‌بخت وفضل کردگار

صابری کان نصرت بونصر دید از آسمان   سطرتی بنگر نهیب ولشکری دیگر شعار

دشمنی مرگ تلخ اندرسر افگندش گریز   دوستی عمر شیرین دردش خون کرد عار

نه میسر گشتش از ادبار خود ساز نبرد   نه مهیا گشتش از اقبال تو راه فرار

چون مخیر شد میان جستن و آو یختن   کرد آب زاده را بر آتش تیغ اختیار

درعزیمت جنگ بودش چون‌بدید آن رستخیز   در هزیمت خویش راه برزد بآب از اضطرار

آب زاده گردنش بگرفت وچندانش بداشت   تاسبک ما لک روانش را بدوزخ داد باد

جان او در انتظار زخم شمشیر تو بود   هرشب آن پتیاره‌اند رخواب دیدی‌چندمار

من چنین دانم که‌او این‌مرگ را فرزی‌شمرد   زانکه برهانید او را از عذاب انتظار

زین‌پس‌آب زاده راچون‌خدمتی‌زاینسان‌بکرد   از سپاه خود شمر وزبندگان خود شمار

تیرمه میدان رزم ومرسم پیکارتو   آمد وآورد فتح سابری پیشت نثار

درنهان عصیان همی ورزند را یان سله   ورچه ازبیم تو طاعت مینمایند آشکار

این زمستان‌گرچنین ده فتح خواهی‌کرده‌گیر   من بهرده ضامنم لشکر سوی چالندرآر

کمترین‌بنده‌ت منم‌واندک ترین‌عدت‌مراست   تو بر این عدت مرابرديده ایشان گمار

من بتوفیق خدا و قوت و اقبال تو   نیست گردانم رسوم بت پرستی زین دیار

تا در قلعه من از کشته بپوشانم زمین   تالب زاده من از برده بپیوندم قطار

وین هنر بشمر بدیع ازمن که قابل طبع‌من   هر هنر کو دارد از طبع تو دارد مستعار

ای زمردان جهان اندر کفایت برده دست   دست برد ت شد جهانرا صورتی از اعتبار

شاد باش ودیرزی کامروز بزم ورزم را   آفتابی با فروغی آسمانی بامدار

رستم تاور دگردی حیدرپیکار ویل   از تو تازه نام رخش و تازه ذکر ذو الفقار

ملک ودین را نصرتی کردی‌که از هندوستان   این حکایت ماند خواهد تا قیامت یادگار

نامجوئی دولت آموزد همی بیشک ترا   نامجوئی را چودولت نیست هیچ آموزگار

بخت تو پیروز باشد برهمه نهمت که او   لشکری دارد قوی ازحسن رای شهریار

تاترانزد یک اودرکارکرد این چاشنی‌است   گوهر اقبال تو هرگز نگرداند عیار

ای فروزان رای ومعطی دست ساکن طبع تو
آفتاب عقل و بحررادی وکوه وقار

بوم هندوستان بهشتی شد زفر وجاه تو
بددلی و نیستی نابرد شد از بیخ وبار

آن ظفر یابی بروز جنگ کا هل کفرو شرک
شدز پیکار تو ناقص دوده وابتر تبار

وانشجاعی روزکوشش راکه همچون روزحشر
زلزله از هیبت تودر جبال ودر قفار

وان جوادی صدر بخشش را که امید جهان
دارد ازکف تو معشوق حصول اندر کنار

باگل بروی جود توجمع سایلان
ایمنند از زخم خار و بیغم از رنج خمار

تاتوانان گشته ازاقبال تو رستم توان
بی یساران گشته از احسان تو قارون یسار

ازپی انگشت وکفت آفریده ایزد مگر
خامه گوهرنشان و خنجر گوهر نگار

تاهمی پیروجوان گردد جهان از دورچرخ
پیری او در خزان باشد جوانی دربهار

از جوانی تابه پیری درصلاح ملک ودین
رای پیرت باد با بخت جوانت سازگار

همچنین بادی زدانش درهنرها چاره دست
همچنین بادی بدولت بر ظفرها کامگار

همچنین از شاخهای بخت بارفتح چین
همچنین در باغهای طبع تخم مدح کار

هم بصدرت قصه های زایران را التجا
هم ز نامت نظمهای مادحان را افتخار

ستایش سلطان ابراهیم

همه زمین و زمان خرمست و آبادان
بپادشاه زمین و بشهریار زمان

ابو المظفر سلطان عالم ابراهیم
که روزگار نبیند بحق چو او سلطان

خدا یگانی توقیع و ذکر او منشور
جهان ستانی نامه ست ونام او عنوان

ز دست فتنه بر آمد برزم او چنگال
بکام مرگ بر آید ز تیغ او دندان

یکی حصاری گیرد چوبرگشاد دوچنگ
یکی سپاهی خاید چو باز گرد دهان

بگوید آنکه خلاف خدا یگان خواهد
که کار نامه بی مغز را یکی بر خوان

نگاه کن که چه بر خویشتن بپیچد ازوی
چگونه روی بدو داد محنت وحرمان

بر اه مرکب او بود پیر لاشه خری
زچوب کرده رکاب وز لیف کرده عنان

همه فراغت اوآنکه گرم خفتی شب
همه تنعم اوآنکه سیر خوردی نان

لباس خویش پشم وبساط نرمش خاک
سلیح وآلت خاشاک و خون او انبان

بفرو دولت و اقبال شهریار اجل
بقدر ورتبت بگذاشت تارک ازکیوان

چو یافت ازملك شرق زور وزهره شیر / بدو سپرد ملك مرغزار هندوستان

زرزم جویان دادش چهل هزار سوار / چو تیغ آخته قدو چو نیزه بسته میان

ولایتی که بدو داد خسرو عالم / هزار رای فزون بود در نواحی آن

بطول برد ز مهپاره تا بآسا سرو / بعرض بود ز کشمیر تا سیستان

چو مار پیچان بودی زحد تیغش رای / چوبرگ لرزان بودی زنوك تیرش خان

چو از قبایل نسبت همی بشیبان کرد / شدند بر فلك از مفخرش بنی شیبان

بدانسپاه و بدانخواسته فریفته شد / بگشت در سربیهوش و مغز او عصیان

به نیم ساعت کفران زهرچه نعمت داشت / تهی نشاندش آری چنین کند کفران

بپایها بر بندی شدش دوال رکاب / بگردن اندر طوقی شدش زه خفتان

طلوع بودش چون نجم ونجم نام دلیست / غروب باشد آری پس از طلوع بدان

بقرب خسرو شد محترق چنین باشد / هر آنستاره که آفتاب کرد قران

کدام حصن زهند اوحصارخواست گرفت / که نه بدولت سلطان برو شدی زندان

نه پند بودش از حال قتلغ بیرون / نه عبرت اوفتاد اورا از بیخردبمیان

نه از استادن یاد آمدش که در سنور / چه ره گرفت چو اصرار کرد برطغیان

زراجه پیران ووزرایکان چه لشکرداشت / بر آن حصار برافروخته چوچرخ کیان

چو فوجی از سپه شاه رویداد بدو / همه‌نشاط وی اندوه گشت و سود وزیان

شدش فرامش از بویه لباح ودمن / فرو گرفت به نیرنگ وتنبل ودستان

همی بقوت گردن فراخت همچون شیر / همی بکوشش آتش فشاند چون شعبان

غریو مرکب خسرو چوگرد حصن بتاخت / گرفت سخت گریبان او خذلان

سعادت ملك اورا فروکشید رحصن / به غل دو دست وهمیخواست زینهار امان

شکوه شاه نجم کرد چون کمان پشتش / گلوی او بزه اندرکشید همچون کمان

زنورو ساده نه محکمتر است فرهنده / کزین دو جای حصین تر نبود در گیهان

خیال آنرا گردون نکرده بود قیاس / سپاه آنرا گیتی ندیده بود کران

نه در دیارش بادی وزیده از اسلام / نه در زمینش بوئی رسیده از ایمان

چو رایت ملك آنجا یکگاه سایه فگند / زنای موکب عالی نجاست بانگ وفغان

سری نبود که آن را نبود هوش وخرد / تنی نماند که آن را نجست جان وروان

خدای عزوجل نصر تیش داد که چرخ — بخسروان گذشته نداده بود نشان

هزار بتکده هریک هزار ساله فزون — سپاه خسرو کردش بیک زمان ویران

دگر فتوح ملک باد چون توانم کرد — که عاجز است ز اوصاف او نیان وبیان

بگویم اکنون زان جمله مختصر لختی — که نیست قادر اندیشه در تمامی آن

زفتح بود نکرده یکی بنظم آرم — حقیقتست که افزون نبود زصد دیوان

عمر چودید که آمد سپاه خسرو شرق — بتاب آتش سوزان و زور با دوزان

زگردایشان خورشید و ماه گشته سپاه — ز بار ایشان‌ماهی وگا و گشته گران

در آب جست چو ماهی از آنکه آنست او — که تیغ خسرو مرگست ورستاز ونتوان

زبهرجنگ ملک مرکبان چوبین ساخت — نهنگ وار درافگندشان به‌آب روان

نشسته در شکم هر یکی دویست سوار — بزیر ایشان آن مرکبان برآب ستان

برآب کشتی خسرو روان چوکشتی نوح — زمین گرفته ز شمشیر تیر او طوفان

جوشد زمانی اندرمیان آب جام — فروخت آتشی ازخون وجان شرارودخان

درآب غرق عمر با سپاه چون فرعون — ملک مظفر گشته چو مرسی عمران

عدو شکسته و سحرش فرو خورده — بدست شاه جهان آنحسام چون ثعبان

زفتح غورو وزحال محمد علاش — چه شرح دانم دادن بصد هزار زبان

چو صعب حصنی وافراخته حصاری داشت — که بود کنگر باره اش گذشته ازسرطان

چو کوه شهلان آسوده بود ازجنبش — چو چرخ گردان بیباک بود از حدثان

نه از فراخی پهنای او برون شد باد — نه بر بلندی بالای او زده باران

چو قصد کرد به پیکار رزم او خسرو — چو حلقه بست سپه گرد آن حصار کلان

ز بسکه خون راند آنجا سپاه خسروگشت — جبال غور همه بر شقایق نعمان

نه دیر دیدند او را سرا ئیان ملک — بپالهنگ کشان پیش خسرو ایران

خدای داند تا از خزانه های ملوک — ازان حصارچه برداشت شهریار جهان

زهی بدولت ملک توچرخ کرده زمین — زهی‌به نصرت وفتح تودهرکرده خمان

نه بیر ضای تو اختر همیکند تأثیر — نه بی هوای توگردون همیکند دوران

کدام کار که رایج نبودت از گردون — کدام کارکه حاصل نگشت ازیزدان

کدام شاه است از شاهزادگان بزرگ — که اوبنوسید آن فر خجسته شادروان

همیشه تابود اند ر زمین ضیا و ظلام	همیشه تا رسد اندر جهان بهار وخزان
چو آفتاب بتاب وچونو بهار بخند	چو روز گاربگر دوچو کوهسار بمان
بیزم بنده نواز و برزم خسرو بند	بجود گیتی بخش وبه تیغ ملک ستان
خدای عزوجل مستجاب گردا ناد	بخیر دعوت مسعود سعدبن سلمان

نویسنده در چکامه نخستین از یک شبیخون برهبری (ابو نصر پارسی بر جالندر یا چالندر (یعنی جلندر واقع در کوهپایه‌همالیه شمال شرقی پنجاب یعنی منطقه‌ایکه قبلاً در سال ٤٠٨ هجری قمری مطابق (١٠١٧-١٠١٨ میلادی) توسط ایتگین‌سالا ر سلطان محمود ویک لشکر غاز ی آمده از پار دریا (ماوراء النهر) مورد حمله قرار گرفته بود (٤٧) یاد آوری میکند که این سالار غزنوی از محلی بنام دهگان براه افتاده بود وبه هنگام شبخون خود درینجا یکی از زمام داران این محل را مقتول وآن جارافتح نمود. ایلیت وگنگولی نام این زمام دار را سایبر سمبرا (Sair Sambra) ضبط کرده‌اند مگردرمتن یاسمی طورساده سایرا ضبط شده است . (٤٨) در شعر دوم مسعود سعد به وصف ابراهیم ورهبری و سفر بری‌او درجایی پرداخته که ایلیت و گنگولی آنرا تبرهنده (شاید سرهند واقع در ایالت سابقه پتیاله در پنجاب شرقی به پیشنهادا یلیت) وبوریا، در کنار دریا جمنا در ناحیه امباله‌خوانده است .

در اثر این سوقیات راجه محلی درین محل مقتول و سپس یکجای با قشونش در دریا غرق گردیده است بااین وصف‌متن چاپ یاسمی‌مطالب موثقی درینباره بد ست نمیدهد درین اثر به عوض اسم تبر هنده کلمه فرهنده وبه عوض‌اسم بوریا ب.و.د. (شایدنکرده) جلب توجه میکند . (٤٩) بین اسمای محالا تیکه ابراهیم درانجا بفتوحات دست زده با آن اسمهای محالا تیکه در عبارت ابن الاثیر آمده ودر فوق ترجمه گردیده است درمتن یاسمی توافق دیده نمیشود ؛ وچون متن یا سمی دیوان مسعود متن غیر انتقادی است ، لذا محض‌بابررسی نسخه های دیوان توأم با معرفت توپوگرافی شمال هند ومعلومات ازسیاست داخلی سلاله های هند وموقع میدهد که بتوانیم از گزار شهای دیوان مسعود سعدویا از ابن الاثیر درمورد فتوحات ابراهیم درشمال هند معلومات مهم استخراج نمائیم . در حال اکثر استنتاج های گنگولی خیلی نظری میتواند بود (٥٠)

استفاده از آثار نویسندگان محلی هندی اندر باب این گز ارش ها نیز عاری از معایب و دشواری نیست. زیرااین‌منابع نیزکاستی های‌دارندچون عدم توضیح تاریخ دقیق ، عدم

تشخیص و توضیح مقام و مناصب مسلمانان مهاجم مانند تر شکاها وهمیراها (درمورد این اصطلاحات در ذیل مراجعه شود (واستعمال اصطلاحات مبهم وپیچیده وذکر نکردن اسمای زمام داران و افسران مسلمان . بدین ترتیب شاید شرته شرما در مقایسه خود که ماتنگه ها یا ملیچ های ذکر شده در اخبار زبان سنسکریت از قلم پرتـهیـرا راجـه و یجه یه با حمله نیروهای مسلمان که در روز گاران ابراهیم محلی از شرق را چپوتانه را مورد تاخت و تاز قرار داده و در جریان حمله شان چاهـه مانـه زمام دارشا کمبهری ، یعنی دو ابهراجـه سوم مقتول وبه پریت و پیاله نا دول تهاجم بردند حق بجانب بوده باشد ؛ لاکن متن‌سنسکریت خود در ارائه این مطلب‌مبهم‌است واتکای شرمابرتاریخ فرشته (بامعلوماتیکه از ابن الاثیر یااز مأخذ او منشاء گرفته (بمنظور ارائه سال ۱۰۷۹ میلادی به حیث سال فتوحات ابراهیم بکلی نادرست است . (۵۱)

سال ۴۶۹ هجری قمری مطابق ۱۰۷٦ میلادی ازجمله یکی‌از تاریخ های مستندو موثق مینماید که درین سال ابراهیم سیف‌الد وله محمود را بنابر شهامت وشجاعتی که او از خـود در جریان پیکار هایی هند بروز داده بود بـه حیث والی هند مقرر نموده مسعود بمناسبت گرامی داشت انتساب سیف‌الدوله محمودبمقام والی‌گری (دارالحکومگی) هنداین رویداد را طی قصیدهٔ زیبایی تهنیت‌گفته وبه شرح القاب وخلعتهای که سلطان درحق این شهزاده مبذول نموده‌پرداخته‌است. ازهمین‌شعراست‌که سنه ۴۶۹ بحساب ابجدازان استخراج‌میشود.هکـذا از ابوالفرج رونی‌نیزقطعه شعری بیادگاراست‌که طی‌آن ازین رویداد تجلیل‌بعمل آورده‌شده است. (۵۲) مسعود سعد درهمین دوره خد متگذاری اش باشهزاده محمود ازمرحمت والطاف باز افتاده وسلطان ابراهیم اورا در قلعه نای باز داشت نموده که ده سال به در از آکشیده است . از شـواهـد رویـداد هـا چنین پیداست کـه ارتباطات مسعود بـا شهزا ده محمود موجبات باز داشت اورا در قلعه نای فراهم آورده است : ز یرا به این ارتباط نظامی عروضی گفته که شایعات زهر آگین به سلطان مواصلت مینموده که‌محمود فرزندش‌با ملک شاه سلجوقی ار تباطات خائنانه قایم داشتـه و تمایل پیوستن با سلجـوقیان را دارد . طبقاً ابراهیم شهزاده محمود را همـراه با دستیاران وی بـاز داشت و در قلعـه نای زنـدانی نمـوده است . مراجع تاریخی هیچ یک از همچو اتهامات مشکوک علیـه محمود تـذکـر نـداده و همه در مورد موضوع اتهامات وارده بر محمود سکوت‌اختیار نموده اند، واما اینکه چطور ازمنصب والی

گری هندسیکد وش گردیده وچراوی نتوا نسته بعوض پدر درسال ۴۹۲ (۱۰۹۹ میلادی) به سلطنت رسد و اینکه سرنوشت چه بازی های را در زندگی او پیش آورده معلومات در دست نیست، لاکن بعید بوده نمیتواند که پیروزی های محمود در هند انگیزه یی را جهت نا فرمانیهای وی از هدایات و دستو رسلطان بار آورده باشد، زیرا همچو اتفاقاتی قبل برین چندین مرتبه صورت گرفته بوده است . قزوینی از لحاظ انعطا ف نا پذیری سلطا ن در برابر مراجعه آنانیکه رهایی شاعر را التجا مینمودند به مجرمیت ودست داشتن مسعود سعددر ین توطئه هانظر داشته ، گرچه وی گزارش های نظامی عروضی را که تقریباً تمام این رویداد ها در سال ۱۰۸۰/۴۷۲ میلادی واقع شده صحه نمیگذارد ومدعی است که این رویدادهادرسال ۴۸۰/ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ میلادی بوقوع پیوسته است حتی در واقعیت امر هر آن چه که ما راجع به پیکار های محمود در هند مرکزی و در منطقه ایکه اکنون بنام اتار پرادیش موسوم است می دانیم و در ذیل پیرامون آن سخن رفته حتی همین تاریخ هم بایدتاجایی پیش از وقوع حادثات بوده باشد.(۵۳)

مسعود سعد اشعاری سروده است که از جمله دو شعر وی اندرباب پیروزی های شهزاده محمود در آگره است وچنین گفته شده است که درسنه های ۱۰۸۶/۴۷۹ و۱۰۷۰/۴۸۳ میلادی شهزاده محمود قشون متشکل از چهل هزار غازی سواره نظام (اگر این شماره را قابل قبول بدانیم) را تا قلب او تار پرادیش سوق نمود. قشون شهزاده محمود به هنگام مواصلت به اوتار پرادیش بر راجه جیپال حمله نمود (در شعر نخست مسعود سعد جیپا ل همین گونه ضبط شده است) تهاجم آوران برای چندین روزنبردسخت بامدافعان راجه جیپال ازاندرون حصاری در گیر ماندند که از داخل قلعه بر هجوم آوران تیر وآتش می بارید. سر انجام قشون شهزاده محمود فایق برآمد ، و آن قلعه را تسخیر نمودند. به تعقیب عده از حکم روایان دیگر نیز وادار به تسلیم شدند و خزاین وفیل ها را بعنوان تحفه به محمود پیش کش کردند، این فیل ها در قنوج از چندرای (در شعر همین گونه ضبط شده است) پاسداری همی کردند، . (۵۴) نام راجای آگره یعنی جیپال را گنگولی راجه گوپال مربوط به دودمان راشتراکوتا دانسته است ازو به نیکویی یاد میکند . این دودمان بر منطقه یی بنام پنچاله که از دامنه های چمپا ل پهنا و تا شاخهٔ ساحل راست جمنا گسترش داشت وآگره وقنوج را احتوامیکرده فرمانفرمایی داشتند. ازقراین پیداست که مرکز فرمانفرمایی این دودمان درمحلی بنام ودامیوتا (Vodamautha) یعنی بداون حالیه که دربریلی اوتار پرادیش موقعیت داشته واقع بوده است . (۵۵) گنگولی

چند رای قنوج را همان چند رادیوه‌فرزند مهی تاله از دودمان‌گاهه دواله‌تشخیص‌نموده‌است. به نظرمیرسد که چندراد یوه با شهزاده محمود روابط حسنه داشته و ازپیلانی که به تصرف و به گونه خراج بدست آورده شده‌بود نظارت همی‌کرد، و بمنظور گسترش سیطره خود به قنوج که بعد ها گرپاله آنرا به تصرف در آورد از حمایت غزنویان بر خوردار بوده حضور نیرو های غزنوی در اراضی قنوج‌حتماً تشویش قابل ملاحظه‌یی را بار آورده و روابط موجوده سیاسی آنجا را مکدر نمود، که این تیرگی او ضاع موجب انتقال قدرت درقنوج‌گردید که کمی‌بعدتر از ۱۰۹۰ بوقوع پیوست. درینجااین حقیقت دل چسپ است‌که کتیبه های گاهه ده واله‌ها که‌از ۱۰۹۰ میلادی‌به بعد تاریخ زده شده ازیکنوع مالیه‌ایکه بنام‌توروس‌کدنه (Turuskadana) خوانده شده تذکر میدهد،که ممکن است که یک مالیه دفاعی بوده است تا مصارف تها جمات مسلمانان را تکافو بدارد، ویابه احتمال زیاد عبارت از نوع مالیه‌یی بوده که چند را دیوه بنمظور افزایش تأدیه خراج به غزنویان دربدل کمک آنا ندر بدست آوردن تاج وتخت قنوج بوده است .(۵٦)

اگر شهزاده محمود دراو اخر سلطنت سلطان ابراهیم از منزلت و موقف خود بازمانده (بصفحات بالار جوع شود)در ینصورت ناگزیر باید شخص دیگری عوض وی به حیث والی هند تقرر یافته باشد، و این شخص احتمالاً برادر وی مسعود بوده باشد، بنابرین بعضی از اشعار مدحیه شعراکه به او پیش کش شده باید قبل ازجلوسش برمسند سلطنت‌در۴۹۲/۱۰۹۹ میلادی سروده شده باشد. هنگامیکه برمسند فرمانفرمایی جلوس نمود عضدالدوله شیرزاد فرزند خودرا (سلطان آینده برای یک روز،۵۰۸-۱۱۱۵/۵۰۹-۱۱۱٦ میلادی) به حیث والی هند مقرر نمود .(۵۷) در همین روز گار بوده که مسعود سعد سلمان از قلعه نای رها گردیده وبه‌حیث یکی ازمقربان شیرزادوعلی الخصوص به حیث یکی ازمقربان قوام الملک نظام‌الدین ابو نصر هبة الله فارسی (۵۸) که یک شخصیت اداری، نظامی وشاعر بود درآمد (در مورد کار نامه های ادبی وی بصحفات بعد رجوع شود.) (۵۹) در دیوان مسعود سعد اندر باب مدح ابو نصر پارسی یک تعداد اشعار قابل ملاحظه بچشم میخورد. ابونصر پارسی

مسعود سعدرا بنا برمعلومات محلی قیمت داری که مسعود سعد من‌حیث یک لاهوری از پنجاب داشته است به حیث حاکم جالندر یاچالندر مقرر داشته است(مسعودسعد دریکی از اشعاش این اصطلاح را قهره وان خوانده است که مسعود سعد سامان در چندین جای از

اشعارش ازان یاد کرده است. مگر توأم با سقوط ابونصر فارسی (پارسی) بار دیگر ستاره بخت شاعر افول کرد واین بار در مرنج یکی از زندان های هندباز داشت گردید (٦٠)

اندرین هنگام یکی از اهداف عمده عملیات نظامی غزنوی قرار گرفته بود ، ودومین محل فعالیتهای نظامی غزنوی ها (به استثنای درگیری در غرب با سلجوقی ها) غوریکی از مناطق کوهسار صعب العبورناحیت مرکزی افغانستان بوده است ، عمدتا ما از ورای فراو رده های تاریخی طبقات ناصری جوز جانی و مأخذ دیگری چون شعر مسعود سعد که در مدح فتوحات سلطان ابراهیم در غور وهند ازوی ستایش شده معلومات حاصل نموده ایم .

غور در دورهٔ غزنویان عهداول توسط سلطان محمود ، فرزندش مسعود به حیث یک خطهٔ نسبتاً تحت الحما یه غزنویان در آورده شد ؛ آن ها در سال ٤٠١ هجری قمری مطابق ١٠١١م ، ٤٠٥ هجری قمری مطابق ١٠١٥- میلادی و ١٠٢٠/٤١١ هردو به غور سوقیات نمودند و دین اسلام را به عوض دین بومی بت پرستی در انجا جاری نمودند و یکی از سران آنجا بنام ابوعلی بن محمد بن سوری از خانواده شنسبانی آهنگران واقع علیای هریرود را به حیث نماینده غزنوی گماشتند . (٦١) هنگامیکه سلجوقیها بر خراسان و افغانستان غربی مسلط گردید ند ، درین موقع غور حیثیت یک منطقه‌حایل را میان دو دولت احراز کرده بود . (غوریکی از مناطق دارای اهمیت سوق الجیشی بحساب میاید که ازداخل آن میتوان به نقاط همجوار تهاجم و تاخت و تاز کرد .) و به نظر میرسد که اندرین‌هنگام‌میان غور و غزنه روابط بر قرار بوده است . از جمله مأخذ تنها فرشته توضیح میدارد که در سال ٤٣٨ هجری‌قمری مطابق ١٠٤٦-١٠٤٧ میلادی مودودسالار برستگین یکی‌ازافسر انخودرا در رأس قشو نی به غور فرستاد تا از فرزند یحیی‌غوری علیه ابوعلی حمایت نمـــاید . برستگین دژ نظامی ابوعلی را به تصرف در آورد و ابوعلی و فرزندیحیی‌غوری هر دو را به غزنه فرستادند که هر دویشان در غزنه اعدام گردید ند . طبقات ناصری که یکی از ماخذ مفصل و موثق روید اد های‌غور در قرن پنجم (قرن یازدهم میلادی) بحساب میرود هیچ توضیحی از جریان نداده و از فرزند یحیی غوری ذکر نکرده است . بسی امکان دارد که موضوع قتل دوسرکرده غوری توسط مودود یک انعکاس ازرویداد های قرن متعاقب که اند رین هنگام بهر ا مشا ه غزنوی سرکوبی نیروی در حال قیام شنسبانی بعضی‌از خوانین‌این‌سلاله‌را اعدام‌نموده‌باشد،واین جریان درذیل فصل چار گزارش گردیده‌است.(٦٢)

بهرحال درجه نظارت غزنه برغور درقرن پنجم (یازدهم میلادی (بدون تردید مستقیماً متناسب با نیرومندی و سلطه شخصی هر یک از سلاطین غزنه بوده است؛ یکی ازمأخذ بیان میدارد که غورو غرجستان در دورهٔ سلطنت عبدالرشید و دورهٔ غصب طغرل بصورت کلی ازسلطه وحیطه تصرف غزنویان بیرون بوده است (٦٣) مگر آنگاه که ابراهیم نیرو مندگردید با اغتنام فرصت درصدد حراست برغور افتاد؛ متأسفانه تاریخ واقعات پیرامون برخورد های میان غزنوی ها وغوری ها دردست نیست . امیرشنسبانی ابوعلی ضمن یکی ازدرآویزی های داخلی توسط برادر زادهٔ خود عباس بن شیث بن‌محمدبن‌سوری که تاریخ آن واضح نیست و احتمالاً در نیمه سال های قرن پنجم (یازدهم میلادی) بوده باشد سقوط کرد. عباس یک فرمانفرمای نیرومند و مستبد بود مطلق العنانی وخودخواهی های اونارضا ئیتی‌ها را وسیعاً در غوردامن زد، تا آنجا که‌یکد سته ازسرکرده‌گان محلی‌ازسلطـــان ابراهیم‌تقاضا بعمل آوردند تا دراوور آن منطقه مداخله کند.بناءً‌ابراهیم با اغتنام‌فرصت با یکدسته ازقشون خرد درانجابه سوقیات دست زد، وبا حمایت‌منافع محلی‌آنجا عباس را سرنگون وبازداشت نمود وبه عوض وی محمد بن عباس‌فرزند ش‌را جایگزین پدرساخت . مسعود سعد طورغیرمستقیم دریکی از قصاید خود از ین سوقیات ابراهیم یاد آورشده، وطی آن ازفتوحات غور وماجرای جانشینی محمدبن عباس (متن یاسمی‌لاش) گزارش‌داده، ازمشکلات ودست نیافتن به دژنظامی‌عباس وازتکالیف‌نظامیان مهاجم‌به‌این دژبیانات ارا ئه نموده است . هکذا گفته شده که اندرین‌هنگام سرائیان‌غزنوی در خط مقدم نبرد بوده‌اند که طی این‌کارزار بدانسان خون هاریختانده شد که گویی کوههای غورمملواز‌گلهای رنگین شده باشد .((٦٤) جوزجانی محمد بن‌عباس را نسبت تقوی وحس بشردوستانـه ، اوصاف نیکوو مخالفتهایش علیه استبداد پدرمدح کـرده وافزوده است که محمد من‌حیث یک د ست نشاند ه وتحت الحمایـه ابراهیم به اووفاداربوده وبالنوبه برای ادای احترام به غزنی همی‌آمد وطورمنظم خراج معینه رابه غزنویان می‌پرداخته است (٦٥). اینکه تا چه حدوحدود غزنوی هابرتمام غورنظارت داشته اند واین نظارت آنان ازقلمرو شنسبانی‌متمایزشده‌باشدمعلوم نیست؛جوزجانی‌من‌حیث‌یک مورخ‌رسمی‌سلالۀغزنوی سعی‌بران داشته تاحرزه نفوذ واهمیت‌سلاله غوری رابرجسته بنما یاند،مگربسی‌امکان دارد که تا او ایل قرن ششم (دوازدهم میلادی) غور از نگاه سیاسی متجزامانده و سران محلی آنجاهرکدام‌طور جداگانه‌برهر یک از وادی های آن حراست داشته اند.

IV

ادارهٔ داخلی شاهنشاهی غزنوی

پیرامون ادارهٔ امور داخلی عهد سلطان ابراهیم وخاصتاً اند رباب چگونگی امور سلطنت وی معلومات اندک در دست است. درین جاجهت آگاهی ازچگرنگی سیستم اداری عصر ابراهیم ناگزیریم سیستم اداری دورهٔ سلطنت محمودرا ورق بزنیم که بیهقی به تفصیل ازان سخن رانده است، ودرپرتوآن تاحدودی به‌کم وکیف‌اداری دوره سلطنت‌ابراهیم‌پی‌ببریم (٦٦)

در دوره ابراهیم حوزه عملکرد و اقد امات اداری نسبت به روز گاران عهد اول غزنوی که دران هنگام غزنه به حیث مرکز و پایتخت دولتی از لاهور تاهمدان پهناداشت، ودرین‌هنگام‌آن وسعت نمانده بود محدودشده بود، گرچه‌شبکه اطلاعات دا خلی وسیستم بر ید و اشراف عین همان موقف قبلی خود را دردا خل د ستگاه دولت حفظ کرده بود، زیرا از طریق‌همین شبکه اطلاعات وسیستم خبررسانی ارتباطات مرکزامپرا توری با سرزمین های افغانستان شرقی وواحه های‌شمال شرقی‌هندتأمین میشده است؛ فخرمد برگفته که تعداد زیادی ازصاحب بریدان سرانجام مناصب ومقامات وزارت را بدربارسلطان احرازنمودند، یا اینکه کرسی‌های عالیه وزارت‌خانه هارا اشغال‌کردند. (٦٧) ازهمین مولف حکایت شده که‌شریف ـ ابوالفرج صدیقی خزانه دارد معتمد ابراهیم سالانه از نواحی مربوط دولت دیدار بعمل آورده وازچگونگی جریان امورمطلع میشده است، اویک سال درمیان نخست اززمین‌داورو بست و سپس از طریق بلوچستان وارد ملتان و پنجاب و وا پس به غزنه باز میگشته است، و سپس درسال متعاقب برعین‌مسیر مگر ازجناح و سمت مقابل مسافرت‌سال پارش از قلمرو امپرا توری دید ار میکرد ه است . (٦٨)

بنا بگفته فخر مدبر شریف‌ابوالفرج دردو ایر متعددی ایفای وظیفه نموده پدری کا تب ومصنف بوده است و ازجهت‌سلطان رضی‌ابراهیم بیست ویک شغل داشت و کندوی استهظار بوی داشت و تولیت اوقاف عینی و سوای ضرب وطر از همه او داشت و سلطان را بروی اعتماد تمام بود وبدان سبب که هم شیر وهم‌دبیرستان قرآن و آداب و خط بود ودر حصاری نای یکجای بودند ودر نشو و نما یکجا بزرگ شده‌بودند چون کد خدای قصرسلطنتی ، حرم و شهزاد گان را متعهد بود ، و هکذا رسماً توظیف گردیده بود که از قصر ، تهیه مواد در گدام ها ، بشمول امداد و تغذی فقرا ، سرپرستی از مایملک خانواده غزنوی در اوقاف سر پرست ضرا بخانه و طراز اقمشه ، خزانه دار و محافظ البسه نظارت کند (۶۹) وی تا آن اندازه مقرب سلطان بود که بنابر قولی (به اساس نسخه محفوظ آداب الحرب در دفتر هند به تعداد چهار صد غلام (وبه أساس همان کتاب در موزیم بر تانیه) هفتاد نفر غلامان ترک باالباسهای فاخره اندرتن بخدمت او کمربسته بوده اند ، که یونیفورم و معاش شان مستقیماً از طرف سلطان ابراهیم پرداخت میشده است،چنین آمده است که در روز گار فخر مد بر یعنی او اخرقرن ششم (دو از دهم میلادی) و اوایل قرن هفتم(سیزدهم میلادی) در غزنه محله یی وجود داشته که آن را کوی زرین کمر ان خواندندی که اند ر انجا این زرین کمران رحل اقامت داشته اند . (۷۰)

آمده است که ابراهیم در برابر مشوره اندیشمندانه شریف ابوالفرج اندر باب چگونگی قحطی که در غزنه روی داده بود او را مورد عنایت و الطاف قرار داده است وازین قحطی چنین حکایت شده است :

« حال غزنین به سبب قحط غلا سعری بجای رسیده است که در های خانه بر آورده اندو از شهر رفته بسبب یغارهٔ ملکشاه نیک اندیشه مند شده ام زود تر غم این کار بخورو این اندیشه از پیش خاطر من برگیر که‌جمله اعیان وار کان دولت اتفاق کرده اند که تدبیر این کار نیتوانی کرد در حال خدمت کرد و گفت پادشاه‌اسلام بفرما ید تا شب‌را منادی گران براسپ و اشتر سوار شوند و جمله شهر وبازار ها ومحلت‌ها منادی کنند که بفلان‌محلت که کندوی نهنگ است فردا جمله علافان وطباخان حاضرآیندتا هرکس را بر اندازهٔ او غله‌داده شودو سلطان بفرمود تا دویست سراسپ و اشتر بمنادی گران دادند تا در شب جمله شهر را اعلام دادند و چنین گفتنددر ان و قت در غزنین شش‌هزارطباخ و شش هزار علاف بوددیگر ،

روز بفرمود تا هزار کیا نکش حاضر شدند هر طباخی و علافی را ده گان ده گان خروار غله هر روز بدادند تا دکان های طباخان و علافان بر کار شد و نان در شهر فراخ گشت چنانکه بامداد منی نان به هفتاد درم بود نماز شام پنجاه درم شد و دیگر روز بسی درم شد و دیگر روز بهفده درم باز آمد چون ازین حال سلطان راخبر شد سر بسجده نهاد و خدای را حمدو شکر گفت که در خدمت من مردیست که چنین دل نگرانی از پیش خاطرمن بگرفت و مرا ازین اندیشه بزرگ بیرون آورد درحال بفرمود تا جمازگان و سواران مسرع را بهرطرف بفرستادند تا سه روز راه و چهار روز برفتند ور فتگان را باز آورد ند و شب آدینه دیگر بر بام قصر رفت و حال شهر را مطالعه کرد هم چنانکه در قدیم الایام بود بدید نیک شاد گشت دیگر روز شریف ابوالفرج را بخواند و بسیار معذرت کرد و عاطفت فرمود و گفت کاری کردی که بر روی روزگار یادگار ماند اکنون متهم در حق تو تربیتی فرمایم که بر روی روزگار یادگار ماند بهر شغلیت تشریفی دهم وبیست و یک شغل را بیست و یک بار خلعت فرمایم شریف ابوالفرج خدمت کردو گفت خداوند عالم را عاطفت و تربیت بسیار است و بنده پیر شده است طاقت چنین تربیت ندارد ، اگر خداوند عالم رامرا داینست هرسه شغل را یک تشریف فرماید ، براین جمله قرار گرفت و دیگرروز هفت بارتشریف فرمود بامهد و مرقد و طبل و علم و پیل و سپر و ناچخ و علامت هر بار که تشریف پوشیده بخانه آمدی و بنشستی حاجبی بیامدی که خداوند عالم میخواند باز بخدمت رفتی و تشریف یافتی هم بر آن جمله که بار اول یافته بود تا نماز دیگر هفت بار تشریف پوشیدو نواخت و تربیت فراوان یافت واز وقت آدم علیه‌السلام تا این روزگار هرگز هیچ پادشاهی هیچ خدمتگاری را در یک روز دو تشریف نداده است و هم ندهد . » (۷۱)

غیر از آثار داستانی تذکرات عدیده اندر باب بلند پایگان و وزیران ابراهیم در آثار چون آثار الوزرای ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقیلی و خواند میر و در کتب تذکره ادبی لباب الالباب عرفی که یک بخش مخصوص اندر باب وزیران ومردان بلند پایه‌دولتی که در عین زمان شاعر نیز بوده اند در یافت شده میتواند . اشعار مدحیه وبعضی اوقات ،متن و محتوای اشعار یکه در دیوان شاعران این عهد وجود دارد در مورد کار مندان دولتی زمان ابراهیم معلومات ارائه میدارد . احتمال دارد نگارنده یی از همه اول این نکته را که در دورهٔ غزنوی عهد اول فرزندان و نواده های کار مندان بلند پایه‌دولتی یکی بعد دیگر همان‌مقامات

و مناصب عالیه دولتی را نیز بعهده گرفته اند یاد داشت بدارد ، بدین مفهوم که دردوره غزنویان متأخر نیز فرزندان و بازماندگان ماموران بلند پایه دوره محمود و مسعود همان عهده‌های بزرگ دولتی را بعهده داشته اند . این گونه شیوه برخورد و توظیف کار مندان عالیه دولتی در رشته های تخصصی یکی پی دیگر درین روز گار ان یک عمل کاملا طبیعی نگریسته میشده است ، چه آراء عاماً پذیرفته شده درقرون و سطی اسلامی بر این اصل استوار بود که مهارت در کار ها وفهم و تبحر دریک رشته خاص در وجود یک فامیل شکل موروثی دارد چنان چه شغل جمع آوری مالیات ، یا وزارت مالیه و هکذا و ظیفه رئیس الوز را را متوالیاً به فامیل های که سوابق چنین وظایف را داشتند همچو وظایف به اولاده های شان نیز انتقال و سپرده می‌شده است .

ناصرالدین کرمانی ومأخذ متکی براو اسم سه کارمند بلندپایه راکه در دربار ابراهیم سمت وزارت داشتند فهرست نموده‌اند. درین فهرست اسماء از ابوبکربن ابی صالح ذکررفته که او در زمان سلطنت فرخ زاد عهدهٔ وزارت داشت و در زمان ابراهیم نیز درعین سمت مشغولیت داشته است (به فصل اول رجوع شود) مگر او بوسیله سالار ترک وغلامان قصر بقتل رسیده است . شاید ابراهیم اندرین هنگام به تازگی پادشاه شده بود که هنوز هم متکی بحمایت رهبران نظامی که وی را بقدرت رسانده بودند بوده لذ االندرین هنگام از محافظت و دفاع وزیر خود نا توان بوده است . اسم وزیر دومی درین فهرست ابوسهل خجندی یاد گردیده که از زمان سلطان مسعودبن محمود سمت منشی دوایر مرکز را متعهد بود، لاکن از نظر افتاد وابراهیم اورا نا بینا ساخت.

درپایان باید گفت همین مأخذ از عبدالحمیدبن احمدبن عبدالصمد شیر ازی سخن بمیان میاورند که در دورهٔ سلطنت ابراهیم مدت بیست ود وسال در مقام وزارت تکیه داشته است و درزمان مسعودبن ابراهیم شانزده سال در مقام وزارت خد مت نمرده است. هیچ تاریخی اندرباب آغاز ماموریت این اشخاص ارائه نیافته، ولی اگر چنانچه عبدالحمید قبل از شمول خد مت به دربار مسعود مدت بیست و دوسال را در وزارت ابراهیم پدر مسعود گذرانده باشد، در ینصورت باید درسال ٤٧٠(١٠٧٧-١٠٧٨ میلادی) بمقام وزارت تکیه زده باشد . واما اندر باب اینکه مقامات عالیه دولتی شکل موروثی و از بین احفادو خانواده های رسمی بلند پایه دوره های قبلی گزیده می‌شدند در ینجا گزینش عبدالحمید بمقام وزارت در عهد

ابراهیم و مسعود فرزند او بگونه یک مثال پیش کش شده میتواند ، زیرا چنانکه در فصل قبل مرور گردید احمد بن عبدالصمد پدر عبدالحمید در زمان مسعود و فرزندش مودود مقام وزارت واز منزلت فرق‌وزارت برخوردار بود. در دورهٔ سامانیان ،ماوراء النهر وخراسان این خانواده نیزسوابق خدمت داشته‌است ، روایتها حاکیست که منشأ نسبی این خانواده در غرب ایران جوانه زده است و نسبه شیرازی دلیل آن است و شعری از دیوان مسعود سعد انتساب وی به ذریه عباسیهای بغداد را نشان میدهد که بدین مطلع سروده شده است :

در تـوای گنبد امید و هـراس	گـردش آس هست وگـرنـه آس
سبز وخرم چو آسی انـدر چشم	باز بـر فـرق تیـز کـرد چـو آس
نـه غلط میکـنم تــو داری تـو	فعـل الـماس و گـونـهٔ الـماس
ایـن چنین آفـریـده گشت جهان	شغل از انـواع و مـردم از اجناس
فلـک سفله نحس گـردد و سعد	خـوشـه عمـر دانـه دارد و داس
ای فلـک شرم تاکی این نیرنگ	ای جهان توبـه تا کی این وسواس
مـژه بـر پلـکم ار شـود پیکـان	مـوی بـر فرقم ار شود سر پـاس
نایـدم باک از انـکـه ایمن کرد	تـن و جان مـن از امیـد وهـراس
خواجـه عبدالحمیـد بـن احمـد	مفخـر گـوهـر بـنی عـبا س
آنـکـه او را قیاس وصف نـکرد	زانکه شد وصف او محیط قیاس
نیست بی اوجهان جهان چونانک	بـی می ناب کـاس نبودکـاس
رتبت جاه و کـثرت جود ش	در جهان نـه امل‌گذاشت نه یاس
رای او از فلـک نشانـد جـرون	حلم او از زمـانـه بـرد شماس
خنجـر آبداده را مـا نــد	آن دل بـاد طبـع آهن بـاس
ای نبـرده تـرا خرد معیار	وی نگشتـه تـرا هنر مقیا س
تیـر وهم تـوکـز کمان بجهـد	نجم بـرجیس باشد ش بـر جاس
تیـغ رای تـو خـود سپر نـکـند	گرچـه چرخ فلـک شـود پر آس
در شب نقش و انجم معنی	در کف تو فلک شود قرطاس
روح را لفظ تـو لطیف سخـن	چشم را خط تـو اندیـد نعا س
ای زنعت تو عاجز و حیران	وهم حـذاق و فکـرت کیـا س

از امارت دل تـرا ست غـذا — وز وزارت تن تر است لباس

گر زوسواس خـیزد اصل جنـون — بجنون میکـشد مرا و سوا س

دل من تنگ کرد و مظلم کـرد — وحشت آزو طلعت افلا س

روز چـون عندلیب نا لم زار — همه شب چون خروس دارم پاس

کـرد گـر دون زتـوزی و دیبا — کسوت فرش بشال وپلاس

چـون قـلم ازدم و نزارو نـوان — اندریـن روز گار چون انقاس

با چنین حال و هیئات و صورت — باز نشنا سدم کس از نشناس

شغلم افزون زشغل غواصی است — روزیم کم ز روزی کـنا س

نیست چون من کس از جهان مخصوص — با لیلیات من جمیـع النا س

همه انـفاس من مدا یـح تست — زان همی زنده داردم انفاس

جـز سپاس تو نیست بـرسر من — آفـرینـنده را هـزار سپا س

بشنوم نیـک وبـد بـبینم را ست — منم امروز مانده در فرماس

تـو شناسی هـمـی که شعر مـرا — نشـنا سد تـمام شعر شنا س

بـر زر مـدح نفکنم حمـلان — دیبـه نـظـم را نـیـا فـم لاس

از تـوقیمت گـرفت گـفته من — نه عجب زر شود زمهر نحاس

فـرق کـن فـرق کـن خـد اونـدا — گوهرازسنگ ودیبه از کرباس

مـا دح خـویش را بـعـدل بـبین — بـنده خـویش را بحق بشنـاس

متـنبـی نـیـکـو هـمـی گـویـد — بـاز دانـنـد فربـهی ز آمـاس

ایـن قصـیده که من فـر ستادم — دل وجان را بدوست استینـاس

بـوی از ویـافت طبـلـهٔ عـطـار — شکل از و بـرد کـلبه نـخا س

ماه را تـا بـدل شود هـر مـاه — شکـل سیمین سپر بزرین دا س

چرخ گـردان بـود بهفت اقلیم — جسم کوشان بود به پنج حوا س

همتت را چو چـرخ باد علـو — دولـتت را کوه بـاد اسا س

این ادعا بازهم در کلیه سیدحسن شاعر در بار بهرا مشاه انعکاس یافته آنگـاه که در دربا ر به ذکر شرح وبیان ابوالمحا سن عبدالصمد (ظاهر[۴] اشاره به عبدا لحمید است) می پردازد وی

راز گوهر عباس میخواند . (۷۲) تبحر او در منصب منشی و سیعاً مدح گردیده است ، کرمانی ودیگر مآخذ متکی براوشعری از سروده های ابوالفرج رونی درین موضوع را که گویی ورد زبانها بوده بدین گونه نقل میکند:

ترتیب ملک و قاعده حلم ورسم وداد — عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد
رایش بمشرق اند ر جرمی منور است — خورشید ازو براید هر روز بامداد
بی حلم او بطبع بپرد چو باد خاک — بی امراو ز جای نجنبد چو خاک باد
عقل او ستاد اوست ولیکن کفا یتش — بگذشت از انچه حاجتش آید باوستاد
زو بختیارتر بفلک بر فلک نبود — زو نام دارتر بجهان در جهان نزاد
برخاست بخل وخواست که باجود برزند — چون دست اوبدید زپای اندراوفتاد
بنمود خاصیت بهرکف راد او — ابرا ز هوادر آمد و باران در ایستاد
یارب گشاد دار همه ساله کار او — چونانکه کار غزو بشاه جهان گشاد
این غزواین بزرگی این جاه و ین جمال — تا چرخ پاید اربود پایه دار باد . (۷۳)

مسعود سعد سلمان اند رمدح او در زندان اشعاری سروده و شفاعت وی را نزد سلطان در رابطه به بازداشتش جویا شده است.چارقصیده ایکه در مدح عبدالحمید سروده شده در دیوان مسعود موجود است (۷٤) بنابقول کرمانی عبدالحمید در آغازسلطنت بهر امشا چشم از دنیا پوشیده (کمی بعد از ۵۱۲ / ۱۱۱۸ میلادی) و جام شهادت نوشیده است. ممکن است تصور شود که اوچون یکی از اشخاص نزدیک ملک ارسلان ، سلطان سابق بوده و بهرامشاه از همین نگاه زمانیکه در تصفیه دستیاران برا در خود دست بکار شده او را بقتل رسانده باشد . (۷۵) چنین پیداست که ابوالمعالی نصر ، یا نصر الدین محمدبن عبدالحمید شیرازی مترجم معروف کلیله و دمنه عربی ابن المقفع به نثر ا ستادانه دری که بعداً وزیر خسروشاه بن بهر امشاه شد ، نواسه همین عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد بوده باشد .(۷٦) (از عین همین خانواده شیرازی گرچه درجه قرابتش با این خاندان واضح نیست ، شخصی بنام قاضی عبدالودود بن عبدالصمد وجود داشته که در عهد مسعود بن ابراهیم از جمله ممد وحان سنایی و قاضی اعظم غزنه بوده است . (۷۷) یکی از مسایل دیگر در بررسی وزرای عهد ابراهیم اینست که در بعضی از مآخذ معلومات واضح اندر باب وزیر چارم این سلطان وجود دارد، مگر کرمانی ، عقیلی و خواند میر ازان تذکر ندادهاند . این شخصیت بنام محمدبن بهروز

بن احمد یا چنانکه گاهی دیده میشود بهروزبن احمد بوده است (کاملاً غیر محتمل به نظر میاید که گفتگوی ما در ینجا بر سر پدر و پسری بوده باشد که هردو مقام وزارت داشتند بازهم در کتب وزرا از مآخذ تاریخی ایشان ذکری بعمل نیامده است. (۷۸) مسعود سعد سلمان از محمدبن بهروز مدح نموده و یک بیت از قصیده عثمان مختاری و دو قطعه از قصاید سنایی در رثای او بیادگار است، که یکی ازین قصاید مرثیه برای سنگ مزار او تصنیف و در لحد سنگ وی منقور شده است. از ین قطعات چنین برمییاید که لقب محمدبن بهروز نظام الملک بوده است. تحت‌عنوان نام وی در جوامع الحکایات عوفی آمده که وی خوابی دیده بوده که در آن رسیدن وی بر مکنت جاه و مقام وزارت پیش بینی میشده است. سنایی از فرزند محمدبن بهروز بنام خواجه عمید مردان شاه بن محمد بهروز مدح‌نموده، که او در زمان مسعود سوم مقام عالی داشته است. اندر مورد عهده های محمدبن بهروز تاریخ مشخصی در دست نیست، لاکن احتمال دارد که‌در خلال نوزده‌سال اول سلطنت ابراهیم و قبل از به وزارت رسیدن عبدالحمید بن احمدبن عبدالصمد وی عهده های داشته است. بمقایسه قصاید زیادی که مسعود سعد سلمان در مدح بزرگان دیگر سروده فقط‌دوشعر را در مدح اومی یابیم. این شاعر وعثمان مختاری قصیده گوی وزراء شاید درآغازین مراحل‌شعر گویی شان بوده اند که محمدبن بهروز ترک وظیفه‌و یاجهان‌فانی راوداع گفته است (۷۹).

در مجموعه داستان ها از تعداد بیشتر از وزرای ارشد وبلند پایگان در بار سلطان ابراهیم ذکربعمل آمده‌که ممدوح‌شاعران‌همروزگارخود بوده اند. بدینگونه بعد ازفوت احمدبن‌حسن در ۴۲۴ هجری قمری مطابق ۱۰۳۲ میلادی که د ر فصل اول از ان ذکر بعمل آمد بازهم خانواده میمندی بوظیفه وزارت ادامه داده اند. عبدالرزاق فرزند احمدبن حسن در‌دوره سلطنت مودود مدت هفت سال وظیفه وزارت داشت، ودر واقعیت امر بعد ازسقوط احمد بن عبدالصمد من حیث جانشین او چهره گشود، و در سال ۴۴۰ هجری قمری‌مطابق۱۰۴۹ میلادی یا ۱۰۵۰/۴۴۱ میلادی‌سلطا ن عبدالرشید را ازقلعه مندیش بدر آورده بمقام فرمانفرمایی رساند. هکمذا ابو نصر یا ابوالمؤید منصور بن سعید بن احمدبن حسن یکی از نواده های احمدبن حسن در عهد سلطنت ابراهیم عهده دار مقام عارض یاوزارت حرب بود، و شعر ا او را خواجه عمید یا د کرده اند، شعرای دیگرچون ابوالفرج رونی، سنایی، عثمان مختاری و مسعودسعد سلمان اندر مدح‌او اشعاری سروده اند (دوشاعراخیر لقب عمادالدین

به او داده اند (چنین پیداست که وی در دوران سلطنت مسعود سوم چشم ازجهان پوشیده زیرا دو شاعر در رثای او قصائدی سروده اند . (۸۰)

ثقته الملک طاهربن علی احتمالاً[۲] منسوب به یکی ازخانواده های مشهور غزنویان بوده است . از جمله صاحب نظران نظامی عروضی شجره او را به ابونصر مشکان میرساند و او را از نواسه‌های معروف ابونصر مشکان که تحت نظر سلطان مسعود بن مودود عهده دار صدر دیوان رسایل بود خوانده است . (۸۱) علی پدر ثقته الملک طاهر عهده‌دار خزائن سلطان بود که در عهد سلطان ابراهیم از چهره های با نفوذ بود ، که با بر خور داری از اقب خاص یعنی ازمعتمدین شاه ، عدهٔ از صاحب نظران چون عوفی گفته اند که وی در زمان سلطان مسعود سوم رتبه وزارت داشته است ، و در سرنامه های اشعار سنایی که به او نسبت داده شده از و به حیث خواجه عمید یاد شده ، ودر یکی از دهه های ۵۰۰ ـ ۵۱۰ (۱۱۰۷ ـ ۱۱۱۷ میلادی) چشم از جهان پوشیده است . چار شاعر بزرگ این روز گار قصاید ی در مدح او سروده اند از ان جمله مسعود سعدسلمان قصاید متعددی بنام او دارد ، زیراز مانیکه شاعردر زندان بوده از و التماس زیادی مبنی بررهایی خود بعمل آورده است ، و هم همین مداخله ثقته الملک طاهر بود که موجبات رهایی او را از زند ان مسعود بعد از هشت سال زندان دوم در هند فراهم آورد . ۵۰۰ هجری قمری مطابق ۱۱۰۶ ـ ۱۱۰۷ میلادی) . (۸۲)

در انجام شخصی در ینجا خواهد افزود که یکی ازحکایات عوفی مشعر بر آ نست که ابوالقاسم حصیری از مشاوران معتمد ابراهیم بود او که درصفحات بیهقی به قیافه ریا کارانه ظاهر میشود ، همراه با پدر ش فقیه ابو بکر حصیری در سلوک نامطلوب بمقابل یکی از نوکران میمندی وزیر مظنون گردید و میمندی آنان را مورد عتاب قرارداده بود (۸۳)

V

زندگی دربار وفرهنگ

ابراهیم به نظر آیندگانش (احفادو اعقاداو) بعنوان مرد با درایت و فرما نفرمای با تدبیرشهرت دارد . او آرز ومند و مشتاق رفاه وآسایش اتباع خود بود، و گو یند مردی بو د متقی واز باز خواست خداوند (ج) هراس داشته است . به نظر میرسد که این شهرتش در حدود یک قرن پس از وفاتش بار آمده است . زیرا ابن‌الاثیر دریاد نامه خود از دین‌د وستی این شاهنشاه غزنوی و ازین نکته که او هر سال بدست خود قرآنی را کتابت همی کرده وباهدا یا وتحایف دیگر یکجای به مکه میفرستاده یاد کرده است . (٨٤) بطور عام (به استناد اشعار همر وز گارانش) ابر اهیم بعنوان سلطان رضی (از لقب رضی الدین) یاد شده ، واین لقب خودگواه آنست که‌سلطان‌خواستارگسترش این‌جلوه سلطنت بوده‌است. دریکی‌ازحکایات‌ادبی‌ازو بگونه زمام دار فرزانه یاد گردیده است . عوفی حکایاتی دارد که در باره توجه به استفاده ومشوره باوز را ومشاورین خود تا وظایف را به چگونه اشخاص بسپارد ودربارهٔ مثلاً جبران خسارت‌به‌پیره زنی که منزلش مصادره گردیده، توافق اوپیرامون عدم‌و ضع مالیه بر بعضی اماکن ورفع مشکل سنگ شکنی در غزنه حکایتهایی‌دارد . (٨٥) فخر مدبر اندر باب نگرانی ابراهیم در برابر یک قحطی که در غزنه روی داده بود حکایت مطولی دارد ، بدین نهج که در اثر قحطی‌یی‌که غزنه را فرا گرفته بود تعداد زیاد مردم شهربه جاهای‌دیگرمهاجرت نمودند، وسلطان از گدام های سلطنتی به نانوایی‌ها‌مواد ارتزاقی توزیع‌نمود وبا حوادث قحطی مقابله و مشکلات را مرفوع نمود. نظام‌الملک یکی از همروز گارانش شرح این رویداد ویا محمدمغربی که آن را در کتاب داخل کرده است موضوع را چنین باز گو نموده است: در سال قحطی در غزنه سلطان بر انحصار گرانو احتکار گران آرد سخت گرفت و مرتکبین را زیرپای پیل می‌انداخت و بدین صورت سایر منفعت جویان را هوشدار میداد . (٨٦)

خواننده درینجا بیشتر مواجه باارزیابی جهات بیوگرافیکی آثار قرون و سطا یی اسلا می می‌شود چه‌شاعران‌همروزگار، ابراهیم‌را شبیه خرقیه دود مانش تمیثل‌نموده ودرذهن‌وفکرعموم صورت سلاطین غزنوی بطور عموم مرادف تاز یانه و شلاقی گشت برپشت کفار و ابراهیم را چون یکی‌ازسلاطین بنی اسرائیلی دودمانش ترسیم‌نموده‌اند (اشاره‌به توضیحات‌انجیل‌اندر با ب یکی از سلاطین بنی اسرائیل ازفرزندا ن یعقوب علیه السلام ا ست که دربخش جنوب فلسطین قدیم سلطنت داشته است). تا ریخ یمینی تألیف عتبی‌به عربی‌که شرح‌و احوال بعضی رجال این سلاله دران راه یافته به خاطر سبک خیـلی عالی ادبی خود در بخشهای مرکزی شرقی جهان اسلام و سیعاً پخش گردیده و درین اثر بو یژه سلطان محمود به حیث یک قهرما ن اسلامی علیه هندو های کافر وعلیه مسلمانان مخالف مانند اسما عیلیه و دیگر گروه‌های شیعه تصویر یافته است.

شکی نیست که ابرا هیم با پیروی‌ازنیا کان، در بار خود را به حیث مرکز فعالیتهای ادبی و فرهنگی در آورده بود ، انگیزه ابراهیم در امر شگوفا یی فرهنگ و ادبیات چه منشاء از یک علا قه کذایی باشد یا منشاء از آرز ویی باشد که متباقی‌جهان اسلام رادرپرتوتوجهات کریمانهٔ در بارش در تشویق ادبیات خیره بسازد ، در زمینه هر آن امریـکه دخیـل باشد مسلم اینست که ابراهیم به امر تشویق ادبیات وفرهنگ بذل توجه کرده بـود. معیار تولید شعـرو ادبیات به حد قابل‌ملاحظه یی بالا رفته بود شهرهٔ ادبی درین عصر تا آنجااوج گرفـته بودکه ایجادیات ادبی برابری با عصر عنصری ، فرخی ، منوچهری ، مختاری وغیـره شاعرا ن غزنویان عهد نخست می‌کرده است. وهم چنان اوج ادبی‌ایندوره چنان شکوه داشت‌که‌شعرای چار گانه چون ابوالفرج رونـی ، سنایی ، عثمان مختـاری و مسعود سعد سلمان که در صفحات قبل از آنان ذکربعمل آمده و فعالیتهای خلاق آنان‌تا آنجا بوده که دورهٔ سلطنت ابراهیم را با روز گاران نخست زمام داری بهر امشاه پیوند میدهد. بعضی شاعران دیگر ی نیـز درین عصر وجود داشته اند که از انان آثار اندکی یا هیچ باقی مانده است . (۸۷)

أز همین رهگذرا ست کـه مـااز ابوحنیـفه اسکافـی دوست بیهقی که درسال های نخست سلطنت ابراهیم باز ارو رونقی دا شت به استشنای قصایدی که توسط خود بیهقی درتاریخ مسعودی درج گردیده وازجمله دو قصیدهٔ آن درمدح سلطان ابراهیم سروده شده (بفصل دوم رجوع شود) بیشتر چیزی نمی‌دانیم . مگر اینکه قول علی‌بن‌الحسن البا خرزی را قبول کنیم که او ازین شاعر به‌عنوان ابو حنیفـه پنج دهی یاد کـرده است . (۸۸)

رشیدی شاعر حتی بیشتر درگم نامی قرار دارد زیرا زندگی نامه او در تذکرة الشعراها بملاحظه نمی‌رسد لاکن نظامی عروضی طی فهرست اسمای شاعرانی که دودمان غزنوی را به اوج شکوه ادبی رساندند ازویاد کرده است. چکیده های خامه او ناپیداست ولیکن از قراین واضح است که وی یکی از شاعران دربار ابراهیم بوده وبا مسعود سعد سلمان مناظره و- مشاعره داشته است و این شاعر بمنا سبت انشاد قصیده یی عنوانی ولی نعمت خود شهزاده سیف الدوله محمودبن ابراهیم در هندمباهات میکند.

بمقابل انشا دهرقصیده ایکه‌رشیدی یک ماه تمام را درسرودن آن وقف‌نموده من‌فی‌البدیهه بمقابل بهترازان پاسخ گفته ام و لیکن بمنظور احترام بتو ای شاه‌بحقانیت خدا که اگرهر اس تونمی بود من او را هم از شهرت وهم از اسباب زندگی محروم می نمودم. (۸۹)
واین ابیات مسعود سعد گویای این مد عاست :

شب دراز وره دور وغربت واحزان — چگونه ماندتن یا چگونه ماند جان
بسان مردم بی هوش گشته زارو نزار — دلم ز درد غریبی تن از غم بهتان
مرا دودیده بسیر ستارگان مانده — که کی برآیدمه کی فرو شود سرطان
بنات نعش بگیرد زهفت کوکب بیم — که باشد از سپری لاجورد گون‌تابان
رهی دراز و دروجای جای یخ بسته — درین دوخاک بکردار راه کاهکشان
مرااز سیدا دل در هزار گونه هوس — بکار خویش فرو مانده عاجزو حیران
زروی گنبد خضرا نهان شده پروین — مه چهارده تا بان شده زچرخ کیان
چو روی خسرومحمود سیف دولت‌ودین — که افتخار زمین است و اختیار زمان
مظفری ملکی خسروی خداوندی — که جاه وقدرش بگذشته است ازکیوان
شهی که هند شد ازفراو بسان بهشت — چوروی داد زغزنین بسوی هند ستان
خدایگا نادانی که بنده توجه کرد — بشهر غزنین باشاعران چیره زبان
هرآن قصیده که گفتیش را شدی یکماه — جواب گفتم زان بربدیهه‌هم بزمان
اگرنه بیم تربودی شهابحق خدای — که را شدی را بفگندمی زنام ونشان

اگر دوتن را جنگ اوفتادی اندر شعر — زشعربنده بدیشان شواهد وبرهان
یکی بدیگر گفتی که این درست بود — اگر بگوید مسعود سعدبن سلمان
چوپیا یگاهم دیدند نزد شاهنشه — که داشتم براو جاه ور تبت و امکان
به پیش شاه نهادند مرمراتهمت — بصد هزاران نیرنگ و حیلت و دستان
مگر زپایگه خود بیفگنند مرا — پیش شه همه سود مرا کنند زیان
چومن جریده اشعار خویش عرضه‌کنم — نخست یابم نام توبر سردیوان
سزد که نام من ای نا مدار ثبت‌کنی ؟ — بملک غفلت در متن دفتر نسیان
مرامدار بطبع و هنرگران وسبک — که من بمایه سبک نیستم بطبع گران
همیشه تا بجهان خالی و تهی نبود — جواهر از اعراض و عناصر از الوان
دو حال نیک و بد آید همی زسمت ملک — بهفت کوکب وازپنج وحس چارارکان
چوسروولاله بناز و چو صبح وباغ بخند — چوماه ومهربتاب وچوعقل وروح بمان
خجسته دولت و فرخنده‌بخت توهرسال — چوآفتاب منیر وچونو بهار جوان
بجز مراونگویم بدار زیرا من — بهر نیکویی حقم بهربهاارزان
همیشه بادی در ملک بی کرانه عزیز — همیشه بادی از بخت جاودان شادان
نشاط کن ملکابرسماع نای علی — نبید رنگین خور برکنار آب روان
چنانکه چرخ بپاید توهمچوچرخ بپای — چنانکه کوه بماند تو همچوکوه بمان

بدین سان یکی از شاعران گم نام دیگر در بارکه در بارهٔ او هیچ نمیدانیم و تخلصش اختری بوده و مسعود سعد مدحیه بنام او عنوان کرده که برکلمه اختر و دیگر اصطلاحات نجومی شوخی ها کرده است (۹۰)

ابوالعلا عطابن یعقوب منشی متخلص به ناکوک تاجایی در گم نامی قرار دارد ، عوفی چند سطری اندر باب او نگاشته است . و چون از و دیوان عربی و فارسی بجای مانده باخرزی در کتاب ادبی خود از ویا دکرده است . دوره های‌بیشتر مصر و فیتهای وی بعنوان یک کار مند بلند پایه (لقب عمید براو اجابت شده بود) در هند سپری شده بوده ابراهیم‌وی را برای مدت هشت سال در زندان لاهور باز داشت گرفته بود که درسال ۴۹۱ هجری قمری مطابق ۱۰۹۸ میلادی فروغ زندگی اش خاموش گردید. شاید تحمل همین مشقات زندان موجب روابط صمیمی او با مسعود سعد شده باشد ، زیرا مسعودسعد سلمان در یکی از اشعارش از و نام برده و مرثیه یی در مرگ او سروده است (۹۱)

لاهور به حیث مرکز دومی غزنوی ها در متصرفات‌هندی آنان محسوب میگردیده است که در محوطه دولت حیثیت در بار دومی را احراز داشته بود و از ینرو در بار و الیان هند همان در باریان سلطان غزنه بودند و هر دو در بار (غزنه و لاهور)در نزد شعرا و نویسندگان حیثیت یک مکه را داشت . مسعود سعد سلمان خود از دیارلاهور از خانواده یی سربدر آورده بود که مدت های طولانی بخدمت غزنویان در هند زندگانی خود را وقف نموده‌بود و با شهزاده سیف الدوله محمود بن ابراهیم که در سال۴۶۹ / ۱۰۷۶ میلادی‌سمت والی گری را در هند عهده دار بود و به لقب شاه هند خطاب همی شد روابط بر قرار داشته بود که اشعار مدحیه زیادی بنام او سروده است . (۹۲) ابوالفرج رونی در قصایدش از محمود متواتراً به القاب شاه یاد نموده و بوضوح پیدا ست که درین هنگام وی از موقف گورنری هند پایگاه بلندتری نداشته است و اما بنا بر ملاحظات ستراتیژیکی و جغرافی موقف تقریباً مشابه بایک سلطان راداشته است (هکذا مسعود سعد سلمان در بخش بعدی سلطنت ابراهیم واوایل دورۂ سلطنت مسعود فرزند او ، و در دوره ابونصر هبة الله فارسی دستیا روی (معاون والی لاهور) از حمایت آنان برخوردار بود (بصفحات قبل رجوع شود) وبنابران مسعودسعد اشعاری اندر مدح او دارد ، مگر او خود نیز به نوبه یک شاعر خوب بود ، عوفی او را در شمار وزیران و مقامات بلند پایه که در عین زمان شاعر بودند یاد کرده است نظامی‌عروضی اذعان میدارد که در ملکه شعر گوئی چون او از شاعری دیگری نشنیده است (۹۳)که‌قصاید چنان ناب وغزل شهوار که از نبوغ آتشین او تراوش کرده گفته باشد .

از شاعران دیگر مربوط به عصر غزنویان هند صرف معلومات گسسته در دست است باخرزی از شاعری بنام ابوالقاسم احمد بن ابراهیم خراسانی منشأ ویکی از همروزگارانش یاد میکند که در لاهور ماءوا داشته ولابد در دهه های وسط قرن که اوایل سلطنت ابراهیم باشد به اوج شهرت رسیده است. مولف گل چین ادبی از تعاطی نظم عربی میان‌ابوالقاسم احمد و فقیه ابوالمظفر ناصربن منصور بن ابراهیم بستی که بنام غزل (گوینده اشعار عشقی) یاد گردیده ذکر بعمل آورده است. چنین اخبار گردیده که ابولمظفر رتبه عارض‌داشت وهمی پیداست که دران روزگاران وی تصدی امور اداره بزرگ نظامی را در هند عهده دار بوده است . (۹٤)

شاعران ودانشمندان سده های میانه اسلام به آسانی میتوانسته اند از محلی به محل دیگر مسافرت نمایند واگر چنان چه این شاعران از محل سکونت شان بدربار فرمانفرمای قلمرو

دیگری قدم اگر هم نمیگذاشتند بازهم به امید بد ست آوردن هدایاوصله بنام آنانمدح میگفتند بناءً خارج از متصرفات غزنویان شاعرانی چون معزی شاعر دربار سلجوقی وشاعر سمرقند و مداح ملکشاه ابومحمد بن محمد رشیدی میزیسته اند که بنام سلاطین وفرمانفرمایان قصاید همی سرودند وبا مسعود سعد سلمان شاعر که اندرین هنگام در بازداشت بسرمی برده مبادله شعری بر قرار داشته بودند (۹۵) .

عوفی در مجموعه حکایاتش (جوامع الحکایات) آورده است که سلطان ابراهیم خود موءلف کتابی بنام دستور الوزرأ است واز آن حکایتی را اندر باب سالار سرائیان غزنه آورده است که وی به سلطان ابراهیم خاطر نشان داشته که چگونه در زمان سلطان محمود در شهر نظم برقرار برده است . نظام‌الدین با اتکأ بر تصویر سلطان ابراهیم به حیث پادشاهی که حکومت عدل وانصاف را بر قرار کرد واقبال از دست رفتهٔ غزنوی را که بعد از تلفات در غرب امپراتوری شان از دست داده بودند برگردانید متمایل بود که این کتاب را معتبر و موثق بداند.

اگرچنانچه این اثر وجود داشته باشد احتمال دارد که عبارت‌ازیک مجموعه فشرده پیرامون کار های دولتی باشد و دریصورت به وجود نگارنده آن نیاز وضرورت احساس میشود، ولی درصورت عدم سند مشخص موجودیت آن معقول ترین رویه این است که اندرین باب سکوت گزیده شود (۹۶)

VI

روابط با خلفای عباسی

گرچه معلومات مشخص پیرامون نماینده های‌سیاسی عهد ابراهیم در دربار خلفای عباسی در دست نیست ولی غزنویان متأخر روابط مستحکمی با خلفای عباسی باید بر قرار داشته بوده باشند محمود ومسعود مخصوصاً در بخش اول‌شروع قرن که زمام داری شان نضج‌داشته‌علاقه‌مند حفظ روابط با عباسیان بودند، وخود ها را بعنوان مدافعان مذهب اهل تسنن علیه افراطیون تشیع وسایر بدعتهای‌مذهبی انگاشته در صدد رهایی خلفای عراق‌از تأثیراهل تشیع بویهی عراق بودند . (۹۷) در حالیکه سلجوقیها خلفا را از قیود دیلمی‌ها و ارهاندند، خرد بر عباسیها قیمومتی وضع کردند که نسبت به فشار آل بویه سبک تر بوده است ؛ قلمرو دولت عباسی ها از جانب شرق باقلمرو دولت ابراهیم واخلاف او مواجه میشده است، فرمانفرمایان این عهد غزنوی‌مانند دورهٔ محمود ومسعود که بعد از فتح ری وجبال در ۲٤۰ هجری قمری مطابق ۱۰۲۹ میلادی‌با عراق روابط نزدیک جغرافی داشتند، این دوره غزنویان آن روابط نزدیک جغرافی را از دست داده بودند. بهر حال تا آنجا که معلومات داریم سلاطین غزنوی قانونیت‌ادامه سلطنت‌خودرا از نقطه نظرهای مالکیت حقیقی وقانونی جلوه‌دادن سلطنت‌شان را درنزد رعایایشان رعایت نموده و برای این منظور منشور خلفا راکه نمایانگر برسمیت شناختن دولت شان بوده از دربار خلفا به حیث یک وثیقه بر حق بودن شان بدست میاوردند. در زمان سلطنت‌ابراهیم مورخی چون بیهقی وجود نداشته است تا چگونگی های دوره سلطنت ابراهیم را آنگونه که در سال ٤۲۱ هجری قمری مطابق ۱۰۳۰ میلادی مسعود درنیشاپور ازطرف نماینده خلیفه ـ القادر پذیرایی شد طور مشرح گزارش میداد. چنانچه همین نماینده خلیفه القادر منشور والقابی راکه از طرف خلیفه عنوانی مسعود صادر شده بود طی دیداری که با مسعود بعمل آورد بوی

ارایه نموده که مسعود با استفاده‌از ان چون سلاح برانسی در استقرار سلطنت خود علیه محمد برادرش بکار برد (برای معلومات بیشتر بفصل سوم رجوع شود) وهم ما کدام متن کاملی چون متن اعلامیه مسعود در رابطه به جانشینی خلیفه القائیم در ۴۲۳ هجری قمری اواخر ۱۰۳۲ میلادی و اعلام تابعیت مسعود از خلیفه جدیدرا بد ست نداریم . (۹۸)

ما متن فتح نامه مزینی را در دست داریم که توسط ابن موصلایا منشی عیسری برشته آمده واز جانب القائیم عنوانی ابراهیم ارسال گردیده است . درین سند از جانب خلیفه اندرباب شکست نهایی ارسلان بسا سیری یکی از اغتشاشیون (ذوالحجه ۴۵۱ / جنوری ۱۰۶۰ میلادی) در بغداد سخن رفته است ، مگر درین فتح‌نامه سوای آنچه که‌خلیفه سلطان رایکی از امرای معاصر آزاد خود که سند عنوانی او باید گسیل شود ، دیگر چیزی راجع به روابط عباسیها و غزنوی ها در ان راه نیافته است . بهر حال متن فتح‌نامه را کنارمیگذاریم، ممکن در انشاد همچو سندی جهات قانونی و دپلوما تیک وجود داشته است ، در واقعیت امر سر آغاز فتح نامه آنگونه که قلقشندی‌ارائه نموده مبین است که ابوسعید العلابن موصلایا این فتح نامه را از جانب القأیم بالله برشته در آورده و عنوانی عضد الدوله الپ ارسلان و مسعود بن‌محمود (ابراهیم بن مسعود خوانده شود) فرمانفرمای غزنه درحواشی نزد یک هندفرستاده شده است . (۹۹) اگر این گزارش ها موثوق باشد و التباسی در اسمای رهبران غزنوی و سلجوقی راه نیافته باشد در انصورت چنین مینماید که سلجوقیان اندرین زمان متوقع بوده اند که مکاتبه خلفا با غزنویان از طریق سلجوقیان صورت گیرد ، (الپ ارسلان اندرین هنگام هنوزهم چون سلطان مطلق العنان نبود بلکه وی به عوض پدربیمار خود چغری بیگ داود فرمانفرمای واقعی سر زمین های شرقی سلجوقی بود) . یک زمام دار نیرو مند همواره قادر بوده تا ازهمسا یگان و تحت الحما یگان مطالبه نماید ، در صورتیکه نمایند گان میان خلفا و غزنویان ردوبدل شود که از داخل قلمرو شان عبور کند در ینصورت آنان باید مراسلات شان را به یکد گر ازطریق سلجوقیان سازمان دهند . غزنویان نیزدر ابتدا خود شان هم چنین شرایطی را وضع نموده بودند.درسال ۴۰۴-یا ۴۰۵ هجری قمری مطابق ۱۰۱۴ میلادی ابوالعباس مامون بن مامون از سلاله خوارزمشاهیان مامونی از دریافت تحفه ها وانعامات ، خلعت والقاب اعزازی و نشان های سلطنتی طوررا سآوبدون اجازه غزنویان ترس داشته است، تا مبادا سلطان محمود ازین معامله منز جر شود ؛ درسال ۱۰۳۱/۴۲۲

میلادی خلیفه بمقابل مسعود تعهد نمود که بدون اطلاع غزنوی یا قره خانیان ماوراء لنهر مراوده یامعامله نخواهد کرد . (۱۰۰) اندرین هنگام سلجوقیان تمام راه های زمین‌امتداد فارس که عراق و غزنه را بهم وصل مینمود در اختیارخود داشتند، وحتی قادربودندکه محدود یتهایی را اگر برغزنویها آنقدر محتمل نبوده بربغداد تحمیل دارند.

ابراهیم بویژه یک سلسله طولانی افتخارات و منشورهای در جریان سلطنت طولانی خود حاصل کرده بود (جهت تفصیل موضوع بصفحات قبل رجوع شود) در عدم معلومات واضح پنداشته میشودکه ابراهیم دربدل ذکرنام خلفای عباسی در خطبه و در سکه های مروج خود (سکه های زمان ابراهیم شاهد این مدعاست) ودربدل پیش کش غنا یم سرشار هند به بغداد به دریافت القاب و خلعتها از در بار خلفای عباسی نایل آمده بود و القابی که ازجانب خلفا عنوان سلاطین غزنوی صادر گردیده بیشتر در متن اشعار برخی از شاعران بملاحظه میرسد تا اینکه در مأخذ تاریخی از ان توضیحاتی شده باشد بدین سان در اشعارمدحیه متعد د مسعود سعد سلمان بنام سیف الدوله محمودبن ابراهیم دو شعر بملاحظه میرسد(بدون ترد ید بعد از دست آورد نظامی درهند بدان نایل شده است) که دران القا بی‌چون صنیع امیرالمومنین وعز المله ازجانب القایم مترفی ۴۶۷/۱۰۷۵ میلادی (یا ازجانب المقتدی‌خلف وی) (۴۶۷-۴۸۷/۱۰۷۵-۱۰۹٤ میلادی) بوی اعطاشده‌است. دریکی ازاشعاراین‌گونه آمده است :

ای ترا خوانده صنیع خود امیرالمومنین
هم چنین بادا جلالت برزیادت هم چنین

سیف دولت مرتر ازین بیشتر بوده لقب
عز ملت را برا فزون کرد امیرالمومنین

اصحبت شمس‌العلی فی دولة من مشرق
نحمد الرحمن حمداً و هورب العلمین

این بشارت حورعینانرا همی‌گوید بخلد
برنبشته بردو پرخویشتن روح الامین

بخت زیبنده لقب کردند شا هان مرترا
این لقب خواهند کردن خسروان‌نقش‌نگین

هرکه‌خواهد تابود همواره با شادی وناز
این لقب راگوبخوان وصا حبش راگوببین

هرکسیرا هست یک عید وتراشا ها دوعید
هردوبارا مش عدیل و هرد وبا شادی قرین

آن یکی این عیده فرخند که می آید مدا م
وان یکی فرخ لقب کامد ترا اکنون بچنین

فرخجسته بادومیمون‌این‌همایون‌هردوعید
دوستانت شاد بادند ویداند یشان غمین (۱۰۱)

بدین ترتیب دریک مقطع زمانی بعد ترمسعود سعد سلمان قطعه شعری را در مدح ملک ارسلان بن مسعود (احتمالادر۵۰۹/۱۱۱۵ میلادی به صفحات بعد رجوع شود) که بتازگی برمسند سلطنت تکیه زده بود سرودهواو را بمنا سبت دریافت منشور خلیفه بشمول لوا وعهداز جانب خلیفه شادباش گفته است . (۱۰۲)

ابراهیم به حیث سلطان

با آنکه مدیحه سرایان ، نویسندگان اهل ادب متأخر ، کتب و آثار دیگر، تصویر سلطان ابراهیم‌را بگونه یک زمام دارد رخورا سلام ، دیا نت دوست ، شبان وپاسبان رعایا وپارسای زمان ترسیم نموده اند ، مگر ما علی الفور از ورا ی پندار واندیشه او تمیزکرده میتوانیم که سلطان یک مرد متقی ساده یا متعصب نبوده ، بلکه برخلاف را د مرد حقیقت بین بود مشی عمومی پالیسی سیاسی او در رابطه با سلجوقیها آنگونـه که در بالا ملاحظه نمودیم دلیل تائید این ادعاست و هکذا ارز یابی موقف و منابع دولت غزنوی در عهد وی مقایسه با اسلاف او (بصفحات‌گذشته رجوع شود) شاهد این مدعا شده میتواند و اشتباه نخواهدبود اگراستدلال نمائیم که او چون پدر و نیاکانش یک فرمانفرمای مطلق العنان بود وی ازاتباعش و فاداری واطاعت بلاشرط را خواستاربود، این‌توضیح ازورای قاطعیت اوعلیه وزیرابو سهل‌خجندی از مقام افتاده ، ودقتی که او در نظارت نقائص امور هند و نشانه و علایم اغتشاش های بین مامور ین وسالاران خویش درین نقطه پر تشویش کلاسیک نشان میداد هوید است .

بهره برداریهای مالی بی‌باکانه از ولایات متعلقه دلیل آغازین‌سقوط مناطق جبال‌وخراسان حین دستبرد سلجوق در زمان سلطنت مسعود از دولت غزنوی محسوب میشود . (۱۰۳) باوجود که گسترهٔ کار کرد دولت غزنوی محدود بود واز جانب دیگر از چپاول و یغماها منابع ما لی بر ایشان میسر می گردید و از خراج و مالیات های هند مستفید میشدند با آنهم این عواید در برابر مصارف دولت غزنـوی و تکافـوی مصارف اردوی آنان در زمان سلطنت ابراهیم با مشکلات و بن بست های مواجه بوده است .

سلطان زندگی مرفه، باغ ها و ایوان های زیبا داشته است، و اینکه سلطان یک گارد گزیده داشته که معاش فراوان دریافت میداشته اند وعساکر او کاملاً مجهز بوده است معلومات واضحی دردست نیست، بدون تردید وی بسان نیاکان و اسلاف خرد مردان ادیب ودانشمند و شاعر را در دربارش گرد آورده بود .جوزجانی خاطرنشان میدارد که مسعود فرزند وخلف ابراهیم حین جلوسش برمسند فرمانفرمایی خواسته از ولخرجی های بی جای اسلاف خود اجتناب کند ، فصل سوم ملاحظه شود ،

ابراهیم بعد از چهل ودوسال سلطنت بحساب گردش مهتاب بعمرشصت وهشت سالگی در سال ۴۹۲ هجری قمری مطابق (۲۵ آگست ۱۰۹۹ میلادی چشم از جهان پوشیده است) (۱۰۴) آرامگاهش از قرار یک سروی کتیبه های غزنه و منطقه ایکه درسال ۱۳۲۶ (۱۹۰۸ میلادی) نوشته شده در بخش شمال شرقی غزنه (قرون و سطایی) در جوار آرامگاه شیخ رضی الدین علی لالا (طبق یک سروی نبشته سنگ های تربت های غزنه) قرارداشت. این معلومات شاید از کدام عنعنه شفاهی که زیارت‌جدیدی را بنام سلطان‌ابراهیم و آرامگاه ابدی او قلم داد کرده‌است نشأت یافته باشد .

۳

مسعود سوم و فرزندانش

حالت تعادل و فتور

۱

سلطنت مسعود

فاصله تقریباً نیم قرن ازمرگ ابراهیم در ۴۹۲ هجری قمری‌مطابق ۱۰۹۹ میلادی تا ایام قدرت طلبی در افغانستان شرقی بین غوریان و غزنویان که در حدود ۱۱۴۸/۵۴۳میلادی آغاز یافت (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) فاصله یی است‌که مشتمل میشود بر دوره سلطنت مسعود سوم بن‌ابراهیم (۴۵۲-۵۰۸) وسه فرزند ش یعنی شیرزاد (۵۰۸-۵۰۹) ملک ارسلان(۵۰۹-۵۱۱) وبهرامشاه (۵۱۱-۵۲۲؟)که متوالیاً به سلطنت رسیدند. ایندوره بعدازاینکه ابراهیم مجد و ثبات دولت غزنوی را یکبار دیگر احیا نمود یکدوره نسبتاً متوازن دولت غزنوی محسوب میشود، مگر سرانجام مبارزهٔ قاطع غوری ها پیکر این دولت را ازهم پاشید. حتی در خلال همین‌دهه‌ها که سلطنت مسعود پایان پذیرفته بود آثار وعلایم فتور تدریجی در پیکردولت غزنوی پدیدار میشد. مرگ مسعود با ناآرامیها و کشمکش های داخلی میان فرزندان اوکه چارسال را احتوا نموده انجامید ،که از میانه بهرامشاه به یاری سلطان سنجر سلجوقی شرقی بر دیگر برادران پیروز بدر آمد ، و در زمره تحت الحمایه سلطان سنجر قرار گرفت . بدین ترتیب بعد ازسقوط سلطه سامانی توسط محمود بن سبکتگین در۳۸۹/ ۹۹۹ میلادی این نخستین مرتبه یی بوده که دولت غزنوی به حیث تحت الحمایه ومطیع یکقدرت بیگانه قرار گرفته است.

طوریکه در خاتمه فصل دوم اشاره گردید، ماز چگونگی انتقال قدرت به مسعودالندر هنگام مرگ پدرش در شوال ۴۹۲/آگست ۱۰۹۹ میلادی به استثنای اشارهٔ مختصر ابن‌بابا مبنی بر کشمکش‌های‌برا دران درین مقطع زمان معلومات مزیدی در دست نداریم. اگر موضوع بقدرت رسیدن از میان اولاده ابراهیم را مورد مداقه قرار دهیم شگفت نخواهد بود کسی (آنگونه‌که‌شرح‌موضوع توسط جوزجانی گزارش گردیده)جانشینی مسعود برمسند سلطنت را مورد مخالفت قرارداده باشد. شهزاده سیف الدوله محمود فاتح جنگ های بسیاری‌درهند (بفصل دوم رجوع‌شود) ورقیب جدی مسعودنگرسیته میشد که برتخت وتاج غزنه اجلال نما ید. عدم تذکر ازوی اندرین هنگام نما یا نگرآن است که یا او درین وقت چشم ازجهان پوشیده بوده ویا متباقی حیات را در یکی ازقلعه‌هادرباز داشت‌بسرمی‌برده‌است.

ابوسعید مسعود به القاب اعزازی چون جلال الدین (بنابگفته ابن الاثیر ، علاءالدوله والدین، سناء المللہ، ظهیرالامه (روجر زسکه‌ای راکه روی آن لقب ظهیرالامام تحریربوده خوانده است) و نظام الدین والدنیا یاد گردیده است. لقب ثانی وی علاء الدوله والدین برده که از ان در مآخذ ادبی خیلی زیا دذکر رفته، در حالیکه بقیه القاب‌توأم باعبارت پرطنطنه‌یی چون مو لا السلاطین ، الملك الموئید القادم بامرالله والقائیم‌بی حجته‌الله (۱) درسکه های او خوانده میشود . دولقب مسعود دربیتی از قصیدهٔ عثمان مختاری که در مدح وی سروده شده ذکر گردیده است بدین صورت . (۲)

خدایگان سلاطین‌علاء دولت و دین نظام دنیا،مولاءالملوک،شاه جهان اسم خلیفه عباسی المستظهر (۴۸۷ - ۵۱۲/۱۰۹۴- ۱۱۱۸ میلا دی) برروی سکه هـای وی نقش یافته‌و ایـن بیانگر این واقعیت است که مسعود با پیروی از سیاست عنعنوی غز نویان مبنی برفوقیت مذهبی وروحانیت خلفای بغداد رعایت احترام آنان‌را مرعی مینمود، چنان چه مسعود از همین اصل پیروی نموده واصل لقب ناصر خلیفة الله بر کتیبهٔ منار مسعود در غزنه جلب توجه میکند. (۳)

با ملاحظهٔ دورهٔ طولانی شانزده سال سلطنت ظاهرآموفقیت آمیزمسعود باتأسف ازبعضی رویداد های معینی که در یندوره اتفا ق افتاده معلومات دردست نیست .مسعود بایکی از شاهدخت‌های سلجوقی بنام مهد عراق جوهر خاتون بنت ملك شاه از دواج نمود ، که این وصلت احتمالاً درسال‌های ۴۷۵ هجری قمری‌مطابق ۱۰۸۲-۱۰۸۳ میلادی‌بوقوع پیوسته

باشد، مگر تاریخ واقعی آن معلوم نیست (بفصل دوم رجوع شود) . در دورهٔ زمام داری مسعود روابط غزنوی و سلجوقی شرقی حسنه و متوازن بوده است . باز دیدهای آزادانه عثمان مختاری از در بار غزنه و سلجوقیان کرمانی دربار صفاریان در ز رنگ خود گواه بر موجودیت همچورو ابط صلح جویانه بوده میتواند . در مأخذ تاریخی یگانه اشاره یی بر وقوع رویداد نا مطلوبی درین هنگام ذکر رفته‌است که حتی این امر موجب آشفتگی روابط مسعود و سنجر نگر دیده است .

بنابر گزارش مفصل از قلم ابن اثیر ، در رابطه به وقایع سال ۴۹۵ (۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ میلادی) و خلاصه تراز قلم بنداری ، قدرخان‌جبر ئیل‌بن عمر امیر قره خانی خان نشین غربی بخاراو سمر قند به خیال استفاده اولاً از غیابت سنجر درسال ۴۹۴ هجری قمری مطابق (۱۱۰۰-۱۱۰۱ میلادی) که در بغدادبود، به حمایت محمدبن ملک شاه‌در مقابل پادشاه رقیب اوبرکیارق شد (٤) و مریضی شدید وخطرناک سنجر در همین هنگام به حمایت وی از محمدبن ملک شاه موثر افتاد. کونتوغدی یکی از افسران ترک نژ اد سنجر که قبلاً غلام تتوش بن الپ ار سلان شهز اده سلجوقی بودخان را در تحریک این حمایت مشوق بوده مگر دست اندر کاری های وی جهت تهاجم خراسان از ماوراء النهر در ترمذ ، کنار آمو متوقف گردید . خان در جریان جنگ مغلوب شد ، سنجر اورا دستگیر و به انتقام نقض پیمان اطاعت از مقام منیع سلجوق وی را اعدام نمود (دوم شعبان ۴۹۵ / ۲۲ می۱۱۰۲میلادی) مگر کو نتوغدی یا اینکه بگونه خزیده از طریق کانال سر پوشیده بعد از طی دو فرسخ مسافت از باز داشت فرار نمود و یا اینکه اجازت یافته از متصرفات سلجوق خارج شود .

جریان رهایی کرنتوغدی از باز داشت سلجوقیان بهر صورتیکه بوده باشد وی از چنگال مرگ نجات یافته و سر انجام مقدرات او را به غزنه کشانده است که در اینجا از وی به‌عنوان یک افسر با تجربه در قشون غزنوی استقبال شده است . اوبعد از یک حمله نافر جام سلطان مسعود بریک سنگر اغتشاشیون در کوهساران او تان که در چهل‌فرسخی غزنه واقع بوده بدان جا حمله ور گردیده و آن محل را به تصرف در آورده است که این امرمورد ستایش‌سلطان مسعود قرار گرفت . مگر قربت وی بدربار سلطان موجب حسادت سایر سالاران غزنوی گردید و کرنتوغدی بار دیگر بمنظور صیانت حیات خود به هرات واراضی سلجوقی روی آورد و در همانجا پدرود زندگی گفت (٥)

فعالیتهای نظامی مسعود به استثنای همان یک سوقیات انتقام جویانه نافرجام از اغتشاشیون در غزنه که در فوق از یکی آن ها ذکر بعمل آمد متباقی همه در هند بوده است. چنان چه در فصل دوم به ملاحظه رسید،شاید مسعود با سقوط برادرخود سیف الدوله محمود دراواخر سلطنت ابراهیم به عوض وی بمقام قدرت درهند رسیده باشد ، وبدین منوال است که عثمان مختاری‌اندر مدح مسعود قصیده یی سروده که در ان غزنوی بعنوان غازی و صف گردیده و احتمالاً تاریخ آن ازسال‌های نایب الحکرمگی اودرهند بوده باشد. (٦)

بنا بگفته فخر مدبر مسعود رزم آورشجاعی بوده و درجنگ از سلاح های گونه گون گرز بلگیتگینی (بنام سالار غلام الپتگین ، بلگیتیگین که او قبل از بقدرت رسیدن سبکتگین در غزنه‌حکومت می‌رانده است) و ازشمشیر قلاچوری که منحنی شکل بوده استفاده همی کرده است . (٧) شاعران همروز گار مجدانه سیمای سلطان وفرزند ش‌شیر زا دراچون رزمجویان دلیر برای پخش عقیده مذهبی درهند ترسیم نموده اند . بدین سان عثمان مختاری بار دیگر از سلطان سخن میگوید (یا از شهزاد ، اگر این شعر پیش از مرگ ابراهیم بوده باشد) :

دگر بار ارملک مسعود ابراهیم دین پرور — خرامد باز هند از بهر زور دین بز دانش
بهندستان بکن کاری چنان کاری و باحشمت — که عبرت نامه یی سازند مردان درخراسانش
ترا ای مشتری طلعت ملک جاهی‌چنان سازد — که هشتم چرخ پندارد ز هفتم چرخ کیوانش
بلندی غایت وصف توعلم غیب را ماند — همی از قوت خاطر بدست آورد نتوانش
بهاری کاندر و باشد هوا را خوشی‌خلقت — ستاره و آفتاب آید شگوفه وگل‌ببستانش (٨)

از موارد دل چسپ‌اندرین باب یکی هم قصیدهٔ مطولی از همین شاعر است آنگاه که وی در در بار امیر سلجوق به کرمان برد وفتح نا مه مسعود از ، دیار هند وستان بکرمان رسید که حاکی از فتوحات هند بود بوی مواصلت کرده بمنظور بزرگداشت ازان آن را تصنیف کرده است . درین شعر از فتح قلعه‌یی بحث شده که ،از هزارسال به این طرف تسخیر ناپذیر بوده است ، و درجریان این فتح ستاره بخت درحضیض مغاک اندر شده است ویک معبد بت پرستی از هم متلاشی وبه آتش کشیده شده است . خنجرسلطان بسان‌طوفان نوح بابریدن کله ها وجاری گردانیدن خون معجزه نموده وغنایم‌بی‌شماری طی این کار زار به غزنه انتقال یافته است . عثمان مختاری این رویداد راطی قصیدهٔ با مفهوم فرق چنین به بیان گرفته‌است :

---

* دیوان عثمان مختاری‌ص ٣٥٣

ترا بشارت باد ای ولایت کرمان بفتحنامه شاه از دیار هندستان

خدایگان سلاطین علاءالدولت ودین نظام دنیا و ولی الملوک شاه جهان

سپه بکشور هندوستان کشید بغزو برأی روشن وتدبیر پیر وبخت جوان

همی بجای عنانش هوا نمود سبک چنانک پیش رکابش زمین نمود گران

چو سایه گستر خورشید رایت عیالش بتافت از فلک فتح بر زمین وزمان

بسجده خاک ببوسید ماه رایت رای چنانکه فتنه در افتاد زوبخانه خان

زچتر شاهان خورشید را نبود مجال که بوسه دادی برخاک حضرت سلطان

زبندگانش مگر بنده یی که بود مطیع برورقم زده بودند دشمنان عصیان

به پیش شاه فرستاد مال وپیل وپسر زیأس جان گسلش زینها رخواست بجان

چو رمح شاه جهان را عصای موسی دید بدست هارون گنج وخزانه کرد روان

هزار گاوز خفتان و تیغ وگرز وسپر هزار گاوز کافور و عود و عنبر و بان

هزار گاوز فرش وسلاح وگوهر وزر هزار گاوز عطر و طرایف الوان

پدیده بود که همسنگ خاک بود آن گنج از ان چو خاکش بر پشت گاو ساخت مکان

چهار پیل روان کرد بارشان زر سرخ ز بیم زردی رخساره و فساد روان

خدایگان جهان جان اوبند وبخشید زنور اختر عفوش نمود ظل امان

بفتح باد همه روز کارشاه چنین زعجز باد همه گنج دشمنانش چنان

خبر رسید که اندر نواحی سنام سر حصاری کرده است با ستاره قران

زموج دریا سنگ نیا یش چون مینا زتف مهره گل باره هاش چون مرجان

هزار سال زباران بروا وزیان نرسد اگر بجای سرشک ازهوا فتد سندان

زآفتاب نهاده است افسری بر سر زجوزهر کمری ساخته است گرد میان

بر او زکشور اسلام ناگذشته صبا در او نبرده کس از هستی خدای گمان

ملوک را از رسیدن بدو گسسته امید سپاه را بگشادن بر او نبوده توان

بسان حلقه انگشتری است بحر محیط بگرد مرکز و سیاره چون نگینه آن

زیادت از دو هزار و چهارصد شهر است بگرد او همه خوش چون بهشت وآبادان

زدخل گویی سیم است شاخشان ببهار زخرج گویی زر است برگشان بخزان

در او قرار گرفته است صد هزار سوار همه فلک تن کیوان دل شهاب سنان

پیاده سپه آرای او دویست هزار چو پیل مست و نهنگ دمان و شیر ژیان

ز بس که باشند اندر جوا ر آتش تیغ دو دیده همه چون اخگراست و رخ چو دخان

سر ملوک جهان بر نشاط غز و براند بعزم نصرت اسلام و قوت ایمان

وان یکاد همی خواند جبرئیل امین همی دمید بر آن پادشاه ملک ستان

غبار لشکر خسرو چو زنگ بر آهن فرو نشست بر آن باره های شارستان

فلک نخواند با آواز لشکر منصور بر آن ملاعین جز کل من علیها فان

حصار بستد و بتخانه ها نکند و بسوخت ز شهر و دشتش گلزار کرد و آتشدان

زحلق گردان بسرشت خاک را در خون بقتل مردان بنشاند مرگ را برخون

سرانشان همه در پای مرکبان بردند بزیر چتر نگونسار خویش خفته ستان

دلیل معجزه نوح بود خنجر شاه همی نمود ز طوفان بکافران طوفان

بهند اگر حکما نگروند طوفان را از ین خبر برایشان درست شد طوفان

ز گنجها بکشید ند از تنگ به تنگ بدان قیاس کز آن آفتاب شد حیران

ز بس غنیمت شکر طریق لشکر گاه پر از جواهر و زر شد چو راه کاهکشان

بر یگ رود ز باران چشم برده رفت که پیش بردند از ریگ و قطره باران

کنون بغزنین کوهی بر آید از آهن اگر بریزی زنجیر گردن ایشان

نشان خنجر مسعود یان چنین باشد که تا قیامت باد این نشان فتنه نشان

دریں زمانه همه همت ملوک زمین شکار و گویی سماع است و باده و بستان

همیشه همت سلطان اعظم این بوده است بغزو و تاختن و حفظ کردن قرآن

گهی فرستد خلعت بقبله تازی گهی بسوزد بت را بقبله دهقان

شود زمین فلک هفتم را بخواهد شاه ستاره گردد خورشید اگر دهد فرمان

بروز بار ملک بهره یابد از لب حور دهان تا جوران از ان خجسته شادروان

دو دیده در سر این بندهٔ ثنا گستر نیافت روشنی الا ز گرد آن میدان

اگر چه حرمتکی هست بنده را اینجا بدانچه دارد از آنحضرت بلند نشان

خدای داند کز ملک اینولایت به بچشم بنده در آن قصر خوب لابرها ن

اگر بعز قبول این فراق یافته را بشارتی رسید از بخت نیک نا گاهان

ز خاک تیره گر آید برروضه فردوس ز ریگ تافته آید بچشمه حیوان

همیشه تا شود از ابر درقه زرین بدست خار زره پوش زمردین پیکان

ز عکس تاج ملک باد نور چشمه روز ز تاب تیغ ملک باد معادت زر کان

سپهر پایهٔ تخت و زمانه حاجب بار ستاره گوهر تاج و ملوک مدحت خوان

مسعود سعد سلمان وابوالفرج رونی در دست یابی مسعود (در شعر رونی تلمیحاً و در شعر مسعود سعد واضح) برزمام دارقنوج که متعاقباً در بدل پرداخت غرامت از جانب فرزندش (مگر بعد از یک وقفه طولانی) معاف گردیده اشارت رفته است. از را جای اسیر درین اشعار به‌حروف م. ه. ل. ی. یا.م. ت. ل..ی‌نام برده شده که مجال میدهد اسم اورا مهیتله یامهیاله پدر راجه قنوج چندرا دیوا خواند (بفصل دوم رجوع شود) ولی این امر از نگاه تسلسل وقایع تاریخی ناممکن مینماید، وبناءً گنگولی ابرازنظرنموده که درواقعیت امرماالندرین جا باید او را فرزند چندرادیوه وولیعهد مدنه چندره‌یا مدنه باله انگاریم(از ۱۱۰۰-۱۱۱٤ میلادی درقنوج فرمانفرمایی کرده است) این را جای اسیررا فرزند وجانشینش «گوندا چندرا» ویا مدن پال (سلطنتش از ۱۱۱٤ تا پس‌از ۱۱٥٤ برده) از اسارت مسلمانان دربدل پول (فدیه) آزادکرد، واین مطلبی است که ازشهادت‌کتیبه‌های«گاداوالا» مربوط به‌سنوات ۱۱۰۰-۱۱۱٤بدست‌می‌آید.(۱۰)

تهاجمات توغان تگین (توغان تگین دریکی از اشعار عثمان مختاری که‌بنام ملک ارسلان فرزند مسعود سروده شده بصورت واضح با اسم‌الپ سنقرسالارفیگر ترکی همراه ذکر گردیده است) (۱۱) که تاحدود گنگا جمنا دو آب نیزذکر گردیده است.

(بفصل دوم رجوع شود) وبسیار ممکن‌است که فعالیتهای سالارنجم الدین زریرشیبانی فرزند بوحلیم شیبانی در هند مرکزی در دورهٔ سلطنت مسعود بوقوع پیوسته باشد. در یکی از اشعارمسعود سعد سلمان که بنام نجم الدین زریر انشادگردیده گفته شده که چگونه وی به همراهی‌قشونی‌بسوی‌مالوه درهند مرکزی وسپس بسوی‌قلعه‌کالینجر(کالینجره) در بند یلکند ازطریق تواین (نراپوردر ایالت اسبق الوار که درمسیر رود جمنا و منطقه آگره قرار دارد در حرکت افتاد لذا چنین مینماید کـه این تها جمات‌دامنه یا ادامـه هما ن تها جماتی با شد که شهزاده محمود آنگونه که در فـرق بیان گردید در آگـره و قنوح براه اندا خته بود. ممکن است نجم الدین زریربمنظورتاخت و تازعلیه شاهان پره ماره دراوجین ازیک قشون عمده یی افراز شده بوده باشد کتیبه یی از نا گپورمربوط ۱۱۰٤ میـلا دی زمانیکه نره ور من را جای پره ماره بوده است حکایت دارد که کشمه دیوه برا در و جانشین را جا ی پـره ماره (در بین سال های ۱۰۸۸- ۱۰۹٤ سلطنت نموده‌است) حمله‌یی را که توسط تروشکا براه انداخته شده بود به عقب زده شاید حرکت و هو شدار دادن همین را جا انگیزه وا نحرا ف قشون غزنوی ازمالوا در شمال شرق کالینجرقلمرو چند یله که‌درانجا بمقابل کرتی ورمن را جای چندیله(۱۲) درنبرد بودند وقبل ازینکه بوادی‌جمنا به پنجاب عودت نمایند رهسپار پره مـاره شده باشند.

مانسبت به مأخذتاریخی میتوانیم بیشتر از ورای تذکرات شا عران همروز گا ر پیر اون اسم یک دو نفر از مقامات رسمی و افسران مسعود در هند کسب معلومات نمائیم . یکی از ممدو حان سنایی سرهنگ امیر محمد هروی است که کار نامه های شجا عانه وی در قنوج وصف گردیده است (۱۳) و به استناد اشعار عثمان مختاری ، مسعود سعد سلمان و سنایی شخصیت دیگر عبارت از سرهنگ محمد خطیبی است . این شخص دانشمند و شاعر بودوبا دوست خود مسعود سعد سلمان مشاعره همی‌نمود او یک سالار و یک شخصیت‌اداری نظامی بود ، و قبل از ینکه توطئه گران زمینه سبکدوشی و باز دا شت او را در قلعه مرنج انجا م میدادند سمت دار الحکومگی‌قصدار درشمال شرق بلوچستان را بعهده‌داشت . عثمان مختاری شعری اندر مدح او سروده که در ان از وی بعنوان صدر ، عمید ، سرهنگ محمد بن خطیب و بعنوان عامل و گور نرسند یاد کرده است ؛ اینکه او این وظیفه مهم‌را قبل یا بعداز باز داشت خود متعهد بوده معلوم نیست . (۱٤)

مسعود د ر دورا ن شا نزد ه سا ل سلطنت خود ا ز خد ما ت شخصیتها ی چون عبدالحمید بن عبدالصمد که در دربارابراهیم پدرش وزارت داشت و نیز از خدمات سا یر شخصیتهای بلند پایه دوران ابراهیم چون ثقته الملک طا هربن علی برخوردار بود (بفصل دوم رجوع شود .) نسبت فشرده گی و اختصار مآخذ از دوره سلطنت مسعود چگونگی اوصاف وی بشکل مجسم‌شده میتواند . در طبقات ناصری یادداشت شده که مسعود بهنگام جلوس از بسیاری عملیات مالیا تی ظا لمانه که در دوره قبل مرعی بود منصرف گردید :

او تمام آنچه قروض طاقت فرسا را که تشبیت شده بود ملغی قرار داد ورسوم ظلم‌راکه پیش از و وضع شده برد جمله برا نداخت وعوار ض قلمی که زواید بود در تمامت‌سربند، محمودی وزا ولستان همه‌محوکرد وباج کل نواحی وممالک ببخشید وکل ملوک (وامراء) و اکابر ممالک بر قرار یکه در عهد سلطان ابراهیم بوده بگذاشت ، ورسوم پادشاهی هرچه نیکوتر پیش گرفت . (۱۵)

چنین کار های خیر خواهانه درمواقع جانشینی یک پادشاه عمل غیرمعمولی نبوده است ، چه یک جاروب جدید برای مدتی خیلی تمیز جاروب میکند ؛ مگر سپس جهت در یافت منابع جدیدمالی باز به شیوه پیشین روی آورده میشود تا قشون خود را بهنگام در گیری ها تمویل نمود ه و شوکت و شأ ن سلطا نی را کسب نما ید . د و د استا ن از فخر مد بر و جود دا رد

که مدارای سلطان مسعود را به مقابل اتباعش بازگومیدارد . در داستا ن نخستین که مربوط سال ۵۰۳ هجری قمری مطابق ۱۱۰۹ ـ ۱۱۱۰ میلادی خوانده شده‌است حکایت‌گردیده‌است که « در تاریخ سنه ثلث و خمسمایهٔ سلطان کریم علاء الدوله مسعود ابراهیم طیب الله ثراهما بر طرف بست حرکت فرمود دری نفیس و قیمتی بی مثل از منقار باز چترش بیفتاد و خواص در هم شدند و بجستن آن مشغو ل گشتند سلطان کریم گفت ، بگذار ید و بگذار ید بـاشد که درویشی بیابد اعقاب و اخلاف او از ان بر آسایند و د عای آن در ویش یادگار ماند وبعد از و فات ما باز گو یند . » *

در حکایت دومی آمده است که سلطان در جریان یک قحطی « بتاریخ سنه اربعه و خمسمایه احوال حضرت غزنین پریشان گشت وبه سبب‌آمدن ملخ غلاسعری پیدا آمد مردمان بدان قحط در ماندند واز حا ل عجـز و اضطرار بسلطان کریم علاءالدوله مسعود بن ابراهیم طیب الله ثر اهما قصه نوشتند و حال عجز خود اعلام داد ند سلطان کریم برپشت قصه توقیع کرد که‌هر زهری را پا زهری و هر دردی را در ما نیست فرمودیم تا غله ها بیرون ا فگنند و بران نرخ که هست بده هفت بفروشند تا رعیت آسوده ماند وولایت آبادان گردد در حال غله ها بیرون افگند ند و بران نرخ که مثال فرموده بود بفروختند وسعتی پیدا آمد و در مد ت چند روز بقرار اصل باز گشت و غلاسعری بر افتاد ورعایا بر آسودند و پادشاه بسبب آسایش‌رعایا خوشدل گشت و نیکنامی بر روز گار یا دگار مانـد ایز د تعالـی جمله پادشا هان عادل نیکو سیرت را بیامرزاد و توفیق خیر بارز انی داراد بکرمه وجوده . »

در جوامع الحکایات عرفی نیز دو داستان بملاحظه می رسد در داستان اولی‌آمده است که مسعود بهنگام جلوس خود تمام سکه‌های قلب که درهند دردوران بوده جمع آوری‌نموده ودرعوض‌آن از خزانه سلطنتی‌سه‌ملیون‌درهم رایج‌جدید رادربازارعرضه داشته است ودرحکایت دومی‌آمده است که وی دست دعابه بارگاه خداوندی (ج) برداشته والتجا نموده است که‌خشک سالی‌را که غزنه را متضرر گردانیده مرفوع نماید (۱۷)

مسعود چون نیاکان خود در قصر های مجلل و بستان‌های احاطه شده امرار معیشت داشته و این موضوع باکشف یکی از قصرهای وی در غزنه مجسم شده است . یک تیم باستان شناسی ایتالوی از سال ۱۹۵۷ به اینطرف مصروف کاوش‌های باستانی محوطه این قصر بـوده انـد این محل در قرب منار معروف مسعود سوم (قبلاً بنام سلطان محمـود یاد میشده است) قرار

---

* ص ۵۲ آداب الحرب والشجاعه

دارد تیم باستان شناسی ایتالوی یک کتیبه عربی را کشف نمرد که در آن چگونگی اکمال کار ساختمانی قصر بدست محمدبن حسین بن مبارک در رمضان ۵۰۵ درج شده بوده است به این دلیل ارتباط قصر به مسعود سوم مشکوک میگردد ، نام سلطان بر پارچه سنگی در روی محراب مسجدی که بعداً در ساحه این قصر اعمار گردیده ملاحظه میشود . (۱۸) ساختمان این قصر نیز هم مانند سایر ایوان ها و قصر های غزنویان که در غزنه ولشکری بازار نزدیک بست اعمار گردیده اند از خشت خام بنا یافته (دیوار محوطه مستطیل شکل بوده وهریک دارای یک ایوان که از خشت پخته اعمار گردیده میباشد) که عمر کرتاه داشته است . احتمال میرود که این قصر در دورۀ فرزند مسعود متروک بوده باشد لاکن بروایت یکی از اشعار عثمان مختاری که بومباچی آنرا خوانده است چنین آمده که ملک ارسلان پادشاه آینده قصر دیگری برای خود اعمار نموده ودر همین جای مراسم تاجپوشی وی برگزار گردیده ودوایر اداری نیز در جوار همین دولت خانه خودش بوده است.

بهر حال در قصر مسعود سنگ مر مر نیز بکار رفته بود که آنهم از یک معدن حوالی قصر استخراج شده، واز تخته سنگ های آن در پیزاره‌های داخلی محوطه استفاده بعمل آمده است. ظاهراً درین تخته سنگ ها متونی از اشعار دری ، مثنوی های در مدح مسعود و هم چنین در دورا دور محوطه ابیاتی منقور است. بومباچی تا آنجا که ممکن بوده با پیوند دادن تخته سنگ های باقیمانده از چپاول روز گار یک متن شعری را مدون کرده است . درین اشعار مدح سلطان محمودبن سبکتگین بمثابه علم بردار عقیدت اسلامی وفرزند وجانشین وی مسعوداول سلطان شهیدبچشم میخورد ، وبدون تردید اشعاری در مدح مسعود بن ابراهیم در آن وجود داشته است .

بومباچی به نحو دقیقی طور عام پیرامون ارج تاریخی واهمیت فرهنگی قصر و طوراخص اندر موارد کتیبه های شعری این قصرنگاشته است. ازکشف مجسمه بر هما توسط تیم باستان شناسی ایتالوی در ین قصر (در افغانستان) بوضاحت استنباط میگردد که مصارف ساختمان قصر ازغارت های که در اثر مبارزات در هند صورت گرفته بود تمویل گردیده است. ازنگاه فرهنگی تصدیق جالبی از چنان پروسه یی را در دست داریم که براساس آن غزنویان ترک نژاد دیده میشود که خود را با محیط حواشی دنیای ایران توافق داده و نظر به آن باشوق تمام فرهنگ ملی ایرانیان و رسوم جهانداری شان راتعقیب وحمایت نمودند. کتیبه های شعری مذکور

یکی از قدیم ترین نمونه های فارسی جدید یعنی زبان دری است که بمنظور کتیبه و به ویژه قالب شعری که به این هدف بکار رفته استعمال‌شده است این اشعار صرف بمنظور تزئین قصر مسعود توسط شاعر گمنامی سروده شده است . بومباچی عقیده‌دارد که احتمالاً گوینده این اشعار همان عثمان مختاری است ، که در دورهٔ سلطنت مسعود از کرمان به دربار غزنه بر گشته است یا مسعود سعد سلمان است که در اوایل سلطنت مسعود از زندان رها شده و بمنظور سر پرستی کتابخانه سلطنتی به غزنه توظیف گردید است. (۲۱) شاید درین هنگام ابوالفرج رونی در قید حیات نبوده است، و سنایی شاید هنوز مقام شاعری خود را ثابت نساخته بوده (۲۲) اشعار منقور روی دیوار های محوطه به بحرمتقارب است همان وزنیکه شاهنامه فردوسی درآن سروده شده، ودر اشعارظاهراً ازافراد وسلاله غزنوی به همان نحووقهرمانی که درشاهنامه فردوسی‌از یلان وگردان ایران باستان یاد شده ستایش بعمل‌آمده است. بدین سان محمود را یک شخصیت دو بعدی می‌یابیم‌که ازیکطرف علم بردار دین اسلام مینماید و از جانب دیگر یک رزم آورقهرمان ایرانی است. * همچو نظریات درین موقع بخشی از فرهنگ محیطی غزنویان بحساب میامده است ، و یا احساسات جهاد از براه انداختن مبارزات در هند منشأ میگرفته است. ابوالفرج رونی‌طی یکی از اشعارش مسعودرا سلیمان زمان وفریدون فرزند آبتین خوانده است ، درحالیکه مسعود سعد سلمان درقصیده مدحیه ایکه بنام سلطان سروده فرزندان او را بعنوان وارثان بر حق سنن ایران باستان یا دکرده است.

وین شاهزادگان‌که بدیشان شد ست‌باز	اصل بنا ی دولت ودین سخت‌استوار
با فرو جاه خسر و پرویزو کیقبا د	باباس و زور رستم و گیوو سفند یار
جمله ترا عزیزان چون‌جان‌وتن ولیک	امرترا برغبت مأمور و جانسپا ر
درگرد چتر و رایت تو کرده تعبیه	شیرا ن بی نها یت و پیلان بیشمار
خوکرده دستهاشان بالعب‌طعن‌وضرب	خوش‌گشته‌گوشهاشان‌بابانگ‌گیرودار
یک شاهزاده را ترا گر نامزد کنی	گوئی‌که‌تخت‌قیصرو‌تاجش‌بحضرت‌آر
راند سپه بروم کند روم را خراب	یکمه ترا ندارد بیش اندر انتظار

* منظور از ایران درین جاوهرجای این اثر عبارت ازایران شرقی سرزمین اصلی آریاناست‌که مراداز افغانستان امروزی‌است .مترجم

آراسته ست دولت و دین از تو تا بحشر · کاید ز بهر دولت و دین کردت اختیار
شاها زمین هند بخون تشنه گشت باز · زینجا بسوی هند سپاهی کش ابروار
سیرآب کن زمین را یک سر بتیغ تیز · هر سو ز خون فروران بر خاک جویبار
امروز بارد آنچه نباریده تیغ وی · امسال بیند آنچه ندیدست هند پار
امروز بت پرستان مستند بیگمان · در بیشها خزیده و در غارها نشار
اکنون چنان درافتد درهند زلزله · کز هر سوئی بلرزد هامون و کوه و غار
از بوم و خاک هند بروید نبات مرگ · وز جان اهل شرک برآید دم و دمار
در هند بشکفاند آن تیغ برق زخم · هنگام کارزار بدیماه لاله زار
بپراگند ز هول تو چون گرد هرسپاه · بشکافد از نهیب تو چون نار هرحصار
وز سهم آب رنگ حسام تو خسروا · آتشکده شود دل رایان گنگبار
از جمع بت پرستان وز فوج مشرکان · بانگ و نفیر خیزد روزی هزار بار
گویند باز خاست زجای آن سپید شیر · کور از جان یاران باشد همه شکار
گردست عزم آن که بشوید زکفر پاک · مر هند را بضربت شمشیر آبدار
در دست تو بحمله علم ها بکند باز · آن رخش باد سیر تو و آن گرز گاو سار
وین هر دو را بکوشش یاری دهند نیز · آن رمح جانشکار تو و تیغ عمر خوار
از سطوت تو شرک بنالد چو رعد سخت · وز ضربت تو کفر بگرید چو ابر زار
گردد ظفر قوی و شود فتح زور مند · زان بیلک نحیف تو و خنجر نزار
گیرد زمین ز تیغ همه پاک رود خون · گردد فلک زگرد هوا جمله بحر قار
ای جاه تو چو مهر زرتبت فلک فروز · وی کف تو چو ابر ببخشش جهان نگار
تو سایه خدائی و خورشید خسروان · جز تو که دید هرگز خورشید سایه دار
اختر کجا فروزان باشد بنقش مهر · شاهان بتو چه مانند ای شاه و شهریار
حقا که چون تو راد ندیدست دور چرخ · والله که چون تو شاه ندیدست روزگار
دیوان ملک بیش نیابد تو چو ملک · میدان ملک بیش نبیند چو تو سوار
درجمله ملک بود ترا دایه زین سبب · گه بر کتف نشاندت و گاه با کنار
تا تیغ تیز ما در فتحت روز رزم · گردد بگاه زادن گریان و بیقرار
برزادن فتوح قوی باد تیغ تو · تاهر زمانت فتحی زاید چو صد نگار
بادت خجسته عزم وره نعمت و غزات · کام مراد تو همه حاصل زکردگار
چرخت غلام و عمر بکام و زمانه رام · دولت رفیق و بخت معین و خدای یار

عثمان مختاری در اواخر سلطنت مسعود درسال ۵۰۹ هجری قمری مطابق(۱۱۱۵ میلادی) مثنوی‌حماسی‌خود شهر یار نامه را به سیاق و قالب شعر فردوسی سروده است ، جلال الدین همایی که بخشهای باقیمانده شعر را نشر نموده شاید در ارائه این پیشنهاد خود برحق بوده است که برزونامه عطا بن‌یعقوب کاتب که برای سلطان ابراهیم بن مسعود نگارش یافته بفرمایش مسعود سوم بوده و عثمان مختاری را درسرودن آن تشویق نموده است . از بخش موجوده این منظومه همین پیدا ست که زمینه و قوع آن هند وستان بوده است و محتوی آن پیرامون پیروز یهای شهر یا ر فرزند بر زو و مبارزات قهرمانان ایران قدیم (در حقیقت مفاهیم و محتوی آن با غازی های عصر شاعر مقارنه شده است) علیه هندو های ملحد چرخ میخورد ؛ الهام و انگیزه انشاد این شعر همانا مبارزات مشخص‌مسعود در هند بوده است .(۲۴)

II

مبارزات فرزندان مسعود جهت بدست آوردن قدرت

مسعود در حالیکه پنجاه و پنج بهار زندگی را به گردش مهتاب پشت سرگذاشته بود در شوال ۵۰۸ (مارچ ۱۱۱۵ میلادی) چشم از جهان پوشید ازوی آنگونه که کثرت اولاد یک امر معمول میان سلاله غزنویان بحساب میامده فرزندان زیادی در قید حیات بودند که جوزجانی اسمای حدود شش تای آنان را یادداشت نموده است .

اندر باب اینکه مسعود به شیوه معمول روز گار برادران و اقارب بلند مرتبت خود مخالفان ورقبای تاج وتخت خود را به زندان همی افگنده معلومات واضحی در دست نیست ولی مبرهن است که جاروجنجال فرزندان وی بزودی درسال های بعد از مرگ پدر اوج گرفت و برای بمسند رسیدن بهم در آویخته اند . (۲۵)

بنابر وصیت نامه مسعود شیرزاد فرزند دومش بعد ازمرگ پدربراریکه قدرت تکیه زده است، مگراو صرف یکسال سلطنت کرده از دورهٔ سلطنت شیرزاد مانند دورهٔ سلطنت زودگذر دو خلف دیگر مودود یعنی مسعود دوم بن مودود و علی بن مسعود اول در اکثر مآخذ ذکر بعمل نیامده است . (بفصل اول رجوع شود) واما اگرمآخذی چون ابن الاثیر وآثار دوره سلجوقی از موجودیت شیرزاد بی اطلاع بوده باشند آنقدر محل شگفت نخواهد بود که یک مورخ محلی چون جوزجانی ازوبی اطلاع باشد وازوی سخنی در میان نیاورد ؛ تنها دربعضی از مآخذ متأخر چون حمدالله مستوفی وحتی در مآخذ نسبتاً متأخر مانند فرشته سخنانی درمورد اومی یابیم آنگاه که شیرزاد در دورهٔ سلطنت پدرخود سمت والی گری هند را بعهده داشت به لقب عضدالدوله مفتخر بود ودربعضی از مآخذ لقب کمال الدوله نیزبه او نسبت داده شده باشد، هیچ یک سکه‌ای

از دوران او در دست نیست . بقول مستوفی شیرزاد صرف یک سال سلطنت کرده است و سپس ملک ارسلان یکی از برادرانش او را درسال ۵۰۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۶ میلادی از مسند قدرت سرنگون نموده و بقتل رسانده است و در عوض خود براریکه تاج و تخت جلوس نموده است. (۲۶) این گزارش ناقص از یادداشتهای ابن اسفندیار مورخ محلی طبرستان تکمیل میشود. این مورخ در بخش باوندیان که یکی از سلاله‌های قدیم منطقه کسپین بوده‌اند مینگارد که شیرزاد بدربار سپهبد علاء الدوله علی بن شهریار پناه برد و برایش وسایل حج بمکه تدارک گردید، وسپس شیرزاد موفق به بازگشت به غزنه گردیده است . (۲۷) بنابر تسلسل وقایع تاریخی باید این زیارت در ماه ذولحجه ۵۰۹ (اپریل- می ۱۱۱۶ میلادی) اتفاق افتاده باشد. از ظواهر امر پیداست که شیرزاد در شوال ۵۰۹ (فبروری ۱۱۱۶ میلادی) از سلطنت معزول گردیده و بر سرزمین های کسپین فرار نموده و از همانجا قصد حج نموده و سپس برای بدست آوردن مجدد تخت و تاج غزنه کوشش نافرجام بعمل آورده که در پایان توسط ملک ارسلان کشته شده است .

ملک ارسلان (در مآخذ گاه گاه بنام ارسلان شاه یاد شده است) فرزند سوم مسعود بوده و احتمالاً از بطن مهد عراق ، جوهرخاتون شاهدخت سلجوقی بدنیا آمده باشد، زیرا د و شعر مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده شده از وی بنا برارتباط د وشجره ئی بودنش یعنی ازیکطرف از احفاد محمود غزنوی و از جانب دیگر از شجره سلجوقی ابوسلیمان چغری بیگ داود تمجید شده است. دریکی ازین سروده ها این ابیات بچشم میخورد .

تویی ز گوهر محمود و گوهر داود	کدام شاه از چنین دو نژاد
من مایه عدل و مایه جودم	سلطان ملک ارسلان مسعودم
خورشید جهان فروز شد رایم	باران زمین نگار شد جودم
محمود خصال ورسم وره رانم	زیرا شرف نژاد محمودم
با قوت و قدرت سلیمان	زیرا از اصل و نسل داودم
خورشید ملوك هفت اقلیمم	تا سایه کردگار معبودم
ایزد داند که جز رضای او	از ملک نبود و نیست مقصودم (۲۸)

اگر ملک ارسلان بدان گونه که ممکن به نظر میباید هنگام قتلش در ۵۱۲ (۱۱۱۸ میلادی) بیست و هفت بهار زندگی را پشت سر گذاشته باشد درین صورت باید او در سال ۴۸۵ هجری قمری مطابق (۱۰۹۲ میلادی) چشم به جهان گشوده باشد که با این محاسبه در هنگام جلوس بروز چارشنبه

تاریخ ۶ شوال ۵۰۹ (۲۲ فبروری ۱۱۱۶ میلادی) باید بیست‌وشش ساله بوده باشد. مسعود سعد به هنگام این تاجپوشی قصیدهٔ درمدح اوسرود و وی را بـه لقب سلطان الدوله خطاب نموده است ؛ این لقب در بسیاری از سکه های موجود زمان وی تو أم بانام المستظهر خلیفه عباسی بچشم میخورد. (۳۰) کنیهٔ وی رااز قصایدمدحیه‌عثمان مختاری (ازیک‌تعداد قصایدیکه‌اودرجریان‌دوره کوتاه سه ساله سلطنت بنام ملک ارسلان سروده چنین‌استنباط میشود که‌وی (ملک الشعرا دورهٔ ملـک ارسلان بوده است) به کنیه ابوالملوك نیز مسمی بوده، واما این آرزومندی پیامبر منشانه که درین کنیه ابراز گردیده البته هیچگاه‌تحقق نیافت ، زیرا سه‌فرمانفرمای آخرسلاله غزنوی یعنی جانشینان بلافصل ملک‌ارسلان عبارت بوده‌اند از برادرش بهرامشاه واولاد اخیرالذکر. درمآخذ، اسم فقط یـک فرزند ملـک ارسلان بنام خسروملـک ذکر گردیده است . مسعودسعد سلمان (مانند عثمان مختاری در دورهٔ ملـک ارسلان مورد الطاف پادشاه بـود) در قصیده یی ولادت فرزند ملک ارسلان را تهنیت گفته و او را به لقب جمال‌المللة خوانده است او در دوران سلطنت پدر چشم بجهان گشوده است. هکذاعثمان مختاری‌منظومه‌یی درمدح‌خسروملک کوچک دارد. بهمه حال‌ازسرنوشت سال‌های مابعد این‌شهزاده کوچک معلوماتی دردست نیست.

ملک ارسلان اندر هنگام بقدرت رسیدن، بـه استثنای بهرامشاه کـه از مساعدت روزگار درینوقت در زمین‌داور بود، متباقی برادران خود را نظر به تجارب و سوابق مبارزات خود زندانی و یا نابینا کرد . (۳۲) شمس‌الوزرا قطب‌الدین نظام‌الملک ابوالفتح یوسف بن یعقوب (یکی از برادران ابوالعلاء عطا بن یعقوب کـه در دربارسلطنت ابراهیم خـدمت نموده است بفصل بالا مراجعه شود .) یکی از وزرا دربار او بود ، ازکارنامه های او چیزی بیادگار نیست .به اساس کتب راجع به وزرا آخرین وزیر سلاله غزنوی وزیر ابراهیم بن مسعودیعنی عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمدخوانده شده است، لاکن عثمان مختاری چندین قصیده دروصف ابوالفتح یوسف که یکی از مردان صاحب نفوذ و از اعیان دولت بود سروده است (۳۳) یگانه رویداد دورهٔ سلطنت ملک ارسلان بنابر ضبط مورخان عبارت از آتش سوزی خانه ویرانکن بازار های غزنه بوده که از اثر نزول صاعقه حادثه شده بوده است ، و نویسندگان متأخر این رویداد و عواقب ناگوار آن را فال بد جهت کوتاهی سلطنت وزوال او وانمود کرده اند . (۳٤)

ملک ارسلان نسبت حفظ تاج وتخت و پارهٔ مشکلات وتهدید های که بزودی از جانب بهرامشاه برادر ش‌علیه او بروز نمود هیچگاه مجال مبارزه درهند را که یک وظیفه مقدس

سلاطین غزنه محسوب همی شد نداشت ، صرف در پایان دورهٔ سلطنتش بعد از نخستین استقرار بهرامشاه در غزنه در حوالی سال ۵۱۰ (۱۱۱۷ میلادی) بهندمتواری گردید تا با شد قشونی از آنجا تدارک و بمنظور انتقام آنرا جهت حمله به غزنه بسیج نماید، در دوران سلطنت وی به استناد یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده شده امور اداره ولایت و امور اداره نظامی هند به دوش دو برادر از خانواده بوحلیم شیبانی هریک عمادالدوله محمدبن علی که لقب سپهبد داشت وربیع محول گردید . عمادالدوله محمدبن علی سپهبد بود مگر ساحهٔ کار ربیع مشخص نیست ، چنین پیداست که وی مصروف امور ملکی بوده است. این توضیح ازورای یکی از اشعار مسعود سعد سلمان که بنام ملک ارسلان سروده مبین میشود (بصفحات قبل رجوع شود) مسعود سعد در ین شعر از پیروزی قریب الوقوع و از غنایم سرشار یکه این دور هبر از هندبه سلطان خواهند آورد سخن گفته است مزیداً داد سخن داده که محمدبن علی تا سیلون پیشتازی خواهد کرد و دست آورد این غنایم مشمول یکصدفیل از نوع ملک پسند خواهد بود، در قصیدهٔ دیگری همین شاعر که عنوانی ملک ارسلان سروده از تحایف که محمد و ربیع اندر هنگام جشن های ایرانی از هند فرستاده برده‌اند سخن گفته است بدین مطلع است :

ای ماه دوهفته منور	این هفته منه زدست ساغر
برخیز و طرب فزای ومی ده	بنشین و نشاط جوی و می‌خور
کاقبال خدایگان عالم	از چرخ مرا کشید برتر
خورشید ملوک جای من کرد	باز هره و مشتری برابر
ای روی تو سوسن شگفته	وی چشم تو نرد میده عبهر
در عبهر تو ز سحر سرمه	بر سوسن تو زمشک چنبر
این بزم چوروی خویش بنگار	بنشین و بر روی عقل بنگر
تا جان و روان خویش بندم	در خدمت شهریار صفدر
سلطان ملک ارسلان مسعود	تاج ملکان هفت کشور
آن شاه که وقف کرد یزدان	برنامش ملک تا بمحشر
ای رتبت جاه و خطبهٔ تو	براوج سپهر برده منبر
ای رتبت جاه و خطبه تو	براوج سپهر برده منبر

از جزم تو رسته کوه بابل   در عزم تو زاده باد صرصر

از تیغ تو یافت عدل قوت   وز عدل تو یافت ملک زیور

بر روی زمین نماند درویش   از جود تو شاه جود پرور

وزخلق جهان نماند مظلوم   از داد تو شاه داد گستر

ناهید به پیش همت تست   برچرخ بکف گرفته مزمر

از بهر عطای بندگان هست   در قصر توای بجای قیصر

در بسته میان هزار دربان   برکار شده هزار زرگر

در ساخت بزم تو زمین را   جود تو تهی نشاند از زر

بر عرصهٔ ملک توجهان را   بتیغ توکند بجان توانگر

جان خورده زکوشش توهیبت   کان برده زبخشش تو کیفر

زآن باهم دولت توپاید   بر گردون جفت شد دو پیکر

خورشید بابر در کشد روی   چون بر سرتو ببیند افسر

از شادی روی تو بیفروخت   در تاج تو رنگ روی گوهر

وزهیبت پاس تو بیفسرد   در صفحه خنجر آب خنجر

تا امر هوای تو نباشد   گردون نشود بدور محور

تا حکم رضای تو نخواهد   قائم نبود عرض بجوهر

ای بزم تو خلد پرز نعمت   گویی تو بصحن خلدی اندر

از امن تو رست شاخ طوبی   وزجود تو زاد حوض کوثر

ور عدل تو هیچ خسته‌دل را   ای شاه نگشت یارد آذر

در دست توتیغ چون بخندد   خون گرید زار درع و مغفر

ای برعالم بحق خداوند   وی در گیتی بعدل داور

آن یافتم از شرف که هستند   در حسرت آن ملوک یکسر

تا مانده بنده ثنا گوی   در وصف توای شه ثنا خر

پرمدح کنند هزار دیوان   پرشکر کنند هزار دفتر

ای بخت بفر تومزین   وی تاج بر روی تو منور

سرهنگ محمد علی را | شغل دادی بزرگ ودرخور
آن مرد که هست شیرشرزه | وان شیر که هست مرد منظر
از حشمت این ستوده بنده | وزدانش این گزیده چاکر
این شغل ز مشتری زندلاف | وین قلعه با آسمان کشد سر
زین پس همه‌درمصالح ملک | دارد شب و روز را برا بر
پرکار بود بروز چون چرخ | بیدار بود بشب چوا ختر
وان چیست زرای‌توکه اقبال | آنرا نبود بطبع رهبر
امروز ربیع تو چو بفزود | این رتبت و این سعادت وفر
در هند کشد سپاه بی حد | در غزوه کند فتوح بی مر
امسال محمد سپهبد | کوهست ربیع را برا در
از مرکزخویش تا سرندیپ | یکسر بکشد سپاه و لشکر
در هند ورابدولت تو | صدفتح قوی شود میسر
درغزو بخدمتت شتابد | منصور مو ئید و مظفر
آرد ملکا برسم خدمت | پیلان جهان گشای نگر
صد پیل دگر بیارد امثال | از پیل ملک پسند بهتر
هر جاکه روند هر دو یادند | در نصرت ایزد گرو گر
زیرا که چنین دوبنده نیک | هرگز نبود بگیتی اندر
تاگوی زمین بود معلق | تاچرخ فلک بود مدور
جزیرکه غزو ناز منشین | جز فرش نشاط و لهومسپر
ایمای ترا قضا متابع | فرمان ترا قدر منحر (۳۵)

بعد از بقدرت رسیدن بهرامشاه به غزنه محمد وربیع بازهم به ملک ارسلان وفادار ماند ند.
همینکه بهر امشاه برمسند تاج وتخت‌غزنه مستقرو استحکام یافت یکی از اقداماتش‌سوقیات انتقام جویانه به هندبود تا د رآنجا محمد را به اطاعت وادار نماید (در ذیل رک)
بهرامشاه به تاج وتخت برادر اندر خود ملک ارسلان حسد برد واجازه نداد که اوبرتخت سلطنتی به حکمروایی‌ادامه دهد .غلام مصطفی‌خان موضوع سکه بودن دو برادر ملک ارسلان و بهر امشاه را مورد شک و تر د ید قر ا ر داده و گفته ا ست که او (ا رسلا ن)

فرزند جوهر خاتون که خانم مسعودسوم باشد بوده است ؛ با آنهم بسیاری از مورخان (مانندراوندی و حمد الله مستوفی) ابراز نظر نموده اند که بهرامشاه خواهر زاده و خویش سنجر است که سنجر خود برادر مهد عراق است . درینجا به تناقض مواجه میشویم ، زیرا بنابر توضیحات رشید یاسمی مصحح دیوان مسعود سعد سلمان به رابطه یک شعر مدحیه شاعر ذکر گردیده که شجره بهرامشاه صرف به محمود غزنوی می پیوند د نه به سلاطین سلجوقی ، ثانیاً اینکه به اساس یک حکایت از آداب الحرب ، سنجر در مسأله حمایت از بهرامشاه برسر یر سلطنت غزنوی و مداخله در امور داخلی غزنویها بی تفاوت بوده واز آن امتناع داشته است : « علاوتاً سلطان از آن خوف داشته است که اگر بهرامشاه رادر سرنگونی ملک ارسلان یاری رساند دیگر ان خواهند گفت که سنجر درسرنگونی یکی از خویشاوندان و اقارب خود یک اجنبی را یاری داده است . سوم اینکه غلام مصطفی خان ابراز میدارد که هرگاه مهد عراق مادر بهرامشاه نیز می بود در انصورت طوریکه برخی مأخذ و منابع ذی ربط بیان میدارد ملک ارسلان او را بصفت نماینده خود به حضور سنجر نمی فرستاد وهم از سلطان سلجوقی محمدبن ملکشاه تقاضا بعمل نمی آورد تا سنجر را از تهاجمی که جهت بقدرت رساندن بهرامشاه برار یکه تاج و تخت غزنه دارد منصرف نماید . (۳۶)

مراحل متواتر مبارزه نظامی و دپلوماتیک میان ملک ارسلان از یکطرف، و بهرامشاه و سنجر از جانب دیگر از طریق گزارش مفصل ابن الاثیر واز طریق چند سطر مختصر جرزجانی و مورخان سلجوقی، وبرخی از جوامع الحکایات عوفی، فخرمدبر بهم مرتبط شده میتواند. زمانیکه ملک ارسلان بحیث فرمانفرمای غزنه درشوال ۵۰۹ /فبروری ۱۱۱۶میلادی رسماً شروع بکار کرد بهرامشاه درین هنگام در زمین داور بود ودر صدد شد تا از همانجا ادعای پادشاهی خود را علنی نماید. در گیری ها در تگین آباد روی داد که نیروهای او از هم متلاشی شد ؛ توأم با متلاشی شدن نیروهای بهرامشاه، ملک ارسلان قشون خود را به قسمتهای متعدد متصرفات غزنوی جهت اعمال نفوذ وتحکیم سیطره اش گسیل نمود، مسعودسعد سلمان این رویداد ها را در اشعارش بازتاب داده است. (۳۷) اندرین هنگام بهرامشاه بجانب غرب متواری گردید. به اساس یکی از حکایات عوفی بهرامشاه صرف با یکنفر معیتی خود آواره شده بود وچون تعقیب میشدند لذا برای نجات خویشتن نعل اسپان شان را بازگونه زده بودندتا تعقیب کنندگان را فریب داده باشند . (۳۸) بهرامشاه از طریق سیستان وارد کرمان گردیده بدربار محی الدین-

ارسلان شاه بن کرمان شاه امیر سلجوقی روی آورد(۴۹۵-۵۳۷/۱۱۰۱-۱۰۴۲میلادی) که‌وی چند سال قبل ازین رویداد از حامیان عثمان مختاری بوده شهزاده سلجوقی از بهرامشاه تکریم بعمل آورد ، مگر بدون استیذان سنجر بزرگ سلاله شرقی از ارائه هرگونه کمک نظامی به او امتناع نموده‌اظهار نمود که چون سلطان معظم « سنجر برسریر سلطنت قراردارند لذابرای من مقدور نیست که نیرویی را در اختیار شما بگذارم». شهزاده سلجوقی در عین حال ابراز داشته که آنچه برای او اندرباب کمک مالی مقدور است‌مضایقه نخواهد کرد. سپس‌شهزاده سلجوقی برای‌بدرقه‌بهرامشاه یکی‌از افسران خود را موظف نمودتابه دربار سنجر درمرووی راهمراهی کند. (۳۹) بهرامشاه در دربار سنجر مورد عنایت واقع شد ودرحلقه همراهان شکار واعتمادی سلطان قرار گرفت بنابگفتهٔ فخر مدبر مهارت های بهرامشاه درنیزه زنی وتیره اندازی درمیدان های شکار سنجر را مسحور ومجذوب‌نمود و لذا برآن شد تا جهت اعاده تخت غزنه به نفع او از تصرف ملک ارسلان کمک های نظامی را در اختیار بهرامشاه‌بگذارد ، و زمانیکه ازو درین موضوع سوال کردند سنجر در پاسخ چنین‌گفت: «سلطان‌بهرامشاه با جمله سران لشکرومعیتان ملک و مقربان دولت چنان زندگانی کرده بود که همه هوادار وهراخواهان او شده بودند و سلطان از کار او باهرکس از اعیان وارکان خویش رأی میطلبید وباز جستی میکرد جمله متفق بودندکه مدتیست که‌خود را پیش‌تخت افگند ست‌وبدین‌درگاه التجا ساخته وخدمت‌های پسندیده کرده وبمحاسن اخلاق دل مبارك پادشاه را در یافته ودر حق او تربیت کردن و معونت فرمودن از عادت پسندیده واخلاق حمیده پادشاه اسلامست سلطان ازآنچه اندیشه‌میکرد فارغ شدودل بر تربیت کردن او نهاد ولشکردادن وبتخت وملک رسانیدن همت دربست وروزی بشکاربرنشسته بود ومیگفت از هرنوع شکار میاوردند ناگاه جفتی مرغ درهوا پرید ند نیک بلند، ماده در زیر می پرید ونر در زیر ماده ، سلطان سعید بهرامشاه تیری بینداخت وهردوسر مرغ را بدوخت مرغان هم‌برآن جمله دوخته پیش‌صف سلطان بیفتادند چنانکه بسیاری‌اسپان برمیدند واسپ سلطان هم اندکی، خبریافت بپرسید این مرغان را که زد جمله گفتندامیر بهرامشاه‌سلطان سخت تحسین کرد وتشریف فاخر فرمود وهم از آن روز تدبیر ساختن لشکری کرد که با او خواست فرستادو هم درآن هفته او را با لشکر گسیل کرد تا بیامد برادر را بیرون کرد و ملک فرود گرفت ویکی از اعیان ملک از سلطان سنجر پرسید که در فرستادن لشکر وامیر بهرامشاه تعجیل فرمودی و اعزازواکرام نمودی سبب چه بود، سلطان فرمود که جمله اعیان وارکان وسران لشکر را هوا

خواه او دیدم و جمله نیک زبان ونیک گوی ودر مردانگی و شجاعت مستثنی ودر تیر اندازی بی همتا اندیشیدم که اگر برین جمله تیر که میاندازد یکی در کارمن کند واین مملکت من فروگیرد از دست او که بیرون کند، هرچه کند برمملکت پدروجد خود کند نه بر مملکت من .» (٤٠)

این که در واقعیت امر تاچه حد سنجر آرزومند مداخله‌در اموررداخلی غزنویها بوده فهمیده شده نمیتواند، ولیکن وی به اتخاذ یک پالیسی‌فعال وآگاهانه متشبث‌گردیده روابط میان‌دولت غزنوی وسلجوقی طی چندین دوره متشنج بوده ولی تمام ارتباطات عادی که در زمان سلطان ابراهیم میان غزنویها وسلجوقی پی افگنده شده بود از تطاول روزگار در امان مانده بود . ولی سنجراکنون در شرق ایران زمین به ایجاد یک سلطنت قوی توفیق یافته بود ودر راه احیا وساختار مجدددولت وسیع پدرش ملک شاه بود . امپراتوری سنجر نسبت به روزگاران بعد از مرگ محمد بن ملک شاه که اندران هنگام یک‌بخش‌بزرگ غربی‌دولت‌سلجوقی‌بزرگ سقوط نموده بود مستحکم تر همی نمود سنجر در ماوراءالنهر ، در سمرقند وبخاراامیر دست نشاندۀ خراج گذاری به نام ارسلان‌خان محمدبن‌سلیمان از اقارب‌خود (٤٩٥-٥٢٤هجری قمری مطابق ١١٠٢ ١١٣٠ میلادی)داشته است‌که‌در جمله تحت‌الحمایگان وی محسوب همی‌گردید وسنجر هنوز از والی خوارزم از سلسله خوارزمشاهان سلاله انوشتگین غرچه‌خواهان اطاعت و فرمان برداری بود، مسأله در مدار نفوذ در آوردن دولت غزنه به دولت سلجوقی وتحت‌الحمایه‌آن نمودن‌آن دولت اندرین هنگام در مذاق سنجر قویاً گوارا می‌آمده است .

مع هذا سنجر چنین تمایل نداشت که بر غزنه خوامخواه حمله‌ور شود ، چنانچه در وهله اول به‌ملک‌ارسلان‌نوشت‌تابابهرامشاه‌بموافقت‌برسد.مگر بنابقول‌ابن‌الاثیر سنجر پاسخی بمقابل‌تقاضا های خود از غزنه دریافت نداشته است، مگر یکی از حکایات عوفی مبین است که ملک ارسلان قاضی ابوالبرکات را همراه با تحایف گران بها بدربار سنجر فرستاده است تاوی بتواند موقف بهرامشاه را بدربار سنجر ضعیف گرداند ودر فرجام سلطان سلجوقی را از ارائه هر گونه کمک نظامی به بهرامشاه باز دارد هکذا بنا بر قول جوزجانی ومآخذ مابعد چون فرشته گزارش شده که ملک ارسلان علیه مادر خود مهد عراق بی احترامی مینموده است و لذا همین مراوده ناهنجار میان مادر وفرزند و عاقبت نااندیشیهای ارسلان علیه مادرش که یک خانم والاتبار سلجوقی بود طبعاً موجبات خشم سنجر رابرانگیخته است؛ گرچه محتمل‌به نظر نمی‌آید که ملک ارسلان چنین یک کار غیر معقول وعاقبت نا اندیشانه را مرتکب شده باشد. (٤١) مـگر حاصل اینگونـه سلوك

یقیناً آن شده که سنجر در موضوع متنازع فیها بابدست آوردن قدرت میان ملک ارسلان وبهرامشاه، در امر ارائه کمک به بهرامشاه مصمم بوده است . ملک ارسلان با استماع جانب داری های سنجر از بهرام شاه با محمد بن ملک شاه رئیس عمومی دودمان سلجوقی در غرب ایران تماس برقرار نمود، واز پیش آمد غیر دوستانه سنجر شکایت نمود. سلطان محمد بنابر روابط حسنهٔ ازمنه‌های دیرین میان دول غزنوی وسلجوقی آرزومند مداخله در امور داخلی غزنویان نبود ، وازینرو به سلطان سنجر دستور داد تا ازمداخله دست بردارد. بنا بقول حسینی سلطان محمد به سنجر ابراز داشته که : «برادرم این کار را مکن زیرا دودمان غزنوی یک تبار دیرین است و لذا برآنان حمله مکن »؛ گفته آمده است که باوجود این تذکرات وی باز هم به نمایندهٔ خود که حامل پیام بوده هدایت داده که هرگاه قشونی برای حمله سوق شده باشد پیام را نرساند. جریان رویدادها چنین بوده است ، یک نیرو از مروتحت سرداری اونر(unar) قبلاً بمعیت بهرام شاه علیه ملک ارسلان بحرکت افتاده بود . همینکه این قوا به بست مواصلت میکند درینجا نیروی دیگری بسرکردگی تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف یا طاهر (مستوفی ۵۵۹/۱۱٦٤ میلادی) داماد واز زمره تحت‌الحمایگان سنجر نیز به نیروی بهرامشاه می پیوندد. (٤۲)

نیروهای ملک ارسلان در معرکه این درگیریها علیه قوای متحد خراسان وسیستان به شکست مواجه گردیده وتعداد از نیروهای که در جریان درگیری ها جان بسلامت برده بودند از هم متفرق‌وفرار را برقرار ترجیح داده وراه‌غزنه درپیش‌گرفتند. درین‌هنگام ملک ارسلان خراج معتنابهی را بمقابل فراخوانی نیروهای سنجر به عقب به وی پیش‌کش نمود، مگر اندرین هنگام سنجرمصمم برآن بوده است‌تا خود شخصاً به افغانستان شرقی قدم‌گذارد . ملک‌ارسلان مأیوسانه باز هم به یک دپلوماسی نافرجام متشبث شد، وبه قول‌مآخذ متأخر چون فرشته، ارسلان ما در خود مهد عراق را با (۲۰۰/۰۰۰ دینار) بعنوان تحفه بدربار سنجر گسیل نمود تا سنجر را از تصمیمش باز دارد ، مگر همینکه مهد عراق بدربار برادرخود مواصلت میکند او را برخلاف ملک ارسلان وبه نفع بهرامشاه تشویق و ترغیب داشته است. اگر چه در صحت این قول شک وتردید های وجود دارد . جوزجانی اندرین مورد ابراز نظری نکرده است ، ابن‌الاثیر توضیح نموده که همسر نصر بن‌ابراهیم‌عموی ملک ارسلان(درفهرست‌اسامی‌فرزندان سلطان ابراهیم از قلم جوزجانی نصر از زمره فرزندان ابراهیم بوده است) که از شاهدخت های

ص ۲۷ آداب الحرب والشجاعه .

سلجوقی بود و مسعود سوم شوهر اولی او را مقتول وبه اجبار وادار به عقد نکاح خود نموده بود به حیث نماینده ملک ارسلان بدربارسنجربار یافته است. مگر هرگاه هر کدام ازین شاهدخت هادرین مأموریت توظیف شده باشند نتیجه فقط یک چیزاست وآن اینکه وی سنجر را تحت فشار گرفته که علیه ملک ارسلان عمل کند، زیرا که پادشاه غزنوی بابرادر بی گناهش بهرامشاه برخورد بی باکانه رو اداشته است سنجر را بطرفداری از بهرام شاه ترغیب نموده اند. از جانب دیگر ملک ارسلان نسبت زندانی ساختن یکی از نماینده سنجر که بدربار وی فرستاده شده بود خشم سنجر را برافروخته بود. (۴۳)

نبرد فیصله کن میان سنجر وملک ارسلان در یک فرسخی خارج غزنه در دشت شاه آباد (شاید این همان جایی بوده باشد که بیهقی وگردیزی آنرا بنام شاهبهار یاد میکند که در آنجا قشون غزنوی مورد معاینه واقع میشده است ؟) در گرفت بنا بقول حسینی وبنداری قشون غزنوی درین کارزار پنجاه زنجیرفیل در اختیار داشتند که ابن الاثیر آن را ۱۲۰ خوانده است که همه زره پوش بوده اند وتیر اندازی بالای هریک سوار بود. (٤٤) این فیل ها عموماً در خط میان قطار جای داشته وچنان بوده که بهنگام تهاجم در قلب سپاه که برزم آنان پیش تازی می کرده رعشه واضطراب بار همی آوردند. در آغاز فیل ها قشون سنجر را به واهمه فرو برده وبداخل قواه قرار گاه سنجر رخنه کرده است، تا آنجا که آنان ناگزیز متشبث بحمله از جناح چپ جبهه گردیده اند ، مگر تاج الدین ابوالفضل سالار محاذ جنگ سنجر شخصیت دلیر وشجاع بود. عساکر خود را مجدداً سازمان داد وشخصاً متوجه گردید که از ناحیت شکم پیلان که بازره پوش محافظت نگردیده اند میتوان با خنجر بدن شان را درید. شجاعت ودلاوری تاج الدین درین جنگ بلند آوازه گردید، و سنجر او را مورد الطاف وانعام بی پایان قرار داد ، وشاعران همروز گار مانند عبدالواسع- جبلی غرجستانی قصاید مدحیه در وصف دلاوری او سرودند. (٤٥) سپس امیر اونر از جناح- راست قشون سلجوقی حمله یی را علیه ستون جناح چپ قشون غزنوی ن رهبری کرد که طی آن قشون غزنوی از هم متلاشی شد، پیلان جنگی پراگنده شده و سوارکاران و تیراندازان از فیل هایشان متفرق شد ند که درین هنگام راه فرار برویشان بسته شده بود ، که سرانجام همه بقتل رسیدند . سنجر بهمراهی بهرامشاه بتاریخ ۲۵/۵۱۰ فبروری ۱۱۱۷ میلادی وارد پایتخت غزنه گردیدند. از توضیحات ابن الاثیر همین پیداست که ملک ارسلان در قلعه غزنه پناه برد ولیکن بعداً بدون کدام جنگ به سنجر تسلیم گردید. ولی چنین به نظر میرسد که ملک ارسلان بدون آنکه آسیبی

براپش رسیده باشد بقلمرو های غزنوی واقع شمال هند متواری شده (بنا بقول حمد الله مستوفی وی به لاهور متواری شده است). واز محمدبن‌علی از سلاله بوحلیم شیبانی والی آنجا تقاضای کمک نموده است. هنگامیکه سنجر ظفرمندا نه وارد غزنه گردید بهرامشاه درپیشاپیش سواران سلطان‌سلجوقی‌پیاده درحرکت بود وبابمسند قرارگرفتن‌حیثیت یک پادشاه تحت‌الحمایه‌سنجر را اختیار نمود واسمش‌درخطبه‌هابعد از ذکراسم‌المستظهر خلیفه عباسی ومحمدبن ملک شاه سلطان بزرگ سلجوقی و سنجر خوانده میشد. وی بنا برروایت راوندی روزانه مبلغ یک هزار دینار وبنا بقول حسینی سالانه ۲۵۰۰۰۰ دینار بعنوان خراج به سنجر می پرداخته است ، چنین آمده‌است که سیدحسن‌شاعر اندر هنگام تاج پوشی بهرامشاه به‌حضورسنجر قصیده مدحیه ذیل را سروده است ؛

منادی بر آمد ز هفت آسمان   که بهرام شاه است شاه جهان (٤٦)

عساکر سلجوق پس از فتح غزنه دست به میگساری و چور و چپاول زدند ، دارائیهای اعیان و بزرگان ، قاب های نقره‌یی تزنیی روی دیوارهای منازل و شیر دهن های نقره یی ، تزین های روی دیوار های منازل و نلهای نقره یی که بمنظور آبیاری باغ ها ساخته شده بود همه را به یغما بردند تا اینکه سنجر مداخله نموده و دسته‌یی ازیغما گران و تاراج گران را به دار آویخت . باوجود این نمایش سنجر در یغما و چپاول گنجینه های غزنه خود نیز کوتاهی نکرد ، چه در جریان چهل روز اقامت اشغالی اش در غزنه یک مقدار معتنا بهی از گنجینه های اندوخته شاهان غزنه را که در جمله پنج تاج ، هفده تخت طلا ونقره و یکهزار وسه صد سیت فلزات قیمتی وجواهرات شامل بود به تاراج برد . بعد از انقضای سی و پنج سال از ین رویداد، علاءالدین حسین جها نسوز فرمانفرمای غوری به تاراج شدید تر از آنچه سنجر مرتکب شده بود دست یازید، حسینی و بنداری خاطر نشان نموده اندکه غزنه شهری بود که تطاول روز گارکمتر دیده واز عهد غزنویان متقدم در قرن چارم (قرن نهم میلادی) تازمان دستبرد جهانسوز چنین ضربات کوبنده را موا جه نشده بود . سنجر بعد از فتح غزنه یکی ازسلجوقیان را به حیث عامل (مامور جمع آوری مالیات) در غزنه مقرر نمود تا از جمع آوری خراج نظارت بعمل آرد . بعد از پایان درگیری های سنجر در غزنه فتح نامه تدوین گردیده و به حضور سلطان محمد بن ملک شاه که اندرین هنگام از بیماری شدیدرنج می برد

و با مرگ پنجه نرم می‌کرد ارسال گردید (سلطان محمدبن ملک شاه در نتیجه همین بیماری بتاریخ ۲۴ ذوالحجه ۵۱۱ هجری قمری مطابق ۱۸ اپریل ۱۱۱۸ میلادی زنده‌گی را وداع گفت) (۴۷)

با این حال ملک ارسلان در هند مصروف تدارک نیرو های خود جهت مقابله به غزنه بود هنگامیکه سنجر در پایان سال ۵۱۰ مطابق بهار ۱۱۱۷ میلادی غزنه را ترک گفت ملک ارسلان با نیرو های خود بصوب پایتخت غزنه پیشروی کرد. بهرامشاه بدون آنکه استقامت و پایه داری از خود نشان دهد بجانب شمال به ناحیت بامیان فرار نمود و یک بار دیگر از سنجر امداد جست که او از بلخ قشونی را گسیل نمود .ملک ارسلان بعد از یک ماه محاصره غزنی دانست که نمیتواند با قشون سلجوق پنجه نرم کند لذا از شهر خارج گردیده و به کوهسار او غنان (چنین است در متن ابن الاثیر آیا این منطقه عبارت از همان ناحیت اورگون است که در سرحد ولایات غزنی و پکتیا موقعیت دارد ؟) (۴۸) متواری گردید که سرانجام بدست لشکریان سنجر اسیر گردید. بهرامشاه ازینکه مبادا روزی ملک ارسلان اززندان رها شود وبخراسان منتقل وآنگاه در آینده یک منبع تهدید و تشویش برای اوباشد، اورا از نزد سالار نیروی سلجوقی در برابر پرداخت وجوهی خرید. ابن الاثیر طور ساده بیان نموده که بهرام شاه بعد از دستگیری او را در جمادی الثانی ۵۱۲ هجری قمری مطابق سپتمبر اکتوبر ۱۱۱۸م با خفه نمودن بقتل رسانده است . وی اندر هنگام مرگ بیست و هفت بهار زندگی را پشت سر گذاشته بوده است (بنا بقول جوز جانی سی وپنج) . درمآخذ متآخر بیان شده که بهرام شاه در بدو، ملک ارسلان را بزندان افگنده و سپس او رااز قید رها داشته است، مگر بعد ها نسبت طرح دسیسه یی علیه سلطان ، بهرامشاه سرانجام او رابقتل رسانده است ، مگر بعید مینماید که بهرامشاه او را یکمرتبه در زندان افگنده‌و باز رها کرده باشد، چه رها نمودن دشمنی چنان به اثبات رسیده مانند ملک ارسلان از عقل سلیم بعید مینماید . ملک ارسلان بعد از پدرود زندگی در خطیره که پدرش مسعود سوم در غزنه مدفون بوده در همانجابخاک سپرده شده است . (۴۹)

III

سلطنت بهرامشاه : تابستان هند قبل از تهاجم غوری

ابوالمظفر بهرام شاه (۵۰) اکنون از یک نیروی بد ون رقیب در شهر غزنه مستفید بود، وبی خدشه برسر یرفرما نفرمایی امپراتوری غزنوی قدرت را در دست گرفت . بهرام شاه همانند جدش ابراهیم بن مسعود سلطنت طولانی کـه چارد هه را احتوا نموده بپایان آورد . از آنجاکه بهرام شاه بعنوان فرمانفرما ، دوره طولانی سلطنت را گذرانده منابع ازو به چندین لقب یادآوری کرده است . یکی از ین القاب و اضحاً یمین الدوله و امین الملله خوانده شده که در مآخذ تاریخی و سکه هـای او زیاد بچشم میخورد . القاب منسوب به بهرام شاه همه مباهات آمیزاست تاآنجاکه از وبه عین القاب جدبزرگش سلطان محمود یادآوری شده است. (۵۱) ومعاصران ازاکتساب لقب بهرامشاه‌که ازمحمود گرفته بخوبی آگاه بوده اند. جوزجانی از سلطان به لقب معین الـدو له و الدین (یا معز الدولـه و الـدین) یادکـرده و چندیـن ، مآخذ تاریخی از و بعنوان علاء الدولة یا علاء الدین یادکرده اند . در یکی از اشعار سید حسن بهرامشاه به لقب علاء الدولة و الدین مخا طب گردیده ، مگر این لقب در سکه‌ها به ملاحظه نمیرسد ، و هکذا زمانیکه بهرام شاه در سر کوب اغتشاشات‌سالار محمد بن علی از سلاله بوحلیم درهند توفیق یافت عثمان مختا ری در مد ح این‌پیروزی ، وی را به لقب یمین الدوله وظهیر الملله خطاب نموده است (۵۲) نشان های دیگر افتخارت سلطنتی‌عـبارت بوده است ازپرچم های سیاه رنگ دارای‌تصـویرمشابه‌پرچم‌های‌که سیاه رنگ دارای تصـویرمشابه پرچم های که نیاکانش داشته بردند ، از زمرهٔ افتخارات بهرام شاه یادگردیده و شاعران مداح از آن یاد آوری نمرده اند ؛ سید حسن از یک سمبول هلال شکل (هلال رایت) یادکرده که منقوش

بود. و آن یا بشکل یک نشان در بیرق او دست دوزی شده بوده یا بگونه دیگری شکل هلال مهتابی را داشته‌که بردسته بیرق‌نصب بوده و نیز به چترسایه انداز آن اشاره نموده است.(۵۳)

این سمبول ها همه نشان و علامت نیرو مندی یک حکمروای مستقل بحساب میآمده است . باآنهم بهرام شاه به استثنای یک رویداد داستانی که در ذیل از آن باز گو میشود در طول تمام دورهٔ سلطنت طولانی خود به حیث تحت الحمایه سنجروسلجوقیان بود ، و این موضوع طور واضح در سکه های ضرب زده شده او مشهود است ، در اکثریت نشریات موجود بهرام شاه ، اسم خود سلطان در عقب سکه ولی اسمای خلفای عباسی (المسترشد ۵۱۲ ـ ۵۲۹ هجری قمری مطابق ۱۱۱۸ ـ ۱۱۳۵ میلادی و المقتفی ۵۳۰ ـ ۵۵۵/ ۱۱۳۶ـ۱۳۶۰ میلادی‌در صفحه‌راست‌سکه حک گردیده مگراسم الراشد ۵۲۹ـ ۳۰/ ۱۱۳۵ ـ ۱۱۳۶ میلادی (که دوره سلطنتش کوتاه بوده درهیچ یکی از سکه های موجود غزنوی‌بملاحظه‌نمیرسد) درروی سکه‌ظاهر گردیده است . محتملاً تمام این سکه ها بمنظور دوران پولی در شرق افغانستان در غزنه ضرب زده شده است ؛ سکه های از سیم و مس رایج در هند در دوران بوده صرف اسم بهرام شاه در آن منقور بوده است . این سکه به اشکال معمول سکه ها ی هند غزنوی بوده تصویر گاو نا ندی و شرح سری شامته دیوه به الفبای نگری (Nagari) در آن منقور بوده است . (۵٤) گرچه زمانیکه قشون سنجر بمنظور تخت نشانی بهرام شاه و ارد غزنه گردید ، اسم محمد بن ملک شاه سلطان سلجوقی در خطبه ذکر میگردیده است . مگر این مورد درسکه های موجود بهرامشاه به نظر نمیخورد (از تعدادکمی که در دست است سکه قابل تاریخ گذاری در دست داریم) بهر حال طوریکه‌در بالا ملاحظه نمودیم سلطان محمد صرف یک سال بعد از جلوس بهرامشاه و فات یافت . و سپس سنجربه حیث سلطان عالی سلجوقی جایگزین وی شده است .وی در سال ۵۱۳ هجری قمری مطابق ۱۱۱۹ میلادی به تمام قلمرو های خراج ده خود و متعلقات آن بشمول بهرامشاه غزنوی نگاشته که اسم محمود بن محمد سلطان جدید در سر زمین‌ها ی قلمروغربی دولت‌سلجوقیان بزرگ بعد از ذکر اسم سنجر در خطبه ها قرائت گردد. (۵۵)

غلام مصطفی خان به استنادابیاتی از حدیقه سنایی نوشته‌کـه اعزام و اقامت دولت شاه فرزند ارشد بهرام شاه در دربار سلجوقی من حیث یک گروگان، خود نمایانگر سلطه وحاکمیت سنجر برسلطنت غزنه بوده است. (۵٦)اقامت این شهزادهٔ غزنوی من‌حیث یک گروگان

در مروبدر بار سلجوقی مصادف با اوایل سلطنت بهرامشاه مینماید ، زیرا سنایی این سطور را بتاریخ ٥٢٤ / ١١٣٠ میلادی مرقوم داشته واین زمانیست که دولت شاه وا پس به غزنه مراجعت نموده است ؛ که متعاقباً درمصافی بتاریخ ٥٤٥ هجری قمری مطابق١١٥٠ میلادی در تگین آباد علیه غوری ها بقتل رسیده است . (بفصل چار رجوع شود) .

درین جا آ ن چه که به اساس یکی از حکایات آداب الحرب یک اندازه ابهام آمیز جلوه میکند هما نا تداوی و علاج یکی از کنیزکان بهرام شاه توسط یک پزشک عیسوی مسافرمتعلق بهگروه مهتر جوهر یکیازملتزمین بهرام شاه که وظیفه اتابیگی داشت بوده است . منصب اتابیگی یعنی شخصی متکفل امورتدریس شهزاده را که هنوز درمقام زمام داری بوده متعهد بوده است ، در همچو یک مقطع زمان همچو مقامی بشکل کلا سیک آن در قلمرو سلطنت سلجوقیان بزرگ ودر امارت نشین های متحد و بصورت عام در غرب فارس ، عراق ، سوریه واناتولیه درحال گسترش بود ؛ مگر ازآن میان ازغوری ها و غزنوی ها سراغی نمیشد، و در واقعیت امر در حواشی سر زمین های ایران و هند گسترش نیافته بوده در چنین مقطع زمان بعید مینماید فخر مدبر یا مراجع هند و افغان از کلمه تخنیکی اتابیگ بگونه ایکه میان سلجوقیان معمول و بمفهوم آن آشنا بوده اند بلدیت داشته بوده با شد . بنا بر آن آیا احتمال دارد که همین مهتر جوهر آنطور یکه ابن الا ثیر بازگو نموده از سالاران مقرب سنجر و متصدی اقطاع وی بوده است ، و آن زمانیکه (٥٣٠ /١١٣٥ - ١١٣٦ میلادی)بهرامشاه در پی استقلال نافرجامخود چنانکه درذیلشرح میشود بوده وی سمت نمایندگیسنجررا بدربار بهرام شاه متعهد بوده است ؟ اگر این تشخیص ممکن باشد در ین صورت ما میتوانیم بگوییم که مهتر جوهر قبل از ین تاریخ یاسمت نمایندگی در بار سلجوقی را بدر بار غزنه متعهد بوده (چیزی مانند وظیفهٔ شحنه یاوالی نظامی که نظیرآن را سلجوقیان بزرگ در کنار خلفای بغداد نیزوضع مینمودند . ویابعد از رخداد های ٥٢٩ - ٣٠ / ١١٣٥ - ١١٣٦ میلادیغزنه واطاعت بهرام شاه ازسلجوقیان اوضاع را درغز نه مراقبت میکرده تا بدنبال وقایع بهرام شاه سر از اطاعت نپیچد. (٧٥)

با آنکه بهرا مشاه در اثر فتوحات خود درهند خزاین خود را از طریق غنایم آ ن تمویل همی نمود چنان چه دردذیل شرح خواهد شد باآنهم نسبت پرداخت خراج به سلجوقیان وضع مالیشانباید وخیم بوده باشد . نسبت همین فشارها ومضیقه مالیبهرام شاه بتاریخ ٥٢٩/ ١١٣٥

میلادی از تابعیت سنجر سرباز زد، و از پرداخت خراج امتناع نمود . سنجر بمنظور تلافی، اعاده و تأمین سلطهٔ خود بر غزنویان دست اندرکار گردید مراجع تاریخی سلجوقی توضیح نموده که بهرام شاه اتباع خود را تحت فشار قرار داد و آنان را از دارایی شان محروم همی داشته است (این الزامات تاجایی میتواند با شکوالیه های سنایی که از بیدادیهای نظامیگران ترک غزنوی سخن رانده و در فصل دوم توضیح یافته پیوند داشته باشد؟) روایت ها حکایت دارد که قشون ساجوقی بصوب شرق از طریق سیستان بجانب بست و زمین داور درحرکت آمد. این سوقیات مصادف با یک زمستان خیلی سرد در سال ۵۳۰ هجری قمری مطابق ۱۱۳۵ میلادی اتفاق افتاد که در نتیجه همین سرمای شدید و کمبرد مواد غذایی و علوفه حیوانات قشون سلجوقی متحمل خسارات هنگفت گردیدند، قلت علوفه تا آنجا شدید بوده که بقول حسینی و بنداری علوفه از طلا گران تر بوده است، مع هذا با تمام اینهمه مشکلات قشون سلجوقی به پیشروی جانب غزنه ادامه دادند تا از تقرب شان رعشه برجان بهرام شاه افتاد وی نماینده خود را فرستاد تا با امیرجوهر امیری و نمایندهٔ سنجر که در فرق از وی ذکر بعمل آمد دیدار کند. وی ازجانب قوای غزنوی به نیروهای سنجر سر تسلیم فرود آورد مگر همینکه بهرامشاه صولت و نیروی سلجوقی را نظاره کرد به هراس اندر شد، و لذا فرار را بر قرار ترجیح داده بجانب ایالت هند براه افتاد، و سرانجام سرحدش به لاهور کشید. سنجر برای دومین بار غزنه را اشغال نمود و لشکریان وی بار دوم به یغما و غارت شهر دست بردند. او با بهرامشاه تماس برقرار نموده، برایش اطمینان داد که در صدد ضمیمه ساختن قلمرو او به دولت سلجوقی نیست. سپس بهمراه قشون خود راه دیار خود در پیش گرفته و در شوال ۵۳۰/جولای ۱۱۳۶ میلادی وارد بلخ گردید بدین سان بهرامشاه توانست به غزنه مراجعت نموده و بر مسند خود تکیه زند مگر حدس و گمان این است که مجدداً به حیث یک تحت‌الحمایه وباجگذار سلجوقی در آمده باشد، ولی معلومات دقیق اندرین باب در دست نیست. (۵۸) معلومات جزیی دیگریکه راجع به روابط سلجوقی و غزنوی قبل از درگیری جنگ غزنویها وغوری‌ها در دست رس است این است که زمامدار سیستان، غور، غزنه ومازندران درسال ۱۱۴۱/۵۳۶ میلادی از سلجوقی‌ها درجنگ شان علیه قره‌ختای در دشت قطوان درماوراء لنهر طرفداری کردند، مگر تفصیلات چگونگی رویداد این جنگ در دست نیست (۵۹) .

متأسفانه از سوقیات و مبارزات بهرام شاه درطول تمام دورهٔ سلطنت طولانی وی علیه راجگان هند و در شمال هند که طبقات ناصری به تائید از همچو در گیری ها سخن رانده معلومات در دسترس نداریم .(۶۰) و نه مراجع هندی مخالف با سلطه اسلام از آن توضیحات بعمل آورده اند این روزگار عصری را احتوا میکند که سلاله های بزرگی مانند سلاله های شمال و مرکز هند چون سلسله پره مارا در مالوا ، سلسله کله چوری مدهیه پرادیش ،سلسله گادهه والا در قنوج و دیگران وجود داشتند که سد مستحکمی راعلیه گسترش نیروهای اسلامی تشکیل داده بودند . از زمره معلومات دست داشته که با دوران سلطنت بهرامشاه مطابقت دارد یکی هم موجودیت چاهه مانه فرنا نفرمای ساکهمبری از نورا جه (قبل از ۱۱۳۳ تا قبل از ۱۱۵۳ میلادی سلطنت نموده است (.وی توروشکه ها یا مسلمانان راکه از طریق صحرای بزرگ تهار یورش برده بودند وموجب کشتار وقتل یک تعداد کثیرا تباع آنجاشده بودند بعقب راند(۶۱). معلوماتی که ما از بهرام شاه و کار روایی های او در هند داریم همانا تثبیت سلطه او در همان حدود و حیطه قلمرو هند غزنوی بر محمد بن علی از سلاله بوحلیم شیبانی سالارقوای نظامی ملک ارسلان (در بعضی مآخذ دیگر تنهابه کنیه با حلیم یاد گردیده) است، که او ملک ارسلان را در آخرین اقدامش درسال ۵۱۰ / ۱۱۱۷میلادی جهت بدست آوردن مجدد غزنه کمک نموده بود . قبلاً توضیح گردید که محمد بن علی در جریان بر خورد های داخلی جهت اعاده تاج و تخت غزنه ، ازملک ارسلان حمایت نمود . واز پیروزی و برسمیت شناختن بهرام شاه برمسند تاج و تخت غزنه امتناع نمود. جریانات و رویداد ها میان محمد بن علی وبهرامشاه را از ورای یک حکایت مطول اداب الحرب ، تذکرات مختصر طبقات ناصری و مآخذ متأخری مانند میر خواند و فرشته در یافت میتوانیم .

بهرام شاه بمنظور تأمین سلطهٔ خود برقلمرو های غزنوی در شمال هند دست اندر کار گردید ، مگر محمد بن علی دو مرتبه علیه این تشبث او دست به بغاوت زد . محمد آشکارا از برسمیت شناختن سلطان جدید در غزنه سرباز زد ، و لذا بهرام شاه با تعداد نیروی قابل ملاحظه خود بجانب هند براه افتاد ، و در میدان پیکار محمدبن علی مغلوب شد و بتاریخ ۲۷ رمضان ۵۱۲ هجری قمری مطابق ۱۲ جنوری ۱۱۱۹میلادی درلاهوراسیر گردید ، مگر بهرام شاه با نظرداشت سوابق خدمت ، او را به حیث سالارکار آزموده نظامی در هند مورد عفو قرار داده مجدداً بحیث والی آنجا مقرر نمود . (۶۲)

باوجود تمام آنهمه اکرام و لطف که به وی مرعی شده بود باز هم هنگامیکه بهرامشاه به غزنه معاودت نمود او بمساعدت فرزندخود معتصم (آمده است که معتصم یک مرد رزمجوی با صلابت بود و توانایی فرود آوردن گرزی بوزن چهل من را داشت) و پیروان خود یک بار دیگر علیه حکومت مرکزی قیام نمودند . رهبر شورشیان حصاری را در ناگور در مجاورت بهیره در کوهستان سوالیک اعمار نمود. به اساس توضیح فرشته وی در انجا قشونی متشکل از اعراب ، فارس ، افغان و خلج را جمع نمود ، وبه اساس بیانات فخر مدبر وی حمایت نظامی حکمروایان تحت الحمایه هندی همچون رانگان ، تهاکران و راجگان صف مقدم هندوستان را جلب نمود، تااینکه توانست قشونی به تعداد (۷۰،۰۰۰) ازمسلمانان وهند و را متشکل نماید. بهرامشاه بار دیگر در سال ۵۱۳ / ۱۱۱۹ میلادی به معیت ده هزارسرباز بجانب وادی سند براه افتاد ، و جهت مقابله با قشون اغتشاشی راه ملتان درپیش گرفت . محمد بن علی و فرزندش معتصم جهت مصاف با قشون بهرام شاه نشیبه و ناحیه با تلاقی یی را در نزدیکی دهکده یی بنام کیکیور (؟) انتخاب نموده ند وسپس آن محل را با آب پوشاندند تاقشون بهرام شاه را دریک موقف تکتیکی نا مساعد قرار دهند. غلام مصطفی خان به نقل قول ازمولانا ابوظفر ندوی میگوید که این باتلاق باید در نزدیکی ملتان درملتقای رود ستلیج و جهلم (چناب نیز خوانده میشود) یا در نزدیکی او چه در منطقه کا گهر که ازدیدگاه دوشیزه اقبال شفیع متغییر واقع میشود بوجود آورده شده باشد ، مگر این توضیحات در پرتو عدم معلومات مشخصی توپوگرافی از فخر مدبر بگونه یک قیاس و تخمین مینماید . بهرام شاه بایادآوری از خدمات گذشته محمد باحلیم ؛ پدرش وسایر اعضای خانواده شیبانی که در اجرای آرمان های غزنوی در هند سعی و مجاهدت بعمل آورده بودند یکبار دیگر او را به اطاعت و فرمان بر داری از خود دعوت نمود و به او وعده داد در صورتیکه از تمرد منصرف شود به القاب احترام و مقام ولایت هند سرفرازش خواهد نمود .

مگر بمقابل این طرح پالیسی خود بهرامشاه پاسخی دریافت نتوانست . از یک قصیده سید حسن چنین برمی آید که بهرامشاه وقشونش توسط کشتی ها از رود سند عبور نمودند ، وهردو قشون دریک صحنهٔ کارزار باتلاقی در غرب پنجاب باهم مصاف دادند. درخط مرکزی جبهه جنگ حملات محمد بن علی خاموش ساخته شد و در جریان تبادل حملات متقابل همین پیکار محمد باحلیم خود نیز بقتل رسید؛ و تند باد شدیدی اندرین هنگام بوزیدن آغاز کرد که موجب صعود

امواج آب گردید و برروی قشون متمرد از آن امواج ضربات حواله میشده است، که در نتیجه عده زیادی آنان در باتلاق‌ها درگیر ماندند. تا آنجا که محمد باحلیم، وعدهٔ ازفرزندانش طی این ماجرا کشته شدند (بنا بقول فحز مدبر در جریان این کار زارهفده تن و بقول جوزجانی ده تن از فرزندان او کشته شدند، لاکن سنایی در حدیقة الحقیقه پیروزی بهرامشاه را درین جنگ تهنیت گفته و به کشته شدن یکی‌ازفرزندان او شاید معتصم، اشاره میکند). آمده است که یکی از فرزندان محمد باحلیم که بخدمت سلطان هوائی داشت بر ابراهیم نام که سیورریان (شیبانیان) از آن نسلند بسلامت بماند و محمدو هفده پسر اوجمله کشته شدند و سزا و جزای کفرآن نعمت بدیدند چنانکه خدای عزوجل بیان کرده است :

ولایحیق ا لمکرالستی الا باهله درآن زمین تا درین ایام هرکه جویی عمارت کند یا حوضی وچاهی کند ازمیان گل اسپ و مرد پوسیده وجوشن وزره زنگ گرفته وچاک شده بیرون میاید لشکری‌حشری‌عاقبت برین‌جمله باشد تادرین‌باب تأمل‌کند وبسپاه حشری مغرورنگردد.سید حسن درین پیکار معیت قشون بهرامشاه را داشته ودر اشعار متعددی به حوادث صحنه های پیکار این سوقیات اشاره میکند، یکی از اشعاری که واقعاً درهند سروده شده از فصل خزان یاد نموده و این روی داد ها را مربوط بفصل خزان سال در حدود هشت یانه ماه بعد از سوقیات نخستین بهرامشاه در هند وانمود می‌سازد. (٦٣)

بنا بقول فرشته بعد آ سلطان ، سالارحسین بن ابراهیم علوی را به حیث والی هند منسوب نموده و خود به غزنه مراجعت میکند. (٦٤) چنین پنداشت که (ابوسهل؟)علی فرزند همین سالار حسین متعاقباً در دوران سلطنت بهرامشاه مقام منیع را به دست می‌آورد. چنانچه سیدحسن مدحیه بنام سپه سالارعلی بن حسین ماهو ی (٦٥) دارد که او فرماندهی قشون غزنوی را در جریان جنگ بهرام شاه سیف الدین سوری غوری در ١١٤٩/٥٤٤ میلادی بعهده داشته است، زیرا سیدحسن بازهم در قصیدهٔ دیگری پیروزی سلطان را شاد باش میگوید .

وابن علی بوسهل قو ماندان آنان بود واین بیت در مدح اوست .

سپهسا رغازی شان علی‌بد پیل شیراوژن که داد ش د ولت سلطان تن رستم دل حیدر.(٦٦)

ابن‌الاثیر درگیری ها و مخاصمت های میان غزنویها وغوری‌ها را درین مقطع زمان (در ذیل به فصل چارم رجوع شود) بر شمرده واز سالار الحسن بن ابراهیم علوی بعنوان سپه سالار غزنوی در هند نام می‌برد که بهرام شاه قشون او را به منظور مقابله علیه غوری‌ها احضار نموده

بود و اما پیرامون مغشوشیت این شخصیتها، مآخذ سیدحسن که یک مآخذ معاصر بشمار میباید طور واضح در زمینه تشخیص هویت اسمای این سالاران مرجح شناخته میشود. اگر چنان چه اسم سالار غزنوی را در هند بصورت دقیق درین مقطع زمان (ابوسهل)علی بن حسن بن ابراهیم علوی باشد به خاطر بیاوریم بسیار بسادگی روشن میشود که چطور مآخذ ابن الاثیر در تشخیص فرزند و پدر اشتباه کرده است .

در یک مقطع بعد تر در دورهٔ سلطنت بهرامشاه ملاحظه مینمائیم که ابومحمدحسن بن ابی نصر قاینی والی سلطان در هند در کنار جلال الدوله دولت شاه فرزند ارشد سلطان که فرماند هی قشون هند را در آنجا بعهده داشته است ؛ شواهد این امر از اشعار سیدحسن که در وصف شهزاده دولت شاه سروده ومحمد منصور را شخصیت دست راست شهزاده خوانده است واضح میشود. باوجود تفاوت نسبی میان قاینی ومیمندی (که در منطقه وسیعاً از هم دورافتاده قاین در قهستان ومیمند در زابلستان واقع بوده و باهم ارتباط دارند) ، غلام مصطفی خان یک مأخذ را از اشعار مسعود سعد سلمان اندر باب ابومحمد حسن قاینی جمع آوری نموده وطور واضح بیان میدارد که این شخصیت رسمی و پدرش ابونصربن سعیداز ذریه وزیر بزرگ احمدبن حسن میمندی بود. چنان چه در ین ابیات آمده است :-

دوش گفتی ز تیرگی شب من	زلف حوراست ورای اهریمن
زشت چو تظلم و بیکرانه چون حرص	تیره چون محنت وسیه چون حزن
مانده شد مهر گوئی از رفتار	سیرشد چرخ گوئی از گشتن
همچو زنگار خورده آئینهٔ	مینمود از فراز من روزن
که ز رنگش نمیتوانستم	اندرو روی صبح را دیدن
چرخ مانند گرزنی که بود	اندرو درو گوهر گرزن
آتش اندر دلم بسوخته صبر	آب ازین دیدگان ببرده وسن
مهر چون آتشی فرو شد وزو	پر زدود سیاه شد روزن
گرنه دود سیاه بود چرا	زو روان گشت آب دیده من
از سیاهیش چشم من اعمی	وز نهیبش زبان من الکن
از دلم ترجمان شده کلکی	چون زبانم همی گشاده سخن
در دلم چون شب سیاه آورد	از معانی کواکب روشن

گرنه آبستن است از چه سبب ناشکیبا بود که زادن
کس نداند که او چه خواهد زاد این چنین باشد آری آبستن
بسرش رفتن و کشان از پس گیسوی عنبرینش چون دامن
تیز رفتار گردد چیره چونکه مجروح گردد از آهن
دشمن اوست آهن و که شنید کس که باشد صلاحش از دشمن
تو بهاری همی بر آرد زود که از و عقل را بود گلشن
ز آن سیاهیش چون دل لاله بر سپیدیش همچو روی سمن
بست زنار و شد نگار پرست صاحب از بهر آن زدش گردن
خواجه منصور بن سعید که کرد زنده آثار احمد بن حسن
ای سخای تو در جهان سایر وانکه گردا ردی سخات بدن
بجهان در نماندی خالی از هوای جای یک سوزن
وعده تو ندید هر گز بطل بخشش تو نداشت هرگز من
نیست پاداشتی سخای ترا نه سخای تو هست پاداشن
تو حسامی بگو هر و بهنر با زیش حسام فقر ومحن
وین عجب ترکه تیغ دانش را هم تو صیقل شدی وهم ترسن
بگه آفرینش از حشمت باقیی ماند گشت اصل فتن
ای زبهر وزارت آورده مر ترا سروری چو در عدن
دری و در نظم و نثر ترا کس نداند درین زمانه ثمن
از دل وجان رهی خاص توام تا مرا جان و دل بوددرتن
درهرای توام ببسته میان در ثنای توام گشاده دهن
من بیفتاده ام مرا برد ار بار اندوه از تنم بفگن
خزکوفی مدار همچو پلاس گل سوری مبوی چون راسن
ای شکسته منازعات راپشت پشت اندیشه را بمن بشکن
رخ برافروزهمچو مهرسپهر سربرافرازهمچو سروچمن
باده گیر از کف دلارایی لعبتی ماهروی زهره ذقن
گرنماند ست سوسن وگل هست عارض وروی چون گل وسوسن
مجلست چرخ بادوترخورشید ساغرت ماه ومی سهل بمن
باد دستار نیکخواهت تاج باد پیراهن عدوت کفن (۶۷)

پدر عمادالدین یعنی ابونصر منصور بن سعید در دستگاه اداره غزنوی ها شخصیت بلند پایه بود ، در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود واحتمالاً در دوره سلطنت مسعود سوم عارض لشکر بوده که در دوران سلطنت مسعود سوم روی در نقاب خاک کشیده است. (بفصل دوم رجوع شود)

به ارتباط وزرای بهرام شاه چنین آمده است که وی از آغاز دورهٔ سلطنت خود از خدمات وزیر دانشمند دارای تجربه طولانی عبد الحمیدبن احمد بن عبد الصمد که وزارت را به وراثت یافت برخورد دار بود ، مگر متعاقباً ارتباط وی بارژیم های قبل تشخیص گردیده ، سلطان او را بقتل رسانده است (به فصل دوم رجوع شود) . وزیر جدید دیگر یکی هم احمد بن حسن بوده که وزارت او از یک مصراع مسعود سعد سلمان استخراج میشود ،

تا برآمد ز آتش شمشیر بهرامی شرار
داد گیتی را فلک بر ملک بهرامی قرار

کرد بهرام افتخار از ملک شه بهرام شاه
در همه معنی که بر ترد یده ازین افتخار

گشت ملک وعدل از و آبادتا ملکست وعدل
ملک بهرامی لباس وعدل بهرامی نگار

پیش بهرام گردون بنده شد
در زمانه بندگی ملک از وکرد افتخار

برفلک بهرام گوید دولت بهرام شاه
هرچه مقصود است گیتی رانهاد اند رکنار

زآسمان روح الامین گویان بصدشادی که هست
با ملک بهرامشه بهرام گردون جانسپار

سوخت شمشیر تو جان بد سگالان روزرزم
زانکه بهرامست شمشیر ترا آموزگار

برتر آمد مرتبه بهرام را از مهر وماه
تاز نامی نام تو اندر جها ن شد نامدار

از پی صدر وزارت کرد اورا اختیار
در همه معنی چو احمد بود بهرامی مضا

سعدو نحس دوستان و دشمنان شد آشکار
در کف کافی اوزان خامه بهرام سیر

از نشاط خدمت تو گشت خرم روزگار
اینوزارت راکه بهرامی است تیغ طبع او

همچو بهرام ازمضا هنگام رای ووقت کار
تا بعون ملک ودین باشند پیش تخت تو

را ویاتومدح های ملک بهرامی بخوان
ساقیا توجا مهای بزم بهرامی بسیار

دردست های توانای او ازآن قلم که حرکت آن بمانند اقدامات قاطع بهرام است خوب و بد خواه دوستان و دشمنان او هویدا شده است .

برای دفتراین وزارت که طبع شمشیر او مانند شمشیر بهرامی است قلمرو زندگی او با انتخاب خدمت تومعطر گردیده است .

شاید او مدت طولانی بمنصب وزارت باقی نمانده است ، زیرا چنین پیداست که هیچ یک از مدحیه وی توسط شاعرانی چون سید حسن و سنایی باقی نمانده است .(٦٨) در مورد اینکه‌چه کسانی در بقیه سلطنت بهرام شاه کرسی وزارت را عهده دار بوده اند ابهامات وجود دارد ، زیرا تذکری از آنان در اثر بیوگرافیکی یادر تواریخ بعمل نیامده است ، صرف بعضی معلومات گسیخته در آثار شاعران همروزگار و توجیهاتی که از آن ها میشود وجود دارد .
غلام مصطفی خان از منتخب الملک قوام الدین مجدالملک ابوعلی حسن بن احمد نام می‌برد که جای نشین احمد بن حسین شده است ، و سید حسن مدحیه اغراق آمیزی اندر وصف او سروده که یکی از آن این کلمات را از زبان قوام الدین حسن نقل میکند .

کاری بگزاف میگذارم — عمری به امید می سپارم
نی زهرهٔ آنکه دل بجویم — نی طاقت آنکه دم بر آرم
اندیشه بسوخت عقل ورحم — و امید ببرد روز گارم
یاری نه یکرهم بپرسد — تابر چه امیدو در چه کارم
بد عهدم خوانده و الحق — گر بی تو زیم هزاربارم
ای نور دو دیده بیم آنست — کین نور دو دیده هم ببارم
ترسان ترسان ز آب و آتش — برروی درخت نظر گمارم
رنجی که همی کشم چه گویم — دانم که نداری استوارم
تا مشک تونقشبند گل شد — هیچ از دوجهان خبر ندارم
آیا که ابت نکرد مستم — در دا که گلت نهاد خارم
ای شاه منم که از عزیزی — پرورد غم تو در کنارم
گفتم که نمی نمایدت هیچ — می ده که هنوز هوشیارم
آن به که چوچاشنی پذیرم — بر دارم کام و سرنجارم
کز رنج تو نیست هیچ راحت — جز برد ر خاص شهر یارم
صاحب حسن آنکه شاه دولت — جز برد را و نداد بارم
زیبد اگر از زبان حالت — گوید که جهان افتخارم
زر پاش چو شاخ در خزانم — در بارکه ابر در بهارم
آنصدر منم که از عزیزی — پرورد اقبال در کنارم

شکر ایزد را که مملکت را — من از دو وز یریادگارم
برد شمن و دوست هرچه کردم — پاداش دهد کرد گارم
گفته قلمش که می نماند — از شادی دست او قرارم
رقاص بساط سیمگونم — غواص بهار مشکسارم
هستم دو زبان و بر حقم زانک — با دشمن خویش در حصارم
چون دائرهٔ سپهر سرکش — سر برخط امر خواجه دارم
انگشت نهم درست بر حرف — تا منتخب است دست یارم
ای آنکه ز جود تو بیفکند — بد مستی آز در خمارم
از عون سخات بر مرا دم — و ز جود یمینت با یسارم
گشته است بدولت تو حاصل — آن ها که نبود در شمارم
گر از تو ندانم از که دانم — ور از تو ندارم از که دارم
هر مکرمتی که میگذاری — شکری بسزا همی گزارم
هر قطره که بخشیم هدف وار — دری بتو باز میسپارم
بشگفت همه جهان ز فضلم — نشگفته یکی گل از هزارم
ز نهار بحق معونتم کن — کز حق بر تر بزینهارم
از خاک تنم چو گل پیاده است — بر باد چو بوی گل سوارم
این زر که منم که خواست دانست — جز سنگ وقار پر عیارم
ای بی نمکان شور چشمان — گفتمی که کیم همی نیارم
خلعت دادیم پار الحق — امسال در آرزوی پارم
تا باز چو باغ خوش بخندم — تا باز چو ابر در بیارم

ثانیاً به تعقیب یغما و چپاول پایتخت توسط علاء الدین جهانسوز و بازگشت بهرامشاه از هند به غزنه در روز گاران پایان سلطنت بهرام شاه نجیب الملک حسین بن حسن فرزند او بمقام وزارت‌تکیه میزند . (۶۹)

این دوشخصیت از مقامات منیع اداره غزنوی بحساب میایند که مورد اعتماد سلطان و بمقامات عالیه ملکی ونظامی گمارده شده بودند. یکی از اشعارسیدحسن از روی داد های سال ۵۴۳ زمانیکه سیف الدین غوری سوری غزنه رامؤقتاً اشغال کرده بود یادآوری نموده و از

بازگشت بهرام شاه وحسن احمد به حیث آفتاب سلطنت و نیز نجیب الملک حسین ، سا لار کدام قشون سلطان هنگام لشکر کشی های او اخرسلطنت او بوده یا د میکند ؛ زیراهمین شاعر ترجیع بندی دارد که ازمراجعت پیروز مندانه او از سر زمین های غرب حکایت میکند (زبا ختر) احتمالاً وی به حملات متقابل در غزریا شمال افغانستان اشاره میکند یعنی هنگامیکه علاءالدین حسین نزد سنجراسیر بوده است .(۷۰) بهرحال درین منقولات از شعرسید حسن نکته مشخصی وجود ندارد که بصورت قاطع ثابت کند که این دو نفر مقام وزارت داشته اند ، حتی اگر قوام الدین حسن از ذریه وزرای اسبق خوانده شده میتواند .در واقعیت امرشاعر یک تعداد قصاید وترجیع بند های عنوانی هردوی آنان سروده است . سید حسن ، قوام الملک احمد بن عمر پدر قوام الدین حسن را مدح نمود ه است (نه احمد بن حسین و ز یر نا معلوم اوایل دوره سلطنت بهرام شاه راکه در فوق ذکرش رفت) و اورا بعنوان خازن سلطان یا د کرده است ؛ یکی از اشعار یکه به او وقف گردیده مخصوصاً اندر باب تبریکیه تصدی این مقام وی است . (۷۱) درین قصیده مدحیه یاد گردیده که اعضا ی این خانواده درین دهه ها به نوبه خزاین خاص و اشراف دارائیهای در بار سلطنت را بعهده داشته اند . در زمره اشعار سروده شده متعدد سید حسن فرزند و نواده آنان وزیرخطاب نشده ،بلکه به تواتر از آنان بعنوان خا ص در گاه یاد گردیده چنانچه درین ترجیع بند آمده :

داری سر آنکه یا ربا شی	در دیده و در کنار باشی
بر چهرهٔ وصل گل فشانی	در دیدهٔ هجر خار باشی
گر مست لب خودم نداری	بسیار درین خمار باشی
چون سخت گل پیاده گلشن	زیبد که چو می سوار باشی
چون کار بجان رسید بی تو	آنگاه تو برچه کا ر با شی
دل کیست مباش گو قرار باش	باید که تو بر قرار باشی
بد عهد مبا ش تا چو صاحب	فرمان ده روز گار باشی

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلا ص

ای لعبت چین ز چین چه آید — وی مهر گیا زکین چه آید
دل حلقه و در تو نگین است — زان حلقه وزین‌نگین چه آید
آیین گرت آفرینش تست — بر آئینه آفرین چه آید
عمری خوا هم که باتو باشم — از نوبت یاسمین چه آید
بر روشنی دو دیده نه کام — از تیرگی زمین چه آید
گفتی همه آن کنم که گوئی — اید وست جواب این چه آید
بی تو ناید زجان ودل هیچ — بی‌خواجه زملک ودین‌چه آید

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ذاتی که چو بخت نور جانست — جانی که چو بخت خود جوانست
از لطف بهار در بهار است — وز فضل جهان در جهانست
در نا صح دین مگر یقین است — در حاسد ملک بد گمانست
را یش دل و جان آفتابست — قدرش سرو چشم آسمانست
حزمش چوپیاده شد زمین است — عزمش چو سواره شد زمانست
هرکاری‌که‌خواست‌کرد وشایست — هر نقش که بوده دید و دانست
گفتی بتکلف این چنین است — جان کن که بطبع آن چنانست

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای پای بر آسمان نهاده — دست در گنج ها گشاده
آوازه جود زرفشانیت — در گنبد سیم گون فتاده
روی از لطف چوگل‌زمهتاب — دل از مهرت چو جان زباده
ای شیر سوار آسمانی — پیش در باز تو پیاده
در صدر تو مشتری نشسته — در امر تو زهره ایستاده
درملک بسی بزرگوار است — لیکن نه چو تو بزرگ زاده
پرسید فلک که ابن‌حسن‌کیست — در حال ملک جواب داده

صاحب حسن بن احمد خاص
آن گوهر کیمیای اخلاص

ای صدر حریم تو حرم باد — سردفتر لفظ تو نعم باد
نامت زسر نامهٔ معانی — رایت مه رایت کرم باد
خصمت چو قلم بدست گیرد — دستش زنهیب تو قلم باد
گر یابد چون درخت صدسر — در خدمت تو بیک قدم باد
گر حلقهٔ چرخ بی تو گردد — از سلسله وجود کم باد
هردم که فدای تست عمراست — عمری که فدات نیست دم باد
این عید عرب که اندر آمد — میمون تو صاحب عجم باد

سید حسن کسانی را که مشخصاً به نام وزیر یادنموده عبارتند از: خواجه عمید جمال الدین رشیدالدین، ابوطاهر محمد و قوام الدین ابومحمد طاهر که مقام وزارت داشته‌اند، وچارشعر او در مورد شخص اول و یک شعروی به شخص دومی منسوب است. در نگاه نخست چنین مینماید که گویا االتباساتی در اسماوکنیه وارد شده باشد، ولذا ممکن است فقط یک شخص مورد بحث است، مع هذا تحقیق درونی اشعار طور ساده بیانگر دو شخص متمایز است. بدین سان در یک ترجیع به نظر میخورد که:

در همه عالم یکی محرم نماند — اینست بی یاری مگر عالم نماند
غصه چو نان شد که بر تونشست — گر چو نان شد که نم در نم نماند
دل بود جای غم و نادر ترآنک — ماند غم بر جای وجای غم نماند
که گهی خندهٔ میکرد یار — بر من مسکین گری کانهم نماند
صد هزاران حیرت ازدیدار دوست — راست خواهی بیش ماند وکم نماند
گر دل از جان بر گرفتم بر حقم — زآنکه یکدم ماند ویک همدم نماند
چون رشیدالدین که بر خورد ارباد — یک وفادار از بنی آدم نماند

آنکه چون ماه از کواکب ظاهر است
کنیتش بوطاهر واو طاهر است

از دل ودلبر جدا افتاده ایم — خود چنین چرا افتاده ایم
او گل ومن بلبل واز یکدگر — هردو بی برگ ونو افتاده ایم
خاکپای وسر برهنه مانده ایم — زآنکه غمخوار و که‌پا افتاده‌ایم
خود بجو نخرید ما را هیچ کس — تابدین حد کم بها افتاده ایم

همچو سایه برزمین هرکس فتد — ماچو ذره در هوا افتاده ایم

جای آن کزجای برخیزیم نیست — در چنین عصری که ما افتاده‌ایم

کافران بر ما گراهی میدهند — ای مسلمانان کجا افتاده ایم

دستگیر ما نصرالدین بس است — گرچه درپای بلا افتاده ایم

آنکه چو ماه از کواکب ظاهر است

کنیتش بو طاهر واو طاهر است

آنکه رایش رنگ گوهر میدهد — وآنکه خلقش بوی عنبر میدهد

دولتش کاوس را دم میدهد — همتش سیمرغ را پر میدهد

صورتش نادیده هم دل می برد — خدمتش ناکرده هم بر میدهد

ماه را هرشب که بنهد مهرها — رای چابک دست او خور میدهد

تیغ خورشید است عالی رای او — هرکجا سر میزند زر میدهد

سحر کلکش بین که همچو خط یار — تعبیه در مشک شکر میدهد

خاک را از حزم پایی میکند — باد را از عزم در سر میدهد

و در یک مدحیه چنین آمده است:

خدای عز و جل دادبنده راد رسر — دودیده‌گان گرامی بسان شمس وقمر

مطیع دارد شان سر چنانکه سر را تن — عزیز دارد شال چنانکه دل را بر

بشکل پیکان باشند و در نظر چون تیر — صفای خنجر دارند پیش جان چو تیر

دواند همچو دو پیکر یکی شوند بعزم — دواند همچو دوفرقد یکی کنند نظر

چو عقل خامش در ظاهر وامیر سخن — چو چرخ ساکن در رویت واسیر سفر

چو خاک نقش پذیر وچو آب عکس نمای — چو نازتیز رو وهمچو باد تیزخبر

همی روند چو آب وچو آبشان نی پای — همی برند چو باد وچو بادشان نی پر

دو خرد لیکن داناتر ازهزار بزرگ — دو جزع لیکن زیباتر از هزار گهر

چو آفتاب فروشد فرو شدن گیرند — دید نرگس کوراست خوی نیلوفر

قمر بچرخ برد نور برزمین وبعکس — مکانشان بزمین و نور شان بقمر

صفای آئینه دارند هر دو مژها — بپیش هریک همچون دوشانه زیروزبر

دورهبرند جهان بین وخویشتن بین نه — خرد آنکه نیست چنین رهبر است بی رهبر

سیه سپید چو روز وشبند هریک را — عجب که از سپهی تابد آفتاب بصر
دو پیکر است درایشان نشسته چون دوفلک — کشان زخوبی تخت است و زخیال افسر
تو خود نگه کن به نزد شان چو ملوک — هر آنکه قربت او پیش او معظم تر
هزار منت حق راکه داشت ارزانی — چنین نفیس دوگوهر بصدر حق پرور
قوام دولت ودین بو محمد طاهر — که دین و دولت از ویافتند زینت وفر
سپهر ساخته از جزم او بسی درقه — زمانه آخسته از عزم او بسی خنجر
عطا گزاری مقصود او ززروز سیم — بزرگواری موروث او زجدوپدر
دهان ز ذکرش همچون صف پر ازلولو — زبان زشکرش چون نیشکر پرازشکر
عدوش گردیدچون دولتش بخندد خوش — یکی صراحی شد گوئی ودگر ساغر
زهی بصورت توکرده اقتدا سیرت — خهی زمخبر تودا ده مژده ها منظر
ز چشم زخمی کافتاد ورفت بیش مباد — زمانه داشت غرض گوشمال اهل هنر
چو نور مردمک چشم مردم دیدت — زاشکک خواست که همچون خودت کند ابتر
نظر نکرد زکوتاه دیدگی آنقدر — که چشم مارچو دوزی شود فزونش خطر
محاق ماه نشاید زبهر عز هلال — شب سیاه نباید برای قدر سحر
سحاب تا نشود پرده از شاه فلک — عروس باغ زپرده نیارد سر
بسا شگوفه کزین پس برای چشم ترا — سپید چشم برایند جمله از ما در
بزاگوارا منت خدایرا که امروز — منم سخن را چون دیده مرضیا درخور
جهان ز خاطر چون آتشم عطر گشته — چنانکه میشود آب ازوی آتش مجمر
اگر نه نام تومدح سیم آنستی — زآب داری شعرم ترستی این دفتر
پیش طبعم زیبد که آب خشک آید — زشرم خاطرم آتش سزد که گردد تر
مرا بگفت چه حاجت که خود همی گوید — همین قصیده که اعجوبه ایست تا محشر
خدای داند اگر کس دراین رسد هرگز — یکی نیکوست که تو ایدری و من ایدر
همیشه تا نبود بی ضیا و می خور شید — هما ره تا نبود بی سهر شبی اختر
بصیرت تو چو خورشید باد اصل ضیا — چو اختران بصرت را مباد رنج سهر(۷۳)

هر آنچه کرونولوژی مربوط دوره های ماموریت ابو طاهر بوده باشد چنین پیـدا ست که ابوطاهر محمد کم از کم در زمانی که غوری ها برای اولین بار غزنه را اشغال نمودند مقام وزارت داشته است، زیرا سید حسن طی قصیده یـی پیروزی مجدد بهرام شاه را برمسند سلطنتش تجلیل نموده وازدست آورد های سه فـرزند شاه هریـک سماألدولـه مسعود ، معـزالـدوله خسروشاه ومعین‌الدوله شاهنشاه و نقش قهرمانانه سالار علی بن حسین سالار نیروهـای قشون هند یادآوری میکند (رک به صفحات فوق) ودر باره ابوطاهر محمد چنین میگوید:

وزیر عالم و عادل سفیر کافـی ومقبل که بتوان یافت از هردونشان ونام پیغمبر (۷۴)

گرچه سلطنت بهرامشاه در روزگار اخیر بنا بر تاخت و تاز غوری غبار اندود گـر دید، وبا آنـکه در پیشنه روزگاران این شاهنشاهی ابهت وجلال خاصی داشت ، ودرین هنگـام صـرف کالبدی از آن بیادگار مانده بود ، که بهرامشاه آن را به دو خلف دورهٔ سلطنت بهرامشاه به مقایسه دوره عهد اول غزنویان که در تغزل واشعار حماسی و ادبیات فارسی سر آمد بـود . دربارسلطان بهرامشاه کانون طبیعی تجلی شگوفانی ادبیات بوده است. شاعران نسبتاً پیشین مانند عثمان مختاری، مسعود سعد سلمان وسنا یی فقط در اوایل سلطنت بهرام شاه دست اندر کار شاعری بودند. تاریخ وفات عثمان مختاری واضح نیست ولی‌وی دوقصیده مهم بنام بهرام شاه سروده که درمقایسه چندین قصیده برای سلطنت او یعنی ملـک ارسلان انشادکرده است، واز آن برمیاید که وی در اوایل سلطنت شاه‌چشم ازجهان پوشیده باشد، ویا اینکه خاموشی گزیده ویا بعد ازمرگ ممدوح‌خودملـک‌ارسلان راه دیار دیگـر درپیش گـرفته ودرغزنه نه برده است . مسعود سعد بعد ازیـک زندگـی پرتلاطم سه یا چارسال اخیر حیات را بابر خورداری ازالطاف بهرام شاه در تـنعم سپری نموده ودر سال ۵۱۵ هجری قمری مطابق (۱۱۲۱-۱۱۲۲ میلادی) چشم از جهان فروبسته است وهمینقدر توانسته که بمجرد جلوس سلطان جدید او را مدح گوید :

درستایش عین الدوله بهرامشاه

ای بت لبت ملیست که آن را خمار نیست
وی مه رخت گلیست که رسته زخار نیست

دیدست کس گلی و ملی چو نرخ و لبت
کانرا چنین که گفتم خار و خمار نیست

آورد نو بهار بتان را وهیچ بت
مانند تو بخوبی در تو بهار نیست

سرو و چنار باران درهر چمن و لیک
با حسن وزیب قد تو سرو چنار نیست

ای قندهار گشته ز تو جایگاه تو
والله که لعبتی چو تو در قندهار نیست

منت خدای را که زمانه بکام ماست
وامروز روز دولت ما را غبار نیست

در عدل می چمیم که عدل اختیار کرد
شاهی که از ملوک جزاو اختیار نیست

سلطان یمین دولت بهرامشاه کوست
شاهی که در زمانه زشاهانش یار نیست

آن شهریار شهر گشای ملوک بند
کامروز مثل او بجهان شهریار نیست

هست او یمین دولت واند رحصار ملک
چون بنگرند جز فلک او را یسار نیست

ای خسرو زمانه که باشد ز خسروان
کاندر جهان رضای تو را جانسپار نیست

تو رستی و بارهٔ تند تو هست رخش
توحید ری و تیغ تو جز ذوالفقار نیست

یک پی زمین نماند که از زخم تیغ تو
از خون کنار خاک چو دریا کنار نیست

بی مغز دشمن تو در وهیچ دشت نه
بیخون دشمن تو در و هیچ غار نیست

از بهر ملک تست جهان باید ار و بس
زین پس نگوید آنکه جهان پاید ار نیست

چونکوه یافتست ز تو مملکت قرار
چون باد بیش دشمن دین را قرار نیست

تا استوار دید ترا در مصاف رزم
بر جان و عمر دشمن تو استوار نیست

هستی سوار ملک و چنانی که پیش تو
خورشید بر سپهر چارم سوار نیست

تابنده آفتاب کند روی در حجاب
روز یکه بندگان تو گویند بار نیست

ملک افتخار کردی و امروز ملک را
جز جاه و دولت تو شعار و دثار نیست

پیوسته فهمت تو شکار است و کار زار
دانی که گاه جنگ و گه کار زار نیست

دل در شکار شیر مبند از برای آنک
یک شیر تو زبیم تو در مرغزار نیست

گرگه گهی بچوگان بازی روابود
گرچه زبرف روی زمین آشکار نیست

مقصور شد بر آنکه نشینی ومی خوری
بی می بدان که جان وروان شاد خوار نیست

جان خوا ستارمی شد بپشک زبهر آنک — می جزنشان را بجهان خواستار نیست

مجلس فروخته شود از می بروزوشب — می آتشی است روشن کانرا شرار نیست

مجلس چو لاله زارکند جام می برنگ — گرچه هنوز وقت گل لاله زارنیست

بوس وکنار باید ودل شاد مان از آنک — جزوقت شاد مانی و بوس و کنار نیست

ای پیشوای وقبله خود امید وارباش — کز عمر خویش د شمنت امیدوار نیست

می خورد باید و زلب میگسارنقل — زیرا که نقل به زلب میگسار نیست

ای دوارزمانه ملوک زمانه را — جزبر ارادت تو مسیر و مدار نیست

پیرار و پار بنده زجان نا امید بود — وا مسال حال بنده چو پیرارو پارنیست

کس را چنانکه امروزاین بنده تراست — جای محل و مرتبت وکارو بار نیست

هر مجلس زرای تواورا کرامتی است — هرهفته از توبی‌صلت صد هزار نیست

از داده تواکنون چندآنکه بنده‌راست — کس را یسارو مال وضیاع وعقارنیست

عمر تو باد باقی چندآنکه چرخ را — چون عمرو ملک توبجهان یادگارنیست

بر تخت ملک بادی تا حشر تا جدار — کامروز در زمانه چو تو تا جدار نیست

وین روزگار ملک تو پاینده بادازآنک — اندر زمانه خوشترازین روزگار نیست

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی یکی ازسه شاعر بزرگ متصوف مثنوی سرا ست که همروز گاران مثنوی سرای وی شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین رومی اند . از قرار نوشته تذکره نویسان ادبی حکیم سنایی پس‌از آنکه دراحوال خود انقلابی احساس نمود و به تصوف و ترک دنیا روی آورد از شعر و شاعری روی گردان شده شاید بتاریخ ۵۲۵/ ۱۱۳۱میلادی یا یک دهه بعد تر در ۵۳۵ مطابق ۱۱۴۱ میلادی آفتاب عمرش غروب واز ین سرای سپنج‌چشم پوشیده باشد. * سنایی مثنوی‌های پراگنده حدیقة الحقیقه دربارهٔ اخلاق وسلوک را در ۵۲۵که

---

* پوهاند محمد سرور همایون استاد دانشکده زبان وادبیات دانشگاه کابل سال وفات حکیم سنایی راکه روی سنگ مزارحکیم حک‌نمودند ۵٤۵ هجری خوانده است(رك روزنامه انیس۲۰اسد ۱۳۵٦، حکیم سنایی‌وجهان بینی اوتألیف سرور همایون ص ۷۵) دلیل استاد همایون این‌است که سنایی درحدیقه به حادثه هجوم غوریان برغزنه اشاره نموده وچون اینواقعه نخستین بار-درسال ۵٤٤ اتفاق افتاده پس دلیل است که سنایی درین سال حیات بوده و چون یک شنبه ۱۱ شعبان صرف درسال ۵٤۵ تصادف میکند لذا میتوان سال ۵٤۵ را سال‌وفات حکیم خواند . مترجم

مصادف با روزگار پایان زندگی اش بوده مرتب نموده و بنام بهرام شاه اهدا داشته است . هر آن ارزشی راکه این اثر محتوی باشد ادوارد ، ج ، براون در نظر یات انتقادی خود این اثر را ضعیف تر از مثنوی مولانا جلال الدین بلخی رومی وانمود کرده چنانکه کتاب شیطان را بوت مونت گمری در برابر شهرت گم شده جان ملتون مقام پائین تر دارد حلقه های وسیعی از حدیقت الحقیقه فیض می برند چنان چه این اثر تأثیر انگیز نده یی برشعر تصوفی فارسی بجای گذاشته است .حکیم سنایی به حیث شاعر مدیحه سرا و درقطار استادان دوره اول غزنوی ودرکنار مسعود سعد سلمان شاید شاعر بزرگتر ی بوده باشد .

حکیم سنایی کـه در بدو مدیحه سرا بود بعد ها حالتی به او تاری شد دل از کف داد و به تصوف گرائید، این دیگر گونی حال در اشعار متعدد حکیم نمایان است گرچه گاه گاهی به سلطان اشاره همی نماید . (۷۷)

اشرف الدین ابومحمد سید حسن بن محمد غزنوی یـکی از شاعران عهد بهرام شاه بشمار میرود که در پرتو حمایت و ادب دوستی این سلطان در قصیده و غزل به اوج کمال رسید، که بخش اخیر دیوان وی از اهمیت ویژه‌یی برخور دار است. در تذکره‌های متأخر تألیف شده در ایران و هند نشان داده شده که سیدحسن چگونه در پایان زندگی در حدود ۵٤٥/۱۱۵۰میلادی حسادت دشمنان در باری سبب شد که نظر سلطان در حقش تغییر یابد و بالنتیجه وی مجبـور به ترک شهر غزنه گردیده است. بعضی اقوال حاکی است که درهنگام اشغال شهر غزنه توسط سیف الدین سوری سید حسن در غزنه بوده و به این مفکوره که رژیم جدید ماندگارخواهد بود از خود روحیه سازش بروز داده وهمین رویداد موجب شده است که در هنگام باز گشت مجدد بهرام شاه به غزنه وی از آنجا بتاریخ ٥٤٤ هجری قمری مطابق ۱۱٤۰ میلادی ترک دیار گفته و راه نیشاپور در پیش گیرد، و از همانجا اشعار التجای بخشایش عنوانی سلطان سروده و همقصیده مطولی در تجلیل از پیروزی سلطان و قتل سوری انشاد کـرده است. وی از نیشاپور به مکه ومدینه سفر کرده وروز های واپسین زندگی را در بغداد، ایران غربی وخراسان بدر بار زمام داران متعدد سلجوقی مانند سلطان مسعود بن محمد، سنجر وسلیمان شاه بن محمد وبه دربار خوارزم شاه اتسیز وبه دربار محمود خان بن محمد، زمام دار قره خانی خراسان گذرانده است. شاید درحدودسال‌های بین ٥٥٥/۱۱٦۰ میـلادی و٥٥٧/۱۱٦۲ میـلادی درنـا حیت جـویـن در شمال خـراسان چشم ازجهـان بسته است (۷۸)

بدون تردید ابوالمعالی نصرالله یا نصر بن عبد الحمید از فرزندان وزیر در بار ابراهیم و مسعود سوم بعد از شاعران فوق الذکر یکی از مشهور ترین چهره های ادبی دربار بهرامشاه محسوب میشود (رک بصفحات قبل این کتاب) که ممدوح عثمان مختاری و سیدحسن بوده است.
از کار های سترگ ادبی فارسی ابوالمعالی نصرالله یکی ترجمه مجموعه افسانه های حیوانات، قصه های بیدپای است که ابن المقفع آن را از ترجمه پهلوی آمده از هندی به عربی درآورده وبنام کلیله ودمنه مسمی نموده است. ابوالمعالی نصرالله این اثر را درسال ۵۳۸، ۱۱۴۳میلادی به پایان آورده و به بهرام شاه اهدا کرده است؛ شهرت این اثر تا آن جا بالا گرفت که طی سالیان بار بار به تحریر مجدد آن همت گمارده شد و ابوالمعالی نصر الله در تحریر مجدد آن نقش داشته است، مگر وقت زیاد سپری نشده بود که باز در قرن دهم (شانزدهم میلادی) جهت برگردانی مجدد و درخشانتر آن نیاز مندی احساس شد که موجب بمیان آوردن انوار سهیلی حسین واعظ کاشفی گردید.
ابوالمعالی بهمان اندازه که یک ادیب بود یک سیاستمدار هم بود ودر صف وقطار وزیران ودبیران مکنت داشت، وخود در دورهٔ حکمروایی خسروشاه مقام وزارت داشته است (رک بصفحات ذیل فصل چهارم)

از اسمای سایر شاعران بلند پایه مجتمع در بار بهرام شاه یک فهرست مطول ترتیب شده میتواند، که اکثر اشعار آنان از ورای تذکرة الشعرا بچشم میخورد. درین میان سیدالشعرا ابوبکربن محمد روحانی که برخی اورا غزنوی وبرخی وی را سمرقندی گفته اند تذکر بعمل آمده است که عوفی او را عطارد الثانی سخن وری، مولف یک سوگند نامه مطول مشتمل بر هشتادوسه بیت که در سال های اخیر سلطنت بهرام شاه به سلک تحریر درآمده، معرفی نموده است، که خوش بختانه از تطاول روزگار در امان مانده است. این قصیده خرد دارای اهمیت تاریخی است زیرا که در آن به شعرا و ادبا واشخاص مربوط به حکومت و دولت اشاره شده است (۸۰) جمال الدین محمد وحسن فرزندان ناصر علوی مانند پدر شاعر بودند. حسن درجوانی زندگی را وداع گفت ومسعودسعدسلمان درمرگ وی مرثیه یی انشاد کرد. (۸۱) لاکن محمدمداح مسعودسوم از نعمت حیات برخوردار ماند تادرزمره مداحان بهرامشاه جایگاه منیع کسب نماید. عوفی هردوبرادر، محمدوحسن را بالترتیب به لقب اکمل الشعرا، سرآمد شعرا، فخرالساده خوانده است. (۸۲) شهاب الدین ابورجاشاه علی غزنوی اشعار چندی در وصف بهرام شاه سروده است، وتا پایان دوره غزنوی ها و اوج روز گاران غوری ها حیات داشته است. (۸۳)

فخر الملله والدین محمدبن نیشاپوری یکی از چهره های متبحر دارای دانش چندین بعدی در بارسلطان است که مولف چندین اثروتفسیری است که صرف نام شان بدست ما رسیده به شمول یک تفسیر به عنوان بصایر یمینی به سلک تحریر در آمده و صرف از عناوین شان فهمیده شده میتواند (تسمیه این کتاب یا از نگاه اهدای آن بنام یمین الدوله بهرامشاه بوده و یا اینکه تفسیری بوده به تاریخ یمینی عتبی ؟) .

کتاب رای آرای ترجمه فارسی غرر السیر (شاید تاریخ غرر السیر ثعالبی) وکتاب صحیفة الاقبال که مناظره ای میان شمشیر وقلم است از تألیفات اوست . وی در ٥٣٠/ ١١٣٦ میلادی زمانیکه بهرام شاه برای برانداختن سلطه سنجر از قلمرو سلطنت غزنوی به اقدامات نافرجام دست زد بوکالت از بهرام شاه نقش سیاسی ایفا نمود (رکه بصفحات قبل) بهرام شاه او را مأمور نمود تا موضوع تسلیمی اورا به سلطان سلجوقی در تگین آباد ارائه بدارد ، واو با سرودن یک رباعی این مأموریت را بوجه احسن بپایان آورده (٨٤) محمد بن عثمان یمینی منشی و سعدالدین مختار الشعرا و یکی از شاعران بنام مسعود ناوکی از جمله شاعران مدحیه سرای بهرام شاه بودند و عوفی تعداد زیاد از اشعار آنان را بدون آنکه ذکری از بیوگرافی آنان کرده باشد نقل میکند. (٨٥) در انجام همین مولف عدهٔ دیگر از شاعران معاصر این زمان از اراضی حاشیه ایران ـ هند را با ذکر مختصر نمونه کلام آنان بشمول مولفانی که از لاهور ، بست یاتگین آباد ، سکاوند و غزنه سر بر آورده اند برمی شمرد که متأسفانه از ارتباط آنان با حلقه های دربار بهرامشاه سخنی بمیان نمی آورد . (٨٦)

IV

پیکار علیه غوریان و آخرین سلاطین غزنوی

I

سال های اخیر سلطنت بهرام شاه و چپاول غوری ها

سقوط شاهنشاهی غزنوی که روز گاری از دولت های با عظمت بوده است طوریکه در خور آن بوده گزارش نگردیده است ، اگر به روز گاران سلطنت بهرامشاه نظری بیفگنیم می بینیم کـه شیرازه شاهنشاهی او سرزمین های راکـه امروز بنام افغانستان شـرقـی ، پنجاب واحتمالاً سند و بلوچستان یاد میشود احتوا میکرده است در مییابیم که امور وحوادث این منطقه چندان که لازم بوده توجه مورخانی راکه در اراضی مرکزی اسلامی تاریخ عمومی و یا تاریخ دودمانی مینوشتنـد جلب نکرده است. مورخان دسته اخیر بیشتر مصروف وقایـع مسایل داغی چـون از هم متـلاشی شدن شاهنشاهی بزرگ سلجوقی ، تشکل قلمرو های اتابیگ و تهدیدات قره ختائیان آسیای مـرکـزی وخوارزم شاهی بودند بنا" اندرباب کسب اطلاعات از رویداد های این مناطق سلطـنت غزنوی اساساً بیشتر ، برگزارش های ابن الاثیر که شیوه تاریخ نگاری سر زمین های مرکزی و اسلامی را تمثیل میکند ، هکذا به گزارش های منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی که گزارش های افغانستان وشمال هند را ارائه میدارد متکی میشویم .

طوریکه درفصل دوم یادداشت شده ابن الاثیر در بدست آوردن معلومات موثق پیرامون رویدادهایی که درحواشی شرق دور ایران زمین ودر هند بوقوع می پیوسته اشکالا تی داشته است. وی در مورد رویداد های قرن ششم (دوازدهم میلادی) خراسان مانند قیام خوارزم شاهان از سلاله

انوشتگین غرچه ، نابسامانی روزگار سنجر با اغزز وعملیات امپریالستی در خراسان و بجانب بحیره کسپین مربوط سلاطین غوری در میان سایر آثار بـراثر مورخ محلی بهیق در خراسان ، ابوالحسن علی بن زید بیهقی که به کنیه پدر کلان خود بنام ابن فندق مسمی است (متوفی ٥٦٥/ ١١٦٩- ١١٧٠ میلادی) متکی بوده است. ابن فندق‌مورخی اندیشمند،درست کار وشهرهٔ زمان خود بود. یاقوت، ابن خلکان ، جوینی وحمدالله مستوفی وهم چنان ابن الاثیر از اثرا واستفاده کرده اند. (١) ابن الاثیر از «مشارب التجارب وغوارب الغرائب «ابن فـندق نقل نموده است ومخاصمات اعضای‌خانوادهٔ خوارزم شاه درخراسان‌را درج‌وقایع سال٥٦٨/١١٧٢-١١٧٣میلادی نموده که شاید آنگونه که بار تولد هم ملاحظه نموده، این مفهوم را داشته باشد که این الاثیر اندرباب رویداد های نزدیک به سال ٥٦٨/١١٧٢-١١٧٣ میلادی احتمالاً ادامه «مشارب التجارب» راروی دست داشته است. کتاب تاریخ تألیف خود ابن فندق کـه امروز دیـگر درد ست نیست ولیکن ظاهراً مشتمل بر وقایع تاریخ ایران زمین از زمان وقایعی که عـتبی در تاریخ یمینی به قلم نیاورد ، یعنی از حدود سال ٤١١ هجری قمری / مطابق ١٠٢٠ میلادی به بعد بوده واین اثر می توانسته معلومات لازمی راجع به حوادث مهم مربوط سقوط سلطنت غزنوی از قبیل تاراج غزنا در سال ٥٤٥ از طرف علاءالدین حسین غوری واشغال این شهر چند سال پس توسط قبیله اغـوز را در دسترس ابن اثیر بگذارد. وهم چنین این ادامه دهنده مشهور ابن فندق موادمورد چگونگی سرنگونی خسرو ملک توسط شهاب‌الدین محمد غوری وانقراض این سلاله درسال ٥٨٢ / ١١٨٦ میلادی ارائه می‌توانسته. (٢)

ابن الاثیر از نارسائیها وکاستی های شرایطی‌که تحت آن کار میکرده بخوبی آگاه بوده است. کرونو لوژی روی داد های وی در جنگ غوری ـغزنوی مشکوک وگزارش هایش تـکراری است و او خود نیز بعد ازگـذارش فـروکشیدن غارتـگری علاءالدین حسین گـزارشی راکه درسنه ٥٤٤/ ١١٤٩- ١١٥٠ میلادی ارائه شده بازعین گزارش رادرج رویداد های ٥٤٧ ١١٥٢- ١١٥٣ میلادی میدارد) اعتراف میکند که درتاریخ غوری که قبلا درذیل‌سال ٥٤٣ارائه شده [٥٤٤ خوانده میشود] وبه رابطه‌همان وقایع که درین جا گزارش میگردد در برخی مسایل تناقض وجود دارد ولیکن تمام این گزارش ها را ما لفظاً استماع ویا در آثار شان مطالعه نموده ایم [وکلا سمعناه ورأیناه فی مصنفاتیهم ولی درتصنیفات کدام اشخاص ؟] وبنابر همین تناقضات بوده که هر دو روایت را نقل کردیم ولی بمنظور اکمال این گزارش به بیان اسارت آخری خسرو ملک

از طرف شهاب‌الدین محمد که به استناد یکی از دانشمندان خراسان (یابصلاحیت‌عده از دانشمندان) بعضی فضلای خراسان واحتمالاً بصلاحیت ادامه دهنده معروف اثر ابن فندق بوده باشد می پردازد، ودر جای دیگری معلومات متفاوتی درینمورد وجود ندارد. (۳)

جوز جانی یکی از مورخان محل از شمال افغانستان‌است(به گواهی از نسب نامهٔ وی چنین برمیاید که سلالهٔ وی از گوز گان منطقه کوهسار واقع میان هری رود علیاو بلخ سر بر آورده) و خودوی واقعاً در قصر سلطنتی غوری ها در فیروز کوه‌و غورچشم به جهان گشوده است .وی نخست به اوچه‌هند و سپس به دهلی مسافرت نموده ودر آنجادر سال ۶۵۸ هجری قمری مطابق ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ میلادی‌به نگارش طبقات ناصری همت گماریده است و بعنوان مورخ سلاله غوری وسپه سالاران غلام ترکی خلف غوری‌هادر هنددر آمده (٤) ولذا هنگامیکه وی‌مصروف ثبت‌وقایع اضمحلال غزنوی ها بوده رویدادهای‌تخمین یک قرن قبل بوده است که به نگارش‌در میاورده است. اگرچه وی از طریق‌از دواج یکی از نیاکانش‌با دخت سلطان ابراهیم بن مسعود از خانوادهٔ سلطنتی غزنوی بیشترخود را منسوب به سلاله غزنوی‌ها میدانسته مع هذا در ثبت و قایع تاریخی‌بیشتر از دیدگاه فاتحان غوری قلم فرسایی کرده است. درین جایکی دوگزارش به گونه مثال ارائه میشود: جوزجانی اندرباب سلوک ورفتارظالمانه غیاث الدین محمد غوری بمقابل خسرو ملک داد سخن‌مید هد ، واز تطاول غوری‌ها بر بازماندگان غزنوی‌ها درپنجاب که گفته میشود در ان‌خسروملک‌به‌هوس رانی‌متهم گردیده مطالبی را پیش کش میدارد ، که در نتیجه همین عیاشی نیروی نظامی ترکی و طبقات‌حاکمه فارسی‌و هندی دستور می‌یابند تازمام قدرت را در اختیار بگیرند . (۵)

دشمنی و خصومت میان غزنویان و غوری ها در نتیجه گسترش امرای کوچک سلا له شنسبانی در غورو بدست گرفتن یک موقف خود کامگی ازجانب آنان درداخل‌آن‌منطقه زبانه کشیده است . و سپس آنان بسرزمین های دارای ثقافت عالی تر دارای‌منابع سرشارتر اقتصادی به غرب غور سراز یر گردیدند، که در بدو باسلجوقی‌ها و سپس با خوارزم شاهان برخورد نمودند ، و هکذا این سلاله بجانب جنوب‌شرق گسترش‌جویی کردند، که درینجابا غزنویان برخورد نمودند (در مورد روابط میان غوری ها وغزنوی ها در دوران سلطنت ابراهیم بن مسعود بفصل دوم رجوع شود). غوری‌ها و غزنوی ها هردو دردهه های اول قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) بیش از پیش‌درمدارنفوذسلطان‌سنجرسلجوقی‌درگیرماندند.

مگر بهرام شاه غزنوی برای استحکام موقف سنتی و نفوذ اجدادی خود در قلمرو کوهسار غور مساعی مبذول نمود . او قطب الدین محمد بن حسین ورشاد سرکردهٔ غور ملقب به ملک الجبال را با آنکه دامادش بوده در غزنه مسموم ساخته است. بهرحال ابن الاثیر و مولفان دیگر به پیروی ازاو مانند فرشته گفته اند که عقیده بران بوده که قطب الدین محمد و برادرش سیف الدین سوری ایستیا (Saifad-Din suri of Istiya) به غزنه محض برای این آمده بودند تا برای حمله بر شهر اطلاعات مقدماتی از وضع دشمن بد ست آرند . (٦)

مگر جریان امور هر آنچه بوده باشد اصل عمده این بوده که خانواده غوری تشنه انتقام از بهرام شاه گردید ند و سیف الدین سوری که واپس به غورفرار نموده بود قشون سواره و پیاده نظام جمع آوری کرد (از ان جا ییکه کوهستان نشینان غوری اکثر یت قاطع نظامیان پیاده بودند ، این امر شاید تلمیحاً چنین معنادهد که ایشان سواره نظامیان غلام ترکی برای تعقیب اهداف توسعه جویی خود خریداری یا اجیر کرده باشند) و سپس به معیت برا در جوانش بهاء الدین سام سنگه و علاءالدین حسین از وجیرستان حمله ورشد. در جمادی الاول ٥٤٣ / سپتمبر ـ اکتوبر ١١٤٨ میلادی شهر به تصرف آنان در امد که نخستین پیروزی قوای غوری بحساب میاید .

در ین موقع بهرا م شاه به منطقه مرزی بین هند و افغا ن فرار نمود منطقه ایکه به قول ا بن الا ثیر کر ما ن خو ا نده شد ه کرما ن = کرم خواند ه شود) سر زمین افغا ن (که پتا ن ها باشند است واین محل در ایالت شمال غربی پا کستان امروز ی موقعیت دارد ؟ (٧) جوز جانی گزارشاتی را که بعداً بوقوع پیوسته به تفصیل گفته است و ابن الا ثیر به اختصار آن را تکمیل کرده است و گزین تر از همه معلوما ت مفصل از یک قصیده مطول که نود و چار بیت دا رد بد ست میاید که سید حسن بمناسبت گرامیدا شت پیروزی بهرام شاه علیه غوری ها بنام وی سر و ده است . غلام مصطفی خان در رسالهٔ تحت عنوان «تاریخ بهرامشاه غزنوی توضیح مبسوطی اندرین مورد ارائه کرده است. سیف الدین سوری زمام قدرت رادرغزنه بدست گرفت ولقب سلطان رابرخود گذاشت و برا در خود بهاءالدین سام را بفرمانفرمایی غور گزید . با فرا رسید ن سرمای زمستان در ٥٤٣/ ١١٤٨ میلادی دیگر برادر ان جوان و عدهٔ از قشون غوری را واپس به وطن اعزام نمود ، وسیف الدین سوری خود یک تعداد افراد معدود محافظان خود را با خود در غزنه حفظ نمود. و به بازوی درباریان و کمپ قرار گاه نظامی که بعد از فرار بهرام شاه باقی مانده بودند اتکا نمود. چنین پیدا ست که مجد الد ین موسوی یکی از سادات محلی آن جا (بقول ابن الا ثیر

الماهیانی) عناصرطرفدار را رهبری و به حیث وزیرسوری انجام وظیفه می‌نموده است. افتخاری که بعداً در بهای آن قیمت گزاف پر داخت . بهر حال سوری مزاج در باریان وطبقات نظامی را در غزنه آن سانیکه یک قرن قبل طغرل غاصب در گیر شده بود بدرستی تشخیص نشده بود (رک به فصل اول ابن اثیر . بهرام شاه به یاری سالار علی بن حسین بن ابراهیم علوی که سمت والی غزنویان را در هند داشت به تدارک نیرویی از پنجاب متوسل گردیده بقول ابن الاثیر سالار الحسن بن ابراهیم العلوی بوده) . بهرام شاه درین هنگام اطلاعاتی در یافت داشته بود که نیروهایی درغزنه اعتمادی برسوری ندارند ولذا با اغتنام ازفرصت که ریزش برف اندرین هنگام درغورشدید و راههای ارسال امداد ازغور را برای سوری مسدود ساخته بود از طریق کابل بجانب غزنه‌درحرکت افتاد. سوری وآن عده محدود پا سدارانش بجانب غور فرار نمودند وگردرناحیتی بنام سنگ سوراخ (درمجاری علیای هلمند بوسیله قشون غزنوی گرفتار آمدند وطی کارزاری سوری ومجدالدین موسوی اسیرگردیدند. بنابراشعارسید حسن(ابیات ۷۰-۷۳) بهرام شاه در مرکز قشون غزنوی حضور داشته است و فرزندانش سماءالدوله مسعود، (۹) معزالدوله خسرو شاه و معین الدوله شاهنشاه هرکدام سالاری یک قطعه را بعهده داشتند . شاعر تاریخ این درگیری را دوم محرم ۵۴۴/۱۲ می ۱۱۴۹ میلادی ضبط کرده است (تاریخ استخراج از بند شصت و هشتم شعر) .

سزد گر جبرئیل آید برین پیروزه گون منبر
کندآفاق را خطبه بنام شاه دین پرور

بنازد قلب چتر و بیازد قامت رایت
ببالد پایه تخت و بخندد پایه افسر

فلک را که بر بندد زطاوسان فردوسی
بجای جامه رنگین همه با فندپرد رپر

سزدار آورند اکنون بقدر وسع خود هر یک
درین سور بهشت آیین که باشد خدمتی در خور

زکانها گوهران زر وز گردون اختران نقره
زصحرا آهوان مشک وزدریا ماهیان عنبر

طبقها فلک از زهره و برجیس مهر و مه
همه پیروزه و یاقوت افشانند و سیم و زر
جهان از روز و شب کافور مشکین سازد خورش
بمنت آتش افروزند در خورشید چون مجمر
بدل پاکان کروبی بجان خوبان روحانی
جلاب آرند از خلد و گلاب آرند از کوثر
که تا سلطان دین محمود و فرزندان پاک او
روان خسروان یکیک زجم در گیر تا نوذر
فلک روی و ملک خوی وزحل فیض و امل بسطت
فلک علم و زمین حکم و زمان عمر و جهان داور
خداوند جهان بهرامشاه آنشه کزین فتحش
دل خورشید شد روشن تن افلاک شد سرور
بقدرش چرخ را نسبت ز عزمش ماه را سرعت
ز بختش ملک را دولت ز دانش اصل را مفتخر
برای وروی مهر و مه بتاج و چتر روز و شب
بلطف و قهر نیک وبد ببزم ورزم نفع وضر
روم از مدح شاهنشه که باقی باد در دولت
بذکر سرری فتان که خاکش باد و خاکستر
ز غاری رفته چون تنین زخاکی زاده چون افعی
زبادی جسته چون نکبار زسنگی رسته چون آذر
چو از خورشید جود شاه روشن گشت کار او
ز دونی غره شد یعنی که خود هستم مه انور
چو مه پنهان غمی فگند چون هر جانور دیدهٔ
سپاهی ساخت هی جائی چو اختر بیحد و بیمر
بخلق وخال زشت و بد بخو و زیست دام و در
باصل و ذات دون بد بقول و فعل شور وشر

چو پیش شاه دید ندش برآمد نعره از عالم

که هی هی آن چه باریکست بیش جزم ونور خور

ازین پس بادبان ابر در خون آشنا گردد

اگر حکم شهنشاهی فرو نگذاشتی لنگر

شدی طشت فلک پر خون مباد اهرگز وگشتی

زمین چون گوی قصادان که در غلطد بخون اندر

چو او بفکند خصمان را برآمد نعره از عالم

بنامیزد زهی سلطان چنین باید زهی لشکر

بیا ساید کنون خانم بیفزاید کنون سکه

بیا رامد کنون دنیا بیارا ید کنون منبر

مسلمانان مسلمانان بترسید از گرفت حق

که چون بگرفت پیش آید هزاران کار مشکلتر

بسوزد آتش لاله بدوزد ناوک غنچه

ببرد خنجر سوسن بگیرد پنجه عرعر

وگر نه شوری گرنه بلعب خام دستی ده

چگونه زیر زخم افتاد بیرون جسته از سردر

ببوی پیل میآمد بر اشتر صلح کرد آخر

در آوردنش از خاقان سری و گردنی بر سر

چو خود را ماه میدانست بر کوهان نشاند ندش

که یعنی ماه بر کوهان چنین زنگر زنی آخر

برآن کشتگان افگنده در حق اسیرانی

که این روبه بدین شیران همی آمد درین کشور

توگفتی روز حشر آمد که از هر خاک پیدا شد

هزاران قالب مدهوش در هر قالبی صد سر

فرشته کرد پنداری هزاران دیوار قربان

که باز آمد بتخت ملک سلطان سلیمان فر

که شد عالی بفرش باز قصر ملک و فردین

زبهر دفع چشم بد فرو آویخت دو پیکر

دو پیکر گشت آویزان زعالی کنگرهٔ میدان

بدان جمله که از گردون بتابد برج دو پیکر

طمع میداشت کز چنبر جهد چون بو زنه بیرون

نجست او ایک بیرون جست طرفه جانش از چنبر

ترو خشک جهان دانست خود را لاجرم زان شد

تنش بردشته خشک و جانش از شرم خلقان تر

سرش را تاج را تخت میبایست عزت بین

سرش در دشت بی بالین تنش در شهر بی بستر

سگ بود دستورش ز تری میش را آفت

بتری خشک آن دارش وخشکی مرگ را رهبر

بکشت آنرا فرو آویخت این یل را که در عالم

نه سگ شاید چنین فربه نه بز باید چنین لاغر

جهان آیینه در روی خلقان داشت از فتنهٔ

در و روشن همه دیده بنقش مجمع اکسیر

شده قاهر محق دین و عاجز مبطل دولت

منادی جبرئیل آنجا و قاضی ایزد داور

بقدر و فضل هر ساعت چنان حکمی بکرد آخر

کزو بردند هر مجرم بقدر جرم خود کیفر

یکی مثله یکی کشته یکی خسته یکی بسته

یکی رنجور و تنها رسته گوید من رهی مضطر

ایا شاهی که گر ابلیس عفوت را شفیع آرد

سزد گرحق بد و بخشد گناه جمله در محشر

بنام آن خداوندی که فضلش از همه شاهان

که بربخشایش و بخشش ترا کرده است سردفتر

بلطف او که گر خواهد چنین صنعی پدید آرد
که مردم گر چه می بینند زخود هم نایدش باور

که هفت اقلیم زندانی است برمن بی جمال تو
نه خشنودم زجان و دل نه آگاهم زخواب و خور

چو شمع از دیده آب آتشین هردم فرو بارم
چو برق اندر فراقت چون برآید دود دل برسر

معاذ الله که بگریزم ز حکمت هر کجا باشم
تو بس نیکو خداوندی منم بد بنده و چاکر

مرا رنجت به از راحت مرا دردت به از درمان
مرا خارت به از خرما مرا دارت به از منبر

تو نور عالمی ظل خدائی و ز نور و ظل
بجز اندر عدم پنهان شدن کاری بود منکر

اشارت کن سدیدی را که حال من کند روشن
چو شد مجرم یقین تو ذیل عفو خود برآن گستر

بیک فرمان که نافذ باد از شر مم خلاصی ده
یک رحمت که شامل باد از رنجم برون آور

جوان تر شد عروس مملکت مشاطه باید
که گیرد آفرینش را به یک اندیشه در گوهر

شهنشه گفت نی نی چون آن فتنه گذشت از حد
کنم این شعله را ساکن دهم این سحر را در خور

نمود از پردلی عفوی و باشد غایت قوت
که گاهی پس نهد هرکه گیرد حمله شیر نر

بحمدالله چو طالع شد کشیده تیغی از مشرق
سپر جمله بیفگندند نه مه ماند و نه اختر

یکی ماه مقنع بود لیک افتاده در چاهی
کزآبش غرقه چون فرعون در آتش تاورود یکسر

بهزنین گر چه اندر طشت خون آمد جهان گفتش

فدای شاه خواهی شد چو گاو این یکدو مه‌ای خر

اجل خنده زنان یعنی بپای خویش می‌آید

بطاس این گژدم کور و بزیر سلسه مسار گر

توگوئی پای خواهد کوفت ما نادر خلاب اشتر

توگویی دست خواهد زد مگر در روی یخ ستر

گرفته شومی کفران نعمت دامنش ورنی

دود بز پیش قصاب ورود خرنزد پالانگر

قضا میگفت خوش آرامگاهی ساختی تن زن

قدر میگفت خوش نیک حریفی یافتی در بر

سعادت گفت هین شاه هاشهاب عزم پران کن

که سلطان را نمی زیبد ورای آسمان منظر

هنوز او راست ننشسته که درگوش جهان آمد

صدای کوس پیروزی ز بام گنبد اخضر

دویم روز محرم سال بر تامیم و دال الحق

برآمد نام و رفتحی کزآن گویند تا محشر

تعالی الله چه ساعت بود کامد شاه درکابل

خدایش حافظ و ناصر سپهرش مخلص و چاکر

گرفته درمیان آن گره آتش که از نامش

نهان شد بر آتش بار زیر آبگون چادر

چنان بوی ظفر میزد زشمشیرش که پنداری

ز تیغ آفتاب از عشق شگفته است نیلوفر

هلالی در صف آورده چو سه قوس قزح درهم

ز گوناگون علامتها یکی اخضر یکی احمر

چو مرکز شاه در قلب و قوی بازوی اقبالش

به فرزند شایسته چو دو قطب و یکی محور

گل باغ جهانداری شجاع الدوله مسعود آن
کش از آرایش مخبر بشارت میدهد منظر
مه چرخ خداوندی معزالدوله خسروشه
که لرزانست از صبحش عمود صبح روشنگر
در بحر شهنشاهی معین الدوله شاهنشه
که یست از گوهر پاکش عروس مملکت زیور
وزیر عالم و عادل سفیر کامل و مقبل
که بتوان یافت هر دو نشان و نام پیغمبر
موافق بندگان او که غبطت میبرد ز ایشان
بترکستان وروم امروزهم خاقان وهم قیصر
غبار خیلشان ابرو گشاده تیر شان باران
شعاع تیغ شان برق وخروش کوسشان تندر
ز بیلک فتنه را کردند همچون خار پشت اکنون
نمیدانند که درعالم کجاو چون کند سر در
بگرد شاه فوجا فوج لشکر های هندستان
که گریی ذره بر خورشید پیوستند از خاور
سپه سالار غازی شان علی بد پیل شیراوژن
که دادش دولت سلطان تن رستم دل حیدر
سپاه غور هم گر راست خواهی با همه کژی
چوآتش نیزه زن بودند (و) همچون برق جوشن در
بنفشه دست بگشادند همچون خسک چون خیری؟
بشوخی دیده بنهادند اکنون کو چون عبهر
چنان بسیار در آهن شده پنهان که من گفتم
مگر یاجوج و ماجوجند اندر سد اسکندر
همه در حین نگون گشتند چون در راند شاهنشه
گیاسجده برد آری چوحمله آورد صرصر

روان کردند سوی غور وگوئی خصم ایشان شد

خدای وخلق وکوه ودشت وخار وسنگ وبحر وبر

زبس رنج وجزع مانده امل را سرگران بر تن

زبس هول وفزع گشته اجل را دل سبک در بر

بخار جان چنان برشد سوی بالا که من گفتم

هم اکنون اشهب گردون ز رنگ خون شود اشقر

چنان راندندی جوی خون که تا صد سال در بستان

چو شاخ سرخ بید آید بگونه برگ سیسنبر

بلا میگفت کی محنت تو سر از شخص آن برکن

قضا میگفت کای قدرت تو ران از ران آن بر در

زمدح اوفتح توکه آن بلبل و این گل

چمد طبع معزی ونبازد جان اسکندر

الا تا شمع را بینند روشن چون رخ جانان

الا تا شکری بینند شیرین چون لب دلبر

بداندیش توگر شمع و شکر گردد چنان بادا

افتد آتش اندرشمع وریزد آب در شکر

بدست دولت از باغ سعادت روزوشب گل چین

برگ همت ازشاخ جوانی سال ومه برخور

که بهر نوعروس ملک خانه کردی

فلک بام وزمین صحن وجهان دیوار وجنت در

برای نام نیکو را نهال تازه بنشاندی

بقابیخ وثناشاخ وظفر برگ وسعادت بر

سوری وموسوی به اسارت گرفته شده وبه غزنه منتقل گردیدند و از کوچه‌های غزنه درحالیکه برپشت دو اشتر یا مرکب نشانده شده بودند بقسم رسم گذشت ازجلونظاره چیان عبور داده شدند وازین قبیل افتضاحات دیگر بر آنان روا داشته شد، وسپس در سر پل یکطاق غزنین هر دورا بر دار کشیده وکشتندبنا برروایت دوم ابن الاثیر در باره این واقعه علویان شهر غزنه امر تحقیر

سوری را عهده دار بودند. در پایان بهرام شاه سوری را نزد سلطان سنجر در ری فرستاد که فخرالدین خالد هراتی شاعر در بار سنجر در یکی از رباعیاتش این رویداد را تجلیل نموده است.

(۱۰) چنین بوده داستان بی احترامی و مرگ سیف الدین سوری که غیظ وخشم وانتقام جویی علاء الدین حسین را بر انگیخت و منجر به سوقیات انتقامی علیه غزنه گردید وضربات جبران ناپذیری بر پیکر مرکز یک شاهنشاهی و کانون فرهنگ شرق جهان اسلام حواله شد.

در مورد تاریخ سوقیات علاء الدین حسین بر غزنه و حتی اسم پادشاهی که باوی پنجه نرم شد اختلافات قابل ملاحظه یی وجود دارد. جوزجانی طور واضح که شاید بر حق هم بوده باشد توضیح میدارد که جنگ میان علاءالدین حسین و بهرام شاه در گرفته وابیات چندی را او از زبان فاتح غوری باز گو میدارد که از پیروزی هایش چنین لاف میزند:

آنم که هست فخر زعدلم زمانه را	آنم که هست جو رزبذلم خزانه را
انگشت دست خویش بدندان کندعدو	چون برزه کمان نهم انگشتوا نه را
چون جست خانه خانه کمیتم میان صف	دشمن زکوی بازندا نست خا نه را
بهرامشه بکینه من چون کمان کشید	کندم به نیزه از کمر او کنانه را
پشتی خصم گرچه همه رای ورانه بود	کردم بگرزخورد سررای ورانه را
کهن توختن به تیغ در آموختم کنون	شا هان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چوفارغ شدی زچنگ	برگوی قول را وبزن این ترانه را
دولت چو برکشید نشاید فروگذاشت	قول مغنی ومی صاف مغا نه را

متأسفانه تاریخی را که جوزجانی برای این ماجرا قلم داد میکند روشن نیست، و ابن الاثیر توضیحات عام و تامی از روابط میان غوری و غزنوی درخلال سال ۵۴۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ میلادی ارائه کرده و سوقیات علاء الدین را در ۱۱۵۵/۵۵۰ میلادی مقارن آغاز سلطنت خسروشاه بیان مینماید و چنانکه دیده میشود این گزارش شاید با تهاجم بعدی عین زمام دارغوری علیه غز نه در زمان خسروشاه مرتبط بوده باشد (بین سال ۵۴۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی و ۵۵۵ هجری قمری مطابق ۱۱۶۰ میلادی)، که ابن الاثیر یا مأخذی که از ان استفاده شده این رویداد را با مصیبتی که قبلاً دامنگیر غزنه شده ملتبس نموده است. گزار شات متفاوت مأخذ بعدی و اشتباهات آمیخته آن دریا د داشتهای راورتی مورد علاقه قرار گرفته وچنین پنداشته شده که اززمره تمام شخصیتهای که در تاریخ خاورزمین از

آن ذکر بعمل‌آمده اختلاف زیادی نسبت به هر شخص دیگر در مورد اسم علاء الدین جها نسوز و پیش در آمدهای او روی داده است استنتاج راورتی بعد از ملاحظه پنج گزارش جداگانه مختلف این است که سوقیات علاءالدین باید در پایان ۱۱۵۰/۵۴۴ میلادی با آغاز ۱۱۵۰/۵۴۵م بوقوع- پیوسته باشد، واین در صورتی بوده می تواند که زمام دار غوری غرض انتقام جوئی برادرانش فرصت انتظار سالیان را نداشته است ، و دراین صورت سوقیات بر غزنه مقارن حمله برمواضع سلجوقی در هرات صورت میگردد که در جریان سوقیات هرات ، از طرف سنجرمواجه با شکست میشود وتا دوسال در زندان میماند. (۱۱)

استدلال راورتی معقول جلوه میکند بااین‌استثنا که‌وی روی‌دادهای اخیررا که درسال ۱۱۵۰/۵۴۵م ذکر نموده خیلی‌ها قبل از وقت به نظر میباید. غلام مصطفی خان این تحلیل‌ها را من حیث المجموع از نظر گذرانده سوقیات برغزنه را درسال ۱۱۵۰/۵۴۵ میلادی وانمود میکند ، مگر توضیح میدارد که تاریخ مستندی از حمله علاءالدین حسین برهرات وشکست خودش درناب (naab) در سال ۵٤۷ هجری قمری مطابق ۱۱۵۲ میلادی بدسترس است . نظامی عروضی سمرقندی که خودبهمراه نیروهای غوری درآن کار زار حضور داشته (۱۲) ،تاریخ درگیری راسال ۵٤۷/ ۱۱۵۲ میلادی ذکر کرده است .

جوز جانی توضیح واقعی درمورد جریان جنگ بین‌علاءالدین حسین وبهرام شاه‌ارائه نموده، بدینصورت که وی دست آورد های سلاله یی را که منعم خوان نعمت شان بوده پر طنطنه جلوه داده است . رهبر غوری، سالاری سوقیاتی را که توسط‌برادرش بها الدین سام در غور تنظیم و درین هنگام چشم از جهان پوشیده بود بعهده گرفت ، و بجانب جنوب راه زمین داوردر پیش گرفت ، و در نظر داشت تا از آنجاوارد وادی ترنک شده (شاهراه موجوده کابل غزنی وقندهار) وسپس وارد غزنه گردد. بهرام شاه بمنظورمقابله وجلوگیری از حمله علاءالدین‌حسین باقشونی که متشکل از سواره نظام فراوانی ویک نیروی مشتمل ازپیلان‌جنگی (دولت شاه آن‌رادو صد زنجیر ذکر نموده) بود بجانب جنوب حرکت نمود و بنابر شعر یکه گفته میشود رهبر غوری سروده باشد درتشکیلات داخلی نیروهای بهرام شاه قطعاتی از نیروهای رایان هندی تحت‌الحمایه غزنوی نیز حضور داشته است.

پشتی خصم‌گرچه همه رای ورانه بود کردم بگرز خورد سررای ورانه را (۱۳)

هردو لشکر درنزد یکی تگین آبادباهم روبروشدند.نیروهای‌پیاده‌نظام‌علاءالدین‌حسین‌غوری

بمقابل سربازان سواره نظام وپیلان غزنوی از تکتیک کاروه استفاده نمودند به ترتیبیکه قشون غوری به یک قطار درآمده وبدن خودرا چنان مستور داشتند که بمقابل تیردشمن مقاومت می‌توانستند. (۱۵) دوتن از گردان رزم آور غوری بنام های خرمیل سام حسین و خرمیل سام بنجی رهبری حمله را بر پیلان غزنوی انجام دادند. آنان چنان تکتیکی انجام دادند که زیر شکم پیلان را که نرم وبرهنه بوده پوشش زره نداشته به وشنه دریدند. جلال الدوله ابوالفتح دولت شاه فرزند بهرام شاه (ممدوح سیدحسن ۱۷) بایک قطعه سربازان سواره نظام ویک زنجیرفیل خودبه یک بی‌راهه سوق گردیده وتمام نیروهایش تارومار گردیدند. بعدازآن قشون بهرامشاه نیز ازهم پاشیده شده قشون بهرام شاه در جوار چشمه آب گرم « بنام جوش آب گرم »در نزدیکی تگین آباد با نیروهای غوری مصاف داد، مگر مغلوب شد، وبصورت پراگنده به غزنه عقب نشست . بهرام شاه در خارج غزنه مدتی توقف نموده بجمع آوری قوا از پایگاه های نظامی قصبات خودبه استحکامات پرداخت، ویک دسته سربازان سواره نظام تهیه دید، مگر درمرتبه سوم بازبه شکست مواجه گردید، وبامأیوسی دیار هند در پیش گرفت . (۱۸)

بعد ازین تسخیر، غزنه به گونه وحشتناکی به مدت هفت شبانه روزدرشعله آتش کشیده شدکه این رویداد لقب « جهانسوز »را به علاءالدین حسین به ارمغان آورده تعداد واقعی کشتارها وقتل عام این رویداد وبه اسارت گرفتن وکنیز وغلام ساختن زنان واطفال نسبت اغراق ومبالغه مأخذ و مراجع تخمین درست شده نمیتواند، مگر جوز جانی با احتراز از گزاف گویی بیان داشته که در جریان هفت شبانه روز شراره های آتش از غزنه زبانه میکشید. ، واز بیدا د گری وهو لنا کی زمام دار غور حکایت میکند که درظرف هفت روز آتش سوزی مذکور غارت گری ویغما ، قتل وقتال وشکنجه جاری بوده است ، فخر مدبر ضمن حکایتی تعداد کشته شدگان راشصت هزار قلمداد میکند. کلیه مقبره های سلاطین غزنوی به استثنای مقبره سلطان محمود، مسعود وابراهیم دیگر همه به خاک برابر شدندوباقیمانده مقابر به آتش وخاک کشانده شدند. نعش قطب الدین محمد وسیف الدین سوری زمام داران مقتول غوری از مقبره ها یشان بیرون آورده شده وتمام قشون مدت هفت شبانه روز مراتب عز اوماتم داری بجا آورد ند، وتا بوت هردوی آنان غرض انجام و اجرای ماتم داری وتشیع به حظیره آبایی خانواده شنسبانی منتقل گردید. (۱۹) تعداد زیاد عمارات مجلل، مساجد، مدارس وقصر های که طی نسلهای پی درپی غزنوی اعمار شده بود و یا غنیمت های آورده شده از هندمزین گردا نیده شده بودند، یکسره محو گردید، وهکذا محتویات

کتاب خانه های غنی یی که در زمان محمود ومسعود بنا یافته بود ، وآن همه آثار ذی قمیت که از از خراسان، خوارزم وجبال درین کتاب خانه ها گرد آوری شده بود یک جای با دانشمندانی که آنها را گرد آورده بود نابود ساخته شدند. بدین سان درهمین آوان بی بندوباری‌های مدنیت سوز، کتاب خانه فیلسوف وپژ شک‌متبحر ابن سینا که درسال٤۲٥ هجری‌قمری مطابق ۱۰۳٤ میلادی از اصفهان زمانیکه این شهر از ید تصرف علاءالدوله محمدبن دشمن زیارکا کویه اشغا ل و منتقل شده بود محوشد . (۲۰)

آنانیکه در غزنه متهم به مرگ دو شهزاده غوری بودند هدف انتقام بودند . آن دوشیزگانیکه اندر هنگام تحقیر و استهزای عام سیف‌الدین سوری شادی و طرب نموده بردنددر حمامی بسته شده و خفک گردیدند. بنابر گزارش ابن الاثیر علویانی که رهبری قتل سوری وموسوی وزیر اورا به عهده داشتند از ارتفاع کوهی بپایان انداخته شدند، محلیکه سوری وموسوی به چوبه‌دار آویخته شده بودنـد با زمین هموار گردیده یک تعداد غفیر غـزنویان (بقول جوز جانـی مقصران علوی فقط) به فیروزکوه منتقل گردیده وبکارهای شاقه در اعمار ارگ آن گماشته شدند. جوزجانی گفته که این واژگون بختان مجبور ساخته شده بودند که خاک غزنه را بر پشت شان به فیروزکوه نقل داده سپس در همانجا محکـوم بمرگ گردیـده وآن خاک را بخون آنـان مخلوط نموده به حیث رازی گل درساختمان بروج قصر فیروزکوه استفاده نمودند . همین مولف باز گفته که علاءالدین‌حسین سرشار ازپیروزی هایش فی‌البدیهه ابیاتی سروده است،مگرمشکوک به نظر میباید واحتمال‌دارد‌که‌سروده‌های‌مذکور توسط یکی از مداحان‌علاءالدین که‌این‌رویدادهارا دیده سروده شده است . (۲۱)

اندرین‌هنگام است‌که وقار وحیثیت‌علاءالدین‌حسین به اوج خودمیرسد، وچنین‌می‌اندشیده که‌دست آوردهایش‌موقف اورا بالانموده،وهمین‌است که‌وی به‌حیث پادشاه‌کوهساران ازگم نام‌ترین منطقه‌اسلام به مسندحکمروایی‌تکیه زدو به‌تقلیداز سلاجقه لقب‌السلطان المعظم را برای خود گزید و دارنده چتر سلطنتی منطقه گردید (۲۲)

اینکه‌درین‌هنگام چه‌اندیشه‌های در تصور رهبرغوری خطور داشته‌واضح نیست بظاهر اوعضوی ازخانواده‌شنسبانی‌را به‌حیث زمام‌دار غزنه‌تعیین‌نکرده، سیستم‌عدم‌تمرکز در مستملکات غوری‌مرعی بوده،طوریکه‌فیروزکوه به‌حیث پایتخت وفرمانفرمایان تحت الحمایه وی‌دربامیان وغزنه حکم میراندند، وبعد همین‌گونه شیوهٔ اداری یکی ازمعیارهای

اداری این سلاله را تشکیل میدهد. (۲۳) فخر مدبر حکایت نموده که علاءالدین حسین بعداز تسخیر غزنه یک شخصیت ستیزه جو بنام امیرخان را با حیث والی غزنه منسوب میدارد (شاید از سالاران ترکی دربار غوریان بوده است) آورده اند این شخص چنان ظلم و تعدی و استبداد بر جمعیت باقیمانده غزنه تحمیل می نموده که مردم آنجا به دعای عارف همان جای خواجه امام قدة الاولیا شمس العارفین ابوالمؤید نجات یافتند. (۲٤) علاءالدین حسین از حمله غافلگیرانهٔ بهرامشاه از قبیل حمله یی که علیه برادرش سیف الدین سوری انجام داده بود نیز از حمله سلطان سنجر سلجوقی حامی بهرامشاه از غرب نگران بود و از ینرو به غور مقر حکمروایی خود عودت کرد .

وی ازطریق زمین داور و بست به غور مراجعت کرد و در بازگشت بسوی دیارش آن جایها را نیز به ویرانه مبدل کرد. سلطان غوری بالخاصه قصرها وعمارات دولتی غزنویان را دربست از میان برد، وچنین پیداست که این تطاول وغارتگری آخرین دستبرد به قصرهای غزنویان در لشکری بازار نزدیک بست بوده است. (۲۵) مع هذا بست به آن اندازه که غزنه بویرانه مبدل شد متحمل خساره نگردید وبنا برشواهد نبشته یک سنگ خیلی عالی باقیمانده مقبره یکی از زیارت ها ویا مقبره ها که تاریخ پنجصدو پنجاه وچندم مطابق ۱۱۵۵ـ ۱۱۵٦ میلادی را نشان میدهد وبه یکی از بزرگان سنی مذهب که القاب صدر ، صدر الدین ومفتی الشرق والغرب ویک سید حسینی ، نقیب النقبا یا رئیس علویان در بست بوده است چنین استنباط میشود که در قرن متعاقب بست بار دیگر شگوفان شده است. (۲٦)

بهرامشاه بعد از گریز از غزنه واژگون روزگار و آواره درهند بسربرد وکم از کم تا یکسال جرائت بازگشت را بخود ندید. (۲۷) علاءالدین حسین درعین حال تصمیم گرفت ضربهٔ کوبندهٔ بر سنجر حامی به نام خودش ولی چنانکه دیده ایم کسی که سرسیف الدین سوری برادرش را ازبهرام شاه دریافته بود براه انداز دواز پرداخت خراج به سلجوقی سرباز زد وبا استفاده از خیانت علی چتری ازدربار یان اسبق سلجوقی بجانب هرات درحرکت افتاد. گرچه وی دروادی هریرود در منطقه ناب بکلی مغلوب گردید وتا پرداخت غرامت هنگفتی که ازو مطالبه شده بود مدت دو سال را در اسارت سلطان سلجوقی گذراند. به استناد گزارش نظامی عروضی که قبلاً یاد گردید این شکست غوری درسال ۱۱۵۲/۵٤۷ میلادی واقع شده است. شاید در همین سال بوده که بهرامشاه از اسارت علاءالدین حسین اطلاع یافته جرأت باز گشت از هند را بخود دیده است ؛ احتمالاً والی یا نماینده غوری را ازغزنه اخراج نموده ،مگر معلوماتی اندرین مورد در دست

نیست . یکی از غزل های سید حسن دال بر این است که ممدوح وی بعد از یک سال دوری از هند به غزنه باز گشته و از همین غزل استنباط میشود که شاعر از ترسی که از سلطان داشته و از آن رنج می برده نجات یافته است (۲۸)

تاریخ وفات بهرامشاه روشن نیست . حمدالله مستوفی بیان داشته که بهرام شاه در سال ۵۴٤ ۱۱٤۹-۵۰ میلادی جهان فانی را وداع گفته ، که نمیتوان باور کرد. (۲۹) زیرا اکنون ملاحظه نمودیم که وی تا سال ۱۱۵۲/۵٤۷ میلادی به پایتخت خود در غزنه باز نگشته بوده است. ابن الاثیر معتقد است که بهرامشاه بعد از سی وشش سال سلطنت به گردش مهتاب در رجب ۵٤۸/ سپتمبر - اکتوبر ۱۱۵۳ میلادی پدرود زندگی گفته است. (۳۰) بعضی مأخذ سال وفات بهرام شاه را در سال ۱۱۵۲/۵٤۷- ۱۱۵۳ میلادی واحتمالاً اواخر همین سال را قید نموده اند. جوزجانی اندر باب وفات بهرامشاه طور غیر مستقیم توضیحات داده ، مگر تاریخ مشخصی را پیرامون مرگ او تذکر نداده است صرف همین قدر یاد آوری شده که وی بعد از چهل ویک سال سلطنت به گردش مهتاب چشم از جهان فرو بسته است . (۳۱) از آنجائیکه تاریخ شکست ارسلان شاه بن مسعود بن براهیم برادر وسلف بهرام شاه در زمستان ۵۱۱/۱۱۱۷-۱۱۱۸ میلادی بوقوع پیوسته وبعد از باز داشت زندان در جمادی الثانی ۵۱۲/سپتمبر - اکتوبر ۱۱۱۸ میلادی کشته شده لذا چنین استنباط میشود که بهرامشاه در ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی چشم از جهان پوشیده است. غلام مصطفی خان در رسالهٔ خود همین تاریخ را سال وفات بهرامشاه خوانده و طور بسیار فشرده اوایل ماههای همان سال را نام می برد ، وچون ما میدانیم که همین تا ر یخ ماهها ی تا بستا ن واواسط ۱۱۵۷/۵۵۲ میلادی است که در همین آوان علاءالدین حسین بار دیگر به غزنه وعلیه سلطان خسروشاه که تازه بمسند رسیده بود حمله نموده. (۳۳) هر آنچه که تاریخ واقعی مرگ بهرامشاه بوده باشد دوره سلطنت وی دومین دوره طولانی یک عضو دودمان غزنوی بحساب میباید.

بهرامشاه چندین فرزند داشت وبه اساس نسخه های جوزجانی که مورد استفاده راورتی بوده (به اساس یاد داشت حواشی یکی از نسخه های مورد استفاده حبیبی) بهرامشاه نه فرزند داشته است که از میانه خسروشاه ارشد برادرآن بعد از مرگ جلال الدوله دولت شاه وانمود گردیده است سرنوشت سایر برادرآن بعد از بقدرت رسیدن خسروشاه واضح نیست . (۳٤)

مأخذ و منابع بهرامشاه را عادل وشیدای دانش قلمداد نموده اورا مشوق علما و ا د یبا ن و شاعران خوانده اند که دانشمندان و نویسندگان بدربار او حلقه همی زده بودند. مگر هرگاه با یک دید وسیع جو لانگاه تاریخی وافول سلطنت غزنویان از نظر گذرانده شود نمیتوا ن نظر منقد ا ن را اندرین باب نادیده گرفت. «تردیدی نیست که بهرام شاه با قتل های خائنانه و شخصیت ترسویی خود عوامل واسباب پراگندگی اتباع خود را فراهم آورد و تا آنجا که سرانجام امپراتوری نیاکانش را از هم چنان پا شید که باز نتوانست سر بر افرا زد .

II

خسرو شاه و عزلت او به هند

بنا بر گزارش راورتی در مورد تاریخ وفات بهرام شاه ودورهٔ سلطنت دو نفر اخلاف وی خسروشاه وخسرو ملک اختلافات زیادی بچشم میخورد. در ترجمهٔ طبقات ناصری وی گزارش های متنوع مورخان دری گوی بعد از جوزجانی وهندی های مسلمان را ارزیابی نموده است (۳٦) تعداد ازین صاحب نظران عبارت اند از یافعی، صاحب کتاب مرآت الجنان، بیضاوی، صاحب نظام التواریخ، حمدالله مستوفی، صاحب تاریخ گزیده، فصیح الدین خوافی صاحب مجمل فصیحی وفخرالدین بناکی صاحب روضته اولی الالباب خسرو شاه را آخرین فرد سلاله غزنوی ضبط - نموده اند، که در ینمورد یا اینکه آنان هردو خسرو را یکی دانسته یااینکه خسروملک را یک زمام دار محلی درپنجاب ملاحظه نموده از ینرو لازم ندیده اند که او را در زمره سلاطین که بر سریر دولت افغانستان بزرگ و هند حکمروایی کردند شامل سازنده مورخان متأخر آگاه تر چون میرخواندصاحب روضته الصفا، خسروملک را آخرین سلاله زمام دار غزنوی خوانده است.(۳۷) آنچه که از همه بیشتر تاریخ گذاری دورهٔ سلطنت این سلاله را واضح تروانمود میتواند سکه های این زمان است که متأسفانه پراگنده بوده واگروجود هم داشته باشد اکثراً ناقص است: نگارنده هیچ یک ازسکه های زمان خسروشاه یاخسروملک را دستیاب نتوانسته که تاریخ یامحل ضرب آن را بر ملا دارد.

اگرچنان چه توضیحات مجمل فصیحی وجنة الفردوس مولفه میرزامحمد مورخ قرن دوازدهم (قرن هجدهم میلادی) که تاریخ تولد خسروشاه رادرسال ۵۱۵/۱۱۲۱ میلادی ضبط نموده صحت داشته باشد، درینصورت خسرو شاه هنگام جلوس پدرش بهرام شاه در اوایل ۵۵۲/ ۱۱۵۷ میلادی به گردش مهتاب سی وهفت سال عمر داشته است. (۳۸) از ورای تاریخ روی سکه ها و قصاید

مدحیه ایکه سیدحسن بنام او سروده وی ملقب به معز الدوله بوده است . گرچه به شهادت شعری از همین شاعر وی به لقب خسرو بهاالدولة والدین شاه دین حسن خطاب گردیده احتمالاً لقب افتخاری بهاءالدوله را نیز حایز بوده است . (۳۹) به شهادت بعضی از سکه ها وی لقب السلطان لاعظم معز الدوله را که لقب خاندانی این سلاله بود او نیز داشته ، واحتمال اینکه به لقب بهاءالدوله نیز ملقب بوده است از درهم های او پیداست که سلطان سنجر را حامی خود میدانسته ، مگر دیگران آن را ذکر نمی کنند (سنجر در ربیع الاول ۵۵۲ مطابق می ۱۱۵۷ میلادی بجوار حق پیوسته ، لاکن خبر مرگ او یک مدت در خراسان طول کشید تابه غزنه رسید. (۴۰) درمتن طبقات ناصری به تصحیح حبیبی لقب یمین الدوله والدین (در واقعیت همان لقب که به بهرام شاه پدرش منسوب بوده) ودر نسخ مورد استفاده ترجمه راورتی لقب معین الدوله والدین (مرجح است که معزالدوله والدین خوانده شود زیرا درفهرست نام فرزندان بهرامشاه لقب معین الدوله به شاهنشاه فرزند دیگر وی منسوب بوده است) . وتاج الدوله (لقب خسرو ملک فرزند خسروشاه بوده است) درمأخذ دیگر تایید نگردیده ، وواضحاً جوزجانی یااستنساخ گران دیگر اندرین مورد بخطارفته اند .

هرگاه پیرامون جریان رویداد های دوران سلطنت خسروملک به گفتگو بنیشینیم باشک و تردید های عمیق بر می خوریم . بوضوح پیداست که خسرو شاه در همان آغازین جلوسش در ۵۵۲/ ۱۱۵۷ میلادی باحمله جدید علاءالدین حسین که اخیراً از قیداسارت سلجوقیان رهاشده بود مواجه برده است . اینکه در حمله آغازین غوری در زمان بهرامشاه یاحین حمله ثانی خسروشاه به یغما برده شده محققاً شک وتردید های رانزد واقعه نگاران متأخر برانگیخته است.دو مأخذ جدا گانه اندر باب تاریخ این حمله جدید معلومات ارائه نموده است . جوزجانی تلمیحاً اشاره میکند که علاءالدین حسین التماتومی به خسروشاه صادر نموده از وی می خواهدکه زمین داور ، بست و تمام جروم (مناطق گرم سیر جنوب شرق افغانستان که مقابل آن بجانب شمال منطقه سرد سیر زابلستان ، غزنه وکابل قرار دارد.) رابه برادرزاده وی شمس الدین ، که بعداً بنام غیاث الدین محمد بن بهاءالدین سام معروف شده واگذار شود.طبیعی است همینکه خسروشاه این ادعای نااندیشمندانه را ردکرد علاءالدین حسین التزاماً یک قطعه رباعی را انشاد نمودکه در ان وی پیرامون برخورد در آویزی با بهرامشاه را بر سر مالکیت تگین آباد اشاره نمود یکی از حکایات فخرمدبر در باب در گیری های بین علاءالدین حسین وخسروشاه در تگین آبادکه طی آن قشون غزنوی به شکست مواجه

میشود اشاراتی دارد، گرچه بعداً زمام‌دار غور شخصاً به غور عودت نموده گفته شده است که این جنگ در جریان ماههای تابستان بوقوع پیوسته است . (۴۱)

علاءالدین‌حسین شاید به غورعودت کرده باشد لیکن منطقه زمین‌داوروبست طورحتم درید تصرف غوری‌هادرآمدوخسروشا به غزنه محدود ساخته شده واز دریافت منابع مالی واقتصادی سرزمین های زرخیز گرمسیرمحروم گردید، با اسارت‌سنجر ازجانب اغوز وبعداً بامرگ‌سلطان سلجوقی‌طبعاً غزنوی هااز کمک‌های بشکل حملات انحراف دهنده سلجوقی از غرب وپیدا کردن‌امکان‌تنفس‌محروم‌گردیدند. علاءالدین‌حسین‌در ربیع الثانی ۵۵۶/اپریل ۱۱۶۱ میلادی‌چشم از جهان‌پوشید وسیف‌الدین محمد فرزندش درفیروز کوه بجایش برتخت نشست بنابرقول جوزجانی‌منطقه مفتوحه‌گرم سیر تحت ادارۀ شهاب‌الدین سپس ملقب به معزالدین محمدبن بهاءالدین سام قرار گرفته است . (۴۲)

اینکه آیا خسروشاه بعد ازحمله غوری وفرمانروایی علاءالدین حسین برزمین داوروتنگ شدن حلقه فعالیتش در غزنه به متصرفاتش در پنجاب‌عقب نشینی نموده یا چطور روشن نیست، گرچه بعضی از مآخذ تلمیحاً اشاره‌دارند. (۴۲) مگر باید افزود تا آنگاه که‌غزنه خود مورد تهدید واقع نشده‌باشد عقب گرایی وفرارعاجلانه از آب درست بدرنمی‌آید ، مگردر پرتو یک وضع خطر ناک در شرق افغانستان‌اندیشه عقب نشینی به هند طبعاً در اندیشه یک سلطان غزنوی راه یافته میتوانسته است.لاهور وپنجاب در اوقات مشکل پناه‌گاه تلقی‌میگردید،چنانکه مسعود فرزندسلطان محمودهنگام ناامیدی شکست بدست سلاجقه درسال۴۳۲/۱۰۴۰میلادی‌وتمرد لشکریانش‌راه‌به دیار هند در پیش گرفت ، وبرادرش محمدرا بجانشینی‌گزید (رک بفصل اول) و بهرام‌شاه از دست علاءالدین حسین به پنجاب‌متواری گردید. برعکس منابع سرشارهند،چه ازناحیه پول وچه از نظر نیروی بشری بمثابه تخته خیز انتقام کشی وبرقراری کنترول بر غزنه وافغانستان شرقی نقش عمده داشته‌است، بگونه مثال در دوران حرکت‌غاصبانه‌طغرل‌در غزنه ۴۴۳/۱۰۵۱/۱۱۵۲ میلادی (رک به فصل اول) منابع هند نقش عمده داشته است .

مآخذ متفق‌الرأی وفات خسروشاه را سال ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی ذکر نموده‌اند. ابن‌الاثیرتاریخ وفات سلطان رادر رجب ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی قلمداد کرده است.جوزجانی تاریخی‌درموردسال وفات او ارائه نکرده ، مگر گفته که از زمان برسر اقتدار آمدن در ۵۵۲/۱۱۵۷ میلادی مدت هفت‌سال برسریرکامرانی تکیه داشته است، وبنابه این گزارش چنین استنباط‌میشود که هنوز هم

وی تا سال ۱۱۶۴/۵۵۹ میلادی در قید زندگی بوده است. ابن‌الاثیر همان قضاوت معمول در باره خسروشاه را ذکر کرده‌که وی بمقابل رعایایش عطوفت داشته ، علما ودانشمندان را پرورش وبه نصایح آنان گوش میداد ، مگر از جانب دیگر جوزجانی او را یک شخص ضعیف وناتوان وانمود ساخته که نمیتوانسته سلطه‌اش را برقلمروهایش حفظ کند وتوضیح میدارد که از وی‌سه فرزند بنام های محمود ، خسرو ملک وکیخسرو بجا مانده بوده است .(۴۳)

III

سلطنت خسرو ملک و پایان دورهٔ فرمانفرمایی این خاندان

اکنون رشته وجولانگاه کلام بدان‌جار سیده‌است تاپیرامون سلطنت خسروملک بن‌خسروشاه آخرین‌سلطان‌دودمان‌غزنوی(۵۵۵-۵۸۲/۱۱۶۰-۱۱۸۶میلادی)به‌گفتگو‌پردازیم‌باز‌بقول‌جوزجانی وی دارای لقب تاج‌الدولـه (والدین) بود یک بند از قصیدهٔ الرئیس محمد بن رشید که اندرمدح او گفته آمده اورا « تاج‌الـدین خسرو ملـک خوانده است » ثانیاً سراج الدوله والدین نیز یکی از القاب او خوانده شده ،واین القاب را چندین شاعرحلقه دربار لاهور به نظم آورده‌اند که دربیتی مثلاً* ازفخرالشعرامحمد بن‌علی متخلص به سراجی یاد گردیده که احتمالاً* این تخلص شاعراز نزدیکی اش باسلطان حاصل شده است. ثالثاً سکه یی که‌صرف راورتی آن‌راتوضیح‌وتحلیل نموده ودرلاهور ضرب زده شـده وتاریخ ۵۵۵/۱۱۶۰ میلادی اوایل‌سلطنت اودران‌منقورشده است. بقول راورتی به لقب ظهرالدوله والدین . وسر انجام جـوزجانی او را به لقب«سلطان حلیم» یعنی سلطان بارأی وداد خوانده که شاید در صحبتهای عادی به این لقب‌خطاب‌میشده است. چنان چه ابراهیم یکی از نیاکان بزرگش بنام سلطان رضی یادمی‌گردیده است.(۴۴) در سکه های‌خسرو ملک‌که در مجموعه های برتش موزیم ودر لاهور موجود است دو لقب تاج‌الدوله وسراج‌الدوله و تخلص السلطان الاعظم بچشم میخورد ؛ در یکی از سکه ها‌کنیه ابوالمظفر دیده میشود . (۴۵)

جوزجانی یاد داشت نموده که خسرو ملـک در لاهور بر سریر سلطنت غزنوی جلوس کرد واین تلمیحاً میرساند که درین موقـع کنترول غزنه ازید تصرف غزنویان خارج بوده است. در پرتو دست برد تدریجی غوری‌ها درمنطقه زابلستان وتنگ ترشدن‌حلقه محاصره گفته شده میتواند که تاچه حد موقف‌غزنوی‌ها تحت فشارغوری‌ها دست خوش‌حوادث‌بوده است. مع هذا دومأخذ قدیمی ابن‌الاثیر وجوزجانی متفق‌الرأی اند که انتقال قدرت از دست غزنویـان تنها ومستقیماً از

الرد سبرد های غوری‌ها نبوده، بلکه یکدسته نظامیان ماجراجوی اغوز از خراسان که بحدکافی توانایی استقامت تخمین دوازده تا پانزده سال را در غزنی داشتند مرتبط بوده می‌تواند . بنا بقول ابن‌الاثیر خسرو ملک (که اشتباهاً اورا ملک‌شاه خوانده است) به لاهور عقب نشست و چنان‌بوده که وی قدرت مقابله علیه امیر زنجی‌بن‌علی‌بن‌خلیفه‌الشیبانی رهبر اغوز را نداشته است. ولی وقوع این رویدادرا بسال ۱۱٦٤/٥٥۹ میلادی ضبط نموده است. وی مزیداً از اشغال مختصر غزنه توسط خسرو ملک بتاریخ جمادی‌الثانی۵۵۹/می۱۱٦٤ میلادی‌یاد آوری میکند، مگر این قول تائیدنشده واحتمالاً که دست یابی وی برغزنه موقتی بوده است. جوزجانی اشغال غزنه را توسط اغوزها در دوران سلطنت خسروشاه قلم داد میکند ، واین قول خود را برمبنای تاریخ فوت خسروشاه که در ٥٥۹/۱۱٦٤ میلادی اتفاق افتاده‌می‌داند. هم‌چنان‌جوزجانی مدت اشغال‌اغوز را دوازده سال دانسته که ازنگاه‌کرونولوژی توضیح اووفق مینماید ؛مگر این توضیح بابیانات ابن‌الاثیرکه تاریخ وفات خسروشاه را در رجب ٥٥٥/جولای ۱۱٦۰ میلادی ضبط نموده وفق نمیکند.هرگاه هرکدام ازین تاریخ ها پذیرفته شود از مشکلات و اختلافات بدورنیست (سطور ذیل نظر افگنده شود) مگر بمنظور بحث مقدماتی واساس کار ، فکر میشود که تصرف غزنه توسط اغوزها دراوایل سلطنت خسرو ملک بوده باشد مگر یک قضاوت قاطع دربنباره ناممکن است . (٤٦)

ظهور اغوز یک پدیده جدید دیگری را تاچند سال آینده درامور افغانستان شرقی بمیان‌آورد. سلطنت بزرگ سلجوق در شرق از اثر اغتشاش اغوز درخراسان و متعاقب دستگیری سنجر در جریان سال های ٥٤٨- ٥٥١/ ۱۱٥۲- ۱۱٥٦ میلادی از هم پاشید، یکی ازغلامان‌نیرومند ترک نژاد سنجر بنام مویدالدین آی آبه (متوفی در سال ٥٦۹/ ۱۱۷٤ میلادی) درخراسان قدرت‌واقعی را در دست گرفت، واغوزها را از شهر های مهم آنجا بدر راند (٤۷) در اثر همین آواره شدن ترکمانان عدهٔ از اغوز ها بجانب شرق سرا زیر گردیده وسلاله خود را در غزنه مستقر نمودند، هم چنان که الپتگین دو قرن قبل بجانب شرق مهاجرت نموده در حواشی جهان اسلام در غزنه اقامت گزیده بود. آمده است که اغوز ها در غزنه ودر هرجای‌دیگری که تحت حکمروایی‌شان قرار داشت مستبدانه کار میکردند ، واز غزنه تا تگین آباد به تهاجم دست زدند. (٤۸)

ابن الاثیر دورهٔ تسلط آنان را پانزده سال وجوزجانی دوازده سال ضبط نموده است. (٤۹) دستیابی اغوز بر غزنه سد بزرگی علیه گسترش جویی اغوزی ها به واحه‌های هموار هند بود، مگر در سال ٥٦۹/ ۱۱۷۳- ۱۱۷٤ میلادی غوری‌ها موفق به تصرف غزنه‌از اشغال آنان گردیدند .

در ان‌سال(تاریخی که جوزجانی ارائه‌نموده‌است) سلطان غیاث‌الدین‌محمد و معزالدین‌محمد برادرش به معیت نیروی مقتدری متشکل از غوری ، خلج وخراسانی بر شهر حمله کردند . غوری ها در آغاز در اثر استحکامات خط جبهه اغوز به عقب رانده شدند، مگر در انجام غوری‌هااین سد را شکستانده بر اغوز چیره شدند، وعدهٔ زیادی از ترکمنان‌را به قتل رساندند. بنا بر توضیحات ابن الاثیر قشون غوری از غزنه برای بدست آوردن دو منطقه کرمان (بازهم کرم ؟) و شنوران (اسمی که بسیار شبیه شنوار امروزی افغان است وقلمرو آنان در جنوب غرب معبر خیبر به امتداد دریای وادی کرم واقع است). (۵۰)متشبث گردید ودرسال ۵۷۰/ ۱۱۷٤ میلادی‌معزالدین محمد گردیز را اشغال کرد. سپس غیاث‌الدین‌محمد برادرخود را بحیث سلطان تحت‌حکمروایی خود در غزنه منسوب نمود. (۵۱) اگر چنان چه از ۵٦۹/ ۱۱۷۳- ۱۱۷٤میلادی به‌بعد را بر شمریم وارقامیکه جوزجانی به ارتباط اشغال غزنه مدت دوازده سال‌وانمود کرده دقت کنیم درین صورت به سنه ۵۵۷/ ۱۱٦۲ میلادی مواجه میشویم که باید آغاز فرمانفرمایی اغوز در غزنه باشد واین تاریخ انقضای مدت دوسال از دورهٔ سلطنت خسرو ملک را مینمایانـد ؛ لاکن هرگاه ارقام ابن‌الاثیر یعنی مدت پانزده سال تصرف اغوز در غزنه را مدنظر بگریم،درین صورت اغوزدر سال ۵۵٤/ ۱۱۵۹ میلادی بر غزنه باید دست داشته‌بوده باشد که این‌تاریخ حدودسال های اخیر سلطنت خسروشاه را نشان میدهد .

تمام بخش اعظم دورهٔ سلطنت خسروملک به حیث‌سلطان در پنجاب سپری‌شده است، وما مایل هستیم که در مورد زمام داری اودرلاهور طرز وتشکل اداری در آن جا وحدوحدود بخش اسلام در میان جمعیت پنجاب وسایر موضوعات دیگر یکه منابع اندران مورد سکوت اختیار کرده‌اند چیزی بدانیم . اشارت اغراض آمیزولی سودمند جوزجانی ازخسروملک که گویداو معتاد به عیاشی بوده و روی همین ملحوظ هم نیروی نظا میگرترکي وهم طبقات رسمی فارسی‌و هندی (دری‌گویان) در نواحي مجاور آزادی عمل داشته ولاقیدانه عمل‌میکردند، البته میگویند قضاوت در بارهٔ سلطانی که توانست تخت خود را در پرتو یک موقف تهدید آمیز و فرسایش تدریجی موقف غزنویان ومقایسه با معیارهای عصر خود یک سلطنت قابل احترام بیست و شش ساله بر قرار دارد بعید مینماید. (۵۲) علاوتاً نسبت مقاومت سرسختانه هندوها علیه قشون مسلمان طی قرن ششم (قرن دوازدهم میلادی) در شمال هند موقف غزنـویان وجود اشخاص‌با اراده را ایجاب مینمود. صرف در پرتو پیروزی های معـزالدین محمد غوری بود و خاصتاً جنگ دوم

تراین یاتراوری در نزدیکی کرنال در ۵۸۸/ ۱۱۹۲ میلادی ، قتل چوهان یاچهامانه حکمروا پریتو براجه و اشغال دهلی که موجب از هم پاشیدن مقاومت کلی هندو ها گردید واسباب دستیابی مسلمانان را بروادی گنگا فراهم نمود و مسلمانان در شرق تابنگ ال پیشتازی کردنده (۵۳)

فخر مدبر از دلاوری ها وشهامت خسروشاه وخسرو ملک ورزم آوری های آنان یاد نموده و از تردستی ماهرانه خسرو ملک در تیر اندازی نیزه وتیر زین (ناچخ) هنگام نبرد ستایش نموده است ودرباب تیر انداختن او شاعری گفته است :

خسرو تیری که درشب تارزند	بسر سینه مورو دیدهٔ مار زند
خواهد که همان تیر دگر باز زند	پیکان دگر بر سر سو فار زند

وی از پیکار خسرو ملک با هندوها و به اسارت گرفتن سوکروال (شوکره پاله) را جای مقتدر هند در میدان نبرد یادآوری نموده است (۵٤) شاعران حلقه در بارخسرو ملک (به سطور ما بعد توجه مبذول شود) در سروده های مدحیه شان از پیکار و شهامت‌های او اندر هنگام نبرد اشاره نموده اند. (۵۵) حتی اگر اغراق‌های شاعری‌را نیز در نظر داشته باشیم بعید است که اشارات شان مبتنی برخیال محض وخالی از فعالیتهای غزا در دورهٔ سلطنت او بوده باشد . بنا برشهادت یک کتیبه از حوالی بنارس قلمروحکمروایی‌جایا چندرااز دودمان گهده والا (سلاله این خاندان از اواخرقرن یازدهم به بعد درجلگه همرار گنگاجمنا بعد از کله‌چوری‌حکمروایی داشته اند) کشف گردیده، بمقابله علیه حمله مسلمانان اشاره میکند که‌طی آن در یک مقطع زمانی قبل‌ازجون ۱۱۷۰ میلادی پدر را جا جایه چندرا (Jaya Chandra) جانشین ویجه چندرا میشود و احتمالاً که این متجاوز مسلمان خسرو ملک بوده باشد، زیرا این تهاجمات دودهه قبل از تهاجمات معزالدین محمد غوری در منطقه گنگا جمنا بوقوع پیوسته است (٥٦) هکذا از ورای توضیحات یکی از واقعه نگاران از پیکار میان معزالدین محمد و خسروملک درسال های بعدی سلطنت این‌سلطان غزنوی می‌یابیم‌که خسروملک درطول دوره زمام داری‌خود سلطهٔ خود را درمنطقه‌کوهستان های شمال پنجاب‌درحواشی کشمیرگسترش‌داده وقبایل کهکر هندوعلیه‌راجه‌جمو (رک به صفحات‌بعد) متحد گردید. بنابران پیداست که خسرو ملک تا پایان سلطنتش وتا آنجا که برایش مقدور بوده با پیروی سنت نیاکان خود به غزوات علیه مشرکان دست زده است،واگر پیرامون اقدامات او معلومات کافی در دست نیست ،شاید ازین رهگذ راست که اینگونه فعالیتهای‌خسرو ملک لابد تحت الشعاع فعالیتهای پیروز مندانه معزالدین محمد سپه سالاران او قرار گرفته است ، چنانچه جوزجانی بخش بزرگ تاریخی‌خود را به آن وقف نموده است .

خسروشاه وخسرو ملک با پیروی از نیاکان فرهنگ دوست شان به‌تشویق شعرا و دانشمندان پر داختند و صفوف از شاعران و دانشمندان را مختصراً در غزنه و وسیعاً در دربار لاهور بدور خود جمع کردند. احتمال میرود که لاهور مرکز فعالیتهای فرهنگ اسلامی بوده با شد گرچه به استثنای بخشی از فعالیتهای مسعود سعد سلمان که مؤطنش پنجاب همراه با مشوقانش که والی یا سالار غزنوی در هند بودند و از ابوالفرج رونی که وی نیز خود از دیار لاهور بود معلومات دیگری نداریم (۵۷)

ابوالمعالی نصرالله یا نصربن محمد بن عبدالحمید از خانوادهٔ متبارز وزراء وکارمند رسمی غزنویان (رک بفصل سوم این اثر) قبل از ینکه شهید ظلم و توطئه‌های دشمنان قرار گیرد و توسط سلطان اعدام گردد، مختصراً بحیث دبیر دیوان خسروشاه ایفای خدمت نموده است عوفی از یک قصیدهٔ فارسی او عنوانی خسروشاه از یک قطعه رباعی که بمنظور مساعی نافرجام جهت نجات حیاتش به او فرستاده نقل قول میکنند. (۵۸)

حقیقتاً عوفی است که از حلقه شاعران در بار خسرو ملک و نمونه کلام آنان تذکر میدهد ، که صرف نمونه‌های کلام شان در تذکرة الشعرای او بملاحظه میرسد. و دیوان مستقلی از کارهای ادبی آنان در دست نیست . عوفی کوتاه زمان بعد از سال ۱۲۱۸/٦۱۵ میلادی از خراسان وسیستان مسافرت نموده، وقبل از ینکه درسند بدربار ناصر الدین قباچه مواصلت کند، در لاهور اقامت گزیده است . برای وی در لاهور فرصت مساعد گردیده تا راجع به ادبا و دانشمندان سلف معلومات گرد آوری نماید. وی گفته که نمونه های شعری کلام برخی از حلقه‌های شاعران متقدم خسرو ملک را از طریق شیخ الاسلام ظهیر المله والدین در لاهور دستیاب داشته است . (۵۹)

از شاعران حلقه دربار یکی هم جمال الدین ابوالمحاسن(٦۰) یوسف بن نصر منشی و صاحب دو دیوان به عربی ودری و علو طبعش چنان بود که اشعارش را صرفاً به امرایی چون خسرو ملک اهدا میکرده است. رئیس شهاب الدوله والدین محمد بن رشید(متوفی ۵۹۸/ ۱۲۰۱ میلادی که به حدس قزوینی (احتمال زیاد دارد نواسه) فرزند ابورشید الرشید بن محتاج یکی از درباریان ابراهیم بن مسعود ممدوح مسعود سعد سلمان بوده است(رک فصل دوم این اثر) از لقب ثقته‌الدین محمد بن یوسف در بندی مخاطب به جمال الفلاسفه که الامیر العمید بوده پیدا است که منصب وزارت دربار خسرو ملک را متعهد بوده است ، تا اینکه زمانی فرارسید و او چنین استشمام کرد که در زندگی دینیوی اش قدرت دولتی مبری از نیش نبوده ولذا ید زندگانی اش عاری از رنج و دردها

نخواهد بود. در شباب قصاید دل پذیرمی سروده مگر اکنون دفتر را ترک گفته وهوا خواهیهای جهان مادی را پشت پا زده ویک زندگی درویشانه را گزیده است ؛ عوفی نگاشته است که مقبرهٔ او در لاهور زیارتگاه اهل ادب است. (٦١)

جمال الدین محمد بن علی سراجی موسوم به فخرالشعرا تخلص خود سراجی را از روابط نزدیکش با سلطان به دست آورده است. یکی از القاب سلطان طوریکه قبلاً بدان اشاره نمودیم سراج الدوله بوده است ؛ وسدیدالدین علی بن عمرمعزی غزنوی لقب شرف الله مارا از عضویتش در حلقه هنر دیفانش اتخاذ نموده ولقب معزی را شاید از نگاه مبا شرتش بامعزالدوله خسروشاه حاصل نموده باشد. (٦٢) سرنگونی غزنوی ها در لاهور موجب از هم گسیختگی پیوندفرهنگی نشد : وهنگامیکه معزالدین محمد غوری شهر را اشغال و گورنر خود را در ان جا منسوب نمود شهر از نگاه مادی با الذات خساره مند نگردید. کم از کم دوتن از شاعران خسروملک بدربارغوری بار یافتند یکی ضیأ الدین عبدالرفیع ابن ابی الفتح هروی طبیب و مولف کتاب معروف رساله جلا لیه که در باره رسوم تقدیم تحفه نوروز (نوروزیه) نوشته شده بود مقام رفیع داشت بخدمت غوری پیوست ونیز عمید جمال الدین ابوبکر بن المساعد خسروی موسوم به افتخار الشعراست که تخلص خسروی باز گوینده مباشرت نزدیک او با خسرو ملک بو ده است ، که در حلقهٔ مداحان غوری قرار گرفت . یکی از شاعران دیگر لاهور که تاریخ معین روز گار او توضیح نگردیده لیکن ظاهراً همروز گار دو شاعریکه در فوق ذکر شان رفت بوده است. این شاعر بنام حمیدالدین مسعود بن سعد شالیکوب یاد گردیده است ، وعوفی اورا همپایه رودکی وعنصری قلمداد کرده است. (٦٣) هرگاه تذکره های شعرا وادبای هندو ومسلمان مرور شود احتمال دارد که اسمای تعداد زیاد دیگری از مولفان عصر غزنوی برملا گردد. دینا میک سلاطین نیرومند غوری بطرف غرب علیه خوارزم شاهیان وقره ختای ، وبطرف شر ق بجانب جلگه های همواره هند درحرکت افتادند ، تا هرگونه موانعی را که موجودیت دولت غزنوی ایجاد مینمود مرفوع نمایند . باراندن اغوزها از غزنه در ٥٦٩/ ١١٧٣ـ ١١٧٤ میلادی افغانستان شرقی به تصرف غوری در امد وغزنه به حیث تخته خیز تهاجمات به وادی سند وماورای آن دراختیار معزالدین محمد پادشاه جدید قرار داشت. مگر تصرف متداوم غزنوی ها بر پنجاب بشمول پشاور ونواحی پائینی ووادی رود کابل موجب شد تا سلطان غوری در قدم نخست به امتدادمعبر گومل از طریق قلمرو پتان های مسعودبه سندو درهٔ اسماعیل خان به سوقیات دست زند. معزالدین محمد در سال ٥٧٤/ ١١٧٨ میلادی باقشونی از

طریق ملتان و اوچه (که در سال ۵۷۱/ ۱۱۷۵ میلادی (۶۵) از شا هان محلی قرمطی یعنی شیعهٔ اسماعیلی آن جا بدست آورده بود(لشکر کشی کرد، مگر در نتیجه نا عاقبت اندیشی از صحرای تهار عبور نموده بجانب جنوب به مار وار و گجرات حرکت نمود که در کاسهراده(Kaasaharada) در دامنه کوه آبو در جنوب سلسله اراوالی قشون تشنه کام و منزل زده او توسط موله راجای دوم راجای چاکولیه پادشاه نهرواله گجرات مغلوب قطعی ساخته شد. (۶۶)

پیامد این لشکر کشی نا فرجام، معزالدین محمد را بران داشت که توجه خود را بسوی پنجاب غزنوی معطوف نماید. غوری ها کم از کم دو مرتبه بر لاهور حمله نمودند تا اینکه سلطه غزنوی را در آنجا بکلی از پای در آوردند. به اساس گزارش ابن الاثیر نیروهای غوری بعد از اشغال غزنه از تصرف اغوز از طریق کوهپایه های هندو افغان بجانب سند متوجه گردیدند، مگر ملک خسرو، یک قطعه قوای خود را اندر معابر سند جابجا نمود که در نتیجه از نفوذ قشون غوری ممانعت شد. (۶۷) بهمه حال معزالدین محمد در سال ۵۷۵ / ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ میلادی پشاور را اشغال نمود. و دو سال بعدتر در ۵۷۷/ ۱۱۸۱- ۱۱۸۲ میلادی اولین ضربه خود را متوجه لاهور نمود، خسرو ملک یک هیأت حسن نیت را تحت ریاست یکی از فرزندانش همراه با تحفه مشتمل بر یک فیل زیبا برای رهبر غوری فرستاد و از معزالدین محمد تقاضا شد تا عقب نشینی کند. در سال بعد غوری ها مصروف لشکر کشی علیه دیبل در سند گردیدند که در جریان آن سومره سر کرده سند سفلی نا گزیر به شناسایی حاکمیت غور گردید. (۶۸).

پادشاه غوری در سال ۵۸۱/ ۱۱۸۵ میلادی بنا بر تحریک چکره دیوه را جای جمو زمینه مداخله را تدارک دید. خسرو ملک در اوایل سلطنتش اتحاد قبایل کهکر بحمایت شمال تا نواحی دامنه های کشمیر سلطه غزنوی را گسترش داد. قبایل کهکر بحمایت غزنوی ها از تابعیت چکره دیوه سرباز زدند وبنابران چکره دیوه یک هیات نمایندگی خود را نزد معزالدین محمد فرستاد و او را تشویق بحمله علیه خسرو ملک نمود. سلطان غوری منطقه نواحی لاهور را بویرانه مبدل کرد مگر نتوانست آن شهر را در تصرف آورد. وی بجانب شمال متقاعد گردید و با مشوره چکره دیوه به مرمت حصار سیالکوت پرداخت، و از ان بحیث سنگر علیه کهکر استفاده نمود و حسین بن خرمیل سالار خود را بحیث والی آنجا مقرر داشت. متعاقباً خسرو ملک کهکران سیالکوت را در محاصره نافرجام کشیدند، مگر در سال ۵۸۲/۱۱۸۶ میلادی معزالدین محمد به کمک و بجه یه دیوه فرزند چکره دیوه جانشین پدر، لاهور را اشغال نمودند و علی کرماخ والی سابقه ملتان را بحیث نائب خود در لاهور گماشت. (۶۹) گزارش

این در آویزی‌های سه جانبه‌میان خسرو ملک و متحدین کهکر، راجگان‌هندوی‌جمو و معزالدین محمد از تاریخ واقعات راجگان جمو اقتباس گردیده وراورتی در یاد داشت های ترجمه طبقات ناصری ازآن سود برده ولی از مأخذ مذکور نام نمی برد. گزارش جوزجانی موجز و دارای خلاء ارائه شده است. مگر در مورد اسارت آخری وپیش آمد نامناسب علیه خسرو ملک توضیحات زیادی موجود است.که گزارش های ابن الاثیر اندرین مورد بیشتر جنبه داستانی دارد. به اساس همین گزارش معزالدین محمد لاهور را محاصره نمود و بمقابل صرف پذیرفتن خطبه بنام غیاث‌الدین محمد غوری به خسرو ملک وفامیلش تضمین امنیت، حفظ سرمایه و دارایی، عروسی فرزند او با یکی از دختران خود واهدای اقطاع داده شد، خسرو ملک از قبول این پیشنهاد امتناع نمود مگر همینکه او ضاع شهر رو به وخامت گذاشت از خوف ورجا قاضی وخطیب لاهور را مامور نمود تا با رهبر غوری شرایط صلح را عقد نمایند. بعد از تسلیمی خسرو ملک تا دو ماه با اکرام واعز از بسر برد تا اینکه غیاث الدین محمد نماینده خود را نزد معزالدین محمد فرستاد و تقاضای فرستادن خسرو ملک را به نزد خود نمود. در حالیکه خسرو ملک با تضمین معزالدین محمد در آن جا می زیست، وحال نزد غیاث الدین محمد برادر او کدام تضمین نداشت ولذا مایل به رفتن نبود عدم تمایل او هم ناشی از هرشدارهای بود که حین عبورش از پشاور از جانب عده از اهالی آنجا که هنوز از جمله هوا خواهان غزنوی بودند برای او داده شده بود. خسرو ملک عنوانی فرزند خطیب پشاور که ازخدمتگاران سر سپرده سلاله غزنوی بود این شعر رقت انگیز عربی را نقل کرد.

دگر آن روزگاران پیشین قبایل ما باقی نمانده، مگر زنجیر که بدور گلوهای ما حلقه زده است. (۷۰) همینکه خسرو ملک وفرزندش به غزر مواصلت نمودند، هیچگاه با غیاث الدین محمد مقابل نگردیدند ودر یکی از حصار های آنجا به اسارت در آورده شدند، ودیگر باز سراغی از آنان نبود. (۷۱) دربالا توضیح بعمل آمدکه گزارش های جوزجانی طرز مشرح نیست. مگر راجع به واقعیت مرگ آخرین شخصیت دودمان غزنوی توضیحات مزیدی ارائه کرده است. وی میگوید که خسرو ملک و بهرام شاه فرزندش (احتمالاً فرزند او که طور گروگان درسال ۵۷۷ هجری قمری مطابق ۱۱۸۱ میلادی به حضور معزالدین محمد فرستاده‌شده بود) از لاهور به غزنه منتقل گردیده واز آنجابه فیروز کوه پایتخت غیاث الدین محمد فرستاده شدند؛ سپس خسرو ملک در حصار بلروان در غرجستان وبهرام شاه در حصار سیف رود غور زندانی گردیدند. پنج سال بعد در سال ۱۱۹۱/۵۸۷ میلادی هردو اعدام گردیدند؛ یک سال قبل ازین رویداد غیاث الدین-

محمد ومعز الدین محمد هردو در خراسان با سلطان شاه برادر خوارزم شاه تکش مصروف نبرد بودند و آنان از خوف اینکه مبادا در نجات این دونفر باز مانده سلاله غزنوی سعی به عمل آید و آنگاه به گونه یک حربه در جنگ ویا مذاکرات جنگ مورد استفاده قرا گیرند هردو را اعدام نمودند . (۷۲)

عوفی در جوامع الحکایات خود اندر باب تسلیمی خسرو ملک درلأهور به معزالدین محمد که بر بنای یک دسیسه معزالدین محمد طرح شده بود گزارشی دارد که از نگاه تاریخی صحیح جاوه میکند، مگر اندرباب فرزند خسرو ملک (بهرامشاه؟) گفتگویی دارد که او در سال های اخیر سلطنت مستقل پدرش به حیث یک گروگان در غزنه بسر می برده است. (۷۳)

بدین سان جارو جنجال های میان غوریان وغزنویان که بیش از نیم یک قرن را احتوا کرد سرانجام باسقوط سلطنت باستانی غزنه به نفع غوریان پایان یافت؛ غزنه‌دیگر باز آن شأن وطنطنه دولت پارینه را نیافت؛ بابر که در سال ۹۱۰/ ۱۵۰٤ـ۱۵۰۵میلادی ازغزنه بازدید بعمل آورده در شگفت اندر شده است که محلی باچنین از هم پاشیدگی چگونه روز گاری شگوفان ومجلل بوده‌است. (۷٤) واما تا آنجا که غوری هامطرح بحث است به حیث وارثان غزنویها درسر زمین های شرق عالم اسلام ثبات وپایگاه دیر پایی نیافتند؛ دوره‌شگرفایی وشهرت‌شان‌نسبت‌به سلاله پیش از خود شان کوتاه تر بود، صرف بیست وچار سال‌بعد ازقتل‌خسرو ملک متصرفات غوری ها تحت تصرف خوارزمشاهیان قرار گرفت .

ضمیمه الف

ابن بابا القاشانی اندر باب تاریخ غزنویان

ا

مقدمه

کتاب رأس‌مال الندیم تألیف ابوالعباس احمد بن‌علی القاشانی یا القاشی طوریکه از اسم او پیداست کتابی است در موضوع ادبیات، وحاوی معلومات علمی برای طبقه عامه و قصه نویس هاست مولف خود، کرکتر خیلی مرموز دارد. معلومات گسیخته در باره‌اش در آثار مولفان متأخر چون ومیری ویا قوت می یابیم مگر هیچ یک از مولفان فرهنگ های بیوگرافی مانندیاقوت یاصفدی به استثنای سمعانی که اورا تحت عنوان القاشی یاد کرده معلومات مشخص درمورد وی ارائه نکرده است. سمعانی اورا ادیب‌مورخ ومولف‌چندین اثر نفیس‌خوانده است. (۱) یاقوت درارشادالاریب بشرح‌حال احمدبن‌علی القاشانی اللغوی(عالم دستورزبان) پرداخته که‌همان ابن بابامنظور نیست، بلکه، منظورش از قاشانی‌ارشادالاریب همان قاشانی است‌که از متمسکین حلقه‌گرامر دانان عراق بوده و در حدود دوقرن قبل‌ازروزگاران ابن بابا می زیسته است، زیرادانشمندان معروفی چون ابن درید نفطویه‌وابن فارس‌باو در تماس بوده‌اند (۲)بهرحال یاقوت ازابن‌بابا به‌منظور بحث در معجم البلدان‌تحت « القاشانی تذکرداده اورا ابوالعباس احمد بن علی بن بابا القاشی خطاب نموده واز وی بعنوان ادیبی یاد آوری میکند که کتابی را جع به فرق وفروعات تشیع نگاشته است (کتاب‌اللغه‌فی فرق الشیعه) ویا قوت

آن را مطالعه کرده است .(۳) ابن بابا طی یکی از ادوار زندگی خود بخراسان مسافرت نموده است (یاقوت میگوید که او به مرو مواصلت نموده و تازمان مرگ در یک مدت زمان بعد از سال ۵۰۰/۱۱۰۶-۱۱۰۷ میلادی در انجامی زیسته است) در انجا با مشقات روزگار بسر میاورده تا آنجا که شرایط او را وا دار به نگارش کتاب راس مال الندیم کرده است .

دکتور محمد صالح بدوی مکی این اثر را (تحریر انتقادی و راس مال الندیم ، بایک مقدمه وتلخیص) ؛ مانچستر (۱۹۷۵) به حیث رساله دکتورای خود تنقیح نموده ، توقع میرود که سر انجام حلیه طبع پوشد. گزارش مختصر این اثر در مقاله این مولف تحت عنوان مأخذ پیرامون چار سلطان نخستین غزنوی (۹۷۷-۱۰۴۱ میلادی) در نشریه فصلی اسلامی لندن جلد هفتم (۱۹۶۳ میلادی) صفحات ۱۷-۱۸ و نیز در مقاله دیگری هم در مورد مولف توسط خود مولف تحت عنوان الکاشانی الکاشی ابو العباس احمد بن علی که در انسا یکلو پیدیای اسلامی طبع شده دریافت می توانید. تا کنون صرف از نسخه کتاب راس مال الندیم معلومات در دست است ، که دوی آن در استانبول ویکی در هند نگهداری میشود. وقار احمد و همدانی طور فشرده از نسخه های استانبول معلومات داده و دوکتور بدوی طور کامل آن را تحلیل نموده است. یکی از نسخه های توهان ولیدی=ینی جامع ۲۳۴ (که هم اکنون در کتابخانه سلمانیه نگهداری میشود) ظاهراً به کتابت خود مولف است ، ولی بسیار احتمال دارد نسخه بعدی از روی اصل نسخه کتابت شدهٔ مولف استنساخ شده باشد. مولف در اختتامیه کتاب توضیح میدارد که کتاب خود را در رمضان ۵۰۱/ اپریل - می ۱۱۰۸ میلادی بنام یکی از امرای ناشناس موسوم به الامیر الریس سعدالملک ابو الفتح محمد بن بهرام بن علی (شاید یکی از درباریان شهزاده سلجوقی ملکشاه در مرو باشد) تألیف نموده و در ماه متعاقب آن بتاریخ دهم شوال ۲۵/۵۰۱ می ۱۱۰۸ میلادی بپایه اکمال رسانده است بدین اساس ابن بابا در زمان خلافت المستظهر (۴۸۷-۵۱۲/۱۰۴۹-۱۱۱۸ میلادی) نگاشته است مگر در کتاب از المقتفی که نیم قرن بعدتر خلافت داشته (۵۳۰-۵۵۵/۱۱۳۶-۱۳۶۰ میلادی ذکر بعمل آمده که این اشتباه تاریخی را دکتور بدوی مورد بحث و گفتگو قرار داده است .

نسخه سوم که در پتنه هند بوده به استفاده دکتور بدوی قرار نگرفته ، مگر تشریح آن در کتلاک آن کتابخانه موجود است ؛ وبصورت واضح تاریخ خلفای عباسی را تازمان سلطنت المقتفی باز گو میدارد که در او اخر قرن نوزده استنساخ گردیده است . (۵)

فصل هفتم یعنی فصل آخرین کتاب راس مال الندیم یکی از بخشهای تاریخی کتاب است که مولف درین بخش اندر باب خلفای راشدین، اموی وعباسی (تازمان المقتدی ختم خلافت او درسال ۱۰۷۵/٤٦٧ میلادی) ؛ دو ازده امام شیعان، امامان باطنیه یاسبیعه بشمول فاطمی ها تا المستعلی (که در۱۰۹٤/٤۸۷ میلادی خلافتش تمام شد)؛ بحث میکند. طاهریان، سامانیان، دیلمی ها یا آل بویه و در اخیر غزنویان را تازمان مسعودبن ابراهیم(که در ۱۰۹۹/٤۹۲میلادی پادشاهی اش ختم شد) توضیحات داده است. وی چنانکه خود گوید از سلجوقیها درین بخش ذکری بعمل نیاورده واین قسمت را موکول بر اثر دیگر نموده است ولی خبر نداریم که تألیف شده یانه. ابن بابا درین اثر خود از سلاله هایی که در سرزمین شرق ایران حکومت رانده اند معلومات داده واز سلاله های غرب ایران ذکری بعمل نمیاورد، واین می نمایاند که وی علاقه مندگزارش های این قسمت سرزمین های اسلامی بوده است.

II

ترجمه برخی از عبارات راجع به غزنوی ها

ورق ۲۰۳ الف امیران وسلاطین غزنه از آل ناصرالدین سبکتگین .

بنداول ـ از ناصرالدین سبکتگین تا مسعود اسامی نه نفر ایشان ازینقرارند: سبکتگین ، محمود، محمد، مسعود، مودود، عبدالرشید ، فرخ زاد، ابراهیم ومسعود بنددوم اماتا آنجا که ناصرالدین ، سبکتگین مطرح بحث قرار میگیرد وی خود غلام حاجب الپتگین بود که از برسنجان آورده شده بود، الپتگین خودیکی ازغلامان اسما عیل بن احمد بوددر آغاز بخدمت اسماعیل وبعد بخدمت احمد فرزند اسماعیل وسپس بخدمت نواده او نصر بن احمد وازآن بعدتر بخدمت کواسه او نوح بن نصر وسرانجام بخدمت فرزنداخیرالذکر عبدالملک بوده است. و آنگاهیکه عبدالملک از اسپ خود افتادو کشته شد برادراو منصور بن نوح را بجانشینی عبدالملک بر گزیدند ولی عبدالملک به الپتگین هدایت داده بوددر صورتیکه وی در اثر تصادمی از پای در آورده شود باید فرزندش بر مسند قدرت تکیه زند. بنابرهمان توصیه الپتگین درمقام پادشاه شدن منصور عکس العمل شدیدی از خود نشانداد، منصور به نوبه متوجه او ضاع گردیده و بران شد تا الپتگین را بازداشت نماید. الپتگین درین موقع به حیث سپه سالار خراسان مقرر بود، وهمینکه وی ازنگرانیها وسوءظن امیرمنصور آگاهی یافت خراسان را ترک گفته راه دیار هنددر پیش گرفت. وی در آنجابانبردها وتهاجمات مصروف گردیده ودرسال (۳۵۲/ ۹۶۳ میلادی) چشم از جهان بسته است.

بند ۳ـ قدرت به اسحق فرزند او انتقال یافت ، روز گاری وی راه دیار بخارا درپیش گرفت واز اقدامات و کوتاهیهای پدر خود معذرت خواست، وسپس به دستور وخلعت امیرخراسان به غزنه عودت کرد. اسحق در ذوالقعده سال ۳۵۵/ اکتوبر ـ نومبر ۹۶۶ میلادی درغزنه پدرود

زندگی گفت . به جای اوسپه‌سالارش بلگاتگین برمسند حکمروایی تکیه زد. بلگاتگین در دهانه گردیز مورد اصابت پیکان اتفاقی قرارگرفت ودر سال ۹۷۲/۳۶۲ میلادی چشم از جهان پوشید. بجایش یکی از سالاران دیگر نظامی بنام بوری نصب گردید ، مگر او دایم الخمر بود وناگزیر رشتهٔ امور از دستش گسست وبی‌نظمی در امورراه یافت . در میان غلامان الپتگین وفرزنداو اسحق ، سبکتگین مرد مواظب ، هوشیار و با نیرو بود ونظم را تأمین میتوانست ، و بدون آنکه از امیر بوری دستور خاصی دریافت کند (زیرا امیر بوری خوشگذران ودایم الخمر بود سبکتگین دست اندر کار گردیده نظم ودسپلین را سروسامان داد ، بنابران لشکریان ، وی رابحیث رهبر خود گزیدند. او در شعبان ۳٦٦ (مارچ- اپریل ۹۷۷م) رهبری نیروی نظامی رابادر نظر داشت شرایطی که بر لشکریان تحمیل نموده بعهده گرفت ، سپس خط مشی سرقیات هند را مطرح نمود وچنانچه پیروزی های چشم گیری نصیبش گردید ، فتوحات پی درپی را به راه انداخت و غنایم فراوانی تصاحب کرده پیروانش ثروتمند شدند وازخوان نعمت او استفاده هاجستند ، اندوخته‌هایشان بالا گرفت واز رهبری خجسته و مدبرانه او سود همی بردند تا آن جا که شهرهٔ آفاق شد وآوازه‌اش همه جا پیچید .

بند ٤- سیمجوری‌ها که همواره مقام سپه سالاری خراسان را بردوش داشتند بمقام امیر نوح بن نوح بن نصر بغی کردند لذا نوح غرض کمک به سبکتگین روی آورد وبرای این منظور اورا به بخارا فرا خواند سبکتگین به بخارا آمد و قشونی فراهم کرد ، امیر نوح از (آمو) عبور کرد و سبکتگین هم در پیشرفت بجانب او بود ودر دروازه هرات باسیمجوریان مقابل گردید وایشان را مجبور به فرار گردانید. امیر نوح به بخارا عودت کرد و محمود بن سبکتگین را به سپه‌سالاری خراسان برگزید وسبکتگین را واپس به غزنه فرستاد ، سپس میان محمود وسیمجوریان در دو موقع دیگر نیز جنگ در گرفت و محمود ، ابوعلی بن سیمجور را در دروازه های طوس بکلی از پای در آورد. بااین رویداد کسی دیگری در میان نبود تا علم طرفداری ابوعلی را یا پارتیزان های او را بر افراشته نگهدارد و بنا بران محمود به حیث سپه‌سالار خراسان باقی ماند.

بند ٥- سپس سبکتگین در بلخ بیمار شد ولذا خواهش عودت به غزنه را داشت او در همان حال بیماری در باز گشت به رباط مدرومری رسید و چون رضای خداوند باز گردانده شده نمیتواند قضا دامنش راگرفت وچشم ازین کهنه سرا بست این رویداد در شعبان سال ۳۸۷ (آگست سپتمبر ۹۹۷ میلادی) بوقوع پیوسته است . تابوت او به غزنه انتقال یافت. دوره امارت وولایت

سبکتگین از شعبان ٣٦٦ (٣) (مارچ- اپریل ٩٧٧ میلادی) تاشعبان ٨٧ (٣) (آگست سپتمبر ٩٩٧م) را احتوا میکند. هنگامیکه غزنه را ترک میگفت تمام امور وحکومت تمام قلمرو های آنجا را بفرزندش اسماعیل موکول نمود و برای او گفت که « برادرت محمود به سپه‌سالاری خراسان خواهد بود» بهمه حال همینکه آفتاب عمر سبکتگین غروب کرد، محمود هیچ اندیشهٔ دیگری جز دست یافتن به غزنه را نداشت. وی بدان جا شتافت و اسماعیل قدرت را برای او تفویض کرد ودر صف یکی از سالاران محمود درآمد. هردوی آنان بمقامات شایسته یی نایل آمدند. بنابران دورهٔ فرمانفرمائی سبکتگین بیست ویک سال را در بر میگیرد.

بند ٦- فرزند او ابو القاسم محمود بن سبکتگین بحیث وارث پدر بر غزنه وسپه‌سالار خراسان از جانب سامانیها به اداره امور پرداخت. بنا بقول ابو الفضل بیهقی مورخ غزنوی‌ها، محمود در شب قبل از عاشورا در سال ٣٦١ (=شب ٩-١٠ محرم /١-٢ نومبر ٩٧١ میلادی) چشم به جهان گشوده است. وی سلطنت امیر سامانی را برسمیت همی‌شناخته است (ص ٢٠٥ الف) ونام وی تاسال (٣٨٩) / (٩٩٩) یعنی دوسال بعد از وفات سبکتگین از منبرهای غزنه وخراسان قرائت همی شده است.

بند ٧- منصور بن نوح از آموعبور نمود وبه مرو وسرخس گام نهاد، میان او وسپه سالار نیرو هایش حاجب الباش [حاجب الباب Hajibal - Bab] بیگ‌توزن جنگ در گرفت. دومی از فایق کمک مطالبه نمود وآنان هردو یکدست گردیدند و منصور بن نوح را نابینا نمودند وسپس عبدالملک بن نوح برادرش را بجانشینی او گزیدند. محمود ازین رویداد آشفته گردید. لذا به هم دستی برادر خود همراه باقشون مجهز و فیلان جنگی بجانب مرو شتافت. او بردشمن حمله نمود. ایشان را فراری نمود وتعداد زیادی از لشکریان دشمن کشته شدند. یک تعداد آوارگان فراری در صحرای نواحی مرو نابود گردیدند، متباقی به معیت عبدالملک بجانب بخارا روی آوردند. درین حال محمود در قدم نخست خطبه را بنام القادر بالله ودر مرحله ثانی بنام خود جاری نمود، مگر سامانیها بنام القادر بالله گاهی خطبه را جاری نمی‌نمودند و میگفتند که چون « ما اساساً از الطایع تابعیت کردیم و تا آن زمانیکه او در قید حیات است بجا نخواهد بود پیمان خود را علیه او بشکنیم؟ » این پیروزی بتاریخ روز بیست وهفتم جمادی الاول سال ٣٨٩ [١٦/ می ٩٩٩ میلادی] بدست آمده، وهمینکه القادر بالله در بغداد از رویداد های اخیر وپیروزی های محمود اطلاع حاصل کرد خیلی شاد شد، ورسول خود را همراه باخلعت ومنشور به خراسان به

حضور محمود فرستاد. رسول القادر بالله در بلخ به حضور محمود بار یافت . او درین هنگام بکلی به قدرت دست یافته بود. و در طول سلطنت مطول خود با صلابت وقدرت فرمان راند. از کار های او این بود که در یک سال به هند، سوقیات می نمود ودر سال دیگر واپس مراجعت میکرد واز جریان امور هند مراقبت بعمل میاورد ، ودر عین زمان به دقت رویدادهای قرهخانی ها را در ماورألنهر تحت نظر میگرفت . حکایت و گزارشات پیروزی های محمود ودست آورد های او متعدد و فراوان است؛ مگر متأسفانه درین جا تفصیل دادن مقدور نیست . او برروز پنجشنبه بیست وسوم ربیع الثانی سال ۴۲۱[/ ۳۰اپریل ۱۰۳۰ میلادی] درغزنه پدرود زندگی گفت وامیر محمد فرزند خود را به سلطنت گماشت .

بند ۸- امیر محمدبن محمود سبکتگین : مسعود باوجود نسبت فرزندی به محمود وکرکتر عالی نظامی، تقوی وشهامتی که داشت ،محمودمناسبات حسنه باوی نداشت ؛ چنین آورده‌اند که او با اشخاص گزیده خصال نیرومند حسادت میورزیده ؛ ودر عوض به محمد فرزند دیگر خود الطاف‌داشته‌است، گرچه محمود از محمد اعزاز و اکرام نمیکرد مع هذا کاستی ها واشتباه‌آت را در وجود مسعود دیده‌است وباز هم او را بکار واجرای اوامر می‌گماشته است. هنگامیکه محمود در سوقیات عراق (عجمی) مسعود را بمعیت خود برد وزمام امور اداره غزنه وخراسان را تحت‌اداره محمد گذاشت تا بدین وسیله موقف او را استحکام بخشیده و زمینه را برای زمام داری او مساعد ساخته باشد. ولیکن محمد از تمام اینهمه تسهیلات که به او فراهم می‌گردید چندان سودی نبرد.محمود درری سر بربستر مریضی نهاد و به مسعود دستور داد که در عراق [عجمی] بماند و تمام منطقه را مطیع وتحت فرمان در آرد، وبعد ازان خودش به غزنه برگشت . هدف محمود آن بود تا مسعود را از پایتخت، خزاین وپایگاههای نظامی بدور نگهدارد واگرچنان چه مرگ‌بسراغش‌راه یابد محمد بدون خدشه برسریرحکمروایی جلوس کند.هنگامیکه هوشدارهای‌مرگ محمود رابه اندیشه فروکش‌میکرده است اوبه‌همراهانش‌گفته که «من بکلی آگاه‌ومتیقن‌هستم‌که، هرگاه‌مسعوداز‌مرگ من‌اطلاع یابدلحظه‌یی هم‌درعراق‌اقامت‌نخواهدگزید، وبی درنگ علیه محمدجولان‌خواهد داد وتشویش ودردسرهایی را علیه‌محمدایجادخواهدکرد . مگر من مصمم هستم واراده امرا در مورد رسیدن محمد برسریرحکمروایی تحقق‌همی‌بخشم خداوند او را از آلام بدور داشته باشد واز مصائب وتهدیدات مسعود درامانش نگهداردوبه در بار خلافت نامه ها نوشت ودر آن ها اراده خود را بیان نمود .

بند ۹- وآنگاه که محمود در فراشیبی مرگ دست وپا می‌زد محمد به فاصله دور تری از غزنه در گرزگان بود. محمود حاجبی را فرستاد تا اورا هرچه زودتر به پایتخت بیاورد [الف F.۲۰٦] تا زمام امور را به او محول بدارد؛ مگر محمد بوقت وزمان لازم به سروقت پدر رسیده نتوانست ؛ مگر محمود علی القریب، حاجب الکبیر وسپه سالار ووزیر خود حسنک النیشاپوری را دستور داد تابیعت لشکری وملکی را به نفع محمد به منصهٔ اجرا در آورند، بعد ازین وصیت محمود به جاودانه شتافت. محمد بعد از چهل روز مرگ پدر به غزنه مواصلت نمود وقدرت را درغزنه بدست گرفت. مردم به او بیعت نمودند. محمد به مشروب روی آورد، به عیاشی ولهویات دست زد خزاین ودارایی های خود را بی باکانـه صرف کرد تا اینکـه موقف او تنزل و وقار خود را نزد مردم از دست داد. حاجب علی وحسنک وزیر ازیاران مشفق و نزدیک او بودند مگر نسبت سقوط شهرت او نزد مردم بی بندو باریها، رنجش ومجادله ها در گرفت وحاجب- علی بدون استیذان محمد وزیر او را توقیف نمود .

بند ۱۰- بدانسانیکه محمود پیش گویی کرده بود که امیر مسعود بعد از مرگ او حتی یک روز هم در عراق[عجم] انتظار نخواهد کشید همچنان شد تا آنجا که به این قرینه که تمام مردم آرزوی رهبری او را دارند بدون تردد در راه حرکت بجانب غزنه به نیشاپور رسید . یک بخشی از نیروهای محمد که به تقوی وپرهیز گاری ، شهرت ، توانایی ، شجاعت وکاربرد مسعود در جنگ آگاهی داشتند بحمایت از او برخاستند. محمد از غزنه علیه برادرش مسعود به سوقیات دست زد تاباشد او را از دسترسی به متصرفات وخزاین غزنه باز دارد .آنان بدون نظرداشت ورعایت دستور محمد وزیر را بازنجیر بسته آوردندو هنگامیکه نیروها در تگین آباد محلی در نزدیکی بست رسیدند حاجب علی برادر خود ایلدرک را همراه باپیام التجا واستدعا نزد مسعود فرستاده وهمرکابی خود را بااو التماس نمود. مسعود اورا پذیرفت وبا تحایف سرفرازش نموده واز عنایات خود وی را امیدوار نمود .

بند ۱۱- [F.۲۰٦٦] درعین زمان حاجب علی وامیر یوسف عموی مسعود بهم دستی یکدیگر در حالیکه مسعود هنوز در هرات بود کوشیدند تا محمد را در حوالی قصرش دستگیر نموده وسپس به مسعود بپیوندند. آنان موفقانه پلان خود را تطبیق نمودند وسپس بااحساس خوشبینانه که مورد الطاف مسعود قرار گرفته ودر زمره ملتزمین او مقامات عالیه را نصیب خواهند شد به مسعود روی آوردند. مگر حینیکه آنان به حضور مسعود باریافتند، مسعود دستور داد تا آنان را

در یکی از سلول های زندان که‌در آنجا دسته‌دیگری از حامیان محمد توقیف بودند باز داشت بدارند وتوجیهه نمود که تمام این اشخاص انتقال قدرت از یک برادر به برادر دیگر را قانونی می‌گمارند؛ سپس او بعضی از نفرهای خود رااعزام‌نمود تا محمد را تحت نظارت قرار دهند و با این ماجرا زمام داری محمد پایان می‌یابد. این‌رویداددر شوال ۴۲۲[سپتمبر-اکتوبر ۱۰۳۱ میلادی] بعد از بیست ویک ماه زمام داری محمد بوقوع پیوست‌وامیر مسعود برسریر فرمانفرمایی تکیه زد.

بند ۱۲- امیر ابوسعیدبن‌محمود بن‌سبکتگین برسریر فرمانفرمایی‌شاهنشاهی پدر خود که درینوقت اکثر ولایات مربوط شاهنشاهی پدرش استثنای خراسان که در اثر تهدید ترکمن‌ها دست‌خوش‌حوادث بود تکیه زده مسعود به نوبـه‌ها قشون‌های بدانجا گسیل نمود مگر درهر مرتبه به شکست مواجه‌وخنثی‌گـردید، تا اینکه‌ناگزیر شد در رمضان ۴۳۱-[/ می-جون ۱۰۴۰ میلادی] شخصاً علیه آنان بعملیات دست زند. اوبه‌سرخس مراصلت‌نمودوترکمانان طورپراگنده بجانب مرومنهزم گردیدند ولی در راه حرکت‌جانب مروچاه‌های آب نوشیدنی‌امتداد صحرای مرو را مسدود نمودند ومسعود خالی‌الذهن ازین اقدام آنان را تعقیب‌نمود که درنتیجه پرسونل و مواشی آنان از تشنگی‌متوجه خسارات فراوان گردید، اسپ وقاطران یکسره از میان رفتند. بعد از تحمل مشکلات فراوان عساکر بـر پشت اشتر فـرار را بر قـرار ترجیح دادند و [ص - ۲۰۷ الف] در دهکده بنام دندانقان اولین دهکده نواح مروپناه‌بردند.مگرمردم دهکده دندانقان‌دروازه‌ها را بروی مسعود بستند و لذا قشون مسعود ناگزیرتادو فرسخ دیگر بجاودر حرکت‌افتادند، وملاحظه نمودندکه ترکمنان درتپه های ریگ زارآنجا بدسته‌های رزمی‌متفرق جابجا گردیده‌اند واین‌مانورآنان بمنظورجنگ نبود بلـکه‌طبق‌عادت به‌دسته‌ها تنظیم‌شده‌بودند تااگرفرصت مساعد برایشان دست‌دهد بجنگ پرداخته درغیر آن فرار را برقرارترجیح‌دهند. واما موقف پریش قشون غزنوی ، بی نظمی وپراگندگی آنان ورفتار خائینانه یکی از دسته های نظامی درداخل قوا علیه دسته دیگر بصورت کلی آشکار گردید ، ترکمن ها به حمله تشجیع گردیدند. سران نیروی مسعود دراندیشه تسلیمی او بدشمن فرورفت و برایش گفتند که اکنون دریک موقف‌کاملاً نامساعد گرفتار آمده‌ایدولشکریان شما را اغرا نموده‌ودیگر هیچ راهی جهت نجات باقی نمانده است ، مگر اینکه فراربرقرار ترجیح داده شود وجان‌بسلامت بردوآنگاه اگر موقع مساعد شود. بسیج‌حمله تازه براه انداخته‌شود، ولذا مسعودبوضع ناهنجاری سوار

بر پشت اشتری رو بفرار نهاد و به همین حال سرانجام به غزنه مواصلت نموده چند ماهی در غزنه گذرانده تا اینکه نیرو ومعنویات او نیروی تازه یافت نخست جهت انتقام از آن دسته سالاران چون صاحب سوباشی ، بیگتغدی ، حاجب علی بن دایه ودیگران که اورا در روز ها معرکه کارزار سرافگنده کرده بودند پناه خاست. اموال ودارائیهای آنان را ضبط نموده وسپس آنان را مصلوب، آویزان وزنده پوست کشید .

بند ۱۳ـ درین هنگام مسعود فرزند خود مودودواحمد بن عبدالصمد وزیر را باعدهٔاز غلامان قصر به بلخ فرستاد تا اگرچنانچه ترکمنان بران مناطق دست یازیده باشند آنان را به جزای اعمال شان برساند او خود تصمیم گرفت تابه هند عزیمت نموده ودران جا بجمع آوری قشون ازمردمان هندوکه بزعم اومفید، درجنگ ستیزه جو ، ودربیعت ووفاداری صادق بودند بپردازد هنگامیکه به ویهند مواصلت کرد با فامیل واطفال خود از سند عبور کرد.

غلام سرایی نوشتگین البلخی اندرین هنگام زمینه را مساعددیده [F . v . rb] وبامتباقی قشون که هنوز از سند عبور نکرده بودند به توافق رسید. آنان بارو بنه باز مانده مسعود را به یغما برده و آشکارا بیرق مخالفت را علیه او بلند کردند. آنان یکبار دیگر محمد برادر مسعود را که بعداً نابینا ساخته شد بصفت امیر در میان کشیدندوسپس از سندعبور کردند. هنگامیکه مسعود ازین توطئه آگاهی یافت خود واطفال وحرمش را در رباط ماریکله در محاصره قرار داده واز آنان امان خواست. نوشتگین بهمرایی محمدوآن عده که بطرفداری او دست بهم داده بودند رباط را در محاصره در آورده وبر مسعوددست یافتند . آنان او را بهحصار گیری نقل داده وبسرعت به او هجوم برده واورا بقتل رسانده و دود از دمارش کشید ند وسپس بسوی پشاور در حرکت افتادند.

بند ۱٤ـ امیر مودود واحمد بن عبدالصمد درین هنگام هنوز هم درمنطقه غزنه بودند وانتظار بودند تا زمستان پایان یابد و بعد رهسپار بلخ شوند. آنان از انچه بر مسعود اتفاق افتاده بود اطلاع یافتند وواپس به شهر غزنه باز گشتند وتا آن جا که مقدور بوده بجمع آوری سپاه و قشون پرداخته وآن کسانیکه باز شکاری به تعقیب صید خود به پرواز می در اید به تعقیب قشون متمرد براه افتیدند. سرانجام بتاریخ سیزدهم رجب ۳۲ [٤] [۱۹/ مارچ ۱۰٤۱میلادی] با آن دسته عساکر عصیانگر وخائین مواجه شده واز طلوع تا غروب همان روز به پیکار ادامه دادند. تمام عساکر اغتشاشی بشمول امیرمحمد وفرزندش که باعده عساکر همراه هان پدرش

رو بفرار بودند ودیگران متمرد بدست عساکر غزنه گرفتار آمدند امیر مودود مدا را وخویشتن داری زیادی از خود نشان داد مگر احکام و مشیت ایزدی را در مورد فرزند یوسف عموی پدرخود، نوشتگین بلخی وسه تن از افسران پیشقدم دیگر تطبیق نمود وآنان را سنگسار کرد و به دار آویخت. مرگ امیر مسعود بعد از یک دوره ده سال وچند ماه سلطنت در صفرسال ۳۳ [٤] [/ اکتوبر ۱۰٤۱ میلادی] اتفاق افتیده است.

بند ۱۵- بعد از وامیر ابوالفتح مودود بن مسعوددر شعبان ۳۳ [٤] [/ مارچ- اپریل ۱۰٤۲ میلادی] برار یکه قدرت رسیده وبدرستی اداره امور را رهبری نمودبه استثنای روی آوری های متواتر ترکمنان در خراسان نظم وآرامش را در دستگاه دولت تأمین نمود. اگر مقدرات روز های زندگی مودود را طوالت می بخشید (خداوند او را بیامرزد) واگر سرنوشت باوا مددگار می بوداو برای همیش کارشان را بپایان میرسانیدمگراز مشیت وفرمان خداوند متعال سرباز زده شده نمیتوانندبه او نازل آمد آنچه که آمد. به بیماری قولنج گرفتار شد او دران هنگام در حوالی غزنه بود مگر همینکه هرگونه تداوی و علاج براو کارگر نیفتاد اووزیرخود را با تعداد پیاده وسواره نظام به سیستان اعزام نمود وخود به شهرغزنه روی آورد مگر همینکه وزیردر سراراه خود جانب سیستان به قلعه مندیش که درمسیر جادهٔ بست واقع است مواصلت کرد خبر مرگ امیر مودود به او رسید.

بند ۱٦- بهنگام روز های اخیرحیات مودود یکی از فرزندان خرد را که محض پنج سال داشت ولیعهد وبجا نشینی خود تعیین نمود که زمام داری او صرف پنج روز را احتوا کرد و سپس لشکریان به علی بن مسعود برادر مودود بیعت نمودند، مگر او نیز به نوبه مدت چهل وپنج روز برسریر حکمروایی پا برجا ماند. موضوع ازینقرار است که وقتیکه مودود بعد از گرفتار یهای تلافی انتقام قاتلین پدربه غزنه عودت کرد عبدالرشید بن محمود عموی خود را توقیف ودر قلعه مندیش باز داشت نمود. بقیه روز گاران زندگی اودر همانجا گذشت. هنگامیکه عبدالرزاق بن احمد بن میمندی وزیر [ورق۲۰۸ب] درجوار همین قلعه فرود آمده بود وخبرمرگ مودود را دریافت کرد. او عبدالرشید را رها نموده وبا خود به غزنه آورد واو را به حیث امیر گماشت. تاریخ وفات مودود بروز چهارشنبه ۲۱ رجب ٤٤۱[۱۹ دسمبر ۱۰٤۹ میلادی که درین هنگام بیست ونه سال داشته است اتفاق افتاده است.

بند ۱۷- امیر عبدالرشید بن محمود بتاریخ ۲۷ شعبان سال ۴۱[۴][/۲۴ جنوری ۱۰۵۰ میلادی] برسریر حکمروایی قدم نهاد. امیر مودود غلامی داشت ترک نژاد موسوم به طغرل که مرد شجیع، بانیرو وجنگجو بود. مودود بنا برمنظور خاصی اوراعلو مقام داده و موقف اورا با عقد خواهرش به نکاح او ارتقاو سرفرازش ساخته بود، هنگامیکه عبدالرشید بر اریکه تخت وتاج تکیه زد او نیز به عین منوال از طغرل اکرام بعمل آورد. طغرل نیز بمقابل عبدالرشید با مواسا پیشامد نموده از خود رفتار خاصمانه بمقابل عبدالرشید اختیار کرد واز امیر التماس نمود که قشون ومنابعی را دراختیار او قرار دهدتا علیه ترکمنان قیام نموده وخراسان رااز نزدآنان اعاده نماید. او در زمان مبارزات چغری بیگ در اوپیان پیروزی‌های را که علیه الپ ارسلان کمایی کرده‌بود که در جریان پیکارهای قشون غزنوی بعقب‌نشینی مجبور گردیده بودند واین پیروزی به طغرل نسبت شده بود. عبدالرشید آرزومند فارغ البالی از حضور طغرل بود وناگزیر او را در رأس‌قشون کوچکی موظف نمود تا جانب سیستان بهراه افتد، او بدانسو شتافت وبیغو عموی پدری چغری بیگ را مغلوب نموده واز سیستان اورا بیرون راند واداره امور آنجا را بدست گرفت.

بند ۱۸- باقی‌تمام قشون غلام که‌در پایتخت غزنه‌حضور داشت بحمایت از طغرل بپاخاسته به نیرو های او پیوستند [ورق ۲۰۹ الف]طغرل‌تحریک‌گردیده ودر اندیشه تاج وتخت‌برای خود افتاد. پارتیزان های معیتی او از و تابعیت نمودند وهمه یک دست از سیستان راه غزنه در پیش گرفته وعلیه عبدالرشید بحمله پرداختند عبدالرشید واژگون بخت که هیچ منابعی برای خود باقی نگذاشته بود باشتاب به قلعه غزنه پناه آورد، درحالیکه طغرل قصر سلطنتی و مرکز اداره دولت را تصرف‌وتاج‌وتخت را تصاحب‌نموده‌بود وقشون وفا دار در اطرافش صف‌زده بودند بعد به قلعه (ارگ) حمله نموده عبدالرشیدرا مجبور به رویارویی کرد واو را بقتل رسانید.

بند ۱۹- شخصیتهای رهبری‌در دستگاه دولت این‌عمل طغرل‌رامورد نکوهش قرارداده وهمه‌علیه او درصددتوطئه افتادند. حاجب‌خرخیز که اندرین هنگام در هند بود از آنچه آنان انجام داده بودند بشدت رد نمود. ونسبت انجام این‌عمل‌خائنانه آنان را به بادانتقادگرفت، واز تابعیت به طغرل سرباز زده‌واو را منفور خواند. چنین آمده است که از غلامان قصر که آنقدر شناخته‌شده ومعروف نبود ولی باده‌نوش وهم‌پیک رندان‌بود وآن‌هنگامیکه بی‌خودو مست

از بادهٔ ناب می بود از باده نوشی او ممانعت می‌گردیداودرخفا تصمیم گرفت که طغرل را بقتل رساند تا دیگرسد راه در برابر زندگی اوکسی واقع نشود . یکی از روزها که طغرل به‌کرسی سلطنت تکیه زده بود ودرباریان وسایرقشون‌هرکدام به رتبه و مراتب شان‌بمقابل او صف‌زده بودند همین‌غلام بانیزه ایکه درنهان‌باخود حمل‌کرده بود به طغرل حمله‌ورشده‌واو را بقتل رساند. تمام مردمان دیگر یکه در محضر او قرارداشتند به این فکرکه این‌عمل‌به هم دستی تمام محفل انجام شده هیچ کسی از جای خود حرکت نکرد. این غلام نوشتگین نام داشت و در آواز خوانی مشهوربود وحال با انجام این عملش معروف گردید.

بند ۲۰ـ عامه اراکین بزرگ در دستگاه دولت متفق الرأی به این نظر شدند که یکی‌از احفاد مساعد ومناسب خانوادهٔ سلطنتی غزنه را به حیث زمام دار شان بگزینند امیرفرخ زاد (ورق ۲۰۹ ب] بن‌مسعود دریکی از قلعه‌ها زندانی بود، خر خیز سه روز بعد از قتل‌طغرل از هند به غزنه مواصلت نمود آنان تصمیم گرفتند تا او را نزد فرخ زاد فرستاده واورا به‌حیث امیر بگمارند؛ واین کار طبقاً سر براه گردید. تمام‌اینهمه‌رویدادها درسال ۴۳ (۴)ودریک بخش ۴۴ (۴) (/۱۰۵۱-۱۰۵۲ میلادی) بو قوع پیوسته است .

بند ۲۱ـ امیر ابوشجاع فرخ زاد بن مسعود بن محمود براریکه قدرت رسید او دارای بینش عالی وچون یک زمام‌دارهمی نمود ،اوبگونه قابل تمجید وچنان گوی که آب رفته باز به جوی آمده وشکوه وجلال رفته باز رونق خودرا گشوده‌همتا با نیاکان‌خود سلطنت نمود. او بتاریخ ۱۷ صفر ۴۵۱ (/۴اپریل ۱۰۵۹ میلادی] به جاودانه شتافت .

بند ۲۲ـ سلطان ابراهیم بن مسعود بن‌سلطان ابو المظفرابراهیم دریکی‌از قلعه‌ها محبوس بود، زمام امور به اومحول گردید، او پاسخ‌مساعد در زمینه ارائه نموده وبرتاج وتخت تکیه زد ودوره طولانی‌سلطنت‌را بسر رسانید ، بمقابل اتباع خود باعدل وانصاف پیشامد داشت ، بینش عالیمقام داشت ، در سلوک ورفتار خرد تأمل می نمود ، در قضاوت خود متین‌ودر اجرای وجایب خود پیر وزبود .تقوی و رستگاری‌او تاآن پیمانه بودکه از احفاد ودودمانش که در کر دارو پند ار نیک معروف بودند پیشی می جست ، به استثنای محمود که‌در نیرو- مند ی وصلا یت نظامی بر تر بود مقدم او گرامی بود، در پیکارها پیروز بود وهمواره برخود حاکم بود ودرجنگ ها قشون او کامگارهمی بود، او امر ونواهی اش همواره مورد اجرا قرارمیگرفت و جهت تطبیق این مأمول را از میان بر می داشت .هیچ کسی‌در اجراآت او اغلاط

نمی‌دید، درکار نامه‌های مامورین او انتقادی وجود نداشت به هیچ یکی از فرق و انشعابات مذهبی رجحانی قایل نمیشد ومردم از این رهگذر نقادانه سخن می‌گفتند مع هذا در هر گوشه و اکناف در انظار مردم جای داشت. بخشش وکرم او عام بود. دارایهایش را برای منظور خوب بی باکانه مصرف میکرد، تا اینکه در ذو القعده سال ٤٩٢ (/ سبتمبر - اکتوبر ۱۰۹۹ میلادی) قضای متعال که از آن سرباز زده شده نمیتواند بر او فرود آمد وآفتاب عمرش غروب کرد. او چندین فرزند از بطن مادران مختلف بجا گذاشت که بعداًاز وفات او جهت جا نشینی براریکه تاج وتخت میان خود جدال وکشمکش ها برپا کردند.

بند ۲۳ امیرعادل مسعودبن ابراهیم بعداً امیر ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود از سایر رقبا پیشی جسته و سلطه‌خود را برتمام ولایات شاهنشاهی مستقر نمود. اوتا آن اندازه به داد و داوری بمقابل اتباعش پرداخت که تمام آنهمه‌اوصاف گزیده‌پدرش تحت‌الشعاع قرار گرفت. زمام داری او درسر اسرجهان شهرهٔ آفاق گردید هرشخص تحت تهدید از اکناف به قلمرو او پناه می‌بردند وهر شخص‌جهت کامجویی به اوروی میاورد خداوند آن کسی را یار ویاور است که رضای او تعالی بران‌رفته است.

بند ۲٤ واما اندر باب سلاطین عصر وحکام آن روز گار ازخانواده سلجوق‌تصمیم اتخاذ شده تا اثر علحیده انشاد شود. ، این اثر در بر گیرندهٔ چگونگی آغاز مشخصات بارز آنان فتوحات حا میان آنان درخراسان ، عراق ، روم ، سوریه ، سرزمین های فارس وحجاز و اینکه چگونه مستملکات آنان روز تا روز وسال به سال بسط وگسترش یافت گفتگو بعمل میباید وبنابر همین دلیل درین جایادکر دی از انان بجای آورده نشد.

III

تبصره

بند ۱ ـ خاطر نشان باید نمود که در فهرست ابن بابا از جمله فرما نفرمایان وزمام داران غزنوی اسمای مسعود دوم بن مودود وعلی بن مسعود حذف گـردیده است .

بند ۲ـ غلامی سبکتگین از برسنجان مبدأ داشته است . این ناحیت از منطقه بر سنجان در سواحـل جهیل ایسیک کـول در سیمیر یچی Isig-kdin semire chye (در منطقه قـرغـز موجوده اتحاد جماهیر شوروی) واقع است واین مبدأ در پند نامه‌ایکه به سبکتگین نسبت داده شده وآن عبارت از یک مجموعه مشوره‌هائیست که گفته میشود زمانیکه سبکتگین درحوالی سال ۹۷۸ـ۹۷۷/۳٦۷ میلادی‌برای اشغال‌براه افتاده وشهزاده محمودرا که درین‌هنگام هفت سال داشته است‌بعنوان نائیب مقام خود در غزنه گماشته برای‌او انشاد نموده تائیدشده است. رجوع کنید به پند نامه سبکتگین‌جورنال آف رایل ایشیاتیک سوسایتی (لندن) (۱۹۳۳) متن۶۱۰ ترجمه ۶۲۱ وارد دوگن مرسیل وهکذا رجوع کنید به اسلام تیتکیرلری انستیوتس در جس (Islam Tet Kirkleri Enstitusu Dergis) ج ۱ـ۲(استانبول ۱۹۷۵)(متن۲۱۳ ترجمه۲۲۷ اصلی فـارسی در قـرن هشتم (قـرن چاردهـم میلادی (تـدویـن یافته و در معجم الانساب فی‌التواریخ به متن آتی مراجعه شود .

اینکه ام ـ ای شبن در اثر خود اسلامیک هیستوری (تاریخ اسلام) تاریخ ۷۵۰ـ ۱۰۵۵ میلادی(۱۳۲ـ۴۴۸ هجری) (کمبریج ۱۹۷۶)از ۱۸۰ـ۱۸۱درج‌نموده‌که‌سبکتگین‌به‌هیچ‌نحوی غـلام نبوده بلـکه رهبربومی منطقه غزنـه بوده است و اینـکه این بابا صد سال بعد از مرگ سبکتگین اندرباب اینکه او ترک و از آسیای میانه برخاسته گفتگو و توضیحات ارائه کرده صرفنظر از ثقت یابی اعتبارپند نامه ، بیان ابن باباشاید یک اشتباه نباشد .

فرزند عبدالملک بن نوح که‌از نصربن عبدالملک باشد به مدت یک ماه و به سن صباوت دربخارا فرمان رانده است، تا اینکه منصور توسط فایق برمسند تاج وتخت تکیه زده ودر باریان با الپتگین مخالفت کردند رک به ترکستان ـ دون تو ده منگول انویژن Tuikestan down to the Mongol Invsion کمبرج هیستوری آف ایران ج ٤، ١٧٠ از هجوم عرب تا سلجوقیان (چاپ کمبرج ٢٥١و١٥٢)

٣ـ در مأخذ اکثراً از فرزند الپتگین بنام ابواسحق ابراهیم بن الپتگین یا دو بود شده است کرونولوژی (واقعات تاریخی) اسلای سبکتگین درا داره امورغزنه . رک ، ناظم زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی ص ١٧٥ـ١٧٦

بهر حال وی از اثر این بابا آگاهی نداشته ونسخه شبا نگاره‌ای معجم الانساب که از شرح وبیان این دوره قاصر است بدست رس‌او قرار داشته‌است ؛ در مورد این مأخذ رک به اثر بو سورث تحت عنوان ارلی سور سز فاردی هیستوری آف دی فرست فورغزنوید

Early Sources For the history of the First Four Gahznvid

(٩٧١ـ١٠٤١ میلادی)١٨٠ـ٢٠ هکذا از نشریه انتقادی برنسخه ینی جامع (Yeni cami) ٩٠٩ یادآور باید شد که این مولف در آثار متعدد خود پیرامون غزنوی‌ها از ان استفاده نموده وهم چنان مورد استفاده مرسل در تهیه مقاله شان که ازآن‌در فوق یاد گردید بوده است؛ بخش مربوط اسلاف سبکتگین درج صفحات ١٦٤ الف ١٦٥ ب‌است هم چنان گفتگوهای پیرامون مطالبی چندی در نوشته های بو سورث تحت عنوان تاریخ افغانستان شرقی قبل از غزنویها ١٢ـ ٢٤ راجع به کرونولوژی این سالاران ترک جلب توجه میکند. رک کیمبریج هیستوری آف ایران ج ٥ـص ١٦٤ـ١٦٥ درین حال ابن بابا اندر باب تاریخ وفات فرزند الپ ارسلان، وبلکاتگین معلومات بیشتر ارائه میدارد واما تاریخ ناظم را در مورد مرگ بلکاتگین تصحیح میکند .

محاصره گردیز توسط بلکاتگین : ـ از چگونگی عملیات نظامی درین جاچنین‌بر میباید. که الپتگین وغلام ترک قشون سابق سامانیها سلاله بومی لاو یک یالو یک زابلستان را از غزنه رانده‌بوده‌اند مگرهنوزهم تا یک دهه یا بیشتربر قصبات مجاورمسلط بودند برای مزید معلومات‌راجع به لاویک رجوع کنید به مقاله بو سورث درین مورد. فخر مدبر در ادا بـ الحرب اند رباب سانحه مرگ بلکاتگین معلومات مفصل ارائه نموده است ، ا ند یا آفیس متفرقه ٧٦ الف چاپ خوانساری ٢٤٦ـ٢٤٧، فخر مدبر از طرف مادر خودرا ذریه بلکاتگین

قلمدادکرده است ، همچنان شفیع « حقایق تازه »درمورد غزنوی‌ها ، ۱۹۱ . حکایات چنین است که قشون انحصار گر ترکی بعد از ینکه سالارشان بقتل میرسد از گردیز عقب رانده‌میشوند ، بنا بران احتمال دارد که تازمان استقر ارکلی سبکتگین در غزنه شهر گردیز بصورت کلی تحت تسلط کامل ترک ها قرار نگرفته است . درمورد تاریخ تاریک این منطقه بمقاله بوسورث رجوع شود.

تاریخ وفات بلکاتیگن : جوزجانی در طقبات ناصری توضیح میدارد که وی به مدت ده سال امیرغزنه بود مگر این نقل قول تا جایی مبالغه آمیزمینماید ، حتی به این قیاس که‌بلکاتگین در ۳٦٤/۹۷٤ـ ۹۷٥ میلادی رسیده بود ومأخذ بعد آنرا تایید میکنند رک . به نظام ایضاً ، ۲۷ .

امیر بوری : کلمه بوری در تمام زبان‌های ترکی استثنای دسته‌های که در جنوب غرب اسکان‌دارندمعنی گرگ را میدهد رک سرگر ارد کلامن‌دکشتری وبه اتمیولوجیکل دکشنری آف‌پری تسرتین ستچری ترکش (اکسفورد ۱۹۷۲) ، ۳٥٦ ؛ ودرمتن کلمه بیری (Biri) بمقابل املا درست بوری کا شغری نگارش‌یافته‌استمع هذا غیرمحتمل مینماید که این اسم هما نطوریکه ابن بابا پیری یا آنگونه که راورتی در ترجمه اثر جوزجانی پیری (Piri) ذکر نموده خوانده .

تاریخ بدست گرفتن قدرت وزمام داری سبکتگین: جوزجانی تاریخ بقدرت رسیدن سبکتگین را بروزجمعه ۲۷ شعبان ۳٦٦ / مطابق ۲۰ اپریل ۹۷۷ تذکرداده است . ابن الاثیر طبع تور نبرگ‌جلد(۸)طبع بیروت‌جلد(۸)ص ٦۸۳ـ٦۸٤ صرف‌سال‌بقدرت‌رسیدن‌سبکتگین را نشان میدهد.

٤ـ اغتشاش سیم جوریان : شرح تاریخ مفصل این وقایع بشمول سقوط سامانیها وقیام محمود غزنوی‌در اثر بارتولد شرح‌گردیده‌است . همان اثر ۲٥۰ ناظم همان اثر ، ۲٤ ، ۳٦ ، فرای وبو سورث در تاریخ کمبریج ایران ج۱۷ صفحات ۱٥٥ـ۱٦۰ ، ۱٦۸ـ۱٦۹ .

تاریخ مرگ ومحل وفات‌سبکتگین : درحدود العالم ترجمه مینورسکی ص. ۱۰۹ سال ۳٤۲ را سال وفات سبکتگین خوانده‌مدرومو ی دوقصبه کوچک درمحدودات اندراب واقع مسیر جاده بغلان به بامیان وپروانرودسرخاب شایدمحل وفات سبکتگین بوده باشد ، عین توضیحات ابن بابا در اثر جوزجانی نیز بچشم‌میخورد رک به اثر ناظم ، ۳۲ . روز واقعی مرگ سبکتگین در هیچ اثر ذکر نگردیده است .

جا نشینی اسماعیل بن سبکتگین : این مولف در مقاله تحت عنوان ای ترک و مغول پر کتیس امنگست د ارلی غزنویدس .

A Turco - Mongol amongst the early Ghaznauids z CAzvll (1962) 23-40

در مورد جانشینی غیر منتظره و تعجب آمیز اسماعیل به حیث وارث سبکتگین در غزنه و جانشینی محمد به حیث وارث محمود توضیحات ارائه داشته است ، وچنین مینماید که جانشینی فرزند جوان برمسند پدر ریشه عنعنوی داشته باشد که میان ترک ها ومغول ها معمول بوده است از معلومات سر جرارد کلاسن(Sir Gerard Clauson) بر میباید که اینگونه توارث یک موسسه ذاتی مغولی بوده است که درین جا طور جدی مطرح نمیداریم . مثال های زیادی از لای برگ‌های تاریخ بچشم میخورد که زمام داران اندر مورد تعیین ولیعهد خویش به تصامیم بنیادی و عجولانه متشبث شده اند .

اسماعیل یکی از سالاران متعاقب محمود: ابن بابا ابن‌اسماعیل‌را با ابوالمظفر نصر برادر محمود که در هنگام جانشینی‌محمود را یاری رسانده وهنگام مرگ‌برادرسمت دارالحکومگی (والی) بست را متقبل بوده اشتباهاً یکی خوانده است . ابوالمظفر سپس به حیث‌والی سیستان وسپه سالاراعلی‌خراسان‌عز تقرر حاصل نموده است رک‌ناظم، همان اثر ۸۳-۸۹، ۷۰، ۱۵۲ . اسماعیل بعد از جانشینی محمود یازندانی گردیده ویا بحال تبعید در قلمرو فریغونیها روز گار بسربرده است. رک همان اثـر . ۴۱

۶- تاریخ ولادت محمود: جوزجانی در جلد اول ص ۲۲۸ وترجمه جلد اول ص ۷۶ اثرخود و نا ظم درص ، ۳٤ همان اثردر مورد تاریخ ولادت محمود گزارش داده اند ، وعوفی در جوامع الحکایات که بیهقی نیز مورد استفاده او بوده در مورد تاریخ ولادت محمود سخن رانده‌اند. آنبخش مجلدات که درین مورد معلومات ارائه نموده ممکن مفقود شده باشد .

۷- حاجب بکتوزون : شاید حرف اخری‌درین نام‌لقب ترکی «تودن‌باشد» لقبی‌که درمیان دولت تیوکو بملاحظه میرسد ومعنی دفتردار را میدهد .در روز گار کاشغری این لقب اهمیت‌خودرا از دست داد، زیرا این هنگام این‌لقب‌مفهوم رئیس دهکده رامی‌نمایانده است ، که‌او صلاحیت تقسیمات آب زراعتی را داشته است Clauson An etymological dictionary of pre - thirteenth Century Turkish (57)

این لقب طور واضح یک سمبول پرستیج در قرن ماقبل بوده است .

لشکرکشی محمود وبرادرش بەمرو: در نسخه نورعثمانیەچنین افزوده شده که اسماعیل بایکی ازبرادران دیگرمحمود اشتباهاً یکی خوانده شده است. خطبه سامانیها بنام الطایع : ابن‌بابا درین مورد کـه محمود هم بمانند سامانیها به عوض‌القـادر الطایـع را بعنوان خلیفـهٔ نگـریسته واسم او را در سکه های خود ضرب زده واسمش را در خطبه ها قرائت مینموده است تذکری نمیدهد رک بوسورت The Ghaznavids ، ص ۲۸-۲۹- G. Hnnequin

Grands' monnaieset Ghaznavids del Hindukush 331-421 A.H. etude numismatiques, et historique' Annales Islamoloqigues, lx (Cairo 1970) 155-156, and M Mitchiner the multiple dirhems of medival Afghanistan (London 1973) 20-22.

هنکوین (Hennagian) نیزخاطر نشان میدارد که یکی ازسکه های را که وی‌مورد بررسی (سکه های مطلوب‌مجموعه سکه های‌در هم‌دوره‌سامانیهاو غزنوی های متقدم از مناطق(تخارستان وبدخشان‌است قرار داده است)متعلق‌روزگاران محمود است که در سال ۹۹۹/۳۸۹ میلادی‌ضرب زده شده است ، اسم خلیفه دران به نظرنمی‌رسد، مگر درعقب سکه این مطلب‌بـه نظر میخورد وخوانده میشود الله مملک یعنی خداوندبانی‌تخت‌ها وسلطنت‌هاست. او براین اساس ابراز نظر مینماید که این سکه قبل‌از شناسایی رسمی‌محمود به‌زمام داری خراسان از طرف القادرضرب زده شده است وچنین‌مینماید که‌محمودیا یکی ازدست یارانش‌حسب‌اقتضای زمان وفرصت شناسی‌در ضرب آن اقدام نموده باشد. الطایع خلیفه‌معزول‌اندکی بعد تر ازین‌تاریخ در سال ۱۰۰۳/۳۹۸ میلادی آفتاب عمرش‌غروب کرده‌است.وی از طرف زمام دار بیهقی بهاءالدوله باز داشت‌شده بوده رک‌الخطیب البغدادی ، تاریخ بغداد (قاهره ۱۹۳۱/۱۳۴۹ میلادی (۱/۷۹×

۸- سلطنت اول محمدبن محمود: درمیان مأخذ بعد ازگردیزی وبیهقی ،شبانکاره‌ای در اثر خود معجم الانساب ۱۸۲۹-۱۸۴۹ تفصیلات وسیعی‌ازین‌دورهٔسلطنت ارائه نموده است،بدون شک او این تفصیلات را بالا خره از بخش مفقود تاریخ بیهقی از ملجدات گرفته است .

۹- وصیت‌محمود هنگام مرگ: بنا بقول شبانکاره‌ای محمود قبل ازمرگ عنوانی‌فرزندان، یوسف برادرش، ختلی خاتون خواهرش(بیهقی اوراهره ختلی یاد کرده است) وصیت نامه یی صادرنموده ودران خواهرش توظیف‌به منافع حفظ حرم، خانم ها وزوجات‌محمود گردیده‌است.

حاجب علی‌قریب : جوزجانی وبیهقی این اسم‌را به همین صورت یعنی‌علی قریب (نه آنگونه که راورتی در ترجمه طبقات ناصری۱ ، ۸۹ علی قربت گفته(یاد داشت نموده انـد مگر دربعضی

مأخذ بگونه فارسی علی خویشاوند ذکر شده است. گردیزی چاپ ناظم صفحات ۷۸، ۹۳ و حبیبی ص ۱۸۵، ۱۹۴ وی راعلی بن ایل ارسلان القریب خوانده است، و در بیهقی ص ۸۲ و در ترجمه آن ۱۴۸ حاجب علی بن ارسلان، زعیم الحجاب یاد شده است؛ اینکه اوچه ارتباطی باخانواده غزنوی داشته است معلوم نیست؛ امکان دارد که ارتباط شیر خوارگی یاار تباطی از نگاه پیوند از دواج داشته است چنانچه ر. گلپکه (R.Gelpke) در اثر خود تحت عنوان

Sultan Masoud I, von Gazna. Die drei ersten Jahre seiner Herrsch aft, 48, Qarib / khwıshaa vand

نوشته شاید طور ساده یک لقب افتخاری بوده است که از جانب محمود بگونه احترام به او اعطا شده بوده است چنانچه مسعود علی دایه سالار دیگر ترکی را بعنوان عم (برادرپدر) خطاب می نمود رک بند ۱۲ تحت عنوان حسنک مشهور، از تبار میکالیان نیشا پور رک بوسورث ، همان اثر ۱۸۲-۱۸۴، ودایرة المعارف اسلامی همار ه جابه قلم بی سپولر (B. Spuler) .

جلوس محمدبر تخت غزنه : شبانکاره ای در اوراق ۱۸۱ ب- ۱۸۲ الف ابراز میدارد که عیان وارا کین دولت با آنکه محمد تجربه و شهرت برادرخودرا درمیان لشکر نداشت وهم ازینکه مسعود درهنگام وفات پدر در مسافت بعیدتر درغرب فارس بود وعدم پادشاه در شهر غزنه عاری از تشویش نبود لذا از و تقاضا بعمل آمدتابر تخت غزنه جلوس کند، واین همان کلما تیست که علی قریب در لحظات اخیر مذاکرات ارائه موضوع محمد به او ابراز داشته است (همان اثر ؛ ۱۸۲ب)

۱۰- حرکت محمد از غزنه بمنظور مقابله با نیروهای مسعود : بنابر قول شبانکاره ای فقره ۱۸۳ ب محمد با بیست هزار سپاه خود از پایتخت خارج گردید، مگر بعد از ینکه علی قریب افراد معیتی اوراتطمیع کرد صرف شصت نفر غلام معیت اورا داشتند.

تگین آباد : این محل در منطقه الرخج یا زمین داور دوره نخستین اسلامی هیچگاه مشخص نگردیده است ولاکن باید در نزدیک قندهار واقع بوده باشد که بعدها جوینی حدود قرن ۷ از ان سخن بمیان آورده است . در نقشه سیاحان اروپایی قرن هجده بنام تکنا بادیادشده است (کی فیشر این نقشه را در اثر خود Zurlage van kandahar an landverbindungen zwischen Iran un Indien. Bonner Johrbuch des Rheinisch en Land Museume In BonnCLvll (1967) 191-192) تکثیر نموده است .

منشاء ومبداء این اسم مرکب دورگه ترکو فارسی نا معلوم است، وهم کدام قرینه معینی وجود ندارد که دلالت به اسم کدام تگین (شاهزاده) یاعسکر ترکی بکند که درین کلمه ذی دخل باشد .

جی‌مارکوارت دراثر خود :

Das Reich zaabul und der Gott zun vom 6-9. Jahrh undert'
Festchrift Eduard sach au, ed .G. Weil (Berlin 1915) 269

براساس تیوری‌خودازاسکان نژاد ترکان قدیم در زابل واقع جنوب‌سلطنت یفتلی یادآوری نموده مینگارد که تگین آباد شکل اختصار آی تگین آباد از اسم آی تگین‌شاه‌حاصل‌گردیده است. وی پیرامون این شخصیت مرموز که وی چه شخصی بوده سخن نگفته است: گرچه قراین دال برانست‌که اوپاد شاه محلی بوده است‌که بنام اویا بنام پایتخت اواین نام به وجود آمده است. درواقعیت‌امراکنون شک وتردید های بروز میکند که لقب ترکی تگین‌که بدون ترکان اورخون به‌آن آشنا بوده‌اند درناحیت شرقی افغانستان قبل از آسلام اشنا بوده باشد وگیرشمن شواهد سکه‌ها را تردید نموده وهکذا شواهد نقل چینی نام ها راکه مارکوارت وهمکار چین شناسش دی گروت ازان استفاده نموده اند معتبر نمی شناسند.

چنین پیداست که قبل از دورهٔ غزنویان متقدم در مورد اسم این محل‌ابهاماتی‌وجودنداشته است جغرافیا دانانی چون مقدسی محلی راکه بکراواد (Bakraawaadh) خوانده‌شده‌با پنجوایی قصبه عمده الرخج ارتباط میدهد. این نویسنده ابراز میدارد‌که نویسنده احسن التقاسیم طبع ایدی ام. جی دغویه (ed. M.J. de Goe je.)(لیدن ۱۹۰۶) ، ۳۰۵ بیان میدارد‌که بکراواد یک قصبه بزرگ برده است. مسجدجامع آن‌درباز ار واقع بوده ومردم آن جا آب مورد ضرورت شان را از جوی روانی استفاده مینمودند (لیدن ۱۹۰۶)، ۳۰۵- لب مطلب‌درین‌جاست آیا میتوان این اسم را به تگین آباد پیوند داد (آنگونه مار کوارت دراثر خود آن‌را تصحیح‌نموده است وهم‌آنگونه که جی - لی ستراینج (G.le Strange) دراثر سرزمین های خلافت شرقی هجاهای‌تگین آباد رابه محلی که‌بنام‌بکراوادات‌تصحیح نموده‌است(Cambridge 1905)347) شگفت است که حدودالعالم‌که محلات چندی‌اززابلستان وزمین داور بشمول پنجوایی را یاد داشت نموده از تگین آباد ذکر بعمل نیاورده است. مینورسکی در ذیل تفسیرخودبرحدود العالم ۳٤٥ ابراز نظر میدارد‌که احتمال دارد تگین آباد درقندهار موقعیت داشته است. این نظر درخور اند یشه عمیق بوده میتواند، که در ذیل ازآن باز گو میشود :

جغرافیه نگاران قرن سوم، چارم‌هجری، نهم‌ودهم‌میلادی‌از قندهار نام برده اند مگر شگفت مینمایدکه در دورهٔ غزنویان وغوری‌هابکلی ازقلم می‌افتد. ازینرو این سوال طرح میشودکه : آیا تگین آباد اسم‌تبدیلی یعنی اسم دیگر قندهار درسال‌های میانه ویا نیمهٔ دوم‌سدهٔ‌چهارم هجری

(دهم میلادی)نبوده است ؟ شاید همین تسمیه بنام یکی از فاتحان سالاران غلام ترکی دودمان سامانیها که ابتدادر بست ومتعاقباً در غزنه برای خودجای پای ایجاد نمودند نام گذاری شده باشد؟ از ان میان قره تگین از بست والپتگین، بلکاتگین وسبکتگین از غزنه نام برده میشود که اسمای شان همه به تگین خاتمه یافته است . اگر چنان چه تگین آباد قندهار نباشد دران صورت ممکن است که تحت الشعاع تگین آباد منطقه جدید الاعمار مسکونی مجاورش قرار گرفته وموقتاً از آن یادی نشده است؟ مقدسی ، ۳۰۴ ازمحله مسکونی صحبت بمیان میاورد که العسکر خوانده شده بفاصله نیم فرسخ از غزنه به امتدادجاده جانب غزنه احراز موقعیت داشته است وبشکل قصبه ای بوده که اقامتگاه یا مرکز وارگ پادشاه (السلطان) محلی بوده است . این نا حیت واضحاً به امتدادسواحل رود هلمند بوده که اکنون ما آنجارا لشکری باز ار می خوانیم ، و غزنویان متقدم دران جا قصورو عمارات چندی بنانهاده بودند، وامکان دارد که همچو یک محل نظامی واداری از لشکری باز ار فاصله چندانی نداشته است ودرقلب الرخج بنا شده باشد ، تا بدین وسیله منطقه ایکه جدیداً در حیطهٔ نفوذ خلافت اسلامی درآورده شده مأمون وتحت نفوذو تسلط قرار داشته باشد، مگر در دوره غزنویان متأخر متروک گردیده است . جلگه زرخیز قندهار دارای نواحی متعددی است که دارای تپه هـای سنگی بوده وقلعه کرتیز درتگین آباد بوده است و آنگاه که محمد از زمام داری بر کنار شده در انجا می زیسته است (رک بهسطر آتی) البته قند هار کهنه باارگ های صخره یی جالب فروافتاده خود یکی از مثال های خوب این دژ ها بوده میتواند. دکتور دیویت وایت هوز که در امر انجام یک سروی مقدماتی باستان شناسی در بهار ۱۹۷۴ میلادی درساحه قنـدهار کهنه کار نموده برای این مولف معلوماتی در مورد منطقه جدید سنگ حصار ارائه نموده است .

زین الا خبارگردیزی طبع ناظم جلد ۲ وهکذا صفحه ۱۳۹ همین اثر به تصحیح حبیبی با نظر داشت تحلیل فوق از عملیات یعقوب بن لیث که از سیستان به بست وازان جا به پنجوایی وتگین آباد براه افتاده تاباز نبیل (Zunbil) یازمام دار محلـی زمین داور بـه پیکـار پـر داز د سخن رانده است ،وی نام محل را بهمان صیغه مورد استعمال همان زمان استعمال نموده آنگونه که در دوره اوایل صفاریان استعمال میشده است .

الدرک : درمتن ابن بابا یلدرک است ومعنای بسیار معقول میدهد ومرکب است ازیل (اقلیم ، کشوری که بدست امیر مستقلی اداره شود) + درک) = دریک (بمعنای ستون وعماد ، (رک کلاوزن فرهنگ فقه اللغی ، ص ۱۲۱-۵۴۳)۱۲۲ دریک متن اویغوری ترکی مانوی متعلق به اوایل سده نهم

میلادی ، «تیرک» عبارت از لقبی است ، ظاهراً مرادف عمادالدوله ورکن الدوله وهکذا الپ- دیرک اسم یکی از سرکردههای قبچاق بوده است که درسال ۵۹۱/۱۱۹۵ میلادی در جندبدر بارخوارزم شاه تکش بن ایل ارسلان آمده است(رک به ترکستان تا پایان حملهمغول اثر بار تولد (۳)ص۳۴۳. بهرحال در صفحات ۱، ٤١، ٥٠، ٥٦، ودرصفحات بیهقی و در صفحات ۷۲، ۷٤، ۱۱۷-۱۱۸و۱۲۳- ۱۲۷ ترجمه بیهقی و در سایرمأخذ اسم برادر علی قریب، که بدون تردید با اسم ایلد رک ابن بابا مشابه است منگیتراک (M. n. g. y. t. rak) تحریر گردیده است (در زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص ۹٦ وهمین اثر به تصحیح حبیبی ص ۱۹٦ نیز ذکر گردیده است) . ومیتوان آن را بشکل منگردیرک (بنگو ، منگوکه مفهوم حمایت جاودانه را میدهد تعبیر نمود)(بنگور منگو جاودان برای همیش ، کلاوزن همان اثرص ۳۵۰) حروف کلمات اول اسم فوق در رسم الخط ترکی معمول است ، قبلاً اسمای چون منگو تیگین (Mengutigin) ، منگو بارس ، منگو تیمور ، منگوویرش ذکر گردیده است .

کوشش حاجب علی القریب در جهت جلب الطاف مسعود برای خود: بنابرقول شبانکارهای صفحه ۱۸٤ الف درمجمع الانساب علی یا مقداری از تحایف شامل یک گردن بند مروارید ویک هزار دینار به حضور مسعود در هرات رسید مگر بنابر گزارش ابن بابا این تشبث در دراز مدت برای علی وسایر اشخاص دیگر یکه با محمدبی وفایی نمودند سو دمند نیفتاد .

۱۱- امیر یوسف بن سبکتگین : یوسف یکی از برادران جوان محمود از هم سنان مسعود ومحمد بود (آنان هرسه یکجای تحت آموزش گرفته شده بودند ، رک بوسورث ، غزنویها ص ۱۲۹) ومحمد به هنگام جلوس، وی را بهحیث سپه سالار (زین الاخبار گردیزی طبع ناظم ص۹۳، همین اثر به تصحیح حبیبی ص۱۹٤) خرد مقرر نمود، ولی مسعود بنابرپارهیی نارسائیهای که در وی ملاحظه نموده بود هیچگاه اعتمادی براونکرد گرچه وی در طرح آواره شدن علی القریب نقشی نداشته است ، مگر سلطان نسبت سوءظنی که از عدم وفاداری او برداشت کرده بود وی را درسال ۴۲۲/۱۰۳۱ میلادی در قلعه سکاوند در وادی لهوگر جوار کابل زندانی نمود، کسه درسال متعاقب در ۴۲۳/۱۰۳۲ میلادی (بیهقی ، ۲۵۲، ترجمه ۳۳۹-۳٤۰) دیده از جهان بست، وبامرگ وی حس انز جار وابستگان وغلامان یوسف علیه مسعود برافروخته شد. به هنگام این رویداد آن عده از قشون امیر یوسف که قبل از جنگ فیصله کن دندانقان آواره شده بودند همراه بایک تعداد قشون افسران باز نشسته ترکی در اردوگاه سلجوقیان در خراسان بسر می بردند وسلیمان فرزند یوسف

بعنوان رهبر دسته از اغتشا شیون به معیت فرزندعلی درقیام ۴۳۲/۱۰۴۰ـ۱۰۴۱ میلادی محمد راباهم دستی عده متمردان علیه مسعود برای مرتبه‌دوم برمسند قدرت رساند اشتراک داشته است) رک به فصل اول ص‌ص- ۱۹-۲۰)

دستگیری وتوقیف سلطان محمد: بنابر قول بیهقی ص ۱، ۷۰ وصفحات ۷۱و۱۳۷ ترجمه بیهقی ، علی قریب و برادرش سر انجام محمد راقبل ازینکه توسط مسعوددر قلعه مندیش که محل دایمی تر پنداشته میشد منتقل شوددر دژکوهتز در تگین آباد باز داشت نمودند(رک تبصره ذیل شماره ۱۵) . نام درست این دژکه درتگین آباد موقعیت داشته مشکوک است . کوهتز از نمونه نگارش های تهران ۱۳۰۷ / ۱۸۹۰ میلادی طبع سنگی بیهقی است . غنی، فیاض و سعیدنفیسی‌در آثارشان این اسم را استعمال نموده اند ، در حالیکه مورلی در اثر تحت عنوان Bibiliotheca Indi edition آن را کوهتز خوانده است . آن چه که این جادل چپ است این‌است که ظهور آشکار این نام بگونه قلعه کوهشیر درتاریخ سیستان ، ۲۰۷ دهر اغتشاش صالح بن الحجر در الرخج بمقابل یعقوب بن لیث درسال ۸۶۷/۲۵۳ میلادی خوانده شده است.

دستگیری علی قریب وهم دستان وی : در مکتوب مسعود که عنوان برادرخود محمد صادر نموده، آن‌مکتوب بهنگام که وی در قلعه مندیش انتقال داده شد سلطان بطور تمسخر توضیح داده‌که علی یعنی کسیکه زمام داران را نصب وسرنگون همی‌کرد وحال‌خود وی به‌پرتگاه زوال‌درآورده شده است « علی‌حاجب که‌امیر را نشانده بود فرمودیم‌تابنشاندند(بیهقی‌ص۷۶، ترجمه ۱۴۲(علی قبلاً طی گفت وشنودی‌باابونصر مشکان منشی‌دیوان رسایل خود را بعنوان امیر نشان خوانده بود (همان اثر، ۵۴، ترجمه ۱۲۱) .

دوره زمام داری محمد: مدت دورهٔ اول سلطنت محمد درین جاطور درست اقامه نگردیده است، بنابران باید ما درین جاسال ۴۲۱ را سال ۴۲۲ بخوانیم(شوال ۴۲۱/ اکتوبر ۱۰۳۰ میلادی (وبه این صورت یکدوره سلطنت شش ماهه را آنگونه که بیهقی، گردیزی‌وجوزجانی تائیدنموده اند دورهٔسلطنت نخست اوبدانیم ، غزنویها اثر بوسورث ص ۲۲۸ ملاحظه شود .

۱۲ـ لشکرکشی دندانقان : بیهقی از مبارزهٔاخیر علیه‌مسعودسلجوقیان‌درخراسان‌گزارش‌عینی جالبی را ارائه میکندکه ب.ن زخودر (B. N. zakh oder) اندران باب مقاله یی را عنوان‌کرده‌است . رک بوسورث ، همان اثر ۲۵۱-۲۵۲- ابن بابا درگزارش فشرده با این توضیح موافقت نموده وافزوده که سالاران غزنوی بمنظور نجات جانشان زمینه تسلیمی سلطان رابه ترکمنان مساعد نمودند .

تاکتیک های ترکمنان قبل از پیوستن بجنگ : گزارش ابن بابا در مورد اینکه ترکمنان در تپه های ریگ زار به دسته ها منقسم بوده اند با معلومات گردیزی به تصحیح ناظم ص ۱۰۷ و به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ که سواره نظامیان ترکمنان برطبق رسم ورواج شان بدسته ها منقسم و در انتظار دشمن بوده اند وفق میکند: بر رسم خویش بیاراستند، که ایشان حرب به کردوس کنند، همه کردوس کردوس شدند .

کلمات سران لشکر ، حال ، شما دریک موقف امحای کلی قرار دارید ترجمه سخنان شان ازینقرار است نسخهٔ خطی شماره ۳۲۹۶ کتابخانه نورعثمانیه چنین نگاشته است انکث بمضیعة نسخه خطی ترخان ولیدی کمی به اختلاف نگارش نموده وچنین آورده است انکث لمضیعه یعنی شما موجب امحای کلی قشون میشوید .

مخالفت مسعود بااین دسته از سالاران : نسخه خطی نور عثمانیه بعوض کلمه مقاتله کلمه مقابله را استعمال نموده است ؛

حاجب علي بن دایه: گردیزی صفحه ۹۳ به تصحیح ناظم وهمین اثر به تصحیح حبیبی صفحه ۱۹۴ اسم کامل این سپه سالار را ابوالحسن علی بن عبدالله معروف به علی دایه ضبط نموده اند. در زبان ترکی عثمانی دایه بمعنی ماما آمده است ، و دایه مادر رضاعی (یعنی شیرده) را گویند .

(Radloff versuch eines Worter buch der Turk dialecte 111, 815, 1605 - 1606)

اگر مابتوانیم این کلمه ترکی جنوب شرقی را درعصر غزنویان باز گردانیم(بسیاری غلامان نظامی غزنوی از میانه ترکی گویان جنوب غرب بوده اند مانند اغوز وقبچاق شاید این اصطلاح را به حیث یک اصطلاح به مفهوم احترام یار ابطه خویشاوندی مستعمل در خانواده غزنوی بشناسیم چنان چه در مورد علی قریب همین احتمال را بعید ندانستیم رک به تبصره فوق شماره ۹. باوجود این امکانات علی دایه به عین آن سرنوشت که سایر سالاران غزنوی مواجه گردیده بودند. ومسعود از ناحیه شکست شان آنان را به عتاب گرفته بود دچار گردیده است .

قلع وقمع سالاران: بنابرقول گردیزی به تصحیح ناظم ص ۸ ، همین اثر به تصحیح حبیبی ص ۲۰۳ سه سالار که اسمای شان ذکر گردید در قلاعی درهند زندانی گردیدند که بعداً در آن جا چشم از جهان پوشیدند .

۱۳- جدایی مسعود از مودود واحمد بن عبدالصمد وراهی شدن به بلخ واغتشاش قواء حین عبور از رودسند: جهت نظر اندازی پیرامون این رویدادها رک به فصل اول صفحات ۱۱؛ ودرمورد عهده مقام وزیر احمد (بن محمد) بن عبدالصمد رک بفصل اول صفحه ۳۴ اصل .

سالار نوشتگین البلخی : اکثر غلامان نظامی ترکی به این نام مشاهده میشوند ویک ترکیب عناصر ترک وایرانی دارد (هرآنچه که منشأ نهایی کلمه تگین بوده باشد کلاوزن به این نظر برده است که این کلمه ریشه ترکی ندارد رک به فرهنگ اشتقاق کلمات ترکی قبل از قرن سیزده ص ٤٨٣) نوش را نوش ریشه ایرانی انوش است که مفهوم شهزاده فنانا پذیر را افاده میکند. اف جوستی (F. Justi) اسمای یک تعداد اشخاص را فهرست نموده است که این اسم را برخود گذاشته بوده اند .

منصر دین در راه حرکت بجانب پشاور. درنسخه ابن بابا کلمه بر شور (B. shuur) به عوض کلمه پشاور ذکر گردیده وکلمه به دینور درصفحات ۳۳۱ و ۶۹۰ بیهقی که محل قتل مسعود یاد گردیده باید تصحیح گردد .

١٤ـ جنگ میان مودودو اختشاشیون . درین مورد رجوع کنیدبه فصل اول فرمان ذات متعال [برتوطئه گران وخائن] ابن بابا با مأخذ وی در مورد عبارات قرآنی راجع به قصاص که درسوره البقر آمده است : یایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی تفسیر : یهو دوعرب در دوره جاهلی قواعدی وضع نموده بودند که برطبق آن شخص آزادی را که از طبقات پست می بود بجای غلام شرفا و مرد را بجای زن ودو شخص آزادرا درعوض یک شخص آزاد قصاص می نمودند خداوند در این آیه فرمودای مومنان ! مابرشمادرباره کشتگان برابری ومساوات را فرض گردانیدیم معنی لغوی قصاص مساوات است قانونیکه شما وضع کرده ایدکه میان شریف ووضیع امتیازی می نهید اساساً لغواست مردم در زندگی برابرند بی نوا باشند یا امیر ، شریف باشند یا وضیع ، دانشمند باشند یابی دانش، جوان باشندیاسالخورده وکودک، تندرست باشند، یابیمار محتضر، سالم الاعضا باشند یاکور ولنگ، هیچگونه تفاوتی ندارد* یادرسورهالمایدهدر آیات (۳۵)(۳۳) آمده است که :

وجاهد وافی سبیله لعلکم تفلیحون . وجهاد کنید در راه او تاشما رستگارشوید .

تفسیر: سزای اخروی ودینوی کسانی بیان شده بودکه باخدا او پیغمبرش جنگ میکردند ودرزمین فسادمی انگیختنددرین رکوع مسلمانان ازان سزاها ترسانیده واضح گردانید که آنگاه که مردمان شقی باخدا و پیغمبروی می جنگند شما بطرفداری خدا و پیغمبروی جهادکنید اگرآنها

درزمین فساد می انگیزند شما از کوشش وحسن عمل خود درراه قیام امن وسکون فکر نمائید. **

ودر سوره مبارکه المائدة آیه ۳۳ کلام الهی قرائت میشود:

ذا لـک لهم خزی‌‌" فی الد نیا ولهم فی ا لاخرة عذاب عظیم

تفسیر: احوال قطاع الطریق چهار نوع میباشد(۱) که قتل کرده امابه گرفتن مال فرصت نیافته باشد (۲)هم قتل کرده باشد هم مال گرفته باشد (۳) مال دزدیده باشد اما قتل نکرده باشد (٤) نه مالی دزدیده باشد ونه قتلی کرده باشد اما بقصدو آمادگی آن بوده بعداً گرفتار شده باشد در هر چهار حالت بالترتیب همین چهار سزا است که بیان میشود.

۱۵- قلعه مندیش: مندیش در تاریخ غزنویان وغوریان بعنوان یکی از مهمترین قلاع در بخش شرقی غور یاد گردیده واساساً همین محل به حیث مرکز محمد بن سوری از سرکردگان غور خوانده شده است، که سبکتگین ومحمود سلطه شان را براو تحمیل نموده بودند، رک به ناظم تحت عنوان زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی ۷۰-۲۰ وهکذا جوزجانی چندین مرتبه در گزارش های خود از هویت، منشا، واز اوایل تاریخ زمام داران شنسبانی غور سلاله بعدی سلاطین غور یاد آوری میکند (رک بفصل دوم) قرار توضیحات تبصره ۱۱ محمد مخلوع در سال ۱۰۳۰/٤۲۱ میلادی از از تگین آباد به مندیش منتقل گردید ومندیش یکی از حصارهای محکم بوده است که از ان جامسعود قبل از راهی شدن به هند خزاین خودرا جمع آوری می کرده است (رک به فصل اول این اثر) اگر چنان چه توضیح ابن بابا اندر باب اینکه مندیش جانب جاده ممتد به بست قرار داشته درست باشد درینصورت این قلعه باید در کوههای شرقی غور بشمال غرب زمین داور که از مجری علیای هلمند فاصله نداشته احر از موقعیت داشته است.

۱۶- سلطنت های بی دوام مسعوددوم بن مودود وعلی بن مسعود: در مورد جریانات مربوط موضوع رک بفصل اول و درموردوزیر عبدالرزاق بن احمدبن حسن میمندی به صفحات فصل اول

۱۷-۱۹ سلطنت عبدالرشیدو غصب طغرل: رک به فصل اول

۲۰-۲۱- سلطنت فرخ زاد رک به فصل اول

۲۲- سلطنت ابراهیم رجوع کنید به فصل دوم

۲۳- سلطنت مسعود سوم بن ابراهیم رک بفصل سوم

---

* سورة البقر قران مجید ص ۱٤۹ طبع دوم جلد اول قران مجید طبع کابل.

** آیه ۳۵ سوره المایده باترجمه وتفسیر ص٦٥٦ چاپ دوم، طبع موسسه طبع کتب.

فهرست زمام داران غزنوی درغزنه وهند

۹۷۷ ـ ۱۱۸۶ / ۳۶۶ ـ ۵۸۲

این فهرست در پرتو تحقیق بیشتر دریکی یادو وهله فهرست ضمیمه (الف) فهرست زمام داران غزنه را از ۹۶۳ تا ۱۰۹۹م وسلطنت‌شان رادر افغانستان وایران شرقی۹۴۴-۱۰۴۰، ۳۰۷ وفهرست سلاله اسلامی، و صفحه ۱۸۱ کتاب کرونولوژی و نسب نامه را تصحیح میدارد.

ابو منصور سبکتگین بن قره بچکم والی سامانیها درغزنه وهند ،۲۷شعبان ۲۰ اپریل ۹۷۷م

اسماعیل والی درغزنه وهند شعبان ۳۸۷/ آگست ۹۹۷م .

(ابوقاسم‌محمود، والی‌وسپس‌سلطان مستقل درغزنه وهند، ربیع ۱۳۸۸ / مارچ ۹۹۸م .

ابواحمدمحمد(سلطنت نخست)سلطان‌درغزنه‌وهند، پایان ربیع الثانی ۴۲۱ /اوایل‌می ۱۰۳۰م.

ابوسعید مسعود اول سلطان‌در غزنه وهند، شعبان۴۲۱/ آگست ۱۰۳۰م .

ابواحمد محمد(سلطنت ثانی) سلطان‌درهند، ۱۳ربیع الثانی۴۳۲/ ۲۰-۲۱ دسمبر۱۰۴۰م

ابوالفتح مودود، سلطان درغزنه وهند، ۲۳ شعبان ۲۸/۴۳۲ اپریل۱۰۴۱م.

مسعودثانی‌سلطان درغزنه وهند، ربع سوم۴۴۰/ زمستان ۱۰۴۸-۶۰۹م .

ابوالحسن‌علی ، سلطان درغزنه وهند، ربع سوم۴۴۰/ زمستان ۱۰۴۸-۶۰۹م

ابو منصور عبدالرشید سلطان در غزنه وهند پایان ۴۴۰ / بهار۱۰۴۹م ؟

[غصب طغرل در غزنه پایان شعبان ۴۴۳/آغاز جنوری ۱۰۵۲؟]

ابو شجاع فرخ زاد، سلطان در غزنه وهند ، ۹ذوالقعده ۱۳/۴۴۳ مارچ ۱۰۵۲م

ابوالمظفرابراهیم، سلطان درغزنه‌وهند، ۱۹صفر۶/۵۴۱ اپریل ۱۰۵۹ .

ابوسعید مسعودسوم، سلطان درغزنه‌وهند، شوال ۵۰۸/ مارچ ۱۱۱۵ .

ابوالملوک ملک ارسلان، سلطان درغزنه‌وهند، ۶شوال۲۲/۵۰۹ فبروری ۱۱۱۶

ابوالمظفربهرامشاه، سلطان درغزنه وهند، سلطه سلجوقیان را پذیرابوده ، اوایل تابستان ۵۱۱ / تابستان ۱۱۱۷.

خسروشاه، سلطان درغزنه‌وهندوسپس محض درهند، اوایل ۵۲۲ / بهار۱۱۵۷؟

ابوالمظفرخسروملک، سلطان درهند، رجب ۵۵۵ /جولای ۱۱۶۰ [فتح غوری ۵۸۲ / ۱۱۸۶]

یاد داشتها و مآخذ

فصل اول

۱ـ راجع به محل اصلی آن رجوع کنند به تعلیق ثانی مینورسکی بر حدود العالم به اهتمام کلیفرد ـ ادموند بوس ورث (لندن) ۳۸ـ ۳۹

۲ـ بیهقی تاریخ مسعودی به اهتمام قاسم غنی و علی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲٤ / ۱۹٤۵) ص۶۳، ۶۳۹ ترجمه A. K. Arends = Istorya ۱۰۳۰ـ۱۰٤۱ (مسکو ۱۹۶۹) ص۷۶۵ـ۷۷۵

۳ـ بیهقی صفحات ۲٤۰ـ۲٤۱، ۲٤۲ـ۲٤۵، ۲۹۱، ترجمه ص ص۳۲۵ـ۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۸۵؛ زین الاخبار گردیزی به اهتمام محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸) ص ص۹۷ـ۸ ، به اهتمام عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳٤۷ / ۱۹۶۸) ۱۹۷؛ کلیفرداد مونت بوسورث ، غزنویان ، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹٤ـ۱۰٤۰ (طبع ادینبرگ ۱۹۶۳) ۵٤، ۱۲۷ .

٤ـ در مورد تاریخ مردم پیشین این روزگار رک ایضاً کوفیشی ها (Kufi chis) یا قص Qufs در تاریخ ایران، ژورنال ایران، انستیترت مطالعات فارسی بریتانیا X۱۷ (۱۹۷۶) ۹ـ۱۷ .

۵ـ کلمه کیج یا خیج در اثر خوانساری خوانده شده است. بشماره نمبر ۱۰ ذیل رک. اما تز در ترجمه حکایت شفیع آمده است؛ شماره ۱۰ این حواشی رک ، نسخه اندیا آفیس مبهم است لاکن با کلمه تیز مشابه است تا کیتژ یا کیچ .

۶ـ از ینقرار شفیع آن را روی متن اصلاح نموده است .

۷ـ شفیع حروف سورج را از روی متن خوانساری بروچ (بروج) خوانده است؛ در نسخه اند یا آفیس حروف سورج آمده است .

۸ـ محمد ناظم در حیات و اوقات محمود غزنوی اینطور تشخیص داده است (کمبرج ۱۹۳۱)

۹ـ شفیع آن را از ینقرار خوانده است ؛ خوانساری مرسله ضبط نموده (M. r. bila) و در نسخه اندیا آفیس عین آن کلمه آمده .

۱۰ـ آداب الحرب نسخه اندیا آفیس ۶٤۷ ، اوراق (۲۸ب / ۲۹ الف)به اهتمام احمد سهیلی ـ خوانساری (تهران ۳٤۶/۱۹۶۷) ، ۱۰٤ـ۵ ترجمه ۱، م شفیع

نظر تازه در بارۀ غزنویان؛ اسلامیک کلچر ، X ۱۱ (۱۹۳۸) ۲۰۱ .

۱۱ـ در حالیکه غزنویان پیشین ضراب خانه‌های فراوان داشتند ظاهراً در عهد غزنویان متأخر (از سلطنت مودود به بعد) ضرب سکه در غزنه و لاهور صورت میگرفته است رجوع کنید به:

D. Sourdel Inventaire des monnaies ancienes du musee de Caboul (Damascus 1953) xv - xvl.

۱۲- بیهقی، ۶۴۵-۶۴۸، ترجمه ۷۸۲-۷۸۵؛ گردیزی طبع ناظم، ۱۰۸، به‌اهتمام حبیبی ۲۰۳؛ ابن باباکتاب راس مال الندیم، استانبول نسخه ترحان ولیدی (Turhan valide) ۲۳۴، ورق ۲۰۷ الف میرخواند روضة الصفا به سعی وترجمه فرانسوی و یلکس
Wilken : Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berlin 1832)
متن ۱۰۷، ترجمه ۲۴۷؛ فرشته، گلستان ابراهیمی، نسخه مانچسترلند یسپانا، فارسی ۳۸۰ ورق ۶۳ الف ترجمه (J. Briggs) تاریخ عروج اسلام درهند تا سال ۱۶۱۲ میلادی (کلکته ۱۹۶۶) ۱، ۶۶ (این کتاب ترجمه تاریخ فرشته است)

۱۳- بیهقی، ۶۴۳، ترجمه ۷۸۰، کلیفر دبوسورث، غزنویان ۲۶۱

۱۴- رکث برتش دایرة المعارف اسلامی، مقاله بنجوریها (بوسورث)

۱۵- ابن فندق، تاریخ بیهقی به اهتمام احمدبهمنیار (تهران۱۳۱۷/۱۹۳۸) ۱۲۰-۱۲۱- اخبارالدوله السلجوقیا از حسینی به‌اهتمام محمداقبال (لاهور۱۹۳۳) ۲۷. رکث بارتولد ترکستان نامه به اهتمام کلیفردادموند بوسورث (لندن ۱۹۶۸) ۳۰۳-۳۰۴

۱۶- در مورد این نام به شماره ۸۰ ذیل حاشیه رجوع کنید.

۱۷- ابن الاثیر الکامل فی التاریخ. به‌اهتمام سی. جی تورنبرگ (لیدن ۱۸۵۱-۱۸۷۶) IX ۳۳۰-۳۳۱، طبع بیروت ۱۳۸۵-۱۳۸۷-۱۹۶۵-۱۹۶۷، X]، ۴۸۳-۴۸۵

۱۸- بیهقی، ۶۴۴-۶۴۵، ۶۴۹-۶۵۰، ترجمه ۷۸۱-۷۸۲، ۷۸۷-۷۸۸
۱۹- ایضاً، ۶۲۴، ترجمه ۷۵۹

۲۰- همان اثر؛ ۶۵۲-۶۵۴ ترجمه ۷۹۰-۷۹۲ نسخه غزنویان بوسورث، ۶۲

۲۱- بیهقی ص ۶۵۲، ۶۵۷، ترجمه ۷۸۹-۷۹۰، ۷۹۶؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۸-۱۰۹ به اهتمام حبیبی ۲۰۴؛ میرخواند، ۱۰۷، ترجمه ۲۴۷، فرشته سر اچ. ام ایلیت H. M. Elliot وجی داسن (J. Dowson) تاریخ هند در گفتار مورخان هندی ج II دوره مسلمانان (لندن۱۸۶۹) ۱۴۴-۱۴۵

۲۲- حسینی ص ۱۳ تاریخ واقعی حرکت را یوم سه‌شنبه ۱۲ محرم ۴۳۲/۲۲ سپتمبر ۱۰۴۰ میلادی ذکر نموده است.

۲۳- گردیزی به اهتمام حبیبی ص ۱۰۴، بیهقی ۶۵۴، ترجمه ۷۹۲

۲۴- گردیزی طبع ناظم ص ۱۱۰ به اهتمام حبیبی، ص ۲۰۵

۲۵- ظاهراً این نسبه از کرنک آمده است، مطابق معجم البلدان یاقوت کرنک محلی در سیستان بوده است (بیروت ۱۳۷۴/۱۹۵۵-۷) ج IV، ۴۵۷ یعقوبی نیز در تاریخ خود ضمن وقایع

قرن سوم ونهم این نسبه را یاد میکند رک تاریخ سیستان به اهتمام ملک الشعرا بهار (تهران ۱۹۳۵/۱۳۱٤) ۱۸۰ شماره ۹۰

۲٦- بیهقی صفحات ۳۳۰-۲، ٦٤۳، ٦٤۸-۹ ترجمه ٤١۹، ۷۷۹-۸۰، ۷۸٦.

۲۷- راجع به مسأله نژادی خلج ومراحلی را که در افغانستان پیمودند رک به غزنویان اثر بوسورث ص ۳۵-٦ وهم چنان به دایرة المعارف اسلام مقاله تاریخ خلجی استعمال کلمه افغان توسط گردیزی نمونه ومثال قدیمی مأخذ اخیر اسلامی است این کلمه نخستین بار در حدود العالم که هفتاد سال قبل از زین الاخبار تألیف شده بود ذکر شد.

۲۸- گردیزی، طبع ناظم، ص ۱۰۹، به اهتمام حبیبی ص ۲۰٤ بیهقی ٦۵۸، ٦٦۲، ترجمه ۷۹۲، ۸۰۲ معلومات گردیزی راجع به اینکه فرمانده این سوقیات (هرچند اسما برده است) شهزاده ایزیدیار بن مسعود بوده، نمیتواند موثق باشد، زیرا در ینباره معلومات مفصلی از بیهقی در دست است که ایزیدیار در ینوقت ماموریتی در هند داشت در ذیل رجوع شود.

۲۹- بیهقی ص ٦٦۱، ترجمه ص ۸۰۰ تعیین محل مرمناره وگیری متعلق است به (مطالعات تاریخ هند واسلام) تفسیر انتقادی بر تاریخ هند در گفتار مورخان هندی از س، خ هودیولا (بمبیی ۱۹۳۹) ۱٦۰، ۱٦۹، ۱۹٤-۵، ایضاً ص XIII

30- See O. Pritsak ' Die kara chaniden ' Der Islam xxx (1954) 36-7) 44-6 , for the exact Identification of this Qarakhanid prince

۳۱- بیهقی ٦۲۹، ٦۵۹، ترجمه ۷٦۵، ۷۸۰، ۷۹۷-۸

۳۲- گردیزی طبع ناظم ۱۰۹، به اهتمام حبیبی ۲۰٤؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه ۲۵۲؛ فرشته در زمینه توضیح داده، ترجمه ۱، ٦٦.

بنا بقول هودیواله ایضاً ص ٦۸ این حصار نگهر یا برغند (Barghund) بانغر (N.gh.r) یا نغز (N.gh.z) که در ظفرنامه یزدی ودر مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی ذکر گردیده ودر نزدیکی ارياب (Iryab) واقع گردیده وشاید با بغزن (Baghzan) معاصر واقع کرم اجنسی ایالت شمال غربی پاکستان یکی باشد.

(۳٤) در مورد القاب وعناوین اهدا شده رک به

'The titulature of The early Ghaznavids' Qriensxv (1962) 228-229

۳۵- بیهقی ص ٦۵۹-٦٦۰، ترجمه ۷۹۸-۷۹۹؛ گردیزی طبع ناظم ۱۰۹، به اهتمام حبیبی، ۲۰٤، حبیبی، ۱۳۰، فرزند پنجم ودیگری را بنام عبدالرحیم پسر محمد یاد نموده که در تاریخ بیهق ابن فندق ص ۷۱ نیز بنام اختصاری الاهوج (al - Ahwaj) آمده که قد بلند

داشته و تنومند بوده است .

Elliot and Dowson: The History of India 11,147-9.

۳۶- بیهقی ، ۶۶۱-۶۶۳ ، ترجمه ۸۰۱-۸۰۲ ، Elliot and Dowson op.cit;11,149-53

۳۷- بیهقی ۶۳۹ ، ۶۶۴ ، ترجمه ۷۷۵-۷۷۶ ، ۸۰۳

۳۸- هجای بخش ساکن این اسم بصورت واضح به کلمه کوت ختم میشود که یادگار از قلعه سانکوت است (؟) که در محلی در منطقه لوگر واقع بوده که سلطان مودود مقارن وفات بدان جا روی آورد .

۳۹- بیهقی ۶۶۴ ترجمه ۸۰۳؛ گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ ، بهاهتمام حبیبی ، ۲۰۴؛ حسینی ۱۳ بنابر قول ابن الاثیر طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۱ طبع بیروت ، IX ، ۴۸۵ ، مسعود هفت روز بعد از سوقیات قوا تحت قومانده مودود و احمدبن عبدالصمد به بلخ خود نیز براه افتاد .

۴۰- گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹ ، به اهتمام حبیبی ، ۲۰۴؛ ابن بابا ورق‌های ۲۰۷ الف - ب حسینی ، ۱۳-۱۴؛ ابن الاثیر طبع تورن برگ ، X ، ۳۳۱ ، طبع بیروت X ، ۴۸۵؛ جوزجانی؛ ۱ ، ۲۳۴ ، ترجمه ، ۱ ، ۹۵؛ میرخواند ، ۱۰۷-۱۰۸ ، ترجمه ۲۴۷ .

۴۱- در مورد علایق شعری محمد رک بوسورث سروده‌های شعری در تاریخ مسعودی بیهقی

۴۲- در مورد محل وقوع احتمالی قلعه (حصار) مندیش رک به تعلیق (۱۵)

۴۳- بیهقی ، ۷۵-۷۶ ، ترجمه ۱۴۱-۱۴۲

۴۴- در توضیح نابینایی محمد رک به de Biberstein Kazimiriski Menou tchehri,Poete Persan dulleme Siecle denotre (dusiemedel' hegire) (Paris 1886) 37,38,131

۴۵- ابن بابا ، ورق ۲۰۷ الف ؛ راجع به ویهند رجوع کنید به ناظم «سلطنت هندوشاهیه اوهند» (Ohind) (۱۹۲) JRAS

۴۶- طبقات ناصری ، ترجمه ، راورتی ، ۱ ، ۹۰ ، نمبر ۴ بیرونی در تحقیق ماللهند ماری کله باتکشه سیله (Takshsila) (تکسیلا) یکی مینمایند ، این است که تکسیلا در دوازده میلی شمال غرب راولپندی واقع است ؛ رک به Hodivala: studies in Indo Muslim History 1, ۱۹۳ - ۱۹۴

۴۷- بیهقی ، ۲۷۲ - ۴۴۲ - ۶۶۱ ، ۶۹۰ ترجمه ۶۶۳ ، ۵۴۴ ، ۸۰۰ ، ۸۳۵ خوانش های چوکسری گردیزی K. sri of Gardizi ، طبع ناظم ، ص ۱۱۰ را باید رد کرد تورن برگ

در نسخه های نامرغوب خویش (این‌کلمه‌را) خوانده است . برای قرائت‌درست کلمه رجوع کنید به ابن الاثیر ج IX ، ۳۳۲ حاشیه نمبر ٤ (= طبع بیروت ، IX ٤٨٥ - حاشیه ٥) ونیز این محل را جوزجانی (۱۱، ۱۲٦، ترجمه ۱۱، ۱۰٤۳-۱۰٤٤(دربیان حمله‌چنگیز برهند پس‌ازشکست شاه جلال‌الدین خوارزم‌شاه در ٦۱۸/۱۲۲۱ ذکر نموده است در تعین محل آن به بالا رجوع شود .

٤٨- گردیزی طبع ناظم ، ۱۰۹-۱۱۰ به اهتمام حبیبی، ۲۰٤- ۲۰٥، ابن بابا ، ورق ۲۰۷ب الف، حسینی ۱۳-۱٤ ؛ ابن‌الاثیر ، طبع‌تورن برگ ، IX، ۳۳۱-۳۳۳ طبع بیروت ، IX ، ٤٨٥ - ٤٨٦؛ جوزجانی، ۱، ۲۳٤، ترجمه ۱، ۹٥؛ میر خواند ، ۱۰۸ - ۱۰۹۰؛ ترجمه ۲٤۷-۲٤۹؛ فرشته، ورق٦۳ب، ترجمه ۱، ٦۷.

٤۹- رکٹ بوسورث غزنویان ۱۱۰، ۲۳۱-۲۳۲

٥۰- بیهقی ، ٥۷۰، ترجمه ٦۹٦، رکٹ بوسورث ، اثر قبل الـذکر ، ۱۰٦.

٥۱- گردیزی، طبع ناظم ، ۱۱۰، به‌اهتمام حبیبی، ۲۰٥؛ این بابا ، ورق های۲۰۷ب،۲۰۸ حسینی ۱٤؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX، ۳۳۲ طبع بیروت، X ، ٤٨٦ ؛ میرخواند ، ۱۰۹-۱۱۰، ترجمه ۲٤۹؛ فرشته ، ورق٦۳ ب، ترجمه ، ٦۷-٦٨

٥۲- ابن الاثیر ، طبع تورن برگ ، IX ، ۳۳۳، طبع بیروت ، IX ، ٤٨٦-٤٨۷، مقایسه شود بوسورث ایضاً ؛ ۷۷ ، ۱۰۱، ۲۳٥ .

٥۳- بیهقی ، ٤۳۲، ترجمه ٥۳۲، ٥٥٥-٥٥٦ .

٥٤- همان اثر؛ ٥۰۳-٥۰٤،٥۳٥، ترجمه٦۱٥-٦۱٦، ٦٥٤؛ گردیزی، طبع ناظم، ۱۰۳ به اهتمام حبیبی ، ۲۰؛ Elliot and Dowson History of India 11,135-6

٥٥- بیهقی ، ٥٥۹-٥٦۰، ترجمه ٦٨۳-٦٨٤

٥٦- در میان نه فرزند مسعود بنام سعیدکه جوزجانی بر شمرده ذکری نشده است لاکن این مولف از عبدالرازق که از وجودوی در بیهقی سه مرتبه تائید بعمل آمده ذکر بعمل نیاورده است.

٥۷- بیهقی ، ۱۲۱٥ در هنگام گشایش باب گفتگوی عروسی باقره خانیها درارتباط بااین امر درذیل رکٹ . (سلطان میگریدکه مودودمتهر فرزندان منست وبعد ازمه ولیعهدی‌مه در ملک وی خواهد بود)، ٥٦٤-٥٠٥، ترجمه ۲۹٦-۹۰

58- For this Identificatiion, see pritsak, karachanidisch Streitfragen1-4. 2 wer war, Ali- Tigin?' Oriens 111 (1950) 216 - 24

59- Biaqi, 215, 424-6, 527, tr. 296, 524-6, 644,5; cf - Barthold Turkestan down to the Mongol inivasion3, 294-5 299-300,R. Geplpke Sultan Masud I. Von Gazna - Die dreiersten Jahre seiner Herrschaft (421/1030-424/1033) Munich 1957) 74-5 and pritsak, 'Die karachaniden, 33-4.

٦٠- جوزجانی ، ١ ،٢٣٥، ترجمه ١٠، ٩٧؛ ابن الاثیر ، طبع تور تبرگ ، IX ، ٣٨١،طبع بیروت ، IX ، ٥٥٨ .

٦١- گردیزی طبع ناظم ، ١١٠-١١ ، به اهتمام حبیبی، ٢٠٥، ابن الاثیر،طبع تورنبرگ، IX ٣٣٤ ، طبع بیروت ، IX ،٤٨٨ .

٦٢- ابن بابا ، ورق . ٢٠٧ب، حسینی ، ١٤؛ ابن الاثیر ، نیز ازآن یاد نموده .

٦٣- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ٣٣٣ ، طبع بیروت IX ٤٨٧ ؛ میرخواند ، ١١١ ترجمه ٢٥

٦٤- جوزجانی ١ ، ٢٣٤، ترجمه ١، ٩٦ ؛ مطالعات هودیوله تاریخ اندو مسلم I ، ١٩٥

٦٥- بیهقی ، ٦٢٥-٦ ترجمه ٧٥٩-٦٠

٦٦- گردیزی ، طبع ناظم ، III ، به اهتمام حبیبی ، ٢٠٦

٦٧- ایضاً ؛ طبع ناظم ، III -١٢، به اهتمام حبیبی ،٢٠٦ (وی از اعدام بوسیله ضربات تیر وبستن محکوم بهدم اسپ سرکش صحبت میکند.) ابن بابا ، ورق های ٢٠٧ب-٢٠٨ الف ؛ حسینی ١٤؛ ابن الاثیر،طبع تورنبرگ ،IX، ٣٣٤، طبع بیروت ،IX،٤٨٨؛ شبانکاری معجم الانساب فی التزاریخ نسخه استانبول، ینی جامع ٩٠٩، ورق ١٨٧ ب؛ میرخواند ،III -١٢ ،ترجمه٢٥٠-١ فرشته ، ورق های ٦٤ الف -ب ، ترجمه ١-٦٨-٩.

٦٨- حسینی ؛ ابن الاثیر ، وجوزجانی یا کتاب ذکر شده ، ترجمه .١ ، ٩٧ نمبر٢ فخر مدبر ، آداب الحرب، ورق های ٩٣ الف ، طبع خوانساری ،٣١٨؛ میرخواند، ١١٢-١٣، ترجمه ٢٥٢ فرشته ، ورق ٦٤ ب ، ترجمه ١ ، ٦٩؛ روایت مسن Masson اندر مورد مسافرت متعدد دربلوچستان، افغانستان و پنجاب (لندن ١٨٤٢) ١ ،١٨٤؛

Hodival: Studies en Indo - Muslim Hislory I, 195

٦٩- ابن الاثیر؛ ورق ٢٠٨ الف ابن بابانیز ازآن ذکر نموده است

۷۰ـ گردیزی ،طبع ناظم ،۱۱۰، به اهتمام حبیبی ،۲۰۵، مقایسه کنید سیف الدین، عقیلی آثارالوزرا ؛ نسخه اند یا آفیس ۱۵٦۹ ،ms ورق ۸۷ ب (فهرست سلاطین غزنوی ، فرمانفرمائیها و القاب شان ، درنسخه طبع شده ارماوی Urmawi ثبت‌مجمل التواریخ و القصص مؤلف نامعلوم به اهتمام ملک الشعرا بهار (تهران ۱۹۳۹/۱۳۱۸) ٤۲۹ ؛ ای توماس E.Thomas سکه های شاه‌هان غزنی .

JRASLX (1848) 348, no. 87; 5. Lane poole Catalogue of oriental Coins in the British Museum II (London 1876) 163-4, nos. 536-42; idem Additions to the Oriental Collection in the British Museum, part 1 (London 1887) 224 - 31, nos 535a - 542f; C. J. Rodgers Catalogue of the coins in the Government Museum Lahore (Calcatta 1891) Supplement, 11; Idem catalogue of coins in the Indian Museum (Calcatta 1896) 156; Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 63-5; Bosworth "The titulature of the early Ghaznavids. 230

۷۱ـ ابن بابا ،ورق های ۲۰۸ الف ـ ب ، ابن الاثیر ، طبع تور نبرگ ،IX، ۳۸۱ـ۲، طبع بیروت IX ، ۵۵۹ .

۷۲ـ حسینی ۲٦؛ ابن الاثیر، طبع تور نبرگ ، IX، ۳۳٤ ، ۳٤۷، طبع بیروت IX ،٤٤۸، ۵۰٦،هم چنان فوقاًص.۱۱ ملاحظه شود و بصورت واقعی‌محلی را که حسینی متذکرشده شناخته نشده‌است لاکن احتمالاًدر بادغیس یا غرجستان باشد . بعید به نظر میباید که ماخذی پشینی درمورد قلعه‌مخروبه قره باغ دربادغیس‌آنگونه که سی.ای. یت (C. E. yate) توضیح داده داشته باشیم. افغانستان شمالی‌نامه‌های از هیات نمایندگی سرحدی (ایدنبورگ 1888 (۱۵۱) مگر اینکه کدام‌نام بومی محلی به این اسم مصطلح ترک فارسی قره‌باغ ، یعنی باغ سیاه ضمیمه شده باشد .

۷۳ـ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ،۳۳٤ ، طبع بیروت ، IX ٤۸۸ ؛مقایسه کنیدبا Pritsak, Karachanidische Streitfragen 1-4' 224' 227' Idem Die- Karachaniden' 36-7' and Barthold Turkestan down to the Mongol invasion 304.

۷٤ـ حسینی ، ۲٦ـ۷ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۵٤ ، طبع بیروت ،IX ۵۱۸، میرخوانـد، ۱۱٤، ترجمه ۲۵۳، .

۷۵ـ مقایسه کنید بوس ورث ، دیلمی‌ها در ایران‌مرکزی : کاکویه‌های جبال‌ویزد، ایران ج IIIV (۱۹۷۰) ۸۲ـ۳ .

۷۶ـ حسینی ۲۸۰؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ۲-۳۸۱؛ طبع بیروت ،IX ۵۵۸-۹؛ میرخواند. ۱۱۶؛ ترجمه ؛ فرشته ، ورق ۷۶ ب، ترجمه I ، ۷۴؛ مقایسه کنید بوس ور ث in the Cambridge History of Iran جلد (۵) روز گاران سلجوق ومغول به اهتمام جی - ای بویل (J.A.Boyle) (کمبریج ۱۹۶۸) ۵۲-۵۳

۷۷ـ انن Anon تاریخ سیستان ، طبع بهار (تهران ۱۹۳۵/۱۳۱۴) ۳۶۲ .

۷۸ـ هما اثر؛ ۳۶۳-۴

۷۹ـ عیاران ودسته‌های مانند آن یک رکن مبرم درسکتورهای تاریخ اجتماعی اسلام شرقی توجه تعدادزیادی دانشمندان را معطوف نموده است: رک بوسورث غزنویان ورق ۱۶۷ بمنظور یک نظراجمالی در ارتباط بارویداد حادثه درخراسان وسیستان وشمال شرق وحالا اشتو ، (لندن ۱۹۷۶) ۱۸۷-۹۰، ۲۲۴-۵

۸۰ـ رک بیهقی ، ۶۲۴،۶۲۶، ترجمه ۷۵۹،۷۶۰.

(81) The orthography B.Y. ghuis invariably that of the Tarikh -i- Sistan -and its manuscript, and the rendering Bighu is accordingly used here in the first place One should however note that O. Pritsak in, Der Untergang des Reiches des oguzischen Yabgu, Fuad Koprulu - armagam (Istanbul 1953) 407' renders this name as Payghu, and states that he has demonstrarad, in an excursus to his unpublished Karachandische st udien' that Payghu is a Central Asian tatemistic title, referring to the falcon on Sparrow-hawk;the name should accordingly be distinguished from that of another early Sljuq leader, Musa Yabghu.

۸۲ـ تاریخ سیستان ۳۶۵-۶

۸۳ـ چنین پیداست که شنگلیان یکی از دسته‌های قدیمه مسکون سیستان بوده‌اند ازبود وباش ایشان‌بتاریخ ۳-۹۵۲/۳۴۱ در ص .۳۲۸تاریخ سیستان‌ذکر بعمل آمده که جار وجنجال‌داخلی در اوق بین فرقه فروکش کرد؛ منشأاین نام فهمیده نشده است. ایضاً .۳۶۶-۸؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ IX ۳۴۵، طبع بیروت ، IX ۵۱۸؛ میر خواند ۱۱۴، ترجمه ۲۵۳.

۸۵ـ این فرزند نامیده نشده‌است ، لاکن عبدالرزاق بوده‌نمیتواند، که اندرین هنگام وزیر مودود بوده باشد، درذیل رک ؛ بیهقی ، ۳۷۵، ترجمه ۴۶۹، از فرزند بیشتری بنام‌علی تذکر میشود ؛ وفرزند دیگری منصور ممدوح فرخی شاعر بوده است ، رک به دیوان او به اهتمام محمد دبیر سیاقی (تهران ۱۹۵۶/۱۳۳۵) ۱۶۵ ،۳۳۳-۷

۸۶ـ تاریخ سیستان ۳۶۸ـ۷۰

۸۷ـ همان اثر ؛ ۳۸۳.

۸۸ـ همان اثر ؛ ۳۶۹.

۸۹ـ گردیزی طبع ناظم، ۲۰۴، ۱۰۹، بهاهتمام جیبی ، ۲۰۱، ۲۰۴؛ بیهقی، ۲۷۲، ۵۰۱، ۵۲٤ ترجمه ۳۶۳، ۶۱۲ـ۱۳، ٦٤١، ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، IX ، ۳۳٤، طبع بیروت ،IX ، ٤۸۸ تاریخ ٤۲٦ که اشتباهابه عـوض ٤۲۷ ، یااو ایل ٤۲۸ تاریخ عزیمت مجدود به هند. بحیث قوماندان اعلی قوا، ایلیت و دوسن ، تاریخ هند ج II ، ۱۳٤ ، درمـورد سعد سلـمان رک هودیوله‌مـطالعات تاریخ اند ومسلم ج ۱. ص. ۱۶۳، به ایلیت و دوسن ایضاً، ج ۵، ص ۵۲۱ـ۵۲٦ ،

۹۰ـ ابن الاثیر . تذکرفته درفخر مدبر ، ورق ۷٦ الف ،به اهتمـام خوانساری ، ۲۵۲ـ۳، ترجمه شفیع ، ص، ۲۱۳؛ میرخواند، ۱۱۳، ترجمه؛ فرشته ، ورق ٦٤الف ، ترجمه۱، ۶۹ـ۷۰

۹۱ـ رک اس.ام سترن S.M.Stern پروپاگند اسماعیلی وفرمانفرمایی درسند کلتور اسلامی حیدر آباد .

۹۲ـ رک ناظم حیات ورروز گاران سلطان محمود غزنوی ۹٦ـ۷، وبوس ورث غزنویها ۵۲ـ۷٦.

۹۳ـ مقابله شود همان اثـر، ؛ ص ۱۸۲.ـ۳

۹٤ـ چگـونگـی نسبه یـک امرنظـری است؛ خوانساری به عـوض این نام‌تسمیه کـامی L.K.mi / K.l.mi را آورده است درنسخه‌اندیا آفیس تسمیه محتوی این حروف را آورده است L.K. mi وشفیع تسمیه گلیی Galimi را ضبط نموده است .

۹۵ـ فخرمدبر ورق های ۷٦ الف ـب ،طبع خوانساری ، ۲۵۲ـ٤، ترجمه شفیع ، ۲۱۳ـ۱٤

۹٦ـ اندرباب مبارزات سبکتگین ومحمود علیه این فرما نفرمایان هندی رک به ناظم ، ایضا ۸٦ـ۹٦ـ۱۹٤ـ ٦ احتمالاً سندن پال نوه تر یلوچن پال Trilochanpal (متوفی ٤۱۲ـ/۱۰۲۱ـ۲ وفرزند بهمیپال (متوفی ٤۱۷/۱۰۲٦.)

۹۷ـ فخرمدبر، ورق های ۷٦بـ۷۷ الف، طبع خوانساری ، ۲۵٤ ، ٦، ترجمه شفیع ، ۲۱٤ـ۱٦

۹۸ـ ایضا به ورق ۸۰ الف ، طبع خوانساری ، ۲٦۸، ترجمه شفیع ص. ۲۱٦.

۹۹ـ مقابله کنید ناظم، درص . ۱۱۳ این اثر ذکـر گردیده .

۱۰۰- ابن اثیر ،طبع تورنبرگ .ج IX ، ص .۳۵٤-۵ ، طبع بیروت ، ج IX ، ۵۱۸-۱۹ میرخواند، ۱۱٤-۱۵، ترجمه ٤۲۳-٤؛ دی ، سی گنگولی در تاریخ وکلتور مردم هند و مبارزه برسر امپراتوری ، به اهتمام آرسی ماجومدار (Bombay 1966) 67' 56' et alii ، ۵٦، ۷

۱۰۱- فرشته ، ورق های ٦٤ب- ٦٥ الف ،ترجمه ۱۰، ٦۹-۷۱

۱۰۲- نام کامل، بدون نسبه، درگردیزی طبع ناظم ،۹۹، ۱۱۰، به اهتمام جیبی ۱۹۸،۲۰۵؛ بیهقی معمولاً احمدی عبدالصمد مینگارد ؛

۱۰۳- ناصرالدین کرمانی نسائم الاسحار من لطایف الاخبار به اهتمام جلال الدین حسینی ارموی (تهران ۱۹۵۹/۱۳۳۸) ٤٥؛ سیف الدین عقیلی اطهرالوزرا ، به اهتمام ارموی (تهران ۱۳۳۸ ۱۹۵۹) ۱۹۳، خواند میر دستورالوزرا ، به اهتمام سعید نفسیی (تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸) ۱٤٤؛ مقابله کنید بوس ورث ، غزنویها ۵۸ ٦۱-۲،۹٦.

104- Diwan' ed.de Biberstein- Kazimirsky' 18 = poem No - Vll), ed
دبیر سیاقی (تهران ۱۳۳۸/ ۱۹۵۹) ۹ (= شعرنمبر ۷

۱۰۵- بیهقی ، ۳۳۱، ترجمه ٤۱۹؛ ناصرالدین کرمانی ، سیف الدین عقیلی، خواندمیر، همین جا وضح گردیده .

۱۰٦- بیهقی ، ۳٦۷، ٦٦٤، ترجمه ٦٤۰،۸۰۳؛ ناصرالدین کرمانی، در زمینه ذکر شده ؛ سیف الدین عقیلی ، ۱۹۳-٤ (کاملاً مغشوش شده ومعلومات نا درست درین جا ذکرشده) ؛ خواندمیر ، درنیجاتذکر رفته ، بیهقی معمولاً همین طاهر را طاهر مستوفی خوانده است که از طاهر دبیر منشی در اوایل بخش سلطنت مسعود مردمهمی بوده تمیز شود لاکن بعدهامقبول واقع نشد. ودر ٤۲٦ / ۱۰۳۵ متقاعد گردید رک بیهقی، ٤٤۲، ترجمه ۵٤٤.طاهرمستوفی کافی شاعری بود که در دو میت القصر و عصرت اهل القصر با خرزی به اهتمام عبدالفتاح محمد الهیلو (قاهره ۱۳۸۸/ ۱۹٦۸)

۱۱،۱۰۵، نمبر ۲٦۹ ، تحت عنوان العمید طاهر المستوفی (ازچاپ محمدراغب الطباخ بازمانده است الیپو Aleppo ۱۳٤۹/۱۹۳۰) .

۱۰۷- بیهقی،٦٤،۱٤۹،٦۲٤،٦۲٦،ترجمه ۱۳۰-۱،۲۲۲، ۷۵۹، ۷٦۰؛نصیرالدین کرمانی ٤۵-٦، سیف الدین عقیلی ، ۱۹۲ (ریفرنس مغشوش تحت بخش موقوف به طاهرمستوفی) . خواند میر ،۱٤۵.

۱۰۸- رک بوس ورث، غزنویان ۱۳۹ -٤١

۱۰۹- کیکاوس قابوس نامه ، طبع آر لیوی R.Levy (لندن ۱۹۵۱)۱۳۵، ۱۳۷، ترجمه‌ایضاً آئینه شهزادگان A mirror for princes(لندن ۱۹۵۱) ۲۳۰، ۲۳٤ ؛ دولت شاه سمر قندی تذکرة الشعراء، به اهتمام محمد عباس (تهران ۱۳۳۷/۱۹۵۸)۷۹، کاکای کیکاوس منوچهر بن قابوس بایک دخت محمود غزنوی مزاوجت نمود

۱۱۰- دایرة المعارف اسلامی، طبع دوم (لیدن - لندن)

۱۱۱- ابن بابا ورق ۲۰۸ الف -ب ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، ج IX، ص ۳۸۱-۲، طبع بیروتIX، ۵۵۸-۹، میرخواند ،۱۱٦، ترجمه ۲۵٤- ۵؛ فرشته، ورق ٦۷ب، ترجمه ج I ،ص ۷٤ راجع به سکاوند یا سجاوند ، رک بابرنـامه ، ترجمه.ای -اس.بوریج A.S. Beveridge (لندن ۱۹۲۱)۲۱۷، ومطالعات هودیولـه در I Indo - Muslim History (۱٦۵-٦ :ر پنجاه میلی جنوب کابل وسی‌وپنج میل به شمال شرق غزنه واقع بوده است .

۱۱۲- ابن بابا ورق ۲۰۸ ب؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ،IX ، ۳۸۱ ، طبع بیروت ، IX ۵۵۸؛ حسینی ، ١٤.

(113)-' Un tresor de dinars gaznawides et saljuquids decouvert en Afghanistan' BEtoxv III (1963-4) 198' 205

۱۱٤- حتی مولف نا معلوم مجمل التواریخ والقصص کـه درحـدود هفتاد سال بعد ازین رویدادها نوشته شده است ، در جدول سلاطین غزنـوی از مسعود بـن مودود والقاب شان ذکـر نمیکند (٤۰۵،٤۲۸-۹) .

۱۱۵- هماناثر ؛ ٤۰۵، ٤۲۹؛ حمد الله مستوفی‌تاریخ گـزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران ۱۳۳۹/۱۹٦۰)۳۹۸ .

۱۱٦- ابن بابا، ورق ۲۰۸ الف ؛ابن الاثیر،طبع تورنبرگ ،IX، طبع بیروت ،IX ۵۵۹، جوزجانی ۱، ۲۳۵، ترجمه . ۱، ۹۷-۸؛ معجم الانساب شبا نکاری ، ورق ۱۸۸ الف؛ میرخواند ،۱۱٦-۱۷، ترجمه ۲۵٤-٦.

۱۱۷- اندر مورد این بخش حکومت غزنوی رک بوس ورث ، غزنوی ها ٦۲-٤،۹٦-۷.

۱۱۸- قافیه این اسم در نسخه یی که مورد استفاده من بوده بیشتر همچو اینگین درترکی شهزا ده متهاب) منیماید تا بگونه دیگری باشد (مقابله کنید ایبگ ایبک Briggs درترجمه خـود الپتگین آلپ تگین استعمال نموده ، لاکن پیوسته نام های ترکی را مسخ و منحرف کرده است .

۱۱۹- فرشته، ورق های ٦٧ب-٦٨ب ، ترجمه I ، ٧٥-٧.

۱۲۰- همان اثر؛ ورق ٦٨ الف، ترجمه ۱، ٧٦؛ اسمای هردوشهزاده در لست جوزجانی اندر باب فرزندان مسعود وارد گردیده . ۱، ۲۳٤، نمبر٤، ترجمه ، ۱، ۹۵

۱۲۱- ابن بابا ورق‌های ۲۰۸ الف-ب؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۳۸۲، طبع بیروت IX ۵۵۹؛ جوزجانی، ۱، ۲۳۵، ترجمه، ۱، ۹۸؛ میرخواند ، ۱۱۷، ترجمه ۲۵۵-٦

۱۲۲- حسینی ، ۱٤؛ جوزجانی ، ۱، ۲۳۵، ترجمه ۱، ۹۸

۱۲۳- گردیزی ، طبع ناظم، ٦۱، به اهتمام حبیبی ، ۱۷٤، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، ۳۸۲IX، طبع بیروت IX، ۲۳۵(لقب که‌در متن‌حبیبی برغلط چون بهأ الدوله ذکرشده، شکل درست وصحیح آن درنسااولیس یکی ازآثارمطبوع کلکته ۱۸٦۳ عزالدوله است (اس . ا م. سترن یک نسخه یی از کتابخانه امیرعبدالرشید امیرغزنوی؛ در نقاشی از سرزمین‌های اسلامی به اهتمام آر، پندرویلسن (اکسفورد ۱۹٦۹)٧-۳۱.

Sourdel, Untresorde dinars gaznawids et salguqides decouvert en Afghanistan' 205' cf.

لست سکه‌های شناخته شده عبدالرشید وی ، ۲۰٤، ماخذ دیگر دربوس‌ورث ، لقب غزنویان نخستین، ۲۳۰-۱ که به آن کتلاک سکه‌های روجرز درموزیم دولتی باید افزوده شود ۲۹-۳۰، ضمیمه II وایضا کتلاک سکه‌ها در موزیم هند ۱۵٦ .

۱۲٤- ابن‌فندق تاریخ بیهق ۱۷۷-۸ ؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات .. محمدعوفی (لندن۱۹۲۹)۲ ٦۲-٤، ۲۲۸، مقابله کنید سعیدنفیسی دایرة المعارف هنر اسلامی، بیهقی ابوالفضل.،

۱۲۵- بیهقی ٦۸۵- ترجمه ۸۲۹

126- cf. W. Radloff Versucheines Wortebuches Turk - Dialecte (St petersburg 1893 - 1911) IV' 1683).

۱۲٧- حسینی ، ۱٤؛ ابن فندق ، دریندجادر ارتباط شکل تهران تاریخ بیهق توضیح داده ؛ وازصفحه ۵۱ ابن فندق همی بنظرمیاید که وی به‌فرزند اغوز یبغوی جند، شاه ملک‌بن‌علی (al- B. rani) نسبه البرانی (رک به ص ٦)

۱۲۸- معجم الانساب شبانکاره‌یی ، ورق ۱۸۸الف؛ بیهقی ، ٦۹، ۲۵۰، ۲۵۲-۳، ترجمه۱۳٦ ۳۳۸، ۳٤۰-۱ مقابله‌کنید بوس ورث، غزنویان ٦۳، ۹٦، ۲۳۲، باتوضیح باز تاب اخلاقی بیهقی واقعاً ناممکن است که اورا ازطغرل موجوده ضمن رویداد های سلطنت مسعود بدون آنکه تبصره یی برکار روائیهای نا مطلوبی که در رویداد های مابعد بازی نموده ازو یاد نموده باشد،

باید گفت که قبل از جلوس مودود او کدام اهمیت ویژه‌یی را بدست نیاورده بود.

۱۲۹- جوزجانی ، ۱، ۲۳٦، ترجمه ۱، ۹۹-۱۰۰؛ حسینی ، ۱٤-۱۵ .

۱۳۰- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸، طبع بیـروت، IX ۵۸۰ (تحت سال ٤٤۳/ ۱۰۵۱-۲، ایضا؛ طبع تورنبرگ ،IX، ۳۹۸، طبع بیروت ،XI، ۵۸۲ (سال ٤٤٤/۱۰۵۲-۳)؛ ابن بابا، ورق ۲۰۸ب. رک برمبارزات بیشترسال ٤٤۳/۱۰۵۱-۲ بمقابل چغری بیگ بوس ورث ، Combridge history of Iran

۱۳۱- جوزجانی ،۱، ۲۳۵، ترجمه .۱،۹۸-۹۹ .

۱۳۲- همان اثر ؛۱، ۲۳٦، ترجمه I ، ۱۰۰، صریحاً فرشته نقل قول نموده است، ورق ٦۹ الف ، ترجمه ۱،۷۷-۸ .

۱۳۳- این ارقام نسبت به رقم یک هزار سواره‌نظام متذکره ابن الاثیر که توسط عبدالـرشید بمعیت طغرل اعـزام گردیده خیلی ضمنی به نظـر میرسد. رک ، تورنبرگ ،IX، ۳۹۸ ، طبع بیروت ،IX، ۵۸۲ .

۱۳٤- تاریخی سیستان ۳۷۱-۳؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX، ۳۹۸-۹،طبع بیروت، IX ۵۸۲؛ میرخواند، ۱۱۸-۱۹، ترجمه ۲۵٦-۷ .

۱۳۵- ابن بابا ،ورق‌های ۲۰۸ب- ۲۰۹ الف؛ حسینی ،۱۵؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،IX ٤۰۰، طبع بیروت ،IX، ۵۸۳-٤ ؛ جوزجانی، مستوفی نیزازآن درص .۳۹۹ ذکر نموده است؛ میرخواند، ۱۱۹-۲۰، ترجمه ۲۵۷؛ فرشته ، ورق ٦۸ ب، ترجمه ۱، ۷۷.

136- Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du musee de Caboul; Idem, Un tresor de dinars gaznawids et Salguquides decouverten Afghanistan 197, 205.

۱۳۷- خرخیز املا درست ماخذ عربی و فارسی اندرباب این اسم قبیله ترکی است ، رک . دیوان منوچهری ،طبع دی بیبر ستین. کـزمیرسکـی ،(شعر نمبر۱) ،به اهتمام دبیر سیاقی، ۲(= شعرنمبر۲)،مشکی خیرخیزی ، خیرخیز مسک ؛ وتاریـخ شرف الزمان مروزی مینورسکی در مورد چین ترک ها وهند (لندن ۱۹٤۲) متن ۱۹ ترجمه ۳۰-۱ گـرچه دردیوان کاشغری لغات الترک ترجمه. اتلی (نقره ۱۹۳۹-٤۱)۱، ۲۸، ٤۵۸، بنا بقول فرشته کلمه قرغزموجوداست، ورق ٦۸ب، ترجمه ،۱، ۷٦، خرخیز (در ینجااشتباها با نوشتیگین قاتل طغرل مغشوش شده است)

قبل از این ایام در هند فعال بوده ونگر کوت را مجدداً از ید تصرف موقتی کافران بدست آورده بوده است.

۱۳۸ـ ابن بابا ، ورق های ۲۰۹ الف-ب ، حسینی ، ابن الاثیر در زمینه توضیحات داده ، طبع تورنبرگ IX، ۴۰۰ـ۱، طبع بیروت IX، ۵۸٤؛ جوزجانی ۱، ۰.، ۲۳٦ـ۷، ترجمه ۱، ۱۰۰ ـ۱، میرخواند ، ۱۲۰ـ۲، ترجمه ۲۵۷ ـ ٦۹ فرشته ، ورق ٦۹ الف ،ترجمه ۱، ۷۷ .

۱۳۹ـ جوزجانی ۱، ۷/۲۳۵، ترجمه۱، ۹۹/۱۰۱. حسینی در زمینه توضیح داده. سوردل ، وله ۱۹۹، ۲۰٦ـ۷؛ مطالعات هودیوالا درتاریخ اند ومسلم ۱، ۱۹٦، ۱٤۰ـ ابن بابا، ورق ۲۰۹ب ۱٤۱ـ بیهقی، ۱۱۰، ۱۱٤، ۱۳٦، ۱۷۸، ۲۰۱، ۲٤۲، ۲۵٤، ترجمه ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰٦، ۲۵۵، ۲۷۹، ۳۲۷، ۳٤۲، مجمل التواریخ ٤۰۵، ٤۲۹؛ حمدالله مستوفی تاریخ گزیده ٤۰۰؛ سیف الدین عقیلی آثار الوزرا؛ نسخه اندیا آفیس ورق۸۷ ب ؛

Sourdel Inventaire des monnaies- anciennes du musee de Caboul, 68; idem, Un tresor de dinars gaznawides et Salguqides docouvert en Afghanistan, 206-7, cf. The list of Farukh - Zads extant Coins at p.204; further refences,

In Bosworth, The litulature of the early Ghaznavids, 231, to Which Shouldbe added Rodgers Catalogue of the coins in the government Museum, Lahore supplement, 12, and Idem Catalogue of Coins in the Indian Museum 156-7

۱٤۲ـ بیهقی، ۳۸۷ ، ترجمه ٤۷۲ ؛ ابن بابا، ورق ۲۰۹ب، جوزجانی ۱، ۲۳۷، ترجمه ۱، ۱۰۱ـ۲

۱٤۳ـ ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ ، IX ٤۰۱، طبع بیروت IX، ۵۸٤؛ میرخواند ، ۱۲۱ ترجمه ۲۵۹.

۱٤٤ـ ناصرالدین کرمانی نسائیم الاسحار ؛ ٤٦؛ سیف الدین عقیلی ایضاً طبع ار موی ۱۹٤ـ۵؛ خواند میر دستورالوزرا ۱٤۵ـ٦؛فرشته، ورق های ٦۹ب، ۷۰ الف ، ترجمه ۱، ۷۹ بیهقی ، ۲۳۲، ترجمه ۳۱٦ تذکر میدهد که وقتی خانم حسینی مهران بوده ، لاکن در مورد خود شخص چیزی ارائه نکرده .

۱٤۵ـ همان اثر؛ ۱٤٤، ۵۲۰، ترجمه ۲۱٦، ٦۳٦.

۱٤٦ـ همان اثر ؛ ۳۷٦، ۳۷۸، ترجمه ٤۷۰ ـ۱ ، ٤۷۲ ؛ مقا بله کنید انسایکلو پیدی آف اسلام .

۱٤۷ـ لباب الالباب عرفی ، به اهتمام سعیدنفیسی (تهران ۱۹٥٦/۱۳۳٥ ۳۲٥ـ ۷. این شاعر نبایست باشاعر سلجوقیان درقرن ششم / قرن دوازدهم ، جرهری زرگر ملتبس شود هم چنان او ازنگاه حرفه یک زرگراست سایع زرگر) دولت شاه سمرقندی در تـذکرة الشعرای خود که به اهتمام محمد عباسی است به تفصیل ازان صحبت نموده است (تهران ۱۹٥۸/۱۳۳۷) ۱۳۲ـ ٥ .

۱٤۸ـ ابن الاثیر، طبع تورنـبرگ ، IX، ٤۰۱، طـبع بیروت ، IX، ٥۸٤ ـ ٥؛ میرخواند، ۱۲۲ ترجمه ۲٥۹؛ فرشته ،ورق های٦۹ الف ـب ، ترجمه۱، ۷۸ .

۱٤۹ـ آداب الحرب ،ورق ۸ الف ، به اهتمام خوانساری، ۲٦۸

۱٥۰ـ حسینی ، ۲۸ـ۹؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ،IX ، ٤۰۱، طبع بیروت ، IX ، ٥۸٥؛ میرخواند ،۱۲۲، ترجمه۲٥۹ـ٦۰؛ فرشته، ورق٦۹ب، ترجمه ۱ ، ۷۸.

۱٥۱ـ ابن بابا ،ورق ۲۰۹ب ، ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، X،۳ طبع ، بیروت،X ، ٥ : جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۷، ترجمه ۱، ۱۰۲ ؛ فـرشته ،ورق ٦۹، ترجمه ۱ ، ۷۸ـ۹

فصـل دوم

۱ـ درین منطقه رک (هکذا در روزگاران نخستین اسلام وجور وجـورستان یا هجویر که نسبه صوفی معروف علی بن عثمان هجویری منشأمیگیرد) به یاد داشت های بوس ورث راجع به تاریخ ماقبل غزنویان افغانستان شرقی ، اسلامیک کوارترلی (۱۹٦٥) ۲۰

۲ـ بیهقی ، ۳۷۸، تـرجمه ٤۷۲

۳ـ جوزجانـی ،۱، ۲۳۸، ترجمه ۱، ۱۰۳ـ٤

٤ـ همان اثر ؛ ۱، ۲۳۹، ترجمه ۱، ۱۰۳ـ٤

٥ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، X ، ۱۱۰ـ۱۱، طبع بیروت ، X ، ۱٦۷ـ۸.

٦ـ رک سعیدنفیسی ، انسایکلو پیدیا آف اسلام چاپ دوم ، مقابله بیهقی .

۷ـ ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ ، X ، ۳ـ٤ طبع بیروت ، X ، ٥ـ٦ ، مقابله کنید بوس ورث درتاریخ . کمبریج ایران ۷۰ روزگاران سلجوق و مغول ٥۳ . چغری بیگ حال سالیان راپشت سرگذاشته و در آغاز ٤٥۲/۱۰٦۰ پدر و دحیات گفت ،لاکن بدون تردید بموافقت فرزندوی الپ ارسلان تدارک صلح صورت گرفت وپیداست که از جانب دیگر احترام گردیده است .

۸- مقابله کنید حدود العالم ، ترجمه مینورسکی ، ۱۰۹ ، ۳۳۸-۴۰ ؛

The reading of I. Kafesoglu in his Sultan Melikhsah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953) 20, sc. Chigil - kent, is highly speculative; an etymllogical connection with the ancient Sakas, who held this region of Bacteria is more probable than with the Turkish chigil tribe.

۹- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۵۳، طبع بیروت ، X ۷۸ ؛ مقابله کنید Kafesoglu در زمینه توضیح گردیده وبوس ورث کمبریج هیستوری اف ایران V ، ۹۳. عثمان باید هرچه زودتررها شود ، زیرا وی کمی بعد از ان بحیث والی ولوالج در بد خشان مقرر گردید ، مقابله کنید حسینی اخبار الدوله السلجوقیه ۵۹.

۱۰- ابن الاثیر طبع تورنبرگ ، X ، ۱۱۰، طبع بیروت ، X ، ۱۶۷ ؛ حسینی ۱۶ ؛ هم چنان دراثر میرخواند ، ص ۱۲۶۰-۷، ترجمه ۲۶۵-۶ .

۱۱- دیوان مسعود سعد، به اهتمامرشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/۱۹۴۰)۶۰-۱ ، ۴۰۷-۱۲، ۵۸۸ وشاید هم چنان ۲۱۲-۱۴ اگر جمال الملک رشیدمخاطب شده با ابورشد رشید عین هم باشد؛دیوان رونی به اهتمامکی- آی چایکین(تهران ۱۳۰۴-۵/۱۹۲۵-۶) ۶۸-۹ به اهتماممحمودمهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/۱۹۶۸) ۸۹-۹۰

۱۲- ایضاً مهتر رشید پیرامون بافت چندین ملیت بودن قشون غزنوی متشکل از ترک ها ، تاجیک‌ها ، هندی ها، دیلمی‌ها، اعراب وغیره مباهات می‌نموده است .رک . یک منبع قدرت ، مقابله کنید بوسورث‌در اسلام XXXVI (۱۹۶۰)۵۱، ورق‌های ؛ وهکذا غزنویا ن ،امپراتوری شان در افغانستان ایران شرقی ورق های ۱۰۷ -

۱۳- اداب الحرب نسخه اندیا آفیس ، ورق های ۴۸ الف - ۵۱الف ، به اهتمام خوانساری ، ۱۴۹-۶۰، ترجمه شفیع ، ۲۰۶-۱۳.

۱۴- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، ، ۲۸، طبع بیروت ، ۴۱ ؛ مقابله کنید بو سورث ان کمبریج هستوری آف ایران ۷، ۶۵ .

۱۵- ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ، X ، ۱۱۱، طبع بیروت ، X، ۱۶۸ ؛ حسینی ، ۵۸ ؛ جوزجانی ۱، ۲۴۰ ، ۲۴۱، ترجمه ۱ ، ۱۰۷-۸؛ میرخواند ،۱۲۷، ترجمه۲۶۶هیچیک ازماخذ تاریخ ارائه نمیدارد.

Kafesoglu Sultan Melikshah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu, 30, n. 49,

سنه ۱۰۸۸/٤۸۱ را تاریخ حرکت قشون ملکشاه به اسفزار و نیرنگ جنگی ابراهیم تلقی میدارد لاکن واضح نیست که ماخذ تکیه گاه وی جهت ارائه این تاریخ چه بوده است، مگر اینکه چنین ماخذی کدام نسخهٔ یی (کوپرولو ۱۰۷۹) طور نسبی از ماخذ مابعد چون تاریخ دول الاسلام ذهبی بوده باشد که چنین گزارش ارائه میدارد. بمنظور بحث پیرامون التباس ومغشوشیت این پیوند از دواج سلجوقی وغزنوی رک به تاریخ بهرامشاه غزنوی تالیف غلام مصطفی خان اسلامیک کلچر (کلتور اسلامی XXXIII (۱۹٤۹) ٦٤-٦.

۱٦- تذکرة الشعرا دولت شاه، ۱۰٦، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی ٤۰۰ ؛ حسینی ، ۹۱.

۱۷- دیوان ٤-۷٤، ۵-۱۰۳، ٤-۵٦۹، ۷۷ (قصیده ویک غزل خطاب به نصر بن خلف) ، ۲۱-۸، - ٤۲۰-۵، ٤۲۹-۳٤ (قصیده خطاب به ارسلانشاه بن کرمانشاه، که از سنه (٤۹۵-۵۳۷ / ۱۱۰۱-٤۲) سلطنت نموده است ۱۰-۱٦، ۱۹۲-۵، ۳۰۲-٦، ٦۰۱ (اشعار خطاب به وزیر ارسلان شاه مجیرالدوله ابوالمظفر حسین بن حمزه .)

۱۸- دیوان ، به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳٤۱ / ۱۹٦۲ (۸۵-۷ ، ٤٦۷ ، ۷٤- (قصاید خطاب به سنجر (۱۱۹-۲۵ ، ۵٦۱-٤) تبادله نامه‌ها ، اشعار وقصیده خطاب به وزیر در گزینی ٤۷٤-۹ (قصیده خطاب به معین الدین ابونصر) .

19- Sourdel Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul XIII; Idem, Un tresor de dinais gaznawides et salguqides decouvert en Afghanistan, 199. Likewise, the title Malik al- Islam seems only to have been adopted a Short time before the Sultan. See Ibid; 199- 200.

۲۰- رک فهرست سوردل (Sourdel) XIII - XIV ، ۷٤ ورق

۲۱- مجمل التواریخ ، ٤۲۹ ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۱۰۲-۳ : تاریخ گزیده. مستوفی ٤۰۰ ؛ آثار الوزرا سیف الدین عقیلی ، نسخه اندیا آفیس ، ورق ۸۸ الف ، توماس Thomas JRAS IX (1848) ۳۵۸-٦٦ ، شماره‌های ۱۰۸-۳۲ ، کتلاک سکه‌های شرقی لن پول Lane Poole ۱۱ ، ۱٦۸-۷۲ ، شماره های ۵۵۰- ۹ ؛ ایضاً اضافات برمجموعه شرقی ، بخش ۱ ، ۲۳۹-٤۰ ،

nos.558d, e,f,560k; E.Von Aambaur, Contributions ala numismatique orientale, WNZ, xxxvl (1904) 84, no.93; S.Flury, Le decor epigraphique des monuments numismatique de Ghazna, Syria Vl (1925) 70-5; Sourdel

Inventaire des monnaies anciennes du Musee de Caboul 70-80; Idem Un tresor de dinars gaznawides et Salguqides, 199 - 200, 206 - 13; J.C. Gardin Lashkari Bazar. 11. Les trouvailles. Ceramiques et monnaies de Lash Kari Bazar et de Bust (paris 1963) 180- 1.

۲۲- رونی دیوان، طبع چایکین، ۶۱ به اهتمام دامغانی، ۸۱، مقابله کنید؛ غلام مصطفی خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی اسلامیک کلچر XXIII (۱۹۴۹) ۸۱عدد۲ ، یک مقاله توسط عین مولف (در اردو؟(در مجله معارف) (Aczamgarh' March- April 1944) راجع به پرچم های اسلامی وغزنوی برای من‌میسر نبوده است.

۲۳- بوس ورث، تشکیل نظامی غزنوی ۷۲-۴ ولـه غزنویان ۱۲۴-۶

۲۴- برای تفصیل این رویداد ها رک بوس ورث ا ن کمبریج هیستوری‌آف‌ایران (تاریخ کمبریج ایران) V ، ۱۵۸-۹.

25- M.F.K. oprulu' Kay Kabileshokkinda yeni; notlar' Bellet vlll (1944) 449-52.

۲۶- بمنظور بررسی ماشین جنگی بطورعموم رک بوس ورث، تشکیل‌نظامی غزنویان، ۳۷ وله غزنویان ۹۸-۱۲۸.

۲۷- ابن‌الاثیرطبع تـورنبرگ ، X، ۱۱۰، طبع بیروت، X، ۱۶۷؛ آداب الحرب، ورق ۸۰ الف ، طبع خوانساری، ۲۶۸-۹ ترجمه شفیـع ، ۲۱۶.

۲۸- اندرباب دفترعارض (مالیات) رک ناظم ده‌لایف اندتایمزآف‌سلطان‌محمودآف‌غزنه ۱۳۷-۴۲ ، وبـوس ورث ، ایضاً ؛ ۱۲۲-۶ .

۲۹- به صفحه ۶۴ ذیل ودیوان مسعود سعد صفحات ۱۴۳-۵- ۲۰۶-۸ رک .

۳۰- همان اثر؛ ۲۶۴، مقابله کنید ۳۷۲ .

۳۱- در مورد قصر غلامان ،رک بوسو ورث ، تشکیل نظـامی غزنویان، ۴۴-۵۰، ودر مورد قشون غزنوی، ۵۴-۵ هم چنان در غزنویان ۹۸-۱۰۶، ۱۱۰.

۳۲- والیان غزنویان در خوارزم قشون محلـی ترکی را به حیث نیروی معاون جلب نموده و متحدین قره‌خانی غلامان ترکی را بعنوان تحفه برای سلطان محمود پیشکش مینمودند؛ ۱۰۱، ۱۰۹.

۳۳- دیوان ۵۲۸، مقابله کنید کوپرولو وله ؛ ۴۳۵-۲ اسمای یغما وقای از غلط خوانی که درمتن یاسمی شده باید تصحیح شود.

۳۴ـ دیوان‌مسعود سعد ۵۶۵، ۵۶۷ـ۸ این سه شخصیت آشکار اشهزادگان‌خانزاده‌سلطنتی نبودند زیرا اسمای شان در زمره فرزندان ابراهیم ومسعود طوریکه جوزجانی بر شمرده نمی درخشد بعضی از ایشان اسمای قهرمانانه تیپیک ایرانی را داشته اند .

۳۵ـ بگونه مثال رک ، همان‌اثر ؛ ۲۱۸ـ۲۰ ؛ دیوان عثمان مختاری ، به اهتمام جلال‌الدین همایی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲)۱۹۶ـ۲۰۶، ۲۳۷ـ۴۸، ۲۹۶ـ۹؛ دیوان‌سنایی، طبع به اهتمام مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱/۱۹۶۲) ۲۳۷ـ۸۱، ۳۴۱ـ۴، ۴۴۷ـ51

۳۶ـ دیوان عثمان مختاری ۴۳۴ ـ ۴۳، دیوان‌مسعود سعد ۳۲۷ـ۸؛ دیوان رونی طبع چایکین ۱۱۶ـ۱۱۷، به اهتمام دامغانی ، ۱۴۱ـ۲؛ جوزجانی، ۱، ۲۴۰، ترجمه ۱، ۱۰۷؛ فرشته، ورق ۷۲ الف ، ترجمه ۸۲.

۳۷ـ اگر ذریه عساکر غلام ترک در واقعیت امر نام های عربی اسلامی را برای خود می گرفتند، این امر کاملاً موازی به معیاری است که تحت زمام داری مملوک مصر وسوریه که فرزندان، مملوک، او لا دالناس برخلاف اسمای پدران شان که اسمای ترکی داشتند اسمای عربی اسلا می را بر خود می گرفتند ؛ رک . به اسمای دی . ایالن ، القاب ونسبه های مملوک ، اسرایل Isreal Oriental Studies ۷.(تل ابیب ۱۹۷۵) ۱۹۳ ورق. بهرحال ما از موسسه غلام قشون غزنوی بخاطر نداریم که بنسل بعدی اشارت چون به بدر آیی از قدرت نظامی وسیاسی آنگونه که چگونگی احوال در برابر اولاد الناس مملوک بوده شده باشد.

۳۸ـ رک بوس ورث غزنویان ۱۱۵ـ۱۸ وله انسایکلوپیدیا اسلام آرت ، فیل حیوان برای جنگ

۳۹ـ دیوان مسعود سعد ۲۷۷، ۶۰۴، ۶۲۰، فخر مدبر در زمینه ذکر بعمل آورده

۴۰ـ ابن الاثیر طبع تورنبرگ X، ۷۲ تا ۷۴، طبع بیروت، X ۱۱۳ـ۱۴؛ فرشته ، ورق های ۷۰۶ـ VI الف ،ترجمه ۸۰ـ۱

41- eg.by S.M. Latif' in his History of the panjab from the most antiquity to the present time (Lahore 1891) 90.

بهرحال باید در ینجا خاطر نشان نمود که دو مقاله اخیر توسط مولفان‌هندی‌بسیار تماس جزئی پیرامون مبارزات ابراهیم واخلاف غزنوی وی دارد ، با وجود القاب ایشان سری رام شرما . (غزنویان در پنجاب ، در ژورنال تاریخ هند XLVI (1968) ۱۲۵ـ۴۶ (در حقیقت امر درمورد فتوحات غوری) ، وکی . اس . لال (K.S. Lal) غزنویان در هند ، بنگال در گذشته وحال ، یک ژورنال هند معاصر وتاریخ آسیا LxxxIx (1970) ۳۱ـ۵۲ (پیکارها ومبارزات محمود را به گفتگو گرفته وسپس بر غوریان عطف میدارد).

۴۲- ناظم سلطان محمود ۹۰-۱

43- H.C.Ray The dynastic history of Northern India (early mediaval period) (Calcutta 1931-6) 11' 821-32; D.C. Ganguly' the historical value of Diwan -i- Salman (Sic' copied from the heading given thus in Elliot and Dawson see below' n.46) Icxvl (1942) 426; Idem Noithern India during the llth and 12 th centuries in the struggle for empire" 51' 61 ff; 66ff'

۴۴- رک بوث ورث ۷۶-۸

45- art. cit; 423- 8

46- Given in Elliot and Dowson IV' 518- 27

۴۷- رک . فخر مدبر ، ورق ۸۹ الف ، به اهتمام خوانساری ، ۳۰۷ ، ترجمه شفیع ، ۲۱۹-۲۰

۴۸- دیوان ۱۷۰-۲

۴۹- همان اثر ؛ ۳۷۱-۲

50- Ganguly' art- cit; 423' cf. also idem in the Struggle for empire 49.

51- D- Sharma, Ibrahim of Ghazna, the Matanga Slayer of Durlabharaja III of Sakambhari Jouinal of the Bihar (and orissa) Research Society xxx (1944) 1.4-5, see also S.R.Sharma, the Ghaznawids in the punjab, 127.

۵۲- دیوان مسعود سعدی سلمان JRAS (۱۹۵۰) ۷۱۱-۱۳؛ دیوان رونی ؛ طبع چایکین ، ۸-۹ ، به اهتمام دامغانی ۸-۹ ؛ اقبال حسین شاعران نخستین فارسی گوی هند (۴۲۱-۶۷۰) (پتنه ۱۹۳۷)۳۱-۴ .

۵۳- چار مقاله عروضی سمر قندی ، به اهتمام قزوینی (لندن ۱۹۰۱) ۴۴-۵ ، تجدید ترجمه ای جی برون (لندن ۱۹۲۱) ۴۹-۵۰ ؛ تاریخ هند تألیف ایلیت ودوسن V ، ۵۲۲ ، میرزا محمد قزوینی ، مسعود سور ی سلمان ۷۲۹-۳؛ حسین وله ؛ ۳۳-۴.۹۶ ورق

۵۴- دیوان ۲۶۰-۴-۳۰۷-۸ (شعر اول قسماً توسط ایلیت در خود اثر ترجمه گردیده ۵۲۲،۱۷ - ۴؛ حسین؛ وله؛ ۹۲-۴؛ گنگولی (ارزش تاریخی دیوان سلمان)۴۲۳-۶؛ هکذا مبارزه برای امپرا توری ۹۴-۵ .

۵۵- در مورد فرمانفرمایان کنوج ، رک

Ray the dynastic history of northern India I,

ص. ۵۵۱ ، و جدول شجره به صفحه ۵۶۶.

۵۶- گنگولی در همان اثر ؛ ۵۱ اصطلاح تر وسکه (ترک Turk) هم ویرا hamvira همیررا hammir) وامیر در میان هندیان لقبی بوده که برای مهاجمان مسلمان کشورشان اطلاق میشده است ؛ رک به بحث وگفتگویی اندرین مورد در اثرری Ray ؛ وله ؛ ۱۱، ۶۸۱-۲ در مورد اصطلاح همویرا ، برای هندیان لقب پذیرفته شده برای یک شهزاده مسلمان در قرن ۱۰۰۰-۱۳۰۰- میلادی خطاب میشده است، ترجمه ۱، ۱۰۶-۷

۵۷- جوزجانی ۱، ۲۴۰۰، ترجمه ۱، ۱۰۶-۷

۵۸- این القاب در ص. ۷۰ لباب الالباب عوفی ابراز شده است .

۵۹- ابوالفرج رونی دریکی ازاشعارخود وی را به لقب صاحب جیش وصاحب دیوان مدح میکند (دیوان ، به اهتمام چای کین ، ۱۳۳ ، به اهتمام د امغانی ، ۱۵۶).

۶۰- دیوان ۱۵۵، ۲۵۶، ۵۷۱. ۷۰۲، میرزامحمد، مسعود سعد سلمان ، ۷۳۳-۶، ۷۳۷ ورق؛ حسین ، شاعران فارسی گوی نخستین هند ۱۰۵- ۹ رونی نیز چندین شعر بنام ابونصر دارد ؛ رک به دیوان خود او، طبع چای کین، ۱۷-۱۹، ۴۳، ۱۲۲، -۳، به اهتمام دامغانی، ۲۱-۳، ۴۸-۹، ۱۵۱-۳، ۱۵۶ . واضح نیست که ابونصرفارسی باز مورد لطف وسرفرازی قرار گرفته باشد ، مگر شعری در دیوان مسعود سعد (دیوان ۷۶-۷) موجود است که بنام سلطان ارسلان شاه سرو ده شده که نگارنده طی آن سزاروی و تنعم ابونصر ، را باز گوداشته که سپس پدر و د حیات گفته است .

۶۱- رک ناظم سلطان محمود ، ۷۰-۳؛ بوس ورث ، تاریخ اسلامی غور، CAJVI (۱۹۶۱) ۱۲۷-۸

۶۲- فرشته ، ورق ۶۷ الف ، ترجمه ۷۳- مزیداً تذکر گردیده که بعد ابر ستیگن اعزام گردید که مهاجمان سلجوق را از منطقه بست بدرراند ، و درسنه ۴۳۹ / ۱۰۴۷-۸ وی به قصد ار بلوچستان فرستاده شد و در انجاوی یکی از فرمانفرمایان محلی را که در ارائه خراج مطلوبه به غزنه کوتاهی داشته بود بزانو در آورد .

۶۳- معجم الانساب شبانکاری ، ورق ۱۸۸ الف ، مقابله کنید بوس ورث ، ایضاً ؛ ۱۲۸

۶۴- دیوان ۳۷۲

۶۵- جوزجانی ۱، ۳۳۰-۲- ترجمه ۱، ۳۲۹-۳۳؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی ص .۱۹۹. دراثر مورخ متأخرمیرخواندیا بیشتراین رویدادها رابگونه داستانی ورو یایی و حسین بن سام را بحیث یک تحت الحمایه و معتمدابراهیم درمی‌یابیم،

See Ch. Defremery History des Sultans Ghourides. Extrai te de I, Histoire Universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee de notes, JA, ser-4, Vol. 11 (July- December 1843) Persian text, 172, tr. 187- 8.

۶۶- برای سروی سیستم اداری غزنویان نخستین، رک، ناظم سلطان محمود ۱۲۶-۵۰، و بوس ورث غـزنویـان ۴۸-۹۷ .

۶۷- آداب الحرب ، اندیاآفیس ؛ ورق ۴۲ب ، از متن منتشره خوانساری.

۶۸- همان اثر؛ ورق های ۲۸ ب - ۲۹ الف ؛ به اهتمام خوانساری ، ۱۰۵- ۶، ترجمه شفیع ، ۲۰۱-۲.

۶۹- همان اثر؛ ورق ۲۸ ب ، به اهتمام خوانساری ، ۱۰۵ (با تغیرات لفظی اندرین جا)، ترجمه شفیع ۱۰۲.

۷۰- اصطلاح کمربند طلایی چنین مینماید که مشخصه غلامان قصرسلطنتی همان روزگار بوده است ، چنانچه تاریخ سیستان ص ۳۸۶ متذکر میشود که درسنه ۱۰۴۲/۴۳۴ امرای صفاری سیستان ابوالفضل بن نصر چندین غلام زرین کمر غزنـوی را که در جریان جنگ اسیر آمده بودند اعدام نمود رک در فوق ، فصل ۱، ص ۲۹.

۷۱- فخر مدبر . ورق های ۲۹ الف ، ۳۰ الف ، به اهتمام خـوانساری ، ۱۰۶، ۱۰۸-۹، ترجمه شفیع ۲۰۲-۳ باید بهرحال اندرین جا خاطر نشان نمود که مولف درعطف توجه سلطان ازشریف ابوالفرج دل چسپی داشته است ، که وی ازطرف خانواده پدری از نیاکان فخرمدبر بوده است ، طوریکه درینجاوی متذکـر میشود از انجا که از شاعران بزرگ همروزگار اشعاری که اشاره به شریف شده باشد در دست نداریم شاید نقش وی جریحه دارشده باشد .

۷۲- نسایم الاسحار ناصرالدین کرمانی ص ۴۶۰ آثار الوزرا که اشتباهً دوره سـی وهفت سال وزارت در دربارمسعود بوی نسبت داده شده است ؛ سیف الدین عقیلی ، طبع ارماوی ۱۹۵-۶ (دوره صحیح شانزده سال را متذکر میشود) ؛ دستورالوزراء خواند میرص ، ۱۴۷، دیـوان مسعود سعد ص . ۲۹۵ ، دیوان سید حسن غزنـوی ، طبع مدرسی رضوی تهران ۱۳۲۸ / ۱۹۴۹ ص . ۱۰۰، غزنویان بوس ورث ص . ۵۸ ، فارسی گویان نخستین هند از اقبال حسین ص . ۴۱.

۷۳- دیوان رونی ، به اهتمام چایکین ، ۴۴، به اهتمام دامغانی ، ۵۹ این مطلع یک شعری است که به وی عنوان شده است؛ طبع چایکین ، ۸۰-۱، طبع دامغانی ، ۱۰۲-۳ .

۷۴ـ دیوان صفحات ۴۰ـ۱، ۵۳ـ۶،۲۹۵ـ۷،۶۷۲؛ میرزامحمد، مسعود سعد سلمان ۷۲۳، ۷۲۹ـ۳۰ .

۷۵ـ ناصرالدین کرمانی ،۴۶ـ۷ ، عقیلی نیز تکرار نموده است ۱۹۵ـ۶، وخواند میر ، ۱۴۶؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه غزنوی تألیف غلام مصطفی خان ، ۲۲۹ .

Rypka et alii, History of Iranian literature 222.3.

۷۶ـ متأسفانه در آثار بیوگرافیکی کرمانی و عقیلی که بخش‌های اثر شان رابـروزرای غزنویان برسر عبدالحمیدبن احمد می بندند در باره دوره کار رسمی نصرالله توضیحی نداریم، لاکن نصرالله بحیث ممدوح سیدحسن شاه بوده است ،رک، غلام مصطفی خان ؛ درهمین اثر، صفحات ۲۱۸ـ۱۹ ، ودیوان سیدحسن شاعر ص ۲۵۷ـ۸؛ وهم چنان‌پدروی‌قوام‌الدین ابو نصر محمد نیز ممدوح سیدحسن‌شاعر بوده است، رک همان اثر، ؛صفحات ۲۵۶ـ۶۱

۷۷ـ مقدمه دیوان سنایی صفحات ق تا ـگ ـ ی ـ؛ واشعار ۱۹ـ۲۳، ۹۱ـ۲ .

۷۸ـ نسبت ظهور اسمای مغشوش چون محمدو احمد شک و تردید های اندرین مورد بظهور میرسد .

۷۹ـ مقدمه دیوان سنایی. صفحات ص ـد؛ واشعار صفحات ۵۸۲ـ۷، ۱۰۸۴، ۵، ۱۰۹۴ـ۵، دیوان عثمان مختاری ص. ۶۰۰ ، دیوان مسعود سعد صفحات ۹۱ـ۲ (بریاست وزیرالوزراء بهروزبن احمد (۳۹۷، ۴۰۱ـ (بریاست محمدی بهروز) ؛ مقدمه محمد نظام‌الدین به جوامع الحکایات محمد عوفی، ۱۸۵؛ شاعران نخستین‌فارسی گزی هند حسین‌صفحات۴۱ـ۲.

۸۰ـ دیوان رونی ، طبع چایکین ،۲۵ـ۷،۵۸، ۹،۶۳، ۶۹ـ۷۰. طبع دامغانی ،۲۲۹ـ۳۵ دیوان عثمان مختاری ۲۸۴ـ۹، ۳۱۷ـ۱۹، ۵۹۲، دیوان مسعود سعد ۵ـ۹، ۴۲، ۵، ۶۶ـ ۹۹، ۴۷۵ـ۷، ۵۱۳، ۵۲۷ـ۸، ۵۵۲ـ۵؛ تاریخ فارسی گویان نخستین هنداقبال حسین ۳۴ـ۵

۸۱ـ چار مقاله ۴۵ تجدید ترجمه ۵۱ .

۸۲ـ دیوان رونی طبع چایکین ۷۴ـ۶،۱۰۸ـ۹، اهتمام دامغانی ، ۱۸۰ـ۱، ۱۹۱ـ۲؛ مقدمه دیوان سنایی صفحات ص ـ هـ وشعر صفحات ۱۲۹ـ۳۳؛ دیوان عثمان مختاری ۶۲۸ـ۹؛ مسعود سعد ۵۷ـ۹، ۷۲ـ۴، ۱۰۷ـ۹، ۱۵۳ـ۹، ۲۸۲، ۴ـ۳۱۲، ۱۴ـ ۳۳۷ـ۸ ، ۳۸۷ـ۸، ۴۲۷ـ۳۳، ۴۵۳ـ ۴۸۸ـ۷، ۹۰ـ۵۰۹، ۱۰ـ۵۸۸ ؛ لباب الالباب عوفی ۴۲۳ـ۴ (ثقت الملک ... واقعا تی که

صدری دیوانی وزارت بـه جمال او آراستـه گشت ...) میـرزا محمد ، مسعـود سعد سلمان JRAS (۱۹۰۶) ۱۲-۱۴ و در همه جا ، درهین اثر آمده صفحات ۳۶-۷، ۱۰۹-۱۰

۸۳- بیهقی ، ۱۶۱؛ ترجمه ۲۳۵، نظام الدین ، ذکر شده در همین اثر ؛ ۱۵۵

۸۴- ابن الاثیر ،طبع تورنبرگ ، X ،۱۱۱، طبع بیروت،۱۶۷، میرخواند ، ۱۲۷، ترجمه ۲۶۶،

۸۵- نظام‌الدین در همین اثر؛ صفحات ۱۵۵،۱۵۶،۱۹۴،۲۱۲، آخر این حکایات در اثر ایلیت ودوسن تاریخ هند به بیان مورخان‌خودش ۱۱، ۱۹۸-۹.

۸۶- آداب الحرب، ورق های ۲۸الف-۳۰الفَ؛ به اهتمام خوانساری ،۱۰۲-۹، ترجمه شفیع ، ۲۰۰-۳؛ نظام‌الملک سیاستنامه ۵۸، ترجمه ۴۸.

۸۷- بخش در تاریخ ادب ایران تألیف ریکاات‌ایـی ،۱۹۶-۷، در باره شاعران متأخر غزنوی کـه عمدتاً با مسعود سلمان، ابوالفرج‌رونی و سید حسن سروکار دارد؛ در مـورد سنایی رک همان اثر ؛ ۲۳۶-۷.

۸۸- دمیت‌القصر باخرزی به کوشش ال‌هیلو (al- Hilu) ۱۱، ۲۵۷ ،نمبر ۳۰۳. امکان هویت با ابوحنیفه اسکافی ناشی ازین واقعیت میشود که باخرزی انـدر ین مـورد بعضی ابیات عربی را از ابوحنیفه پنج دهی یک جوان زیبایی کفش دوز بـود (اسکاف) نقل میکند؛ بنا بران احتمالاً همین شعر بوده که موجبات شهرت ابوحنیفه پنجده را موجب شده است وکنیه اسکافی، پنج ده نزدیک مرورود (وصـحنه مشهوربرخـورد سیاسی در ۱۸۸۵) در داخل متصرفات غزنوی قبل از فرمانفرمایی سلجوقیان بر خراسان بوده است

۸۹- چارمقاله نظامی عروضی ،ص .۲۸، تجدید ترجمه ۳۰، دیوان مسعودص. ۵۳۳ میرزا محمد، توضیح در همین اثر؛ ۳۷-۴۰؛ حسین؛ ذکر شده در همین اثر ؛۱۲۵- ۷

۹۰- دیوان ۲۹۰-۱؛ میرزا محمد؛ ذکـر شده در همین ؛ ۴۲

۹۱- باخرزی ،۱۱، ۳۶۳-۴، نمبر ۳۵۰؛ لباب‌الالباب عوفی۷۰-۴؛دیوان مسعود سعد ۳۶۷، ۶۰۳-۴ ؛میرزا محمد، ذکریافته همین اثر ؛ ۴۲-۴

۹۲- ایضاً رک مسعود سعدسلمان JRAS (۱۹۰۵) ۷۱۱ ورق وشاعران‌نخستین‌فارسی گوی هند ۸۸ ورق در دیوان مسعود سعد اشعار که‌به‌محمود اهدا شده به استثنای سلا طین فرمانفرما نسبت به هر شخص دیگر فزون است .

۹۳- همان اثر؛ ۳۰-۱، ۵۳، ۹۹-۱۰۳، ۱۶۹، ۷۶، ۲۴٦، ۲۸۹-۹۰، ۳۵٦-۸، ۴۰۱-۳، ۵٦۵
لباب الالباب عوفی ۷۰؛ چار مقاله نظامی عروضی ترجمه مجدد ۵۱؛ میرزا محمد JRAS (۱۹۰۵) ۷۳۳، ۷۳۷-۹؛ حسین ،ذکر شده در همین اثر ؛ ۳۷-۸، ۱۰۵ ورق

۹۴- باخرزی، II ، ۳۵۸-٦۰، ۳٦۵، ٦، شماره‌های ۳۴۷، ۳۵۱. از آنجائیکه یکی از اشعار ابوالمظفر ناصر که درین جا نقل گردیده بنام وزیر عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی که وزیر دربار مودود وعبدالرشید بود مسمی گردیده (رک درفوق)، ماه‌سال‌های وسط قرن را بعنوان روز گاران شگوفایی او تثبیت نموده ایم .

۹۵- دیوان مسعودسعد ۴۲۱-۳؛ میرزا محمد ،مسعود سعد سلمان، ژورنال آف دی ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰٦) ۳۴-۷، ۴۹-۵۱ .

۹٦- مقدمه نظام‌الدین برجوامع الحکایات محمد عوفی ٦۷-۸، ۲۲۴. بخاطر باید داشت که اثری برقانون حنفی تفریدالفروع اشتباهاً از جانب حاجی خلیفه بنام سلطان محمود خوانده شده است، لاکن احتمالاً این یک اشتباه است؛ رک ناظم سلطان محمود ۱۵٦-۷.

۹۷- رک غزنویان اثر بوس‌ورث ص.۵۱-۴ وله پالیسی امپراتوری غزنویان نخستین ۵۷-٦٦ وبخش های مختلف آن .

۹۸- رک کنید غزنویان اثر بوس‌ورث ص ۵۴، ۹۲ و پالیسی امپرا توری غزنویان نخستین ٦۳-٦ .

۹۹- صبح الاعشی ج VI، ص ۴۰۴-۹.

۱۰۰- رک به ترکستان اثر بارتولد ص . ۲۷۵، ۲۹۳، ودرفوق ص. ۷۸.

۱۰۱- دیوان ص. ۴۴۳، ۴٦۰؛ میرزا محمد، مسعود سعد سلمان جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی (۱۹۰۵) ۷۱۱ ن. ۱

۱۰۲- دیوان ۱۱۳-۱۴

۱۰۳- غزنویان اثر بوس ورث ص. ۸٦-۹۱، ۲۵۸-٦٦.

۱۰۴- جوزجانی، ۱، ۲۴۰، ترجمه ۱، ۱۰۵، تاریخ گزیده اثر حمدالله مستوفی ص. ۴۰۰ (یگانه تاریخ واقعی درین مآخذ) ابن بابا این ماه را ضبط نموده است ذوالقعده (= سپتمبر - اکتوبر ۱۰۹۹) در مورد تاریخ وفات او رک درذیل ص ۱۴۳ ، اگرابراهیم بهنگام مرگ بعمر شصت وهشت به گردش مهتاب بوده باشد لذا درینصورت او باید در وسط سال های سلطنت پدرش مسعود چشم به جهان گشوده باشد در سال ۴۲۴/۱۰۳۳

۱۰۵- ریاض‌الا لواح محمدرضا مشتمل برکتیبه های قبورو ابنیه غزنه (کابل ۱۳٤٦- ۱٦٦۷) متن فاکسمل ص ۱۳۳-٤، این زیارت سنگی دارد که درمحراب آن گنجانیده شده و دران اسم سلطان مسعود بن ابراهم نقر گردیده که امکان دارد این سنگ از قصر او بوده باشد؛ رک در ذیل ،به فصل سوم ،ص -۸۷ .

فصل سوم

۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،X، ۱۱۱، طبع بیروت ، X، ۱٦۸، کتلاك سکه‌های لن پول دربرتش‌موزیم Catalogue of Oriental coins in the British Museum II ۱۷٤-۵، شماره های ۵٦٦-۸، وله ضمایم مجموعه شرقی بخش ۱، ۲٤٤ - ۷، شماره‌های ۵٦٦ الف- ۵۷۰ ؛ کتلاك سکه های روجرز در موزیم دولتی لاهور ۳۱-۲، ضمیمه ۱۳؛ وله کتلاك سکه ها در موزیم هند ۱۵۹-٦۰،

Sourdel Inventaire des monnaies du- Musee de Caboul 80.

۲- دیوان ۳۵٤

(3) CF.S.Flury Le decor epigraphique des monuments de Ghazna 75-8 and pl.xlv, and Y.A. Godard ,L, inscription du minaret de Masud III a) Ghazna, Atha-e Iran (1936) 367-9 See also below, P.87

٤- بمنظور آگاهی‌از سوابق این روی داد ها رک ام - ان اضمحلال امپرا توری سلجوقی (کلکته ۱۹۳۸) xxxii ، ۱۰٦ ورق، و کمبریج هیستوری آف ایران اثر بوس ورث V عصر سلجوقی و مغول ۱۰۹-۱۱ .

۵- ابن الا ثیر، طبع تورنبرگ،X، ۲۳۹-٤۱، طبع بیروت، X، ۳٤۷-۹، بنداری زبدة النصرة و نخبة العصره به کوشش ام. تی هوتسمه (MT.Houtsma) لیدن (1889) 262 ترکستان تاحمله مغول اثربارتولد (۳) ۳۱۸-۱۹؛ Pritsak ,Die Karachaniden, 42, 49- اوتان Utan /؟ اونان Unan ممکن در ابتدا اورگان Urgan /اورگون Urgun ناحیتی از غزنه بوده باشد که جوزجانی آنجا یگه را به حیث یک اقطاع شهزاده غوری ضیاالدین یا علاءالدین محمد بن شجاع الدین علی دراواخر سال های قرن ششم قرن دوازدهم بوده است ، رک طبقات ناصری ۱، ۳۷۰ ، ترجمه ۱ ، ۳۹۲ ، تشخیص معتمد حبیبی ازین محل با اوروزگان معاصر ، بهر حال به هیچصورت مورد اعتماد نیست .

٦- دیوان ۵۰٦

۷- آداب‌الحرب ،ورق ۸۰ الف ،به کوشش خوانساری ،ترجمه شفیع ، ۲۱٦ . جهت بحث به این مهمات، رک جی. دبیلوالن صنایع فلزی در ایران در آغازین عصر اسلام اکسفورد تیزس دکتوری فلسفه ۱۹۷٦ (طبع نشده) ۱، ٤۳۵ ورق .ص ٤٤۲-۳.

۸- دیوان ۲٤٤

۹- همان اثر، ۳۵۳- ٦٤

۱۰- دیوان مسعود سعد ص. ۲٤٦-۵۵۰ فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن تاریخ هند IV، ۵۲٦-۷ ، دیوان رونی ، به کوشش چایکین ۲-۵،۴۳،۴۵، به کوشش دامغانی ۱-۳ ، ۵۸ ، ٦۲؛ I Ray the dynastic history of nordern India ۵۱۳-۱۵ و جدول شجره گهاده والس در ص ۵٤۸ در مبارزه برای امپراتوری گنگولی ۵۲-، ۹۵؛ ۱۱۱ در غزنی (Rome ۱۹٦٦) ۳۱-۲، اشعار بیشتر توسط ابوالفرج رونی اندرین مورد که به مسعود اهدا شده از چگونگی مارش قشون‌وی‌علیه‌قنوج (؟) بنارس(؟بنارسی) رک دیوان به کوشش چایکین ،ص ۵٦، به کوشش دامغانی ص. ۷٦.

۱۱- دیوان ۵۱۱ .

۱۲- دیوان مسعود سعدص. ۲۱۸ -۲۰، فشرده ترجمه در ایلیت ودوسن ، همان اثر؛ IV، ۵۲٤-۵ ؛ری ،همان اثر ؛ II ، ٦۹۹ ورق؛ ۸۷۸-۸۱ ؛ گنگولی در مبارزه برای امپراتوری ص. ۵۸،٦۸-۹،۹۵؛ ایضاً ارزش تاریخی دیوان سلمان‌ص ٤۲٤-۵، ٤۲۷. خانواده محقر شیبانی منشأ خراسانی بخدمت غزنویان در هند مهم بوده‌اند، هکذا رونی چندین شعری دارد که بنام نجم‌الدین زریر اهدا نموده است (دیوان ،به کوشش چایکین ۲۷-۸، ٤۷-۵۱،۹۹-۱۰۱، به کوشش دامغانی ،۳۲-۲٤،-۵،۱۱۹،۲۲) رک مباحثات خانزادگی توسط یاسمی، مقدمه برمتن دیوان مسعود سعد، صفحات ن-هـ تان ظ ،وتاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان، ص. ۸۳-٤ یاد داشت .۳.

۱۳- دیوان ۳٤۱-٤

۱٤- رک به مقدمه ناشر بردیوان سنایی صفحات ق- باتاق- د، و ماخذ آنجا وهکذابه دیوان عثمان مختاری ص. ۱۹٦-۷ .

۱۵- جوزجانی ، ص ۱ ، ۲٤۰، ترجمه ص .۱، ۱۰٦

۱٦- فخر مدبر ورق های ۱۵ب، ۳۱ الف به کوشش خوانساری ،۵۲،۹ ۱۰-۱۰، ترجمه شفیع ۲۰۰-۲۰۳-٤.

۱۷- جوامع الحکایات عوفی قسماً نشر شده بصورت فاکسمل ترسط محمد رمضانی (تهران ۱۹۵٦/۱۳۳۵) ۵۳-٤ ؛ مقدمه نظام الدین برجوامع الحکا یات محمد عوفی ص ۲۳۵،۱٦۳ .

۱۸- مقابله کنیدفشرده راپور بومباچی برتیم باستان شناسی ایطالوی در افغانستان. I ، مقدمه بر کشفیات در غزنه، در شرق وغرب غزنه، سلسله یادداشت های X/1-2 (۱۹۵۹) ۱۹-۲۰

۱۹- دیوان ۵۱، ۳۷۱.

۲۰- کتیبه کوفی دراشعار فارسی دردربار قصرسلطنتی مسعودسوم در غزنی ٦ورق، ۳۳ ورق

۲۱- مقابله کنید دیوان اورا ، ۱۸: امروز شما دارالکتب را برمن تفویض نمودید واین افتخار وامتیاز برمن یک دفترمعظم شده است .

۲۲- مقابله کنید بومباچی همان اثر؛ صفحات ۳۳-٤

۲۳- دیوان رونی به کوشش چایکین ۹٤ بکوشش دامغانی، ۱۱۷؛ دیوان مسعودسعد ۲۷۲، مقابله کنید برمباچی همان اثر ؛ ۳۳-42

24- See M.Mole, ,L, epopee iranienne apres Firdosi, La Nouveile Clio v (1953) 384-5, and Huma,is edition of ,Uthman Makhtaris, Diwan, 750-844, where an edition of the text plus a long Critical introduction to the poems is given.

۲۵- ابن الاثیرطبع تورنبرگ X ۳۵۳ ،طبع بیروت X، ۵۰٤ ؛جوزجانی ۲٤۰۱، ترجمه ا، ۱۰۷، تعداد واقعی فرزندان مسعود به ارائه مولف مابعد بین در ترجمه راورتی پانزده و در یاد داشت متن نمبر ۵ حبیبی ۱، ۲٤۰ یازده خوانده شده است .

۲٦- تاریخ گزیده مستوفی، ٤۰۰؛ فرشته ،ورق ۷۲ الف ۱، ۸۲؛ مقابله کنید یاد داشت شماره۷ راورتی، جوزجانی ، ترجمه ا، ۱۰۷.

۲۷- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، فشرده ترجمه ای چی بـرون (لیدن- لندن ۱۹۵۰) ۵۸-۹؛ مقابله کنید تاریخ بهرامشاه‌غزنوی تألیف غلام‌مصطفی خان ؛ ٦۹

۲۸- دیوان ٦۱۱ مقابله کنید، همان اثر ؛ ٦۵-٦

۲۹- دیوان ۳۱۷-۱۸مقابله‌کنید خان، همان‌اثر؛ ٦۹-۷۰، مآخذ بیشتر در یک شعرعثمان مختاری (دیوان ۵۰۹) که عنوانی سلطان جدید مخاطب شده وازو بعنوان پادشاه آنگونه که درجشن بهمنگان‌ایران وارد آمده یاد میکند ، ماه دوم بهمن، مطابق اواخر جنوری- اوایل ووسط فبروری .

۳۰- کتلاگ سکه‌های خاور زمین‌لن پول در، برتش موزیم ۱۱، ۱۷۶، شماره های ۵۷۱-۲، ایضاً تعلیقات بر مجموعه شرقی، بخش ۱، ۲۴۸

۳۱- دیوان مسعود سعد ۱۳۱-۲، رک ۳۱۸، دیوان عثمان مختاری ۴۸۵-۷

۳۲- ابن اثیر طبع تورنبرگ، X، ۳۵۸، طبع بیروت، X، ۵۰۴، میرخواند، ۱۲۸ ترجمه ۲۶۷؛ فرشته، ورق های ۷۲ الف -ب، ترجمه ۱، ۸۲-۳.

۳۳- دیوان ۸۵-۹۰، ۱۷۱-۴، ۲۸۲-۴، ۳۷۶، ۸۵، ۴۷۵-۶

۳۴- جوزجانی ۱، ۲۴۱، ترجمه ۱، ۱۰۸؛ فرشته، ورق ۷۳ الف، ترجمه ۱، ۸۴

۳۵- دیوان ۲۳۲، ۳۸۷؛ مقابله کنید دیوان عثمان مختاری ۲۹۶-۹، قصیده «عمادالدوله سرهنگ محمد بن علی، و یاد داشت مطول همایی اندرمورد دو برادر؛ همان اثر؛ ۲۷۹ - ۷۰ - ۸۰ یاد داشت I

۳۶- دیوان مسعود ۵۶۰؛ فخرمدبر، ورق ۸۰ ب، بکوشش خوانساری، ۲۷۰ ترجمه شفیع، ۲۱۷؛ خان، تاریخ بهرامشاه غزنوی؛ ۶۴-۶.

۳۷- دیوان ۱۲۷-۸، ۳۱۷ - ۱۸، دیوان عثمان مختاری ۵۰۹؛ خان همان اثر ۶۹-۷۲

۳۸- جوامع الحکایات، ترجمه در تاریخ هند ایلیت ودوسن ۱۱، ۱۹۹.

۳۹- تاریخ سلجوقیان محمد بن ابراهیم بکوشش ام - ت هرتسمه (لیدن ۱۸۸۶) ۲۶، ۷ بـه کوشش م، ا، باستانی پاریزی (تهران ۱۳۴۳ / ۱۹۶٤) ۳۵، مقابله کنید هرتسمه

Cf. Houtsma, Zur Geschichte der selguquen von kerman, ZDMG xxx Ix (1885) 374; Khan, op. cit; 72, citing, verses from Sanai 's Hadiqatal- haqiqa referring to Bahramsha,s stay in Kirman.

۴۰- فخرمدبر، ورق ۸۰ب، بکوشش خوانساری، ۲۷۰-۱، ترجمه شفیع ۲۱۷-۱۸

۴۱- جوامع الحکایات عوفی، قسماً یاد داشت سرمقاله فاکسمل؛ ۲۳۶-۷؛ نظام‌الدین مقدمه بر جوامع الحکایات محمدعوفی ۱۷۷؛ جوزجانی ۱، ۲۴۱، ترجمه ۱، ۱۰۸-۹ فرشته، ورق ۷۲ ب، ترجمه ۱، ۸۳، هرآنچه روایت تاریخی حکایت عوفی بوده باشد در موجودیت نماینده ملک ارسلان که دران یاد گردیده تردیدی نیست. سنایی دو قصیده مطول که اسمی این شخص آخرعنوان گردیده دارد که درسر آغاز مسمی به الشیخ الامام الاجل سیف الحضرتین ابوالفتح برکات بن مبارك الفتح (دیوان ۳۱۳-۲۲، ۳۲۹-۳۴).

۴۲- حسینی ، ۹۰-۱ (که در گذارش خود پیرامون ماشین جنگی غزنوی‌سلجوق این روزگار اشتباهاً‌ملک ارسلان را ابراهیم‌میخواند) ؛ بنداری ۲۶۲-۳؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳ طبع بیروت ، X ، ۵۰۴ ؛ میرخواند ، ۱۲۸-۹ ، ترجمه ۲۶۷ .

۴۳- اندرباب استفاده تکتیکی از فیل‌در قشون غزنوی ، رک تاریخ غزنویان ، امپراتوری شان در افغانستان وایران شرقی ۱۱۵-۱۸ ، و ایضاً انسایکلو پیدیا اسلام آرت ؛ فیل چون حیوان صحنه کارزار ؛

۴۴- ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳-٤ ، طبع بیروت ، X ، ۵۰۴-۵ ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲۳۸ ، ترجمه ؛ فرشته ؛ بیان شده در همین اثر .

۴۵- در باره این شاعر قصیده سرای بهرامشاه وسنجر رک بوس‌ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام این قصیده امیر تاج‌الدین توسط خان قرائت گردیده ، همان اثر ؛ ۷۵-۶ ، از- مونس‌الابرار فی‌دقایق الاثار محمد بن‌بدرجاجرمی. امیر تاج الدین هم چنان ممدوح عثمان‌مختاری بود که وی چندین غزل را بوی‌سروده است ، رک دیوان وی ص. ۵۶۹-۷۹

۴۶- در صفحات ۱ ، ۲۴۱ جوزجانی نقل‌قول گردیده ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، در میرخواند ۱۳۲ ، ترجمه ۲۷۰ ، در فرشته ، ورق ۷۳ الف ودرخان ، همان اثر ؛ ۷۷ ؛ لاکن آنگونه که خان دراینجا یاد داشت میدارد ، شعرظاهراً در کاپی‌های دیوان سیدحسن وبدون تردید در اثر چاپی مدرسی رضوی دیده‌نمیشود. راورتی بهرحال توضیح میدارد که یک سکه یی که در ۱۱۵۳/۵۴۸ بوسیله بهرامشاه در لاهور ضرب زده‌شده است در یک روی سکه مذکور این مصراع شعر خوانده میشود (طبقات ناصری ، ترجمه ۱ ، ۱۱۰ ، یاد داشت ۱) .

۴۷- حسینی ، ۹۱ ؛ راوندی ، ۱۶۸-۹ ؛ ابن‌اثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۳-٦ طبع بیروت ، X ، ۵۰۵-۷ جوزجانی ، ۱ ، ۲۴۱ ، ۲۵۸ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، ۱۴۸ ، حمدالله مستوفی ۴۰۰-۱ ؛ میرخواند ، ۱۲۹ ، ترجمه ۲۶۸ ؛ فرشته ، ورق ۷۲ب ، ترجمه ۱ ، ۸۳ .

۴۸- خان ، ذکر شده در همین اثر ، متعاقب ترجمه یک حکایت عوفی‌در ایلیت ودوسن تاریخ هند ، ۱۱ ، ۱۹۹ ، وکرههای شکران را بیان میدارد.

۴۹- ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ ، X ، ۳۵۵-٦ طبع بیروت ، X ، ۵۰۷-۸ ، عوفی‌در ایلیت ودوسن ، ذکر شده در همین اثر ؛ جوزجانی ، ۱ ، ۲۴۱ ، ترجمه ۱ ، ۱۰۹ ، مستوفی ۴۰۱ میرخواند ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ترجمه ۲۶۹ ، ۲۷۱ ؛ فرشته ، ورق های ۷۲ ب - ۷۳ الف ترجمه۱ ، ۸۳-٤ ؛ خان ، همان اثر ، ۷۷-۸ .

۵۰- خان، همان اثر؛ ۷۹ یاد داشت میدارد که در عنوان سطری یک بخش حدیقته الحقیقه سنایی نسبت نامه ابوالحارث بملاحظه میرسد.

۵۱- جوزجانی، ذکرشده درین اثر؛ دیوان سیدحسن ۱۴۹؛ دیوان عثمان مختاری ۸۳، کتلاک سکه‌های شرقی سن پول دربرتش موزیم ۱۱، ۱۷۷-۸، شماره‌های ۵۷۳-۶؛ ایضاً، تعلیقات برمجموعه شرقی، بخش ۱، ۲۸۴-۵۰، شماره های ۵۷۴الف-۵۸۰ب؛ کتلاك سکه‌های روجرز درموزیم دولتی، لاهور ۳۲-۳، ضمیمه، ۱۳؛ ایضاً کتلاك سکه‌های جمع آوری شده چس جی روجرز که ازطرف حکومت پنجاب خریداری شده. بخش II، سکه‌های متفرقه‌اسلامی (کلکته ۱۸۹۴) ۴۳-۴؛ ایضاً کتلاك سکه‌های موزیم هند، ۱۶۰-۱؛ Sourdel Invantaire des- monnaies du Musee de Caboul 81.

۵۳- مأخذ در آثارخان، ذکر شده در همین اثر، ۸۱-۳ رک بفصل بالا. ۲، ص. ۵۶

۵۴- رک جوزجانی، ۱، ۲۵۸، وترجمه ۱، ۱۴۸، ومأخذ کتلاک سکه ها در شماره ۵۰ بالا.

۵۵- ابن الاثیر، طبع بیروت، X، ۳۸۹، طبع بیروت، X، ۵۵۳؛ مقابله کنید بوس‌ورث در تاریخ کمبریج ایران ۷، ۱۱۹-۲۰

۵۶- تاریخ بهرامشاه غزنوی یاد داشت ۱، در مورد شعر دیگر سنایی که بنام دولت شاه غزنوی‌ان گردیده رک دیوان ۱۰۶-۷.

۵۷- فخرمدبر، ورق های ۱۳ب ۱۴الف به کوشش خوانساری، ۴۳-۵، ترجمه شفیع ۱۹۷-۹؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۱۸، طبع بیروت، IX، ۲۹.

۵۸- حسینی، ۹۸۲؛ بنداری، ۲۶۴؛ ابن‌الاثیر، طبع تورنبرگ، IX، ۱۷-۱۸، طبع بیروت، IX، ۲۸-۳۰؛ ام کوی‌من. M.Koymen Buyuk selcuklu imparatorlugu tarihi. II Ikinci mparatorluk devri (Ankara 1954) 306-10; Bosworth in op. cit; 159.

بنابر توضیحات تاریخ جهانکشای جوینی مورخ عصر مغول، ترجمه بایلی Boyle تاریخ فاتح جهان (مانچستر ۱۹۵۸) ۱، ۲۷۹، خوارزم شاه اتسز باج گذاران سنجر در جریان یازده ماه که مصروف سرقیات خود درغزنه بوده است متداوماً سطان رامی دیده است گرچه اندرمورد درمأخذ قبل ذکری بعمل نیامده است.

۵۹- ابن الأثیر طبع تورنبرگ XI، ۵٦، طبع بیروت XI، ۸۵ ؛ گوی من ، در همین اثر ذکر بعمل آمده ؛ ۳۲۷ .

٦۰- جوزجانی ، ۱، ۲٤۱، ترجمه ۱۰، ۱۱۰، هم چنان در میرخواند، ۱۳۲، ترجمه ۲۷۰، میافزایدکه بهرامشاه در بسیاری مناطق نفوذ نمودکه اخلافش در آن دست نیافته بودند

٦۱- گنگولی در مبارزه امپراتوری ۸۲

٦۲- جوزجانی ، ۱، ۲٤۱-۲، ترجمه ۱، ۱۱۰۰ (راورتی در ینجا تاریخ ۲۸ رمضان را پیشکش نموده است) ؛ فرشته، ورق ۷۳ب، ترجمه ۸۵

٦۳- فخر مدبر ، ورق های ۱۰٦ب- ۱۰۷ب ،طبع خرانساری ،۳۷۸-۸۱، ترجمه شفیع ، ۲۲٤-۷، جوزجانی ،ذکر شده در همین اثر؛ میرخواند، ۱۳۲-۳، ترجمه ۲۷۰-۱؛ فرشته، ذکر شده در همین اثر؛ غلام مصطفی خان ، همان اثر ؛ ۸٤-۸؛ گنگولی در همان اثر ؛ ۹۵-٦.

٦٤- ذکر شده در همان اثر

٦۵- دیوان ۱۸۲-۵، مقابله کنید، همان اثر ، ۸۹.

٦٦- دیوان ۸۸، مقابله کنیدخان ، همان اثر؛ ۲۰۲. نسخه دیوان او باآنچه در مصراع دوم شعر درفوق ارایه شد توضیح مختلف ارائه میکنند.

٦۷- دیوان سیدحسن ۵۹-٦۰، دیوان مسعودسعد ٤۵۸، ۵۲۷، ؛ خان، همان اثر ؛ ۲۲٦-۷.

٦۸- دیوان ۲۸۹-۹۰؛ خان، همان اثر؛ ۲۲۹؛ درین سطور ، شاعر پیرامون معانی نام بهرام سازو برگ سرمیدهد: مانند قیافه های قهرمانانه متعدد دوره سامانی مانند ، بهرام گورو بهرام چوبین ونام فارسی سیاره مریخ .

٦۹- دیوان سیدحسن ۱۱۰، ۱٦۹- ۷۱؛ خان ،همان اثر؛ ۲۲۹- ۳۱

۷۰- دیوان سیدحسن ،۱۷۰، ۲۳۳، زی باختر از نسخه دیوان اند یاآفیس است که توسط خان درینجا قرائت گردیده است، همان اثر ۲۳۱. متن طبع شده رضوی (مبتنی برسه نسخه مکمل دیوان در تهران و منتخبات در آثار دیگر یافت شده است) ویژهٔ زتاختن که مفهوم آن از حمله است دارد، که اشاره به حمله به هنداست .

۷۱- دیوان ۲۰۰- ٤

۷۲- همان اثر؛ ۲۲۳

۷۳- همان اثر؛ ۹۶، ۱۱۹، مقابله کنید یک احتراز مشابه بـه ۲۲۱- ۳

۷۴- همان اثر؛ ۸۸

۷۵- دیوان۷۲، قـزوینی، مسعود سعد سلمان ژورنال آن دی رایـل ایشیاتیک سرسائیتی (لندن) (۱۹۰۶)۲۶-۷؛ شاعران نخستین هند اثر امتیاز حسین ۱۱۱؛ ادبیات کلاسیک فارسی ای جی اربری A.J.Arberryy (لندن ۱۹۵۸) ۸۱- ٤؛ تاریخ ادبیات ایران از ریپکا ۱۹۶.

۷۶- تاریخ نخست از ریپکا است، همان اثر؛ ۲۳۶، یاد داشـت ۴۷، در بحـث و گفتگویش راجع به‌تاریخ وفات‌سنایی وی‌تاریخ ۱۱۴۷/۵۴۲-۸ را که طور عام تـوضیح گردیده رد میکند وتاریخ ۵٤۵/ ۱۱۵۰ را نیز مطبوع نمیداند؛ تاریخ دوم همان است که مدرسی رضوی ادیتور دیوان بعد از ملاحظات متضاد در صفحات م-ه دیوان گزیده است.

۷۷- تاریخ ادبی فارس اثر برون ج ۲، ص. ۳۱۷ ورق ؛تـاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان، ص ۲۱۸؛ ار بری Aberry، همان اثر؛ ۸۸- ۹۹ (قضاوت وی در حدیقة الحقیقة نسبت بـه برون مایل تر است) ریپکا همان اثر، ۲۳۶- ۷

۷۸- مقابله کنیدلباب الالباب عوفی ۱۱۶- ۱۹؛ تذکره دولت شاه ص. ۴۳۸- ٤۱ و تفصیل زندگی نامه شاعر در مقدمه رضوی بر دیوان، صفحات ی - م - ه.

۷۹- رکٔ براون، همان اثر؛ ۱۱، ۳٤۹ ورق انسایکلوپید یا آف اسلام اثرای - برتل؛ محمد؛ خان، همان اثـر؛ ۲۱۸-۱۹؛ اربـری Arberry، همان اثـر، ۹۵-۷؛ ریپکا، همان اثر، ۲۲۲-۳.

۸۰- عوفی، ٤٤٦-۹؛ خان، همان اثر؛ ۲۲۰، ۲۳۱-٤

۸۱- دیوان ۶۲-۳ شعر تحت عنـوان در رثـای سید حسن؛ این شاعـر بـایـد مشخص شود (گرچه بسیاری تذکره نگاران متأخر مغشوش گردیده‌اند(، از معروف ترین سید حسن، واشرف الدین غزنوی در فوق مورد گفتگو قرار گرفته اند.

۸۲- عوفی، ٤۳۶- ٤۱؛ خان، همان اثـر، ۲۲۰-۱

۸۳- عوفی، ٤٤۱-۵؛ خان، همان اثـر، ۲۲۱.

۸٤- عوفی، ۲۳۳- ٤؛ خان، ذکر شده در همینی اثر

۸۵- عوفـی، ٤٤۹- ٥٤

۸۶- همان اثـر، ۲۳٤-۹، ٤٥٤-۶

فصل چهارم

۱ـ در مورد گـزارشات عمومی ابن فندق و تصنیفات وی ، رک کری سید کلیم‌ـ الله حسینی زندگی و آثار ظهیرالدین البیهقی ، مولف تاریخ بیهقی اسلامیک کلچر ۷۱۱۱ XX (۱۹۵٤) ۲۹۷ـ ۳۱۸، ودی. ام دنلوپ (D.M.Dunlop) انسایـکلوپیدیاآف اسلام آرت، البیهقی ظهیرالدین ... بن فنـدق .

۲ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲٤۹ ، طبع بیروت، XI ، ۳۸۰ ؛ بار تولـد ، ترکستان ۳۱؛ د نلـوپ ، توضیح هنری

۳ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۱۱۲، طبع بیروت،XI، ۱۷۰.

٤ـ در مورد مولف واثروی رک ای‌ـ اس. بزمی انصاری‌انسایکلو پیدیااف اسلام.

۵ـ جوزجانی ،۱، ۲٤۳، ترجمه ۱، ۱۱٤؛ ورک به اشارات طنز آمیز مترجم راورتی ، همان اثر؛ ترجمه ۱،٤٤۵ـ٦، یاد داشت ۲۰.

٦ـ ابن‌الاثیر، طبع تورنبرگ ،XI، ۸۹، طبـع بیروت ، XI ، ۱۳۵ ؛ یـک تاریـخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان، ص . ۱۹۹ـ ۲۰۰

۷ـ یاقوت معجم البلدان ۱۷ ، ٤۵۵ متذکر شده است که این کرمان از توابع غزنـه بوده که چار روز راه از ان بعد داشته است کـه با منطقه کـرم بسیار بخوبـی انطباق دارد ؛ هـم چنان رک بوس‌ورث انسایکلوپیدیا آف اسلام ؛ کرم Kurram ؛

۸ـ رک بر مباحثات پیرامون شکل واقعی این نام وسردرگمی کـه پیرامـون آن بـروز نموده است، در فوق فصل سوم، صفحات ۱۰۳ـ ٤.

۹ـ لقب مسعود در نسخه خان بدرستی ارائـه شده است (مقابله کنید اسمای فـرزنـدان بهرامشاه که توسط جوزجانی لست گردیده ،۱، ۲٤۲ شماره ۵ ، تـرجمه ۱، ۱۱۱) ، لاکـن در دیـوان سید حسن که بکوشش مـدرس رضوی طبع یافته به نحـو نادرست شجاع الـدولـه ضبط گردیده است .

۱۰ـ جوزجانـی، ۱،۳۹۳ـ ـ۵، ترجمه ۱،٤۳۹ـ ٤۵؛ ابن‌الاثیر ، طبع تورنبرگ، XI،۸۹ـ ۹۰، ۱۰۷ـ ۸، طبع بیروت ،XI، ۱۳۵ـ ٦، ۱٦٤ـ ۵(گذارشها دومین یک نسخه بدل محسوب میشود، که دران وی تمام رخ دادها را ردیف نموده چهل سال اخیر روابط

غوری -غزنوی در سال- ۵۴۷/ ۱۱۵۲- ۳ در برمیگرد). راحة الصدور و آیته السرور محمد بن علی راوندی بکرشش محمد اقبال (لندن۱۹۲۰) ۱۷۵، سلجوق نامه ظهیرالدین نیشاپوری بکرشش اسماعیل‌افشار (تهران۱۳۳۲/۱۹۵۳) ۴۷؛ روضة‌الصفامیرخواندرفصل

in Ch. Defremery Histoire des Sultans Ghaouiides. JA (Journal - Asiatque (paris) Ser. 4' vol. 11 (July- December 1843)

متن فارسی، ۱۷۲- ٤ ، ترجمه ۱۸۸- ۹۲؛ دیوان سیدحسن ۸۱-۹؛ یک تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی خان، ۲۰۱- ٤ ؛ سیدحسن بوضوح در دوران تصرف غوری ها در غزنه مانـد، و ارتباطاتی هم با سیف الدین سوری داشته است ؛ او با سرایش یک رباعی قصیده‌با بهرامشاه که‌مجدداً به غزنه باز گشته‌بود آشتی کرد، بنا بقول لباب‌الالباب عوفی ص. ٤٤۱ (این رباعی در دیوان مطبوع سید حسن گنجانده نشده است).

۱۱- طبقات ناصری، ترجمه. ۱، ۳٤۷- ۵۰، شماره I

۱۲- تاریخ بهرامشاه غزنوی اثر غلام مصطفی‌خان ص. ۲۱۱- ۱۳؛ چار مقاله نظامی عروضی صفحات ٦۵-٦، ۸۷، ترجمه مجدد، ص.۷٤، ۹٦- ۷؛ راحته‌الصدور راوندی صفحات ۱۷۵- ٦؛ جوزجانی ۱، ۳٤٦- ۷، ترجمه ۱، ۳۵۷-٦.

۱۳- تذکرة الشعرا دولت شاه ص. ۸۵؛ جوزجانی ۱، ۳٤٦، ترجمه ۱، ۳۵۷؛مقابله کنید غلام مصطفی خان ،ذکر شده در همان اثر؛ ۲۰٤، ۲۱۰.

۱٤- در مورد موقعیت تگین آباد رک در ذیل ،ضمیمه الف، صفحات ۱٤۹- ۵۱.

۱۵- طبقات ناصری را ورتی ،ترجمه ۳۵۲، شماره ۳ ، توضیح میـدارد کـه کاروه Karwah یک کلمه پشتو‌است وازدکشنری پکتو Puk'hto ،پشتویا زبان افغان‌ها استشهاد میکند(لندن ۱۸٦۷) کالمن ۱۱۵۱ ،کارو. درین زمره به توضیح وبیان اوپوششی بوده‌جهت محافظت گاومیش عراده کش که از گیاه وعلف پرساخته شده ودر پیشاپیش قشون‌براه انداخته میشده است تا از دست رس تیر دشمن در امان برده باشندواین تجویز در جـریان جنگ قرن پانزد هم میان یوسفزائیان ودلازاک مورد استفاده واقع شده برده‌است.داکتر- ان دی. مکنزی ابراز میدارد که وی چیزی دیگری از اثبات استعمال کلمه نمی داند ممکن مطالعات تاریخ مرصع افضل خان یا همچو تاریخی مشابهی‌این کلمه راتشریح کرده باشـد بدینسان‌در پرتو استعمال این اصطلاح توسط جوزجانی را ورتی در دکشنری خـرد این اصطلاح را ذکر کرده است .

۱۶ـ نام، یا احتمالاً لقب خرمیل را مورد مداقه است، حبیبی در یاد داشتهای متن جوزجانی خود، ج. II ، ۳۴۲ یاد داشت ۵ ابراز میدارد که شاید این کلمه از شکل کلمه عربی قرمیل باشد که به معنی اشتر دو کوهانه است (لیدن ۱۸۹۵) (۱۲۳ : القرامیل، الابیل الدعوات الصنمین) ، از ان جا که در پاسخ خرد بمقابل چلنج بهرامشاه قبل از جنگ نخست در تگین آباد ، علاءالدین حسین خرمیل های خود یاقهرمانان خرد را با فیل‌های غزنویان در مقام مقابله قرار میدهد (اگر توپیل می آری من خرمیل می آرم)، رک جوزجانی ، ۱، ۳۴۲، ترجمه ۱، ۳۵۱ استثنا از موضوع نام یا لقب خرمیل ، مرسسه قوماندانی نظامی یایلان و گردان نیروهای غوری (احتمالاً تصاحب موروثی مقام ها) سوالات دل چسپی را بمیان میارد، ممکن به رقابت میان دو خانزاده سرکرده محلی غور، شنسبانیها و شیشانی ها یا شیشانیها مرتبط باشد؛ رک به بحث و گفتگوی بوس ورث، تاریخ نخستین اسلامی غور، سنترال ایشیاتیک ژورنال V (۱۹۶۱) ۱۲۶ـ V

۱۷ـ دیوان ۱۶۷ـ ۹، ۲۴۴ـ ۹ .

۱۸ـ جوزجانی ، ۱، ۳۴۱ـ۳، ترجمه ۱، ۳۴۷ـ۵۳ ؛ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، XI، ۱۰۸ـ۹، طبع بیروت ، XI، ۱۶۵؛ میرخواند، In Defremery ‘ Histoir des Sultans غوری ها ژورنال ایشیاتیک شماره مسلسل ٤، ج II (جولای ـ دسمبر ۱۸۴۳) متن فارسی ۱۷٤ـ ۷، ترجمه ۱۹۲ـ ٦ (واضحاً از گذارشهای جوزجانی اقتباس شده است) ؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان به استشهاد در همین اثر؛ ۲۰٤ـ ٦.

۱۹ـ جوزجانی ، ۱، ۳٤٤، ترجمه ۱ ، ۳۵۳؛ آداب الحرب فخر مدبر ، نسخه‌اند یا آفیس ، ورق ۱۲۲ ب ، به کوشش خوانساری ، ٤۳۷ ، ترجمه شفیع ، ۲۲۷؛ میر خواند؛ استشهاد در همین اثر؛ متن فارسی ، ۱۷۷ـ ۸، ترجمه. ۱۹٦ـ ۷ .

۲۰ـ ابن الاثیر، طبع تورنبرگ ، IX ، ۲۹۷ ، طبع بیروت ، IX ٤۳٦ ؛ ابن فندق تمة سوان الحکمه ، به کوشش محمد شفیع (لاهور ۱۹۳۵) ٤۵ ؛ اخبار الدوله السلجوقیه حسینی ٦. کسی خواهد اندیشید که نسخه اثر پیرامون صفات فزیکی واخلاقی پیغمبر(ص) که گفته میشود در ید تصرف سلطان عبدالرشید در وسط قرن ما قبل بوده وسپس درقرن ششم دوازدهم بدست تاجر سوریایی افتاده است در مورد این نسخه رک، فصل ۱، ص ٤۰۰(ممکن در نتیجه تاخت وتاراج غوری یااوغز در دوران افتاده باشد .

۲۱- جوزجانی ، ۱ ، ۲۴۲ ، ۳۴۱- ۵ ، ترجمه ۱ ، ۱۱۰-۱۱ ، ۳۴۷- ۵۵ ؛ ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، XI ، ۱۰۷- ۹ ، طبع بیروت ، XI ، ۱۶۵- ۶ ؛ چارمقاله نظامی عروضی ، ترجمه مجدد ۳۰-۱ ؛ ادب الحرب فخرمدبر ، نسخه اندیا آفیس ، ورق ۱۲۲ب بکوشش خوانساری ، ۴۳۷ ، ترجمه شفیع ، ۲۲۷ ؛ غلام مصطفی خان ؛ ذکر شده همین اثر ؛ ۲۰۶- ؛ در تاریخ کمبریج ایران بوس ورث V ، ۱۶۰ ، ایضاً ، اسلام انسایکلوپیدیا آرت ؛ غوری ها .

۲۲- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، XI ، ۱۰۹ ، طبع بیروت ، XI ، ۱۶۶ ؛ مقابله کنید Wiet' in A. Maricq and G.wiet Le minaret de Djam ' La decouerte dela Capitale des Sultans ghorids (XII'- XIII'siecles) (paris 1959)34-5.

۲۳- رک بوس ورث ، همان اثر .

۲۴- آداب الحرب ، نسخه اندیا آفیس .۱۲۲ب -۱۲۳ب ؛ بکوشش خوانساری ، ۴۳۷ ، ۴۲ ، ترجمه شفیع ، ۲۲۷- ۹ ، مقابله کنید غلام مصطفی خان ، ذکر شده در همان اثر ؛ ۲۰۸-۹

۲۵- جوزجانی ، ۱ ، ۳۴۵ ، ترجمه ۱ ، ۳۵۵. شاید مجلد متوقعه از مطالعات هیأت نمایندگی ودیرین شناسی تیم ایطالوی در افغانستان ومعماری لشکری بازار (جلد Lestro uvailles appeared in 1963 II) به این سوالات پاسخ ارایه کند .

26- See J. Sourdel- Thomine Steles arabes de Bust (Afghanistan) Arabica III (1956) 285- 306.

۲۷- یک حکایت دولت شاه اشاره به فرار بهرامشاه در شرایط زمستان سرد دارد . طور مثال در نیمه دوم زمستان ۵۴۵/ زمستان ۱۱۵۰-۱ ، رک به تذکرة الشعرای وی ؛ ۸۵- ۶ و تاریخ بهرامشاه غزنوی ۲۱۰- ۱۱ .

۲۸- دیوان ۲۷۹- ۸۰ ؛ غلام مصطفی خان ، ذکر شده در همین اثر ، ۲۱۳- ۱۴

۲۹- رک به تاریخ گزیده ۴۰۱

۳۰- ابن الاثیر ، طبع تورنبرگ ، XI ، ۱۲۴ ، طبع بیروت ، XI ، ۱۸۸.

۳۱- جوزجانی ، ۱ ، ۲۴۲ ، ترجمه ا ، ۱۱۱

۳۲- رک غلام مصطفی خان ، همین اثر ؛ ۷۶-۹

۳۳- همان اثر ؛ ۲۱۴- ۱۷ یاد داشت طبقات ناصری در تقویت این تاریخ اخیر در دسترس است ، ترجمه ۱ ، ۱۱۴ شماره ۵ ،

۳۴- جوزجانی ، ۱ ، ۲۴۲ ، شماره ۵ ، ۱ ، ۱۱۱

۳۵- انسایکلوپید یا آف اسلام

۳۶- جوزجانی، ترجمه ۱، ۱۱۲- ۱۴ شماره ۵

۳۷- مقابله کنید میرخواند، طبع وترجمه‌ویلکن، متن ۱۳۳، ۵ - ۵، ترجمه ۲۷۲- ۳

۳۸- جوزجانی، ۱، ۲۴۲- ۳، ترجمه ۱، ۱۱۱؛ مقابله کنید غلام مصطفی خان، ذکر شده در همان اثر؛ ۲۲۵.

۳۹- دیوان سیدحسن ۱۲ (مقابله کنید هم چنان شمس قیس المعجم فی اشعار العجم، بکوشش، محمد بن عبدالوهاب قزوینی ومدرس رضوی (تهران ۱۳۱۴/ ۱۹۳۵) ۳۲۵-۶) ۱۳۹؛ جوزجانی ۱، ۲۴۲، ترجمه ۱، ۱۱۱. واضح نیست که اشعاری که از جانب سیدحسن برای خسروشاه دیوان ۱۲-۶، ۴۲- ۳، ۷۲- ۳، ۱۳۷-۴۰، ۱۸۸- ۹۱ اهدا گردیده در دوران سلطنت پدر وی بهرام شاه انشاد گردیده است یا (چون اشعاروی که برای دیگر فر زندان سلطان انشاد گردیده بدون تردید در دوران سلطنت بهرامشاه بوده است) بعد از اجلال خسرو شاه بر تخت وتاج انشاد شده؛ سید حسن خودش ممکن در یکی از زمان های بین ۵۵۵/ ۱۱۶۰ و۵۵۷/ ۱۱۶۲ پدر ودحیات گفته است، رک به مقدمه رضوی، به دیوان، صفحات ل - ط تا م.

۴۰- ژورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی

Journal of the Royal Asiatic Soiety (London)

توماس تعلیقات لن پول به مجموعه‌شرقی، بخش ۱، ۲۵۰- ۱، شماره های ۵۸۰ د- پ؛

C. J. Rodgers Catalogue of the Coins Collected by Chas. J. Ragers and purchased by the government of panjab

بخش II، سکه های متفرقه اسلامی ۴۴، ایضاً کتلاک سکه ها درموزیم حکومت لاهور ضمیمه ۱۳- ۱۴

۴۱- جوزجانی، ۱، ۳۴۸، ترجمه ۱، ۳۶۲؛ آداب الحرب فخر مدبر متفرقه اندیا آفیس. ورق های ۱۳۲ الف- ۱۳۳ الف بکوشش‌خوانساری، ۴۷۹-۸۲، ترجمه شفیع، مقابله کنید غلام مصطفی خان؛ ذکر شده درین اثر؛ ۲۱۶-۱۷ ولباب‌الالباب عوفی، یاد داشت های قزوینی، ۵۶۹-۷۰.

۴۲- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ XI، ۱۶۹، طبع بیروت XI، ۲۷۱؛ جوزجانی، ۱، ۳۴۸، ۳۹۶، ترجمه ۱، ۳۶۲، ۴۴۸.

۴۳- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۶۳، طبع بیروت، XI، ۲۶۲؛ جوزجانی، ۱، ۲۴۲-۳، ترجمه ۱، ۱۱۱-۱۳

۴۴- همان اثر، ۱، ۲۴۳، ترجمه ۱، ۱۴ وياد داشت، لباب الالباب عوفی ۹۴، ۴۷۲
۳. اهداف دوقصیده شعرای درباره خسروملک که در فوق ذکرگردیده هم چنان از سلطان بعنوان ابوالملوک یاد میکنند، (لقب که در روزگاران اوایل اسلام به عبدا لملک خلیفه اموی خطاب گردیده) هم چنان آنگونه که قزوینی خاطر نشان نموده، همان اثر، ۵۹۶، عطف بگذشته برای یک زمام دار که او آخرین سلاله خود باشد عجیب مینماید در مورد با نحوه خطاب چون سلطان حلیم، فخر مدبر، آداب الحرب، متفرقه اندیا آفیس ورق های ۸۱ الف، ۱۵۲ الف، بکوشش خوانساری، ۲۷۱، ۴۸۰، ۴۴۶ ترجمه شفیع، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۲ به خسروشاه پدر عبدالملک بکار می برد؛ شاید اکنون دشوار باشد که کشف نمو به که اهدا شده است.

۴۵- توماس(Toamas) جورنال آف دی رایل ایشیاتیک سوسایتی)لندن (JRAS) X (۱۸۴۸) ۳۷۳؛ کتلاک سکه های شرقی دربرتش موزیم ۱۱، ۱۷۹-۸۰، شماره های ۵۸۱-۸؛ ایضاً تعلیقات بهمجموعهشرقی بخش۱، ۲۵۲، شمارههای ۵۸۰ الف الف - ii؛ کتلاک سکههای روجرز تهیه چاس جی . روجرز ... بخش II، ۴۵-۶ ایضاً کتلاک سکهها در موزیم دولتی لاهور ۳۳، ضمیمه، ۱۴ .

۴۶- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۲۰۲، طبع بیروت، XI، ۳۰۵-۶، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۵۷، ترجمه ۱، ۱۱۱-۱۲، ۳۷۶؛ میرخواند Histoiia Gasnevidarumi متن، ۱۳۳-۴ ترجمه ۲۷۲ (درین مورد جوزجانی را پیروی میکنند) .

۴۷- رک بوس ورث کمبریج هیستوری آف ایران ج ۷، ص. ۱۵۱-۷، غرض تفصیل رویداد اغوز در تاریخ خراسان .

۴۸- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI، ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱۶۷؛ آداب الحرب فخرمدبره نسخه اندیا آفیس، ورق ۱۳۳ الف، طبع خوانساری، ۴۸۲، ترجمهشفیع، ۲۳۴.

۴۹- ابن الاثیر، ذکر شده درهمین اثر، جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ۳۹۶، ترجمه، ۱۱۲، ۴۴۸-۹.

۵۰- رک جی .دبیلوسپین (J.W. Spain) سرحد سرزمین پتان (هاگ ۱۹۶۳)۴۸، بابر

با قبیله خضر خیل شنواری در اوایل قرن دهم وشانزدهم بر خورد نمود، رک: سر اولیف کارر و، پتانها ۵۵۰ ق .م - ۱۹۵۷م (لندن ۱۹۵۸) ۱۶۳.

۵۱- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ، XI ، ۱۱۰، طبع بیروت، XI ، ۱۶۷-۸، جوزجانی، ۱، ۳۳۷-۸، ۳۹٦، ترجمه ۱، ۳۷٦-۷، ۴۴۹ .

۵۲- جوزجانی، ۱، ۲۴۳، ترجمه ۱۱۴ دوره سلطنت وی در واقعیت یکی از چارمین دوره طولانی فرمانفرمایی در سلاله غزنوی بوده است، که بعد از ابراهیم ،بهرام شاه ومحمود در مراتب طوالت قرار مگیرد.

۵۳- مقابله کنید جی . اف ریچارد سرحد اسلامی در شرق : گسترش به جنوب آسیا (پرث استرالیا غربی، اکتوبر ۱۹۷۴) ۹۲-۳

۵۴- آداب الحرب، نسخه اندیا آفیس ،ورق. ۸۱الف - ب، طبع خوانساری، ۲۷۱-۲ ترجمه شفیع، ۲۱۸.

۵۵- رک طورمثال به جمال الدین علی سراجی ، ذکر شده در لباب الالباب عوفی ص. ۴۷۳.

56- H.C. Ray the dynastic history of northern India 1, 535-6

۵۷- مقابله کنید یک تاریخ عقلی اسلام درهند

An intellictual History of Islam in India

(ادینبرگ ۱۹۶۹) ۷۱-۲ ، در مورد دوره کار مسعود سعد ، رک فصل سوم صفحات ٦۵-٦ به ارتباط ابوالفرج رونی گرچه بعضی از مقامات ذیصلاح استشهاد میدارند که رون دهکده یی درمنطقه نیشاپور بوده است، بازهم عوفی ، ذکر شده در همین اثر، ۴۱۹؛ میگوید که اودر محلی از مجاورت لاهور زاده و بزرگ گردیده است واین ناحیه نسبت تقوای زوال ناپذیر او رشک اماکن بوده و بر تمام سرزمین های دیگر سرفرازی و شکوه داشته است ؛

۵۸- عوفی، ذکر شده در همین اثر، ۸۷-۹

۵۹- هما ناثر، ۹۰، ۹۳؛ رک هم چنان محمد نظام الدین انسایکلوپید یا آف اسلام.

٦۰- واقیعت اینکه تمام شاعران عصر متأخر غزنویان القاب آزاد داشته اند و تمام ایشان از طریق مقامات در باری به آن نایل نیامده‌اند واین می نمایاند که چگونه در ناحیت اسلام شرقی القاب اعزازی وافتخاری در نیمه قرن ششم / دوازدهم از موازات فرمانفرمایان نظامی و کارمندان ملکی بدر آمده، وبه مرتبت وسطی جامعه قرار می گیرند.

۶۱- لباب الالباب عوفی ۹۰- ۷

۶۲- همان اثر، ۴۷۲- ٤، ۵۳۹- ٤۰ شاعر معروف و نام دار یک قرن‌قبل سلجوق، ابوعبدالله محمد بن عبدالملک معزی لقب خود را از حامی خود معز الدین ملک شاه اقتباس کرده است.

۶۳- همان اثر، ۴۷٤- ۸، ۵٤۱- ٤

٦٤- همچنان اشخاص متعدد در ببیلیو گرافی شاعران فارسی گوی نسختین‌هند توسط اقبال حسین فهرست گردیده است ودر نسخه بنکی پور بکار برده شده است.

65- Juzjani L, 396, tr.1, 449- Mirkhwand, in Defremery ,Histoire des Sultans Ghaurids, JA, ser 4, Vol. 111 (Jan-June- 1944) text 265, tr. 283

٦٦- مورخان اسلام ازین سوقیات توضیحات ارائه نموده اند طور مثال جوزجانی ص. ۱، ۳۹۷، ترجمه ۱، ٤۵۱- ۲، مخالفت معزالدین محمد را مبنی بر اینکه را جابهیما در حقیقت امر جانشین برادر ارشد خود موله راجا در بخش اول ۱۱۷۸ گردید؛ توضیح میدارد؛ لاکن به‌اساس نظردی. سی. گنگولی یک شاهد داخلی بصورت واضح‌نشان‌میدهد که فرمانفرمای فاتح هند و موله راجا بوده است. رک گنگولی در تاریخ مبارزه برای امپراتوری ۷۸، ۱۰٦، ۱۱۷- ۱۸.

٦۷- ابن الاثیر، طبع تورنبرگ XI ۱۱۰، طبع بیروت، XI، ۱٦۸

٦۸- جوزجانی، ۱، ۲٤٤، ۳۹۷، ترجمه ۱، ۱۱۵، ٤۵۲- ۳

٦۹- همان اثر، ۱، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۵٤۳- ۵ ویاد داشت شماره ٤؛ مقابله کنید سرولسلی هیگ درتاریخ کمبریج هنده ۱۱۱، ترک ها وافغان ها (کمبریج ۱۹۲۸) ۳۹ وپسرن وآر- سی. مجومدار درمبارزه برای امپراتوری ۱۱۸، سراج الدین پدرجوزجانی قاضی نیرو های اسلام در هند تحت حکومت علی کرماخ‌که مقرش در لاهور برده است مقرر گردیده رک طبقات ناصری، ۳۹۸، ترجمه ۱، ٤۵٦.

۷۰- این بیت توسط ابوخراش الهندلی شاعر گفته شده است که وی درین شعر از قیودی که دین اسلام بعوض آزادی دوره جاهلیت آورده شکوه وتأثر عمیق سرمیدهد مقابله کنید دیوان الهندلین بکوشش احمدالزین قاهره ۱۳٦٤- ۹/ ۱۹٤۵- ۵۰) هم چنان در آغانی بکوشش آر- برونو (لیدن ۱۸۸۸) ۵۹، اگر واقعاً خسروملک این شعر نهایت مخالف راقرائت کرده باشد، این یک بخشایش سویه عالی دانش است که شخصاً سلاطین

غزنه را از زمان محمد ومسعود بن محمود به بعد بر گزیده میسازد.

۷۱- ابن الاثیر طبع تورنبرگ XI، ۱۱۰- ۱۱ طبع بیروت، XI ۱۶۸- ۹

۷۲- جوزجانی ۱، ۲۴٤، ۳۹۸، ترجمه ۱، ۱۱۵، ٤٥٦-۷، مقابله کنید هم چنان میرخواند Historia Gasnevidarum ، متن ۱۳۵، ترجمه ۲۷۲- ۳.

۷۳- قسماً طبع فاکسمل، بکوشش رمضان، ۱۵۲. مقدمه نظام الدین برجوامع الحکایات محمد عوفی ۱۶۸، نمبر ۷۲۹

۷٤- بابر نامه، ترجمه ای- اس بوریج (لندن ۱۹۲۲) ۲۱۹ .

ضمیمه الف Appendix A

۱- سامانی - فاکسمل به کوشش دی- اس مرگولیوت (لندن ۱۹۱۲) ورق ٤۳۷ ب. در جای دیگر واضح گردیده ، البساسیری سامانی از ابن بابا پیرامون منشا ، نسبه امیر ارسلان بساسیری ترکی که درتاریخ ابولوفا ال اخسیکشی نقل قول میکند (طبع فاکسمل ورق ۸۰ الف = طبع عبدالرحمن الیمینی وعبدالموید خان (حیدر آباد ۱۳۸۲- ٦ / ۱٦٦۲-٦) (۱۱، ۲۱۸- ۱۹) .

۲- ارشاد الاریب طبع مارگولیوت (لندن ۱۹۰۷- ۲٦(۱، ۲۳۰- ۲. هم همدانی وبه پیروی از وی این مولف در مقاله وی که در ذیل ذکر گردیده موجب راهنمایی غلط جهت اتخاذ یک هویت از دو احمد بن علی القاشانی گردیده است .

۳- معجم البلدان (بیروت ۱۳۷٤- ۱۹۵۵/٦-۷) IV، ۲۹٦- ۷، یاقوت نقل میکند که ابن بابا توقعات مسیحا یی که از نادانی و زود باوری شیعان قاشان منشأ دارد مسخره ومضحک می نمایاند. معرفی و گذارشی این حکایت بوسیله ابن بابا در اثر ش نشان میدهد که باوجود این فرض که وی قاشانی منشأ بوده مگر خرد یک شیعه متعصب نبوده است

٤- بعضی نسخه های کمیاب در استانبول، ژورنال آف دی رایل آشیاتیک سو سایتی JRAS (1938) ۵٦۲- ۳.

5- Azimud- Din Ahmad et alii, Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the oriental public Library at Bakipore- XV. History (Patna 1927) 111, no. 1044.

6. The folio numbers inicated refer to the Istanbul Turhan Valide 234 manuscript.

بیو گرافی آثار عمده یی که از ان استفاده شده است

منابع عمده

حدود العالم ، ترجمه انگلیسی ، وی . مینورسکی جغرافیا بزبان دری تالیف ۳۷۲ هجری (۹۸۲ میلادی) سلسله انتشارات اوقاف گیب ، شمارهٔ ۹ ، لندن ۱۹۳۷ م .

- محمل التواریخ والقصص ، بکوشش ملک الشعرا بهار (تهران ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹)

- تاریخ سیستان ، بکوشش بهار (تهران ۱۳۱٤/ ۱۹۳۵)

- جوامع الحکایات ولوامع الروایات سعدالدین محمد عوفی - قسماً طبع فاکسمل به کوشش محمد رمضانی (تهران ۱۳۳۵/ ۱۹۵٦) ؛ تحلیل توسط محمد نظام الدین ، مقدمه بر جوامع الحکایات ...محمد عوفی گیب میموریل سریز ، نمبر مسلسل VIII (لندن ۱۹۲۹)

- لباب الالباب ، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۳۵/ ۱۹۵٦)

- ابوالفضل بیهقی. تاریخ مسعودی ، بکوشش قاسم غنی وعلی اکبر فیاض (تهران ۱۳۲٤/ ۱۹٤۵) ؛ بکوشش سعید نفیسی ، سه جلد (تهران ۱۳۱۹- ۳۲/ ۱۹٤۰- ۵۳) ،

Russian tr. AK. Arends Istorya Masuda (1030-1040), 2nd edn. Moscow 1969)

بیهقی ، علی بن زید (مسمی به ابن فندق(،تاریخ بیهقی ، بکوشش احمد بهمن یار (تهران ۱۳۱۷ / ۱۹۳۸)

الباحززی ، ابوالحسن دمیته القصر عسرت اهل لعصر قسماً بکوشش محمد راغب در طباخ حلب (۱۳٤۹/۱۹۳۰) طبع کامل توسط عبدالفتاح محمد الحیلو ، دو جلد . (قاهره ۱۳۸۸/۱۹٦۸) البنداری ، الفتح بن علی زبدة النصرة نخبت العصرة بکوشش ام.ت هوتسمه:

in Recueil de texts relatifs al,histoire des Seljoucides, 11 (Leiden 1889)

تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی ، بکوشش محمد عباسی (تهران ۱۳۳۷/ ۱۹۵۸)

آداب الحرب والشجاعه یا آداب الملوک کفایة المملوک فخرمدبر مبارکشاه ، نسخه فارسی اندیا آفیس ٦٤٧(اته ۲۷٦۷) ؛ بکوشش احمدسهیلی خوانساری (تهران ۱۳٤٦/۱۹٦۷) ؛

ترجمه انگلیسی حکایات اندرباب غزنویان توسط خانم آی.ام شفیع روشنایی تازه‌یی از غزنویان اسلامیک کلچر XII (1938) ۱۸۹- ۲۳۴

دیوان فرخی سیستانی ،بکوشش علی عبدالرسولی (تهران ۱۳۱۱/ ۱۹۳۲ ، فرشته محمد بن هندوشاه گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته ،نسخه مانچستر، فارسی ۳۸۰؛ فشرده ترجمه انگلیسی جی بریگز، تاریخ. قیام سلطه اسلام در هند تا سال ۱۶۱۲ میلادی، ۱ (تجدید طبع کلکته ۱۹۶۶)

کتاب زین الاخبار عبدالحی گردیزی، بکوشش محمد ناظم (برلین ۱۹۲۸)؛ بکوشش عبدالحی حبیبی (تهران ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸)

تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی‌قزوینی ،بکوشش‌عبدالحسین‌نوابی (تهران ۱۳۳۹/۱۹۶۰)

اخبار الدوله السلجوقیه صدرالدین الحسینی، بکوشش محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳)

الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، عزالدین بکوشش سی - جی تورنبرگ ،

Chranicon quod perfectissimum inscribitur 14 vols. (Leiden 1851-76); ed. 13 Vols. (Beirut 1385-7 / 1965-7)

کتاب راس مال الندیم ابن بابا القاشانی، بکوشش محمد صالح بدوی . تیزس دکتوری طبع نشده، دو جلد (مانچستر ۱۹۷۵)

ابن فندق ،رک ،علی بن زید بیهقی

طبقات ناصری منهاج الدین جوزجانی، بکوشش حبیبی، طبع دوم ؛دو جلد (کابل ۱۳۴۲- ۳/ ۱۹۶۳- ۴)؛

ترجمه انگلیسی اچ. جی راورتی ،دوجلد (لندن ۱۸۸۱- ۹۹)

دستور الوزرا غیاث الدین خواند میر، بکوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷/ ۱۹۳۸)

نسائم الاسحار ناصر الدین منشی کرمانی بکوشش جلال الدین حسین ارموی محدث (تهران ۱۳۳۸/ ۱۹۵۹)

دیوان منوچهری دامغانی طبع شده و ترجمه فرانسوی ای - دی بیبر ستین

A.de Biberstein Kazimirsky, Menotchehri, poete. persan du II ieme Siecle de notre ere (du 5 ieme de L,hegire) (Paris 1886 ed Muhommad Dabir- Siyaqi (Tehran 1338 / 1959)

طبایع الحیوان Tabaic al Hauyawan المروزی شرف الزمان، قسماً طبع گردیده

وترجمه انگلیسی توسط وی مینورسکی ، شرف الزمان طاهر مروزی در مورد چین، ترک ها و هند (لندن ۱۹۴۲)

دیوان مسعود سعد سلمان، به‌کوشش رشید یاسمی (تهران ۱۳۱۹/ ۱۹۴۰)

روضة‌الصفا فی سیرت الانبیاو الملوک والخلفا میر خوانـد، محمد، بخشی در مورد غزنوی ها طبع گردیده وترجمه‌لاتین‌اف ویلـکین Historia Gasnevidarum persice et Latine (Berline 1832); section on the Ghurids ed. and French tr. Ch. Defremery, ,Histoire des Sultans Ghorides. Extraite del. Histoire universelle de Mirkhond, traduite et accompagnee dnotes, JA, ser. 4, Vol.II (July - Dec. 1843) 176 - 200, Vol III. (Jan - June 1844) 258-91.

چـار مقـالـه نظـامـی عـروضی سمرقـنـدی، بـکـوشش مـیـرزا محمد قـزوینی، 1/XI Gib' Memorial series (لندن ۱۹۱۰)؛ ترجمه مجدد انگلیسی ، ای- جی. براون (E.G.Browne) 2/XI' (لندن۱۹۲۱) سیاستنامه‌نظام الملـک، بکوشش‌اچ. دارک(تهران ۱۳۴۰/۱۹۶۲)، ترجمه انگلیسی‌ایضاً کتاب حکومت یا مقررات‌برای‌شاهان (لندن، ۱۹۶۰)

صبح العشی فی صنعت الانشا ، القشقندی، شهاب‌الدین بـکوشش محمد عبدالرسول ابراهیم، ۱۴ جلد (قاهره ۱۳۳۱- ۸/ ۱۹۱۳- ۲۰)

راحت الصدور وآیات السرور راوندی ،محمد بن علی ،بـکوشش محمد اقبال ، گیب میموریل سریز، نمبر- سریل II (لندن ۱۹۲۱)

دیوان ابوالفرج رونی، بکوشش کی- ای چکین (تهران ۱۳۰۴- ۵/ ۱۹۲۵- ۶) ؛بکوشش محمود مهدوی دامغانی (مشهد ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸)

کتـاب الانساب عبـدالـکـریم السامانـی متـن فـا کسمل توسط دی. اس مـرگـولیوث گیب میموریل سریز، XX لندن ۱۹۱۳) قسماً توسط عبدالرحمن بن‌یحـی‌الیمنـی و محمد عبدالمؤید خان در شش جلد بطبع رسیده (حیدر آباد ۱۳۸۲- ۶/ ۱۹۶۲- ۱)

دیوان حکیم سنایـی غزنوی، بکوشش مدرس رضوی (تهران ۱۳۴۱/ ۱۹۶۲)

دیوان سید حسن غزنوی، بـکوشش رضوی (تهران ۱۳۲۸/ ۱۹۴۹)

معجم الانساب فی التواریخ‌محمد شبانکاری، استانبول نسخه فارسی جامع ۹۰۹

دیوان‌عنصری بلخی، بکوشش یحیـی قریب (تهران ۱۳۲۳ / ۱۹۴۴)

آثار الوزرا سیف‌الدین عقیلی، نسخه فارسی اندیا آفیس ۱۵۶۹ (اته 621 Elhe)، بکوشش ارماوی (تهـران ۱۳۳۷/ ۱۹۵۹)

دیوان عثمان مختاری، بکوشش جمال‌الدین همایی (تهران ۱۳٤۱/ ۱۹٦۲)، ارشاد الاریب یا قوت حموی بکوشش مرگولیوت، گیب Gibb میموریل سریز، ۷۱/ ۱-۷ جلد (لندن ۱۹۰۷- ۲٦)

معجم البلدان، پنج جلد (بیروت ۱۳۷٤- ٦/ ۱۹۵۵- ۷)

منابع دست دوم

Arberry, A.J. Classical persian Literature (London 1958)

Barthold, W. Turkestan down to the Mongol invasion, 3rd edn. C.E. Bosworth, Gibb Memorial Series, N.S,V. (London 1968)

Bombaci, A. The Kufic inscription in Persian verses in the court of the royal palace of Massud III at Ghazni, Instituts Italiano peril Medoi ed Estremo Oriente, Centro Studie scavi Archeologici in Asia, Reports and Memoirs, v (Rome 1966). Bosworth,

C.E. , Ghaznevid military organization, Der Islam xxx VI (1960) 37-77.

تاریخ اوایل اسلامی غور، سنترال آیشیاتیک ژورنال ۷۱ (۱۹٦۱) ۱۱٦- ۳۳

پالیسی اوایل امپراتوری غزنویان مطالعات اسلامی، ژورنال انستیتوت مرکزی تحقیقات اسلامی،

کراچی ۳/۱ (سپتمبر. ۱۹٦۲) ٤۹- ۸۲

The titulature of the early Ghaznavids, oriens xv (1962) 210-33-

- مأخذ اولی برای تاریخ چار سلطان نخست غزنوی (۱۹۷۷- ۱۰٤۱)، اسلامیک کوارترلی VII (۱۹٦۳) ۳- ۲۲

- غزنویان، امپراتوری شان در افغانستان و ایران شرقی ۹۹٤- ۱۰٤۰، طبع اول (ایدنبرگ ۱۹٦۳) طبع دوم (بیروت ۱۹۷۳)

- یاد داشت‌های تاریخ ماقبل غزنوی افغانستان شرقی، ایشیاتیک کوارترلی (۱۹٦۵) ۱۲-۲٤

- سلاله های اسلامی: a chronalogical and genealogical handbook, Islamic siruveys (Edinburgh 1967)

- غزنویان نخست در تاریخ کمبریج ایران IV از تهاجم اعراب تا سلجوقیان بکوشش آر. ان. فری (کمبریج ۱۹۷۵) ۱٦۲-۹۷ .

- تاریخ سیاسی وسلاله جهان ایران The political and dynastic history of

the Iranian world (A.D.1000-1217). in Ibid; V, the Sajuq and Mongol Period, ed. J.A. Boyle (Cambridge 1768) 1-202

براون ای جی ، تاریخ ادبی فارس، چار جلد (لندن وکمبریج ۱۹۰۲-۲٤)

Clauson, Sir Gerard. An etymological dictionary of pre thirteenth century Turkish (oxford 1972)

Elliot, Sir H.M; and Dowson, J. the History of India as told by its own historians, 6 Vols. (London 1867 - 77)

Fluryr, S. ,Lede,cor e,pigraphigique des monuments de Ghazna, Syria VI (1925) 61-90

د . سی . گنگولی ارزش تاریخی دیوان سلمان اسلامیک کلچر XVI (۱۹٤۲) ۲۳-٤۸

Gardin,J.C. Lashkari Bazar une residence royale ghaznei vide. 11. Les trowailles. Ceraiques et monnaies de Lashkari Bazar et de Bust Memoires de,la Delegation Archeologique Francaise en Afghanistan, XV III (paris 1963)

Gelpke, R.Sultan Masud I.von Gazna Die drei ersten Jahre seiner Herrschft (421/1030-424/1033) (Munich 1957)

Haig, Sir Thomas W; ed. The Cambridge history of India. 111. Turks and Afghans (Cambridge 1928)

Hennequin, G. , Grandes monaies Samanids et ghaznavides de I, Hindu kush 331 - 421 A.H; eutde numismatique et historique, Annals islamologiques IX (Cairo 1970) 127-77.

Hodivala, S.H. Studies in Indo-Muslim history: a critical commentary on Elliot and Dowson,s' History of India as told by its own historians, 1 (Bombay 1939) Husain, Iqbal the early persian poets of India (A.H. 421-670) (pathan 1937)

Kaf soglu, I.Sul tan Melik,sah devrinde Buyuk Selcuklu imparatorlugu (Istanbul 1953)

Khan, Gulam Mustafa. ,A History of Bahram shah of Ghaznin,Ic, Xlll (1949) 62-91, 199- 235 (also published as a separate monograph)

Koprulu, M.F. ,Kay kabilesi hakkinda yeni notlar, Belleten Vlll (1944) 421-52.

Lane Poole, R.S. Catalogue of oriental coins in the British Museum, 8 Vol. (London 1875-83)

ـ تعلیقات بر مجموعه شرقی ۱۸۷۶ـ ۸۸ ، دو جلد (لندن ۱۸۸۹ـ۹۰)

ـ سلاله اسلامی جدول های منشأ تاریخی ونسبی با مقدمه، های تاریخی(لندن ۱۸۹۴)

ـ له، سترانج- سر زمین خلافت شرقی اسلام (کمبریج ۱۹۰۵)

تا ریخ و کلتور مردم هند اثر آر-سی . ماجومدار Majumdar V R.C. مبارزه برای امپراتوری ، طبع دوم (بمبی ۱۹۶۶)

Marcq' A; and Wiet' G' Lem:naret de Djam. La decouveit de la capitale des Sultans ghorides (XII - XIII' siecles)' Memoires dela Delegation

Marquart' J. Eransahr nach der Geographic des p.s. Moses xorenac. i in AGGw' N'F' III-2 (Berlin 1901)

Merclil' Erdogan' Sebuktegin' In pend- namesi (Farsca metin Ve trukce tercumes). Islam Tetkikleri Enstusi Dergisi VI- 1-2 (Istanbul 1975) 203-33

محمد رضا، ریاض الالواح، مشتمل بر کتاب های قبور وابنیه غزنه ،(کابل ـ۱۳۴۶/ ۱۹۶۷) زندگی وعصر سلطان محمود غزنوی، نظام‌محمد (کمبریج ۱۹۳۱)

پند نامه سبکتگین ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (لندن) (۱۹۳۳) ۶۰۵ـ ۲۸

Pritsak.' O.Die Karachaniden' De Islam xxx I (1953-4) 17-68 Turkish version in Islam Anisklopedisi' art. Karahanilar.)

(قزوینی)، میرزا محمد؛ مسعود سعد سلمان ژورنال سلطنتی انجمن آسیایی (۱۹۰۵) ۶۹۳ـ ۷۴۰، (۱۹۰۶) ۱۱ـ ۵۱

Radloff' W. Versuch eins worter buches der Turk - Dialecte' 4 vols. (st. petersburg 1893 - 1911)

Ray' H.C. The Dynastic histoty of northern India (early medaeval period') 2 vols. (Calcutta 1931-6)

سی- جی روجرز کتلاک سکه ها در موزیم حکومتی لاهور (کلکته ۱۸۹۱)

کتلاک سکـه ها جمع آوری شده توسط چاس . جی روجرز Chas. J. که توسط حکومت پنجاب‌خریداری شده، بخش II ،سکه های متفرقه اسلا می (کلکته ۱۸۹۴)

کتلاک سکه ها در موزیم هند (کلکته ۱۸۹۶)

Rypka' J; etalii. History of Iranian literature (Dordrecht 1968)

Sourdel' D. Inventaire des monnies Musulmans anciennes de Musee de Caboul (Damascus 1953)

,Untresor de dinars gaznavids et salguquids de couvert en Afghanistan, BEto, XVIII (1963-4) 197-219

Sourdel- Thomine, J; ,Steles arabs de Bust (Afghanistan) ,Arabica lll (1956) 285-306

Spuler, B. Iran in fruh - islamischer zeit (Wiesbaden 1952)

اس. ام سترنیک نسخه از کتابخانه امیر عبدالرشید از امرای غزنوی در مورد نقاشی ها از سرزمین های اسلامی ، بکوشش آر- پندر- ویلسن (اکسفورد ۱۹۶۹) ای - توماس در مورد سکه های شاهان غزنی ژورنال انجمن آسیایی (۱۸٤۸) ۲٦۷-۳۸٦

Zambaur, E. Von ,Contribution a la numismatique orientale, WNZ xxx VI (1904) 43-122 xxx VII (1705) 113-98

-Manuel de genealogie et de chronologie pour L,hitoire de L,Islam (Hanover 1927)

فهرست اعلام

رجال - اماکن - طوایف

ترتیب کننده: عبدالوهاب فنایی

فهرست اعلام

اسمای رجال

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

ز

س

ش

ص

ض

ط

ع

غ

ف

ک

گ

ی

فهرست اسمای جای ها

آ

الف

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

ز

س

ش

ط

ع

گ

ویهند (واقع در وادی سند) : ، ١٧، ٢٢، ٢١١

ه

اسمای قبایل

آ

الف

ب

ت

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

اسمای کتب

آ

الف

ب

پ

ت

ج

س

ش

ص

ط

غ

ف

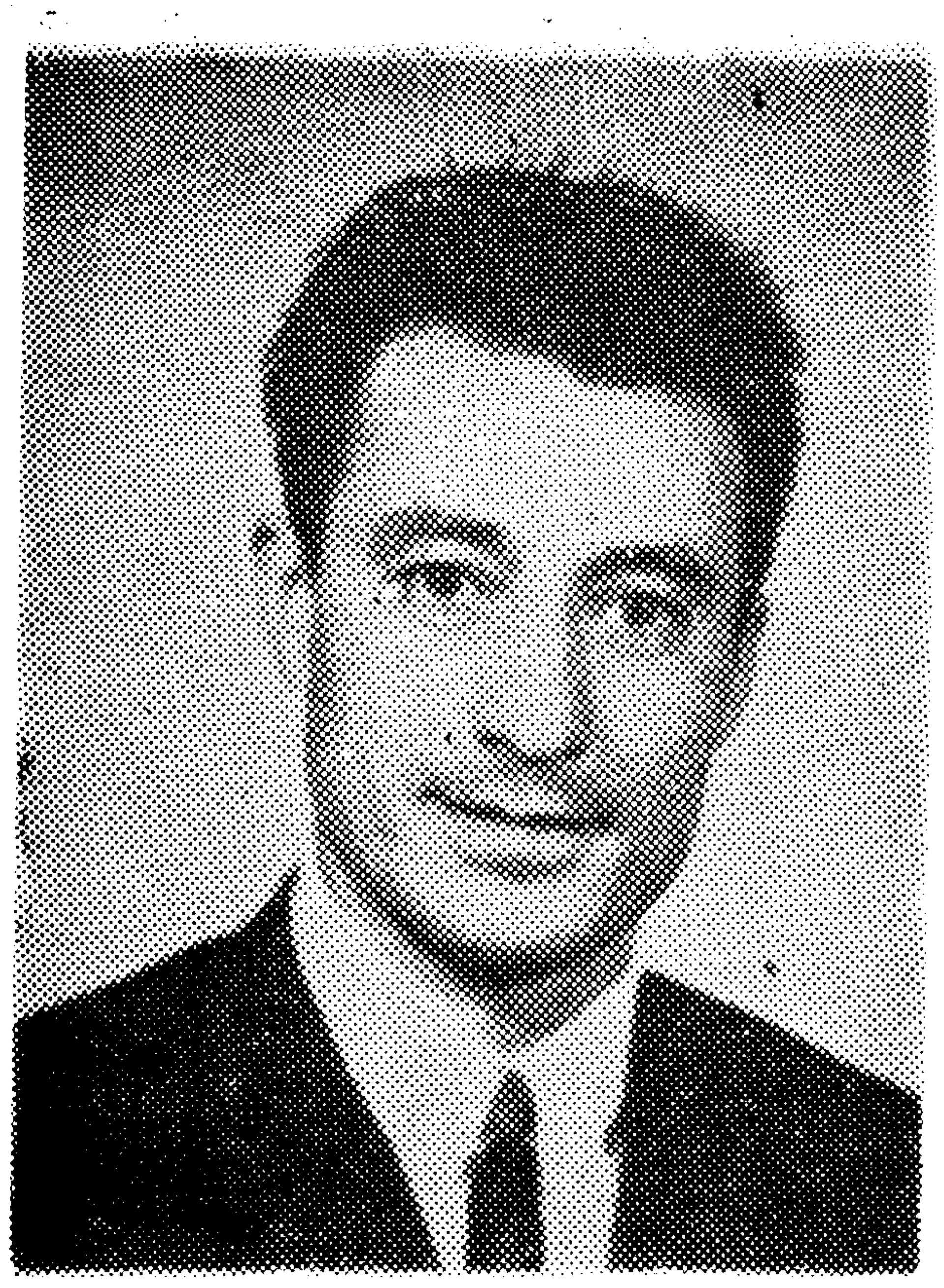
ق

ک

مختصر زندگینامهٔ عبدالوهاب فنایی

عبدالوهاب فنایی فرزند خیرمحمد در سال ۱۳۱۷ در دهکدهٔ صیاداندراب مربوط ولایت بغلان چشم به جهان بازکرد. او آموزش دورهٔ ابتدایی را در دامان طبیعت فرحت بخش اندراب در مکتب سنگبران بپایان آورد وغرض آموزش دورهٔ ثانوی و دانشگاهی شامل دار المعلمین کابل وسپس شامل فاکولته ادبیات پوهنتون کابل گردید و در سال ۱۳۳۹ به دریافت درجه لیسانس توفیق به دست آورد.

بعد از فراغت از پوهنتون کابل در سال ۱۳۴۵ برای مدت یکسال عازم ایالات متحده امریکا گردید و به‌اخذ دیپلوم فوق لیسانس نایل آمد. عبدالوهاب فنایی بعد از یک‌دورهٔ ماموریت در ادارات دولتی در سال ۱۳۴۹ جهت تحصیلات عالی عازم هندوستان شد و از تاتا انستیتوت آف سوشل‌ساینسیز «بمبی» به اخذدیپلوم ماستری در رشته اصول تحقیق علوم اجتماعی نایل گردید.



عبدالوهاب فنایی در سال ۱۳۶۰ در حالیکه مسوولیت مجله‌افغانستان به‌زبان‌انگلیسی را بعهده داشت به حیث کار مند علمی اکادمی علوم ج. ا پذیرفته شد و آثار ذیل را طبع و یا آماده طبع نموده است:

۱- افغانستان وهندبرتانوی (ترجمه از انگلیسی به دری) طبع مرکزعلوم اجتماعی اکادمی علوم ج.ا، ۱۳۶۱.

۲- عروج واضمحلال‌غزنویان‌متأخر (ترجمه‌ازانگلیسی به‌دری)طبع مرکزعلوم‌اجتماعی اکادمی علوم ج.ا، ۱۳۶۷.

۳- امرای افغان ومغول‌ها (ترجمه‌ازانگلیسی به‌دری) ازطرف ریاست‌عمومی ملیت ها تحت طبع است . .

٤- تاریخ میمنه (ترجمه از انگلیسی به دری) : . ازطرف ریاست عمومی ملیتها تحت طبع است

۵. روابط دربار میسور با دربار کابل (پروژه‌تحقیقی) آماده طبع است

٦- وضع اجتماعی واقتصادی شهرقندهار (ترجمه از انگلیسی به دری) به فرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

۷- وضع اجتماعی واقتصادی شهرکابل (ترجمه ازانگلیسی به دری)بفرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

۸- وضع اجتماعی واقتصادی شهرپلخمری (ترجمه از انگلیسی به دری)بفرمایش ریاست شهرسازی وقت آماده طبع گردیده

۹- برعلاوه آثارمتذکره فوق شماری از مقاله‌های علمی وپژوهشی وترجمه از آثارخارجی را نیزبه چاپ رسانده است .

The Later Ghaznavids

First Edition - December - 1988

Published by Acadmey of Sciences

Social Sciens Center

PRINTED IN KABUL AFGHANISTAN

333

The Later Ghaznavids

Splandor And Decay 1040-1186

translated in to Dari
by

Abdul Wahab Fanahyi

Kabul, 1988 Education Press

Title: The Later Ghaznavids
Splendour and Decay

Translated in to Persian

By

Abdul Wahab Fanayi

Published

by

The Center of Social Sciences of the
RA Academy of Sciences.

Year of Publication: 1988

2000 Copies

Clifford Edmund Bosworth

THE LATER GHAZNAVIDS:

SPLENDOUR & DECAY

The Dynasty in Afghanistan and Northern India

1040 – 1186

TRANSLATED BY

ABDUL WAHAB FANAYI

Kabul, 1988 *Education Press*